

تسخة الفاطميين

في ذكر أحوال قم واهلها

مؤلف: ميرزا حسن حسيني

(۱۲۰۵-۱۳۴۷ ق)

جلد دوم

بالشرف

سيد محمد مرشدي

تصحيح

محمد حسين حسيني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تحفة الفاطمیین

فی ذکر احوال قم والقمیین

حسین بن محمد حسینی (مفسر)

(۱۳۰۵-۱۳۶۷ق)

جلد دوم

تحقیق

محمد حسین درایتی

با اشراف

سید محمود مرعشی نجفی

سرشناسه :

پدیده آورنده : حسن قمی ، حسین بن محمد ، ۱۳۰۵ - ۱۳۶۷ .

عنوان : تحفة الفاطمیین فی ذکر احوال قم و القمیین

تکرار نام پدید آور : مولف حسین بن محمد حسن قمی

مشخصات نشر : قم : نور مطاف ، ۱۳۹۱ .

مشخصات ظاهری : ۴ ج .

بها : ۷۰۰۰۰۰ ریال (دوره)

(جلد دوم)

ISBN : 978 - 964 - 7891 - 83 - 7

ISBN: 978 - 964 - 7891 - 85 - 1

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : مندرجات : ج ۱ .

ج ۲ .

ج ۳ .

ج ۴ .

موضوع : قم - تاریخ

موضوع : قم - احادیث

موضوع : معصومه (س) ، بنت موسی کاظم (ع) ، ۹۱۸۳ - ۹۲۰۱ ق

موضوع : امامزاده ها - ایران - قم

شناسه افزوده : رفیعی علامرودشتی ، علی ، ۱۳۳۰ - محقق

شناسه افزوده : درایتی ، محمد حسین ، ۱۳۴۳ - محقق

شناسه افزوده : مرعشی ، محمود ، ۱۳۲۰ -

رده کنگره : ۱۳۹۱ ، ۳۱ ح ۵ / ۲۱۱۳ DSR

رده دیوبی : ۹۵۵ / ۱۲۸۵

شماره مدرک : ۲۳۲۱۲۳۹

نام کتاب : تحفة الفاطمیین فی ذکر احوال قم و القمیین

مؤلف : حسین بن محمد حسن قمی (مفلس) (۱۳۰۵ - ۱۳۶۷ ق)

تحقیق : محمد حسین درایتی

با اشراف : سید محمود مرعشی نجفی

با همکاری : علی علیزاده - عباسعلی مردی

ناشر : نور مطاف

صفحه آرای : محمدکریم صالحی

طرح جلد : حسن فرزائگان

نوبت چاپ : اول ، ۱۳۹۱

شمارگان : ۲۰۰۰

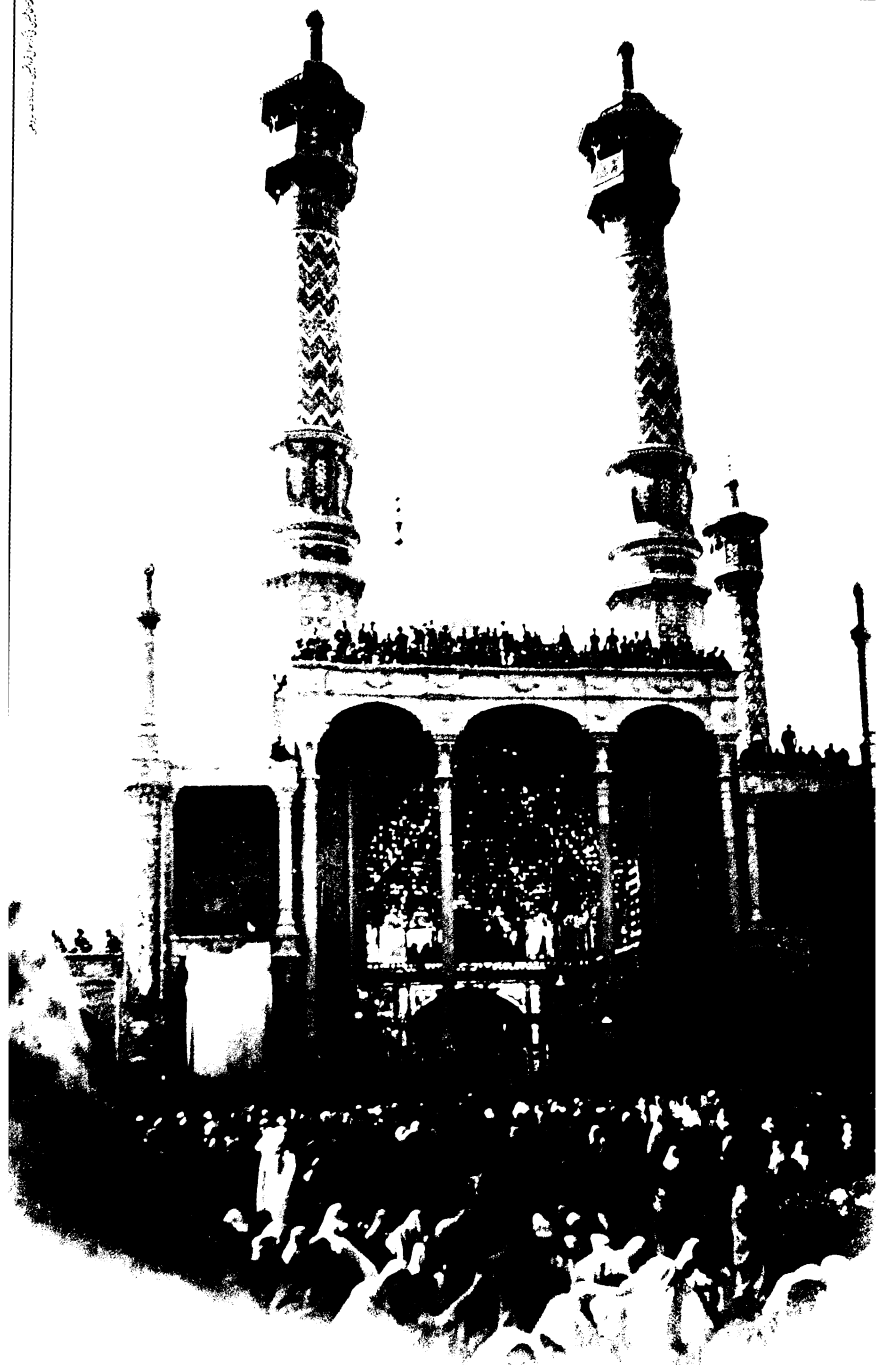
چاپخانه : ستاره

قیمت دوره : ۷۰۰۰۰۰ ریال

شابک دوره : ۷ - ۸۳ - ۷۸۹۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

شابک جلد ۲ : ۱ - ۸۵ - ۷۸۹۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

نشانی : قم ، خ شهدا ، ک ۲۲ ، پ ۷۲ ، ت : ۷۸۳۱۳۸۸ - ۰۲۵۱



تصویری از صحن اتابکی آستان مقدس حضرت معصومه(س) در لحظات حلول سال نو (دهه ۱۳۲۰ شمسی)

این تصویر، برگرفته از تاریخ آستان مبارکه قم، به قلم آقای مهدی عباسی است که مؤلف محترم، آن را پیش از انتشار اثر خود، برای استفاده در این کتاب، در اختیار بنیاد قم پژوهی قرار داده است و برای نخستین بار منتشر می‌شود.

فهرست اجمالی

باب پنجم: در ذکر حالات بعضی از روات و محدثین بلده قم.....	۷
باب ششم: در ذکر وزرایی که از اهل قم بوده‌اند و.....	۱۳۱
باب هفتم: در ذکر شعرای قم.....	۱۳۹
باب هشتم: در ذکر مدارس قم و مساجد قم.....	۲۷۳
باب نهم: در ذکر آب انبارها و یخچال‌های قم.....	۲۹۹
باب دهم: در ذکر حمامات قم و تیمچه‌ها و کاروانسراهای قم.....	۳۲۱
باب یازدهم: در ذکر رودخانه قم و پل‌های قم و.....	۳۳۵
باب دوازدهم: در ذکر محلات قم و جبال قم و آسیاهای قم و طوایف ایلات قم.....	۳۴۷
باب سیزدهم: در ذکر باغات واقعه به قم و اطراف قم.....	۳۵۹
باب چهاردهم: در ذکر ممیزی نمودن قم و تقسیم آب رودخانه.....	۳۷۷
باب پانزدهم: در ذکر مزارع قم که از آب رودخانه مشروب می‌شوند.....	۳۸۹
باب شانزدهم: در ذکر قنوات و مزارع قم و.....	۳۹۹
باب هفدهم: در ذکر قراء قم و ذکر مزارعی که.....	۴۲۳
خاتمه: در ذکر کتبی که در وقت تألیف این کتاب در.....	۴۴۵
فهرست مطالب.....	۴۵۵

باب پنجم

در ذکر حالات بعضی از روایات و محدثین بلدة قم

و این باب مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول

در ذکر روایات و محدثین قم

مؤلف گوید که حقیر ملاحظه کردم، دیدم که هرگاه خواسته باشم روایات و محدثین و علمای قم را بنگارم، این کتاب مبارک ذکر گنجایش آن را ندارد، از آن رو که هر کس کتب رجال را دیده باشد، می داند که بیشتر علما و روایات و محدثین، از اشعریین و قمیین بوده اند؛ پس شرح حال همه آنها میسر نبود، لهذا به ترجمه حال بعضی از مشاهیر آنها پرداخته شد:^۱

۱. قم از دیرباز مرکز علمی و فرهنگی بوده و بویژه در عصر زندگانی امام رضا علیه السلام گروه فراوانی از راویان، فقیهان و عالمان از این شهر برخاسته اند و حتی از قول ائمه طاهرین علیهم السلام در حق ایشان اظهار داشته اند که: «لولا القمیین لضاع الدین»: اگر علما و روایات قم نبودند، دین از میان می رفت و ضایع می شد. تا مدتهای مدید، کتابی مستقل در مورد ایشان نوشته نشده بود، گرچه به نوشته محدث نوری، کمتر کتاب حدیثی است که در هر صفحه ای از آن نامی از روایات اشعریان قم، نیامده باشد، اما با این حال کتابی مستقل در تراجم آنان نوشته نشده بود و فقط صاحب کتاب تاریخ قم حسن بن محمد بن حسن قمی که در سال ۳۷۸ قمری نوشته شده، گویا نخستین کسی است که باب شانزدهم از کتاب خویش را که شامل دو فصل بوده، به ذکر اسامی بعضی از علمای قم پرداخته که تعدادشان را حدود ۲۶۶ برآورد کرده، اما این باب از کتاب همراه چندین باب دیگر آن، از بین رفته و از این کتاب تنها پنج باب

[۱]

عبدالله بن المغيرة^۱

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین، روایت کرده است که: در کتاب خلاصه و کتاب ابن داوود مذکور است که عبدالله بن المغيرة از راویان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و ثقة است و از معاصرین او کسی در وادی علم و ورع برابر وی نبود و در اصل، واقفی مذهب بوده.

و از او روایت کرده‌اند که گفت: چون حج گزاردم و دست توصل به آسمان بردم و از خدای تعالی هدایت خود را سؤال نمودم، پس در دل من افتاد که حضرت امام رضا علیه السلام را ملازمت نمایم. آمدم و بر در خانه آن حضرت ایستادم، فی الحال ندای آن حضرت را شنیدم که: «در آی ای عبدالله بن المغيرة». چون در آمدم و نظر آن حضرت بر من افتاد، گفت: «خدای تعالی دعوت تو را اجابت نمود و در دین هدایت فرمود». پس گفتم که: خدای را گواه می‌گیرم بر آن که تو از جانب خدای تعالی بر بندگان او حجت می‌باشی.^۲

آن اکنون موجود است که چاپ شده است و پس از این دیگر در این مورد کتابی نوشته نشده که فقط به ذکر تراجم علمای قم پرداخته باشد و اگر هم نوشته شده بوده، از میان رفته است، تا اینکه محمد بن علی بن حسین نائینی اردستانی کجویی قمی (متوفی ۱۳۳۵ ق) ابتدا جلد سوم کتاب أنوار المشعشعين خود را به این امر اختصاص داد و سپس کتاب دیگری با عنوان: ریاض المحذین فی ترجمة الرواة والعلماء القميين من المتقدمين والمتأخرين والفقهاء والمؤلفين را در مورد راویان، فقیهان و عالمان قم نوشته است.

۱. رجال کثی، ص ۵۵۴-۵۵۶؛ رجال نجاشی، ص ۲۱۵، ش ۱۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۶ و ۹۹؛ التهذیب، ج ۲، ص ۷۵ و ج ۶، ص ۲۰۸ و ج ۹، ص ۲۹؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۱۶۰ و ج ۳، ص ۹؛ رجال ابن داود، ص ۲۱۳-۲۱۴؛ خلاصة الاقوال، ص ۱۰۹؛ الوجیز، مجلسی، ص ۲۴۷؛ بلفة المحذین، ص ۳۷۶؛ هداية المحذین، ص ۲۰۷؛ تعلیقة الوحید البهبهانی، ص ۲۱۲؛ منتهی المقال، ج ۴، ص ۲۴۲-۲۴۵؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۱۷.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۱ ص ۴۱۷.

[۲]

زکریا بن آدم [الاشعری القمّی]^۱

در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب خلاصة الاقوال روایت شده که:

زکریا بن آدم الاشعری القمّی ثقة و جلیل القدر بوده و نزد حضرت امام رضا علیه السلام مکرم بود.

و روایت کرده شیخ کشی از زکریای مذکور که گفت به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که می خواهم از میان خویشان خود بیرون روم که سفاهت در میان ایشان بسیار شده [است].

آن حضرت فرمودند: «چنین مکن، که خدای تعالی دفع می کند به تو از خویشان تو آن سفاهت را، همچنان که دفع می کرد از اهل بغداد به واسطه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام [بلا را].»^۲

ایضاً روایت نموده از علی بن مسیب همدانی که گفت به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که راه من دور است و همه وقت نمی توانم خود را به ملازمت شما رسانید، معالم دین خود را از کدام یک از اصحاب شما اخذ نمایم؟ آن حضرت فرمودند که: «از زکریا بن آدم قمی که مأمون است بر دین و دنیا.»^۳

از جمله سعادات که زکریا بر آن فایز شد، آن بود که یک سال با حضرت امام رضا علیه السلام در راه حج از مدینه تا مکه مصاحب بود.^۴

شیخ نجاشی آورده که او را کتابی است در حدیث و کتابی دیگر در بیان مسائلی که آن را از حضرت امام رضا علیه السلام استماع نموده بود.^۵

۱. رجال کشی، ص ۵۹۴-۵۹۶؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۴ (ج ۱، ص ۳۹۳)؛ تاریخ قم، ص ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱-۲۵۷.

۲۷۸-۲۷۹؛ منتهی المسال، ج ۳، ص ۲۵۹-۲۶۱؛ هداية المحدثین، ص ۶۶؛ خلاصة الاقوال، ص ۷۵؛

ریاض المحدثین، ص ۲۸۳-۲۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۵۱ و ج ۴۹، ص ۲۷۹، ۲۷۴ و ج ۵۰، ص ۵۸، ۱۰۴؛

أنوار المشعشين، ج ۳، ص ۱۹۵-۲۰۲؛ گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۲۲۴، ۴۱۱؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۱۷.

۲. تاریخ قم، ص ۲۷۸؛ رجال کشی، ص ۵۹۴، ۵۹۵؛ خلاصة الأقوال، ص ۷۵.

۳. خلاصة الاقوال، ص ۷۵.

۴. همان.

۵. رجال نجاشی، ص ۱۷۴، ش ۳۹۳-۳۹۴؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۱۷.

و صاحب کتاب هدیه الزائرین می نویسد که:

زکریا بن آدم بن عبدالله [بن] سعد الاشعری القمّی که از خواص حضرت امام رضا علیه السلام بوده و درک خدمت چند نفر از ائمه علیهم السلام نموده و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده و اخبار بسیاری در فضیلت او روایت شده و در سفر مکه با حضرت امام علیه السلام هم کجاوه بوده و حدیث «المأمون علی الدین والدنیا»^۱ در حق او وارد شده، در سنه دویست و سیزده (۲۱۳) دار فانی را وداع نمود و قبر شریفش در قبرستان بزرگ قم در «شیخان بزرگ» است و از برای او بقعه‌ای است که جماعتی از علما در آن بقعه مدفون می‌باشند.^۲

[۳]

زکریا بن ادریس [القمّی]^۳

کنیه او ابوجریر است، علمای رجال تصریح به جلالت و وثاقت او نموده، و خدمت چند نفر از ائمه علیهم السلام را درک کرده، و از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده [است].

و شیخ کشی به سند صحیح از زکریا بن آدم قمی روایت کرده که گفت: داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام در اوّل شب، در اوایل زمان موت ابوجریر زکریا بن ادریس، پس حضرت مذاکره فرمود او را، و از من سؤال حال او را می‌فرمود، و رحمت می‌فرستاد بر او دائماً، حدیث می‌فرمود با من و حکایت می‌کردم با آن حضرت، تا فجر طالع شده، برخاست و نماز فجر را گزارد.

۱. رجال کشی، ص ۵۹۵؛ خلاصة الاقوال، ص ۷۵.

۲. هدیه الزائرین، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

۳. الفهرست، طوسی، ص ۷۳ - ۷۴؛ رجال طوسی، ص ۲۰۰، ۳۷۷، ۳۹۶؛ رجال نجاشی، ص ۱۰۴، ش ۳۹۳؛ رجال کشی، ص ۶۱۶؛ التهذیب، ج ۲، ص ۶۸؛ خلاصة الاقوال، ص ۷۶؛ منهج المقال، ص ۴۱۶؛ منتهی المقال، ج ۳، ص ۲۶۳ - ۲۶۴؛ تعلیقة الوحید البیهانی، ص ۱۴۹؛ روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۵؛ الرواشح، میرداماد، ص ۶۰؛ ریاض المحذّین، ص ۲۸۸ - ۲۹۲؛ تاریخ قم، ص ۲۷۹؛ أنوار المشعّشین، ج ۳، ص ۲۰۲ - ۲۰۴؛ هدیه الزائرین، ص ۳۵۹.

به هر حالت، جلالت شأن این بزرگوار بسیار و بدین مقدار اکتفا نمودیم. و سال وفات او را علمای رجال ننوشته‌اند، اما تقریباً در سنهٔ دویست و ده (۲۱۰) هجری بوده و قبر مقدّسش در قم و در وسط «شیخان بزرگ» واقع است.

[۴]

ریّان بن الصّلت الاشعري^۱

کتاب مجالس المؤمنین از کتاب خلاصة الاقوال روایت کرده است که ریّان بن الصّلت از راویان حضرت امام رضا علیه السلام است. وثقه و صدوق است. و در کتاب مختار از معمر بن خلّاد منقول است که گفت: در مبادی حال، ریّان بن الصّلت از من درخواست نمود که رخصت دخول او را در مجلس حضرت امام رضا علیه السلام از آن حضرت بگیرم و التماس نمایم که جامه [ای] به او ببخشد و از دراهم رضویه که به اسم شریف آن حضرت است به او انعام نماید. چون از ریّان جدا شدم، متوجه خدمت آن حضرت شدم. رسول آن حضرت را در راه دیدم که به طلب من می‌آید، چون به خدمت آن حضرت رسیدم، فرمود: «کجا بودی؟» گفتم: نزد شخصی بودم که او را ریّان بن الصّلت گویند. گفت: «او می‌خواهد که با من ملاقات نماید؟» گفتم: بلی فدای تو باد جان من، آن‌گاه سبحان الله بر زبان راندم. آن حضرت فرمود که: «باعث بر تسبیح تو چیست؟» گفتم: باعث آن است که همین ساعت آن شخص همین آرزو را می‌کرد. آن حضرت فرمود که: «او مؤمن موفق است، او را بگوی تا بیاید». چون ریّان توفیق ملازمت آن حضرت را یافت، پیش روی آن حضرت نشست و من بایستادم، پس آن حضرت مرا نیز فرمودند که بنشین. آن‌گاه ریّان التماس دعا نمود و آن حضرت در حقّ او دعا فرمودند، آن‌گاه استدعای جامه نمود

۱. رجال کشی، ص ۵۴۶؛ رجال طوسی، ص ۳۷۶، ۴۱۵؛ الفهرست، طوسی، ص ۷۱؛ رجال نجاشی، ص ۱۶۵، ش ۳۷۹؛ خلاصة الاقوال، ص ۷۰؛ تعلیقة الوحید البهبهانی، ص ۱۴۰؛ هدایة المحدثین، ص ۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۳۳، ۳۵، ۲۶۴ و ج ۹۹، ص ۱۴۳؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۲۱؛ ریاض المحدثین، ص ۲۷۳ - ۲۷۹؛ أنوار المشعّشین، ج ۳، ص ۱۸۷ - ۱۹۱؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۳۹.

و جامه نیز به او دادند و چون ریّان خواست که برخیزد در دستِ او چند درهم از دراهم خود نهادند.^۱

و در خلاصه مذکور است که پسر او، علی نیز، ثقه بود و وکیل حضرت امام علی النقی علیه السلام بوده است.^۲

[۵]

احمد بن اسحاق [الاشعري^۳]

در کتاب نجم الثاقب که از تألیفات حاجی میرزا حسین نوری علیه السلام است، مذکور است که احمد بن اسحاق اشعری از بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام بود و صاحب مراتب عالیّه در نزد ایشان و از وکلای معروفین بود.^۴ و در کتاب بدر مشعش می‌فرماید که احمد بن اسحاق از سفرای ممدوحین و وافد قمیین به سوی ایشان و وکیل اوقاف خاصّه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده و خدمت چهار امام رسیده [است].

و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، حدیث مبسوطی نقل می‌کند و در آخر آن مذکور است که احمد بن اسحاق در «سُرّ من رأی» پارچه‌ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای کفن خود خواست و مراجعت نمود. چون به حلوان رسید، وفات

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۲۱؛ به نقل از خلاصه الاقوال، ص ۷۰ که به احتمال زیاد این روایت را از رجال کشی به نقل از معمر بن خلّاد آورده است. سپس گوید که محمد بن مسعود گوید علی بن الحسین گفته که آن مردی که دعا و جامه خواسته بود «ریّان بن الصّلت» بوده است. این روایت را طاهر بن عیسی از جعفر بن احمد، از علی بن شجاع، از محمد بن حسن، از معمر بن خلّاد، با اندکی اختلاف در عبارات نیز، آورده است.

۲. خلاصه الاقوال، ص ۹۹. چنانکه نجاشی نیز، او را ثقه دانسته و به عنوان: «علی بن الریّان بن الصّلت» و از اصحاب امام ابوالحسن الثالث علیه السلام آورده که کتابی از آن حضرت نوشته است. رجال نجاشی، ص ۲۷۸ (ج ۱، ص ۳۷۹).

۳. رجال کشی، ص ۵۰۷؛ رجال طوسی، ص ۴۲۷، ۳۹۸؛ فهرست طوسی، ص ۵۰؛ رجال نجاشی، ص ۷۱، ش ۹۱؛ رجال ابن داود، ص ۳۶؛ رجال علامه حلی، ص ۱۵؛ رجال قم، ص ۹۱؛ تاریخ قم، ص ۱۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲.

۴. نجم الثاقب، ص ۵۲.

کرد. و حضرت امام حسن کافور، خادم خود را، با کفن برای او فرستاد در حلوان، و غسل و کفن او به دست کافور یا مانند او شد، بی اطلاع کسانی که با او همراه بوده [اند] چنانچه در خبر طولانی سعد بن عبد الله قمی است که در آن سفر با او همراه بوده [است].^۱

و شیخ ابو جعفر طبری محمد بن جریر در دلائل خود گفته که احمد بن اسحاق اشعری وکیل حضرت ابو محمد حسن العسکری علیه السلام بود. چون حضرت امام حسن به کرامت خدای تعالی رسید، و مقیم بود بر وکالت خود از جانب مولای ما حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام و می رسید به او توقیعات آن جناب و حمل می شد به سوی او اموال از جمیع نواحی که در آنجا بود مال های مولای ما، پس آنها را تسلیم می گرفت تا آن که رخصت خواست که به قم برود. پس اذن رسید که برو و ذکر فرمود که او به قم نمی رسد، مگر این که مریض می شود و وفات می کند در راه، پس مریض شد در حلوان و در آنجا وفات کرد و آنجا دفن شد، و اقامه فرمود مولای ما بعد از فوت او مدتی در سرّ من رأی، آن گاه غایب شد.^۲ و حلوان همین «پل ذهاب» معروف است که در راه کرمانشاهان به بغداد [واقع شده است]. و قبر آن معظم در نزدیکی رودخانه آن قریه است، معروف به «سرپل» به فاصله هزار قدم تقریباً از طرف جنوب و بر آن قبر بنای محقری است.^۳

و در کتاب مرآت البلدان ناصری است که مسجد معروف به مسجد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که در قم واقع است، احمد بن اسحاق اشعری که وکیل موقوفات حضرت بوده، به فرموده آن جناب بنا نموده است.^۴

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۴-۴۶۵.

۲. دلائل الإمامة، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۳. آرامگاه احمد بن اسحاق در «سرپل ذهاب» در زمان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در اثر بمباران و هجوم بعثیان عراقی منهدم گردید، اما اکنون ساختمان و گنبد و بارگاه باشکوهی برای آن ساخته اند که زیارتگاه محبان اهل بیت علیهم السلام است.

۴. مرآة البلدان ناصری، ج ۴، ص ۲۰۳۰.

[۶]

آدم بن اسحاق [الاشعري القمي]^۱

در کتاب رجال کشی^۲ و نجاشی و استرآبادی مذکور است که آدم بن اسحاق بن عبدالله الاشعری القمّی فقیه و ثقة بوده است و از اصحاب حضرت امام علی النقیّی علیه السلام است.

مؤلف گوید که: قبر آدم بن اسحاق در «شیخان بزرگ» قبرستان قم واقع است و سنه و فاتهش معلوم نیست.

[۷]

احمد بن محمد البرقي^۳

در جلد چهارم از کتاب نامه دانشوران ترجمه حال او را چنین می نویسد که: احمد بن محمد بن علی البرقی علیه السلام کنیه اش ابو جعفر، اصلاً از مردم کوفه است، از بزرگان محدثین امامیه است، و خداوند مصنفات مفیده است.^۴

شیخ طوسی علیه السلام او را از اصحاب حضرت امام محمد تقی جواد علیه السلام شمرده و پدرش محمد بن خالد نیز از اعاظم روات و محدثین و در سلک ثقات اصحاب حضرت امام موسی کاظم و علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است.^۵

۱. الفهرست، طوسی، ص ۱۶، ش ۴۰؛ رجال نجاشی، ص ۸۲، ش ۲۶۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۸، حدیث ۱ و ج ۷، ص ۲۲۸، حدیث ۲؛ التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۰، حدیث ۴۵۳ و ج ۴، ص ۳۲۲، حدیث ۹۸۷؛ الاستبصار، ج ۴، ص ۲۴۶، حدیث ۵۳۰؛ رجال ابن داود، ص ۲۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۷۰؛ خلاصة الاقوال، ص ۱۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۸.

۲. در رجال کشی شرح حالی از وی نیامده است.

۳. الفهرست طوسی، ص ۴۴؛ رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶؛ رجال برقی، ص ۵۷، ۵۹؛ کامل الزیارات، ص ۴۹؛ رجال نجاشی، ص ۵۹، رقم ۲۰۴؛ فهرست ابن الندیم، ص ۲۷۶؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۱؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۳۲؛ رجال ابن داود، ص ۴۰؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۳۹۰؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۲؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۹۱.

۴. نامه دانشوران، ج ۸، ص ۱۰۷ - ۱۱۰.

۵. رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۸.

و شیخ نجاشی در ترجمه احوال برقی صاحب عنوان این عبارت را آورده و گوید: «اصلہ کوفی، و کان جدہ محمد بن علی حَبَسَہ یوسف بن عمر بعد قتل زید، ثم قتلہ و کان خالد صغیر السن، فہرب مع أبیہ عبدالرحمن إلی برقرود، و کان ثقہ فی نفسہ، یروی عن الضعفا واعتمد المراسیل، و صَنَّفَ کتباً»^۱ یعنی برقی اصلاً از مردم کوفہ است. والی کوفہ یوسف بن عمر الثقفی، پس از شہادت زید بن علی بن الحسین علیہ السلام جدّ برقی محمد بن علی را گرفته و محبوس ساخت، آن گاہ او را بہ قتل رسانید و خالد در آن وقت خردسال بود، با پدرش عبد الرحمن فرار کردہ و بہ «برقرود» قم آمد. و برقی خود فی نفسہ موثق بود در روایت، ولی از اشخاص ضعیف روایت می کرد و بر روایت مرسلہ اعتماد می نمود و کتاب ہایی تصنیف نمودہ است».

و یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان در ترجمه «برقہ» کہ برقی بدان جا منسوب است گوید: «برقرود من قراء القم من نواحي الجبل»^۲. و حمزہ بن حسن اصفہانی در کتاب تاریخ اصفہان گفتہ: احمد بن محمد البرقی از مردم روستای برقہ رود است و او یکی از راویان لغت و شعر شمرده می شود در شہر قم توطن اختیار نمودہ، پس پسر خواہر ابو عبد اللہ برقی را بدان جا برد و پس از چندی ابو عبد اللہ بہ اصفہان رفت و در آنجا توطن اختیار کرد.^۳

و در کتاب معجم البلدان است کہ احمد برقی را برطبق مذهب امامیہ، مصنفات کثیرہ می باشد، از جملہ تصنیفاتش کتابی است در سیر و تواریخ. عدد تمام مصنفات او نزدیک بہ یکصد کتاب می رسد.^۴

۱. رجال نجاشی، ص ۵۹، رقم، ۲۰۴.

۲. معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۸۹.

۳. کتاب تاریخ اصفہان یا تاریخ اصفہان حمزہ اصفہانی اکنون موجود نیست و اگر تاریخ اصفہان او بخشی از کتاب سنی ملوک الارض والانبیاء وی باشد، باز ہم این قسمت آن وجود ندارد و گویا در اختیار یاقوت حموی بودہ است.

۴. معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۸۹.

و علمای رجال در ترجمه احوال برقی آورده‌اند: احمد بن محمد بن عیسی که شیخ قمیین و رئیس ایشان بود، برقی را از شهر قم بیرون کرد و اخراج نمود، اما بعد از مدتی اجازه داد که به قم بازگردد و از او معذرت خواست و پس از وفات او با پای و سر برهنه در عقب جنازه اش راه می‌رفت.

شیخ نجاشی در ضبط وفات برقی گوید: «وقال احمد بن الحسين في تاريخه: توفي أحمد البرقي سنة أربع وسبعين ومأتين»؛^۱ در سال دویست و هفتاد و چهار (۲۷۴) وفات یافت. و کتب و مصنفات او را نجاشی در رجال خود ثبت کرده، دیگران نیز ضبط نموده‌اند و این کتاب را گنجایش ذکر آنها نیست، هر کس خواهد به کتب رجال رجوع نماید.

[۸]

علی بن بابویه علیه الرحمة^۲

در جلد اول از کتاب نامه دانشوران است که:

علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمّی، از سلسله امامیه است و در طبقات رؤسای مذهب اثنا عشریه، از آن جمله به شمار رود که در عهد^۳ امام یازدهم ابو محمد حضرت حسن العسکری علیه السلام را دریافته‌اند. فنّ حدیث و علم احکام الهیه و ابواب فقه را از گروهی فرا گرفته، که این چند نفر از ایشان می‌باشند: سعد ابن عبدالله القمّی الأشعری، و حسین بن محمد عطار، و عبدالله بن جعفر الحمیری، و قاسم بن محمد النّهاوندی. و در عصر خود بر جمیع فقها و محدّثین قم، رتبه برتری داشت و چشم شیعیان آن بلد، به وجود وی روشن بود؛ چنان‌که علامه حلّی در کتاب خلاصه او را به این القاب ستوده؛ گوید:

۱. رجال نجاشی، ص ۵۹، رقم ۲۰۴.

۲. فهرست ابن ندیم، ص ۲۹۱؛ رجال نجاشی، ج ۳، ص ۸۹؛ فهرست طوسی، ص ۱۱۹؛ ریاض العلماء، ج ۲،

ص ۵؛ لؤلؤة البحرين، ص ۳۸۱؛ تأسیس الشيعة، ص ۳۳۱؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۷۱.

۳. مصدر: «همايون».

«شیخ القمیین فی عصره و فقیههم و ثقتهم».^۱

و چون در مراتب علم و تقوی به مقام عالی فایز گشت و در نشر احکام الهی و ترویج آیین تشیع، مساعی جمیله مبذول می داشت، قابل آن شد که خورشید فلک^۲ امامت به وی تابش کند؛ لهذا از^۳ جناب مقدس امام همام، أبو محمد العسکری - صلوات الله علیه - بدین توفیق همایون، افتخار ابدی یافت و این است:^۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والجنة للموحدین، والنار للملحدین، ولا عدوان إلا على الظالمین، ولا إله إلا هو أحسن الخالقین، والصلاة على خير خلقه محمد وآله الطاهرين. أما بعد، أوصيك يا شيخي ومعتدي^۵ أبا الحسن علي بن الحسين القمي - وَفَّقَكَ اللهُ لمرزاته وجعل من صُلبك أولاداً صالحين برحمته - بتقوى الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة، فإنه لا يقبل الصلاة من مانع^۶ الزكاة. وأوصيك بمغفرة الذنب، وكظم الغيظ، وصلة الرِّجَم، ومواساة الإخوان، والسعي في حوائجهم في العسر واليسر، والعلم عند الجهل، والتَّفَقُّة في الدين والتَّشَيُّت في الأمور، والتَّعَاهِد للقرآن، وحُسن الخلق، والأمر بالمعروف، والنهي عن المنكر؛ قال الله عز وجل: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾^۷ واجتناب الفواحش كلها، وعليك بصلاة الليل، فإن النبي ﷺ أوصى علياً عليه السلام فقال: يا علي، عليك بصلاة الليل، عليك بصلاة الليل، عليك بصلاة الليل، ومن استخفَّ

۱. خلاصة الأثوال، ص ۱۷۸، ش ۲۰.

۲. مصدر: «فلک».

۳. مصدر: «+ جانب».

۴. مصدر: «+ و این است».

۵. مصدر: «وعترته» به جای «و آله».

۶. صدر: «+ یا».

۷. مصدر: «مانعی».

۸. سورة انسان، آیه ۱۱۴.

بصلاة الليل^۱ فليس منا؛ فاعمل بوصيتي وأمر جميع شيعتي حتى يعملوا عليه، وعليك بالصبر وانتظار الفرج [فإن النبي ﷺ قال: أفضل أعمال أمتي انتظار الفرج] ولا يزال شيعتنا في حزن حتى يظهر ولدي الذي بشر به النبي ﷺ أنه يملأ الأرض قسطاً وعدلاً بعد^۲ ما ملئت ظلماً وجوراً؛ فاصبر يا شيخي وأمر جميع شيعتي بالصبر، فإن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين، والسلام عليك وعلى [جميع] شيعتنا ورحمة الله وبركاته، وحسبنا الله ونعم الوكيل، نعم المولى ونعم النصير.

خلاصه ترجمه عبارات عالیات به فارسی^۳ آن که پس از ستایش و توحید پروردگار و درود بر پیغمبر عالی مقدار و عترت پاکش سلام الله عليهم اجمعين: ای شیخ و معتمد من، و ای ابوالحسن علی بن الحسین قمی، خدایت توفیق دهداد و فرزندان صالح، تو را روزی گرداناد، وصیت می‌کنم تو را که از خدای پرهیزی و نماز بگزاری و زکات ادا کنی، زیرا که نماز از کسی که زکات ندهد، قبول نیفتد. و هم وصیت کنم که هر کس تو را عصیان ورزد، از وی در گذری و از گناهش، اغماض نمایی و خشم خویش فروبری و با ارحام پیوند نمایی و با برادران دینی در معاش، مواسات کنی و در حواج ایشان بکوشی و در دشواری و آسانی، همراه شوی و آنچه را که ندانی، یاد بگیری و در احکام شریعت و دین،^۴ فقیه و دانا شوی و از هیچ امور، بی درنگ و ثبات، دم نزنی و همواره با قرآن مجید، پیمان خویش تازه کنی و خلق خود، پسندیده و خوی خویش، نیکو نمایی و با مردم طریق امر به معروف و نهی از منکر، مسلوک داری؛ چه خدای عز و جل در کلام مجید خود می‌فرماید: در بسیاری از نجوای ایشان خیری نیست، جز این که به صدقه یا معروف، فرمان دهد یا میان مردمان، اصلاح کند. و هم بر تو باد به نماز شب؛^۵ چه، کسی که نماز شب را سبک

۱. مصدر: «بصلاته» به جای «بصلاة الليل».

۲. مصدر: «کما».

۳. مصدر: «به پارسی».

۴. مصدر: «و در نوامیس شریعت و احکام دین».

۵. مصدر: «چه پیغمبر ﷺ علی را وصیت کرد که بر تو باد به نماز شب».

شمارد و خوار داند، از ما نیست. پس ای شیخ، وصیت مرا به جای آور و شیعیان من همگی را امر کن تا آن را معمول دارند. و بر تو باد به شکیبایی و انتظار گشایش. و پیوسته شیعیان ما در اندوه خواهند بود تا آن که به فرمان خدا، آن فرزند من ظهور نماید که پیغمبر درباره وی بشارت فرموده که او زمین را، بدان سان که از جور و ستم پر شده باشد، از داد و معدلت پُر کند؛ پس ای شیخ من، شکیبایی پیشه کن و شیعیان مرا فرمان ده تا صبر را شعار خود نمایند؛ زیرا که زمین ملک خداست؛ از بندگان خود به هر کس که خواهد می دهد^۱ و عاقبت نیکو، پرهیزکاران را است. بر تو و بر عموم شیعیان ما سلام و رحمت و برکات خدای باد. و ذات پاک آفریدگار، ما را نیکو وکیل، و نیکو یاری دهنده است.

و در هنگامی که آفتاب جمال آن حجت کردگار - سلام الله علیه - از این عالم فانی غروب کرد و صبح خلافت مهدویه بر دمید، آن شیخ سعادت مند، هنوز در قید حیات بود و مانند محمد بن یعقوب کلینی - علیه الرحمة - و دیگران از قدماء اصحاب آن عهد را که غیبت صغری نامند، دریافت.

پس حسین بن منصور - معروف به حلاج - که دعوی سفارت از ناحیه مقدسه می نمود و خود را در آستان خلیفه الله - عجل الله فرجه - «باب» می شمرد، در آن روزگار به شهر قم درآمد و ساز سفر از خود گرفت^۲ و در محلی اقامت کرد. چون از رنج سفر آسوده گشت، از مسکن و مقام ابن بابویه جو یا شد، خامه بر گرفت و نامه بر نوشت ایماء بر آن که من از جانب خلیفه الله فی الارضین به شغل سفارت و نیابت، سرافراز شده ام، بایستی تصدیق مدعای مرا در عهده شناسند. و آن نامه را مصحوب رافع، نزد ابن بابویه، انفاذ داشت.^۳ حسین بن علی - که برادر صدوق است - گوید که: چون رُقعه حلاج را به دست پدرم دادند و مهر از آن برگرفته و از مضمونش مطلع شد، فی الفور از هم بردرید،

۱. مصدر: «بازگزارد» به جای «می دهد».

۲. مصدر: «برگرفت».

۳. مصدر: «+ ابو عبدالله».

آثارِ خشم از جبینش ظاهر گشت و روی در هم کشید و به جانب فرستاده‌ی متوجه شد، طریقی خشونت پیش گرفت و درشتی آغاز کرد و اصلاً جوابی ننوشت. پس به پای خواست و جانبِ دگه‌ای که محل تجارت و کسبش بود روانه گردید و گروهی از غلامان و اصحابش نیز همراه بودند، چون به سربازی که در آن جا دگه داشت درآمد، مردم شرایطِ تعظیم به جای آوردند و به یک بار از جای برخاستند، جز مردی بیگانه که رعایت نکرده و ادب را نگاه نداشت^۱ و از جای نجنبید. چون پدرم به مکانِ خود قرار گرفت و به رسم بازرگانان، دفتر و روزنامه بیرون آورده، نزد خویش بنهاد، با یکی از حاضرین بگفت که: از نام و نژادِ آن مرد، مرا خبر ده. آن مرد خود بدان گفتار متفطن شده گفت: من خود حاضرم، هر چه خواهی جويا شو. پدرم گفت: ای مرد شأن خود را از آن معروف‌تر دانی که من از حالِ تو پرسش کنم؟ گفت: آری، من آنم که نامه‌ام دریدی و خود در آن حال، تو را می‌دیدم. پدرم را از استماع آن دعوی باطل، حالتِ دگرگون شده، قوتِ صبر و تحمل نماند، چهره‌اش از شدتِ خشم افروخته گشت و رگ‌های گردنش درشت شد، سخنانِ ناملاّیم به میان آمد، جمعی بر ایشان گرد آمدند و ماجرا را پرسیدم،^۲ پدرم شرح مکتوب را بر ایشان بخواند. بالجملة، حلاجِ هوای قم را از سر بنهاد و طریقی مسافرت پیش گرفت. آورده‌اند که ابن بابویه در اواخر زندگانی، به عزمِ عراق، از وطنِ مألوف، مسافرت جست و چون در آن ملک، بار گشود به ملاقات حسین بن روح فایز شد و او در آن عصر از جانب ولی الأمر حضرت حجة بن الحسن - عجل الله فرجه - بر شغلِ سفارتِ منصوب بود و مسائلِ چندی از وی پرسید و پاسخ شنید و چندی در بغداد مقیم شد و در آن آوان با شیعهٔ عراق، آمیزش داشت. ابوالحسن نورانی^۴ زمانی که علی بن بابویه به بغداد آمد - و آن سال سیصد و

۱. مصدر: «که جانب ادب رعایت نکرد»

۲. مصدر: «پرسند».

۳. مصدر: «به شغل»

۴. مصدر: «لوزانی»

بیست و هشتم از هجرت بود - من به خدمتش رسیدم و از وی اجازه گرفتم. مع القصه، چون از آن سفر به موطن اصلی مراجعت کرد، به روایت کثّی و علامه حلی، مصحوب جعفر بن اسود، مکتوبی به حسین بن روح فرستاد و از وی درخواست کرد، عریضه‌ای که در استدعای فرزند، خدمتِ امام قائم - عجل الله فرجه - عرض به ناحیه مقدسه کرده، انفاذ دارد؛ پس حسین بن روح در ایصالِ عریضه و شیطرِ سفارت به جای آورد و از ناحیه مقدسه جوابی بدین عبارت صادر شد: «فدعونا^۱ الله لك بذلك، وسترزق ولدین ذکرین حرّین» یعنی: به تحقیق که ما خدا را بدان حاجت خواندیم و به زودی دو فرزند مردانه نیکو، تو را روزی شود. پس ابو جعفر - که محمد بن علی بن الحسین و ملقب به صدوق است - با ابو عبدالله، حسین بن علی بن الحسین، از جاریه تولّد یافتند.

غضایری گوید که: از شیخ صدوق - علیه الرحمة - شنیدم که در مقام افتخار و مباهاات می‌گفت: «من به دعای حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - متولّد شده‌ام».

آورده‌اند که در سال سیصد و بیست و نهم هجری که سنه تناثر النجوم نامند، گروهی از شیعه در مجلس علی بن محمد سمري حاضر بودند - و او خاتم سفرای اربعه حضرت خاتم الأنمه عجل الله فرجه بوده است - ناگاه علی بن محمد گفت: «رحم الله علی بن الحسین بن بابویه». حاضرین گفتند: او هنوز در حیات است. گفت: امروز، سرای فانی را وداع نمود. آن روز را ضبط کردند تا به فاصله هفده یا هیجده روز، از قم خبر رسیده، معلوم شد در همان روز و در همان ساعت، از دنیا در گذشته است.

و در آن سال، بسیاری از علما وفات یافتند؛ از جمله علی بن محمد سمري است، که به موت او غیبت صغری و سفارت اولی که هفتاد و چهار سال است به انجام رسید. برخی فوت او را در سنه قبل از وفات ابن بابویه نوشته‌اند و بر

۱. مصدر: «قد دعونا»

این عقیدت، طولِ روزگار غیبت، هفتاد و سه می‌شود. و ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی در آن سال وفات یافته.^۱

و اکنون قبر ۳ علی بن بابویه در قبرستان قم، معروف است و از برای اوست بقعه بزرگی با قبه عالی و زیارتگاه عامه خلق است. و این کتب از مصنفات اوست: کتاب التوحید، کتاب الوضو، کتاب الصلاة، کتاب الجنائز، کتاب الامانة، کتاب التبصرة، کتاب الاملاء، کتاب المنطق، کتاب الإخوان، کتاب النساء والولدان، کتاب الشرايع، کتاب التفسیر، کتاب النکاح، کتاب الأنساب، کتاب قرب الاسناد، کتاب التسليم، کتاب الطب، کتاب المواريث، کتاب المعراج.^۲

[۹]

شیخ الصدوق علیه الرحمة^۳

محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمي، خلف صدق علی بن بابویه سابق الذکر. صیت مآثر فضل و اجتهاد او مشهور است. کنیتش، ابو جعفر و لقبش، صدوق و سینه حقایق دفینه‌اش، جواهر علوم را صندوق بود و به التماس شیعه ری، در آنجا اقامت فرمود و به تعلیم مسائل ایشان مشغول بود و شیعه خراسان را نیز به فتوای او رجوع بوده.

و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفته که:

او شیخ ما و فقیه و وجه شیعه ری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاه و پنج در عنفوان جوانی به بغداد آمد و شیوخ طائفه از او استماع حدیث نمودند.^۴

۱. نامه دانشوران، ج ۱، ص ۱-۶.

۲. همان.

۳. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۱۱ ش ۱۰۵۰؛ فهرست طوسی، ص ۴۹۵؛ ش ۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۸۹؛ رجال ابن داود، ص ۱۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۰۳؛ مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۶۹؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۵۴؛ ریاض العلماء، ج ۸، ص ۱۱۹؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۳۲.

۴. رجال نجاشی، ص ۳۸۹، ش ۱۰۴۹.

و شیخ طوسی در کتاب فهرست گفته که:

ابو جعفر بن بابویه، شیخ جلیل القدر، حافظ احادیث، بصیر به حال رجال و ناقد اخبار بود و در میان علمای قم مانند او در حفظ و کثرت علم، پیدا نشد و قریب به سیصد تصنیف دارد.^۱

هر کس خواهد به کتاب مجالس المؤمنین رجوع نماید.^۲

از جمله مصنفات اوست: کتاب من لا یحضره الفقیه، کتاب علل الشرایع، کتاب معانی الأخبار، کتاب ثواب الأعمال، کتاب عقاب الأعمال، کتاب خصال، کتاب أمالی، کتاب إكمال الدین وإتمام النعمة، کتاب التوحید، کتاب إثبات الوصیة، کتاب اعتقادات، کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب القضاء والأحكام، کتاب صفات الشیعة، کتاب النکاح، کتاب المزار، کتاب الوصایا، کتاب الرجعة، کتاب فضایل العلوم، کتاب مدینه العلم، کتاب تفسیر القرآن. و کتاب من لا یحضر الفقیه که از کتب اربعه است و این کتاب چهار مجلد، و ششصد و شصت باب است.

و صاحب کتاب قصص العلماء می نویسد که:

[وفات] شیخ صدوق - علیه الرحمة - در سنه سیصد و هشتاد و یک رو داد و در بلدة ری وفات نمود. و از او روایت کرده اند و اجازه داشته اند، شیخ مفید و والد نجاشی و ابن غضایری. و او از ارباب کتب اربعه است که بر آنهاست مدار در اعصار. و از محدثین^۳ ثلاث است و به دعای^۴ امام علیه السلام تولد یافت و امام عصر - عجل الله فرجه - را در مکه در خواب دید که به او امر فرمود که: «کتابی در غیبت ما تصنیف کرده و عمر معمرین را در آن جا نوشته باش». پس آن کتاب را نوشت و به کمال الدین وإتمام النعمة نام نهاد.^۵

۱. فهرست شیخ طوسی، ص ۲۳۷، باب محمد، ش ۱۲۵.

۲. ر.ک: مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۵۴ - ۴۶۳.

۳. در قصص العلماء نیز «محدثین» است. اما ظاهراً باید «محمّدین ثلاث» باشد.

۴. مصدر: «به دعوت» مکان «به دعای»

۵. قصص العلماء، ص ۳۸۸.

و قبر آن جناب در ری، در قُربِ جوارِ حضرت عبدالعظیم حسنی می‌باشد و صاحب بقعه بزرگ و قبهٔ عالیه و صحن با صفای بسیار و سیعی [است] و قبر او محل زیارت‌گاه خواص و عوام است.

و أيضاً در قصص العلماء مسطور است که:

در عصر فتحعلی شاه قاجار خواستند بقعه و مضجع او را تعمیر کنند، منجر به نیش گردید؛ دیدند که آن جسد به حال خود باقی است و نپوسیده و بر نوکِ ناخنِ اصابع او، رنگِ حنایی باقی بود و بر فرقِ مبارکش به جهت خرابی قبر، قلیلی زخم وارد شده بود؛ بر آن قبه، بنایی نهادند.^۱

[۱۰]

حسین بن بابویه علیه الرحمة^۲

در جلد اول از کتاب نامهٔ دانشوران ترجمهٔ حال او را چنین نوشته است:

ابو عبدالله، حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی، گرامی فرزند ابوالحسن، علی بن بابویه [و] برادرِ اعیانی شیخ صدوق؛ به دعای حضرت حجت - عجل الله فرجه - تولّد یافت. علامهٔ حلّی و شیخ نجاشی و دیگران از علمای رجال، او را توثیق نموده‌اند و روایتش را مقبول شمرده‌اند. و در کثرتِ روایت، امتیازی دارد و در قوّتِ حفظ، جز برادرش صدوق، مانند نداشت؛ چنان‌که أبو علی اصفهانی از کتاب الغیبة - که تصنیفِ شیخ طوسی است - در حقِ آن دو برادر، نقل کند و گوید: «فقیهان، ماهران فی الحفظ، یحفظان مالا یحفظا غیرهما من اهل قم». یعنی: آن دو فقیه را در حفظ مهارتی بود که هیچ یک از علمای قم و روات آن بلد را بدان مقدار، محفوظات نبوده. ابن سوره^۳

۱. قصص العلماء، ص ۳۹۶.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۸۹؛ رجال طوسی، ص ۴۶۹، ش ۲۸؛ رجال علامه حلّی، ص ۵۰، ش ۱۰؛ أمل الآمل، ج ۲، ص ۹۸، ش ۲۶۵؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۴۸؛ بمجة الآمال، ج ۳، ص ۲۹۷؛ طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. مصدر: «ابن سوده».

گوید که: هر گاه آن دو برادر، ابواب اخبار و ذکر احادیث را باز می نمودند، مردمان از کثرت روایات در شگفت می شدند و ایشان را می گفتند که: همانا این اختصاص شما را از میامن انفاس قدسیه حضرت قائم - سلام الله علیه - می باشد. و این داستان در میان اهالی قم، شایع است.

بالجمله، أبو عبدالله از پدرش أبوالحسن بن بابویه و برادرش صدوق و جمعی دیگر، روایت می کند. و او را مصنفاتی است، من جمله: کتاب التوحید و نفی التشبیه و کتاب الردّ علی الواقفیه، و پاره ای از کتب را برای صاحب بن عبّاد تصنیف کرده.^۱

و أيضاً در نامه دانشوران است که تاریخ سال وفات حسین بن علی بن بابویه، به نظر نرسیده.^۲

[۱۱]

حسن بن علی بن بابویه علیه الرحمة^۳

در کتاب نامه دانشوران مسطور است که:

حسن بن علی بن بابویه، برادر شیخ صدوق است و پدر ایشان، علی بن بابویه که کنیه اش أبوالحسن بود، به اسم وی، مکتبی گشت و از فقاقت و روایت، چندان بهره نگرفت و تمام عمر را به زهد و عبادت گذرانیده و پیوسته، وحدت و انزوا را می جست.^۴

و صاحب منتهی المقال در باب المکتبی پس از ذکر علی بن بابویه و هر سه فرزندش می گوید: اعقاب و اولاد بابویه، بسیار است و بیشتر از اجله اهل علم هستند^۵ و محقق بحرانی رساله ای در خصوص تعداد ایشان نوشته و اسامی همه را

۱. نامه دانشوران، ج ۱، ص ۶-۷.

۲. نامه دانشوران، ج ۱، ص ۷.

۳. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ ج ۱۰، ص ۲۴-۲۵.

۴. نامه دانشوران، ج ۲، ص ۳۶۲.

۵. منتهی المقال، ج ۷، ص ۳۰۵، ش ۳۹۶۶.

ضبط کرده است و چند نفر از ایشان را احوال کرده است.

[۱۲]

علي بن ابراهيم عليه الرحمة^۱

علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی؛ در کتاب رجال نجاشی^۲ و استرآبادی^۳ او را تقه و جلیل شمرده‌اند و در زمان غیبت صغری بوده و محمد بن یعقوب کلینی که صاحب کتاب کافی است، یکی از شاگردان اوست و صاحب تفسیر است و کتب دیگر هم دارد که در رجال استرآبادی مسطور است.

و سال وفاتش معلوم نیست و قبر شریفش در قبرستان بزرگ قم، در شیخان کوچکی که در کنار جعهده است، باقی است و نام او بر روی قطعه سنگی مضبوط است.

[۱۳]

محمد بن قولويه عليه الرحمة^۴

محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه؛ در جلد اول از کتاب نامه دانشوران است که: ابن قولویه، هنگام غیبت صغری در دار الایمان قم از ظلمات رحم، عرصه آن بلد را روشن فرموده؛ از اجله روات و علما و از افاضل ثقات و فقهاست. به جلالت قدر و رفعت شأن و اصالت رأی در اعداد متقدمین ممتاز و به کثرت علم و اعزاز فضل بوده است و در شهامت طبع در اساطین متأخرین، مستثنی بوده و احادیث فقه را از پدر و برادر خود روایت کرده و جمعی از فقها در

۱. فهرست ابن ندیم، ص ۳۲۵؛ رجال نجاشی، ج ۲، ص ۸۶، ش ۶۷۸؛ معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۲۱۵، ش ۵۱؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۱۱، ش ۵۷۶۶؛ بهجة الآمال، ج ۵، ص ۳۵۴؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۹.
۲. رجال نجاشی، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰.
۳. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲۶۴-۲۶۵، ش ۴۹۷۷.
۴. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۰۵، ش ۳۱۶ (ضمن ترجمه پدرش جعفر بن محمد بن جعفر)؛ رجال طوسی، ص ۴۹۴، ش ۲۲؛ بهجة الآمال، ج ۶، ص ۳۳۷؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۵۰.

سلک اصحابش منظوم آیند و گروهی از علما در شمار تلامیذ وی، معدود می‌باشند؛ از جمله شیخ مفید است که از موثقین علماست، علم فقه را از آن جناب آموخت و فواید بسیاری از وی حاصل کرده و جمعی از محدثین و فقها، احادیث و فقه را از ابن قولویه روایت کرده‌اند.^۱

و از قراری که در لوح مزارش مضبوط است، وفاتش در سنه سیصد و شصت و نه (۳۶۹) روی داده [است].

و ظاهراً این‌که اشتباه شده باشد؛ چون در نامه دانشوران و هدیه الأحاب و هدیه الزائرین تاریخ وفات فرزند این شیخ بزرگوار - را که جعفر بن محمد بن قولویه باشد - در سنه سیصد و شصت و نه (۳۶۹) نوشته؛ مگر این‌که پدر و فرزند، در یک سال وفات کرده باشند.

علی‌ای حال، قبر محمد بن قولویه در قبرستان بزرگ قم در شیخان کوچکی واقع است و مضجع شریفش محل زیارت خواص و عوام است.

[۱۴]

جعفر بن محمد ابن قولویه علیه الرحمة^۲

أبو القاسم، جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه القمّی؛ شیخ نجاشی در حق او گفته: «كان أبو القاسم من ثقات أصحابنا وأجلّائهم في الحديث والفقه».^۳ در کتاب هدیه الزائرین است که: جعفر بن محمد بن قولویه قمّی، از مشایخ اهل حدیث است و کافی است در مدح او آن‌که جناب شیخ مفید، تلمیذ اوست.^۴

۱. نامه دانشوران، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۰۵، ش ۳۱۶؛ رجال طوسی، ص ۴۵۸، ش ۵؛ فهرست طوسی، ص ۶۷، ش ۱۴۱؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۷۱، ش ۱۶۶؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۱۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۰۶، ش ۲۲۵۴.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۲۳، ش ۳۱۸.

۴. هدیه الزائرین، ص ۲۸.

و در جلد اول از کتاب نامه دانشوران است که:

چون ابو طاهر بزنطی بر مکه تاخت و سی هزار نفر از مردم مکه را بر خاک هلاک انداخت و حجر الاسود را بر کند و به مکه برد و مدتی آن سنگ را نگاه داشت؛ بعد از قتل ابو طاهر، ابن شنیز قرمطی که از خواص ابو طاهر بود، حَجَر را به کوفه آورده و بر ستون مسجد آویخت. و این واقعه در اوایل خلافت الطائع بالله بود.

پس در سنه سیصد و سی و نه (۳۳۹) هجری، مقرر شد که حَجَر را به جای خود نصب نمایند؛ همانا این قضیه در اوائل غیبت کبری بود، چون ابن قولویه از این خبر مستحضر گشت؛ به تقبیل خاک پای امام عصر - عجل الله فرجه - سفر حج را تصمیم عزم نمود و بدان صوب، روانه گشت؛ چه که از اخبار صحیحه، روشن بود که حَجَر را جز امام زمان، دیگری نتواند نصب نمود؛ چنانکه قبل از بعثت که حَجَر از صدمت سیل بیفتاد، رسول خدای آن را بر جای نهاد و در فتنه عبدالله بن زبیر که حجاج خانه کعبه را منهدم ساخت، حضرت سید سجّاد، حَجَر الاسود را به جای خود نصب فرمود.

بالجمله، چون ابن قولویه به بغداد رسید، او را مرضی صَعْب روی داد چنانچه امید، سود نداشت و از حرمان آن فیض بزرگ، زیاده اندوهگین بود، پس ابن هشام [را] که مردی از اهل علم و صلاح بود و هم با وی زیاده اتحاد و دوستی داشت، بخواند و نیابت خویش را به وی تسلیم کرد و مراتب مخفیّه را بر وی مکشوف داشت؛ ایام عمر خویش را در عریضه، استعلام کرده، به خاتم خود مرقوم و مختوم داشته، به ابن هشام سپرد که تا هر کس حَجَر را نصب کند، آن عریضه را از پای مقدسش بگذرانید.

وی با شوق تمام، روی به مکه نهاد؛ خود گوید: چون مناصب حج افاضت شد، گروهی انبوه جمع شدند تا حَجَر را نصب نمایند، اجتماع و ازدحام به جایی رسید که راه آمد و شد بر خلق مسدود گشت و من به جمعی از خدام، مبلغی زر دادم تا مرا در قُرب موضع حَجَر جای دادند، بدان محل چشم دوخته می دیدم هر کس حَجَر را نصب می نمود، از محل خود ساقط می گشت؛ ناگاه جوان

خوشرویی پیدا شد و حَجَر را بگرفت و به جای خود بنهاد، چنان در جای خود مستقر گردید که او را گویا با چندین مسمار بر دیوار دوخته‌اند.

در آن وقت از مردم همه‌همه برآمد و صداها به هلهله بلند شد و چون آن جوان خواست از مسجد بیرون رود، من بر اثرش روانه شدم و صفوف مردم را همی شکافتم و از دو طرف، دور می‌کردم و می‌دویدم چنانچه مردم گمان می‌کردند که من دیوانه شده‌ام؛ هر چند می‌دویدم، به او نمی‌رسیدم. چون به جایی رسید که به غیر از من و او کسی نبود، ایستاد و به جانب من التفات و توجه فرمود و فرمود: «بدیعه ما را اینک به ما برسان». عریضه را از حضور ساطع النور مقدّسش گذرانیدم، نگشوده فرمود: «از این مرض صحت می‌یابد و آجَلِ محتومش بعد از سی سال، مقرر شده».

چون این حالت را مشاهده نمودم، چندان خوف بر من مستولی شد که بر سؤال دیگر، قادر نگشتم در این اثنا از نظرم غایب گردید، مرا گریه بسیاری دست داد و روی به منزل نهادم، ساز سفر کرده به بغداد آمدم، بدون درنگ به منزل ابن قولویه رفتم و آنچه دیده بودم به او گفتم و مژده زندگانی سی سال و صحتش را رسانیدم؛ بعد از شنیدن آن سخنان، گریه بر وی مستولی شد و چون دو روز بگذشت، مرض از وی زایل گردید، به وطن مراجعت کرد و سی سال بعد از آن، زندگانی نمود.

چون ایام موعود به سر رسید آثار تبی پدید گشت و در همان روز وصیت کرد، کفن و حنوط و ملزومات سفر آخرت را فراهم کرد. اصحابش به او گفتند: تو را رنجوری به حدی نیست که مایه تشویش و اضطراب گردد. گفت: این همان سال و همان روزی است که مولای من مرا خبر داده؛ البته آخر ایام زندگانی من خواهد بود. پس در همان ایام، از آن رنجوری، از سرای فانی رخت به دار باقی کشید.

و این واقعه در سنه سیصد و نه (۳۰۹) هجری اتفاق افتاد و قبر شریفش در بقعه منوره کاظمین علیه السلام در پایین پای مبارک حضرت جواد علیه السلام در جنب قبر شریف شیخ مفید - علیه الرحمة - است؛ چنانچه جمعی از علما در رجال و

غیره ذکر نموده‌اند.^۱

و محمد بن قولویه که در ارض قم مدفون است، والد این شیخ بزرگوار است. و صاحب نامه دانشوران نوشته است که جعفر بن محمد بن قولویه در قم مدفون است.

ظاهراً بر جناب ایشان، اشتباه شده باشد.

و این جناب را کتب بسیار و تألیفات بی شمار است: کتاب کامل الزیارة، کتاب در تمیز اعضای محلّه از محرّمه، کتاب مداواة حسد، کتاب صلاة، کتاب جمعه و جماعت، کتاب قیام اللیل، کتاب رضع، کتاب صدق، کتاب زکاة، کتاب عدد شهر رمضان، کتاب در صرف، کتاب الوطی بملک الیمین.

[۱۵]

عبدالعزیز علیه الرحمة^۲

صاحب کتاب مجالس المؤمنین می‌نویسد:

که در کتاب ابن داود مذکور است که عبدالعزیز از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام و وکیل او بود و ثقه و صالح بود. و در کتاب مختار از عبدالعزیز منقول است که گفت: خدمت حضرت امام محمدتقی، جواد علیه السلام [الائمه] رقعهای نوشتم که از مال پدر بزرگوار تو چیزی نزد من هست؛ به هر که امر فرمایی، آن را تسلیم نمایم. پس در جواب نوشت: «قبضت ما فی هذه الرقعة، والحمد لله، وغفر الله ذنبك، ورحمنا وإياك ورضي الله عنك برضائي، والسلام».^۳

۱. نامه دانشوران، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲. رجال برفی، ص ۵۱؛ رجال نجاشی، ج ۲، ص ۶۰، ش ۶۴۰؛ فهرست طوسی، ص ۱۴۵، ش ۵۳۵؛ معالم العلماء، ص ۸۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۵۹؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۲۰ - ۴۲۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۵۵، ش ۶۶۴۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۵، ش ۶۵۶۹؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۴۰.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۲۰ - ۴۲۱.

[۱۶]

محمد بن عبدالله عليه الرحمة^۱

محمد بن عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک الحمیری القمّی. صاحب مجالس المؤمنین می نویسد که:

شیخ نجاشی گفته که کنیت او، ابو جعفر است و او ثقه و بزرگ بود و کاتب حضرت صاحب الأمر - عجل الله فرجه - بود و از آن حضرت سئوال مسائل متعدّده در ابواب شریعت نموده بود و آن را به جواب و توقیع آن حضرت رسانیده. و او را سه برادر بود: جعفر و حسین و احمد. و هر یک از ایشان را با حضرت امام، مکاتبات بود. و تفصیل مصنفات محمد در کتاب نجاشی^۲ مسطور است.^۳

اگر کسی طالب باشد، بدان جا رجوع کند.

[۱۷]

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید عليه الرحمة^۴

شیخ نجاشی گفته که کنیت او، ابو جعفر است و شیخ اهل قم و فقیه و مقدّم و وجه ایشان بود. و از مصنفات او، کتاب تفسیر القرآن و کتاب جامع حدیث است.^۵ و وفات او در سال سیصد و چهل (۳۴۰)^۶ اتفاق افتاده [است].

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، ش ۹۵۰؛ رجال طوسی، ص ۵۰۷، ش ۸۶؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۴۰؛ تنقیح

المقال، ج ۳، ص ۱۳۹، ش ۱۰۹۴۷.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۵۴، ش ۹۴۹.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۳۸.

۴. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۰۱، ش ۱۰۴۳؛ رجال ابن داود، ص ۳۰۴، ش ۱۳۱۹؛ مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۸۲؛

هدیه العارفین، ج ۲، ص ۴۱؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۱۸۳.

۵. رجال نجاشی، ص ۳۸۳، ش ۱۰۴۲.

۶. نجاشی وفات او را ۳۴۳ گفته است.

[۱۸]

احمد بن اسماعيل بن عبدالله البجلي عليه الرحمة^۱

شيخ نجاشي گفته كه:

او از اهل قم است و از اهل ادب و فضل و علم بود. و استاد ابو الفضل محمد بن الحسين بن العميد از جمله شاگردان او بود. و او را چند كتاب است كه مثل آن تصنيف نشده؛ از آن جمله كتابي است در احوال خلفای عباسيه قريب به ده هزار ورق و كتاب امثال.^۲

و سنه وفات او معلوم نيست.

[۱۹]

حسن بن محمد بن الحسن الشيباني عليه الرحمة^۳، صاحب كتاب تاريخ قم

ثقة الاسلام، حاجي نوري در كتاب بدر مشعشع مي فرمايد كه:

عالم خبير بصير، ميرزا عبدالله اصفهاني، تلميذ علامه مجلسي، در كتاب رياض العلماء كه ده جلد است مي فرمايد: «الشيخ الجليل، الحسن بن محمد بن الحسن القمي من اكابر قدماء علماء الأصحاب، ومن معاصر الشيخ الصدوق، ويروي عن الشيخ حسين بن علي بن بابويه أخ الصدوق، وبل عنه أيضاً. وقد عول عليه الأستاذ الاستناد في البحار وقال: إنه كتاب معتبر. وينقل عن كتابه المذكور في مجلد المزار من البحار وغيره. ويظهر من رسالة الأمير المنشي في أحوال بلدة قم ومفاخرها ومناقبها أن اسم صاحب هذا التاريخ هو الاستاد أبو علي الحسن بن محمد بن الحسن الشيباني القمي». يعنى شيخ جليل، حسن بن محمد بن الحسن القمي، از بزرگان قدمای علمای اصحاب است و از معاصرین شيخ صدوق. و روايت می کند از شيخ حسين بن علي بن بابويه، برادر صدوق؛ بلکه

۱. رجال نجاشي، ص ۹۷، ش ۲۴۲.

۲. همان.

۳. الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۵۴۷؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۱۸ - ۳۴۰؛ خاتمة مستدرک، ج ۱، ص ۳۶۵؛

اعيان الشيعة، ج ۵، ص ۲۴۶.

از خود صدوق نیز روایت کرده است. و روایت کرده و اعتماد کرده بر او استاد استناد، یعنی علامه مجلسی - علیه الرحمة - [و] در کتاب بحار می فرماید که کتاب او معتبر است.^۱ و نقل می کند از کتاب مذکور، در جلد مزار بحار و غیر آن. و ظاهر می شود از رساله امیر منشی در احوال بلدة قم و مناقب و مفاخر آن [اینکه نویسنده این تاریخ، استاد ابو علی بن حسن بن محمد بن حسن شیبانی قمی است].

و أيضاً علامه مجلسی در فصل اول از مقدم مجلد اول بحار می فرماید که: در ذکر کتب معتبره ای است که در نزد ایشان بوده، می فرماید: «کتاب تاریخ بلدة قم للشيخ الجليل حسن بن محمد حسن القمي».

و در فصل دوم آن جا می فرماید که: تاریخ بلدة قم کتاب معتبر و بسیاری از علما از این کتاب شریف نقل کرده اند که ذکرش موجب تطویل است.^۲

و نیز در کتاب بدر مشعشع است که:

صاحب ریاض العلماء فرموده اند که از برای صاحب تاریخ قم برادری است فاضل و نام او ابوالقاسم علی بن محمد بن الحسن کاتب قمی است؛ چنانچه ظاهر می شود از این کتاب أيضاً. و بیشتر فوائد این کتاب متعلق است به احوال خراج قم و بعضی حالات او. و شاهد بر صدق مقال آن که یعنی تاریخ قم در اول آن کتاب در ذکر سبب سیم از برای تصنیف آن گفته که برادر ابوالقاسم علی بن محمد الحسن گفت که چون به شهر قم رسیدم تفحص بسیاری کردم که شاید کتابی از اخبار قم به دست آوردم و مقدور نشد پس به غایت حریص گشتم بر تصنیف آن کتاب و بیشتر آن اخبار را در مدت حکومت برادرم به قم تحصیل کردم و به دست آوردم.^۳

و ثقة الاسلام نوری در کتاب کلمه طویه^۴ می نویسد که: مخفی نماناد که مؤلف

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۲.

۲. البدر المشعشع، ص ۳۱۷.

۳. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۴. کلمه طویه، ص ۱۰ (چاپ سنگی).

تاریخ قم، شیخ فاضل، محمد بن الحسن القمّی است و او معاصر شیخ صدوق است و در آن جا از برادر صدوق، حسین بن علی بن بابویه روایت می کند و اصل نسخه عربی است و در سنه هشتصد و شصت و پنج (۸۶۵) حسن بن علی بن حسن بن عبدالمملک قمی به امر خواجه فخر الدین ابراهیم، ابن الوزير الکبیر خواجه عماد الدین محمود بن الصاحب خواجه شمس الدین محمد بن علی الصفی آن را فارسی کرده [است].

و علامه مجلسی در اوّل بحار می فرماید که آن کتاب معتبری است ولیکن میسر نشد برای ما اصل کتاب و آنچه به دست آمد، ترجمه اوست.

و این کتاب محل تعجب است؛ چرا که فاضل المعی، میر محمد اشرف، صاحب کتاب فضائل السادات^۱ در عصر آن مرحوم در اصفهان بوده و آن کتاب را برای شاه سلطان حسین صفوی نوشته و تاریخ اتمام آن سنه هزار و شصت و یک (۱۰۶۱) می باشد و آن جناب، از کتاب نسخه عربی نقل می کند؛ بلکه مرحوم خلد آشیان، آقا محمد علی کرمانشاهانی در حواشی رجال میر مصطفی در باب اسم حسن نام حسن مثله را بردند و مختصر خبر سابق را از نسخه عربی نقل می کند.

و اعجب از این که اصل آن کتاب، مشتمل است بر بیست باب، و عالم خبیر میرزا عبدالله اصفهانی تلمیذ علامه مجلسی در ریاض العلماء در ترجمه صاحب تاریخ گفته که: من ترجمه تاریخ را در قم دیدم و آن کتاب بزرگی است کثیر الفایده و در چند جلد. و اکنون جز یک جلد که مشتمل است بر هشت باب، به نظر نرسیده.

و شیخ محمد علی ارجستانی در کتاب انوار المشعشعین می نویسد که:

صاحب تاریخ قم در اوّل کتاب مطالبی را ذکر می کند که ما حصل بعضی از آن مطالب از این قرار است که: «این کتاب تاریخ را به جهت ابوالقاسم صاحب بن عبّاد طالقانی که از وزرای دیالمه است نوشته ام؛ برای آن که مدّتی سعی و

کوشش کردم تا وسیله‌ای به دست بیاورم که به جناب او نزدیک شوم، نیافتم هیچ چیزی گزیده‌تر، و نزدیک‌تر، و دوام او، و ثباتِ ذکر او در مرور ایام از زمان، از کتابی و تصنیفی که من در آن جمع کنم و یاد نمایم در آن اخبارِ شهر قم و اهل قم را [چه هدیه و تحفه از آن بهتر نیافتم؛ زیرا] هر هدیه و تحفه‌ای [که] باشد، عن قریب به زوال خلل پذیرد و فانی شود، مگر مصنفات و مؤلفات [که] در ایام، منعدم نشود و کهنه نگردد».

تا آن مقام که می‌فرماید: «سبب تألیف این کتاب (تاریخ قم) سه چیز است: سببِ اوّل آن است که به کُرّات از ابوالفضل محمد بن حسین عمیدی شنیدم که او تعجب می‌نمود و می‌گفت که سخت عجیب است که اهل قم، اخبارِ قم را ترک نموده‌اند و ایشان را در آن کتابی نیست. سبب دوم آن‌که شعری از اشعار جعفر بن محمد بن علی العطار پیش ایشان نیست و در نزد من، شعری جعفر از بهترین اشعار بوده است. سبب سیم در تصنیف این کتاب آن‌که از آن وقت که ابو عبدالله حمزة ابن حسن اصفهانی کتاب تاریخ اصفهان را تصنیف کرد و برادرم ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن الکاتب مرا گفت: چون به شهر قم رسیدم و تفحص بسیاری کردم، باشد که کتابی از اخبارِ قم را به دست آورم، مقدور نشد؛ پس من به غایت حریص گشتم بر تصنیف این کتاب. و بیشتر از این اخبار را در مدت حکومت برادرم به قم تحصیل کردم و به دست آوردم؛ بعضی از آن بود که از افواه مردم شنیده بودم که «خذ العلم من أفواه الرجال» و بعضی را خود بر آن وقوف یافتم و بسیار جهد و کوشش کردم و همت مصروف داشتم بر آن‌که مجموع این اخبار را در یک کتاب بیابم یا از یک کس بدانم، مقدور نشد؛ بلکه هر چیزی را در کتابی و از جایی و از کس دیگر به دست آوردم. و چنین رسانیدند به من که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم، نزدیکِ مردی از عرب که در شهر قم متوطن بود و نام او علی بن حسین بن محمد بود و در سنه ثمان و عشرين و ثلاث مائه (۳۲۸) سیلی برسد به شهر قم و آن کتاب در خانه بود، که آن خانه منهدم و فرود آمده بود و آن کتاب تلف شد و از بین برفت، و در آن کتاب‌خانه ذکرِی از اخبار عرب بوده که به قم نزول

کردند، و ذکر دولت و اقبال ایشان که تا چند گاه بود و چند حرب کردند و به غیر از این چیز دیگری نبوده [است].

و هم چنین حمزه^۱ را دیدم که در کتاب خود یاد کرده بود [که] مجموع آن مطالب شریف را که از افاضل آن شهر به او رسیده بود که ایشان نیز در جمع آن عاجز و مضطر گشته بودند و چون زیادتى همت بر تحصیل آن داشتند، تعب و رنج بسیار در اتمام آن کشیده بودند، و حمزه آن اخبار را از ایشان جمع کرده و نقل نموده، و هر چیزی به موضعی و محلی که لایق بوده از کتاب خود یاد کرده. و هیچ فاضل و بزرگی را نیافتم که به نزد او خبری از اخبار شهر قم باشد که از او یاد نگرفته باشم، تا سبب تصنیف کردن این کتاب بر من آسان آید؛ پس استخاره کردم به خدای عزّ و جلّ و توکل کردم در جمع کردن این کتاب. انتهی کلامه.^۲

و مؤلف کتاب گوید که تاریخی که از جهت ولایت قم حسن بن محمد بن حسن قمی در سنه سیصد و هفتاد و هشت (۳۷۸) هجری نوشته بود در زمان سلطنت فخر الدوله دیلمی به اسم صاحب الجلیل، کافی الکفات، صاحب بن عبّاد وزیر، به لسان عربی از آن به بعد در سنه هشت صد و شصت و پنج (۸۶۵) از هجرت گذشته، حسن بن علی بن حسن که یکی از علمای قم بوده، به اسم خواجه ابراهیم وزیر، او را ترجمه نموده. و آنچه را که تفحص شد بیش از سه نسخه از این تاریخ به دست نیامد - آن هم ترجمه فارسی و اصل نسخه مشتمل است بر بیست باب - و این سه نسخه که به دست آمد، پنج باب بود از آن بیست باب، و معلوم نشد که بیش از این ترجمه نشده، یا ترجمه شده و از میان رفته است.

و آنچه را که حقیر مطالب قم را، و مطالب این کتاب را از تاریخ قم نقل نمودم از آن پنج باب فارسی یکی از آن سه نسخه است و آن نسخه را هم به زحمت بسیاری به دست آوردم و مطالبی را که نافع و لازم بود نوشته و ضبط کردم، ولی اصل نسخه

۱. مقصود از حمزه، أبو عبد الله حمزة بن اصفهانی، نویسنده کتاب تاریخ اصفهان است.

۲. أنوار المشعشعین، ج ۱، ص ۱۴-۱۶.

عربی است و مفقود الاثر نشده؛ چنانچه به خط مرحوم میرزا علی اکبر - متولّی بقعه فتحعلی شاه - دیدم که: در سنه یک هزار و سیصد (۱۳۰۰) به دار الخلافه طهران رخت کشیدم، روزی به حضور نواب شاهزاده فاضل علی قلی میرزای، وزیر علوم رسیدم، فرمودند که کتاب خانه ما فاقد از نسخه تاریخ قم است، چون به قم مراجعت کنی، این تاریخ را بنویسان و بفرست. عرض کردم: اصل نسخه عربی است و مشتمل است بر بیست باب؛ این نسخه حالیه که در قم موجود است ترجمه فارسی است که بیش از پنج باب نیست. فرمودند: از این نسخه عربی اصل، هیچ سراغی کرده‌ای که در جایی کسی دیده باشد؟ عرض کردم: بلی، جناب حاجی ملا محمد صادق قمی فرمودند: ایامی که در اصفهان تحصیل علوم می نمودم، در کتابخانه یکی از علمای اصفهان یک نسخه از اصل عربی ملاحظه نمودم. فرمودند: این ترجمه را بنویسان و بفرست؛ آن نسخه اصل را هم خودمان از اصفهان خواهیم خواست. پس از مراجعت به قم آن نسخه ترجمه را نویسانیده، ابواب و فصول و اشعار عربی او را به خط ثلث خود، در کمال امتیاز نوشته و به دار الخلافه طهران اهدای حضور وزیر علوم نموده؛ چون دو سال بر گذشت و در سفر ثانی به دار الخلافه طهران به حضور نواب وزیر علوم مشرف شدم، فرمودند که نسخه اصل عربی در اصفهان به دست آمد، خواستیم بنویسند بفرستند، این روزها کاتب مشغول تحریر است. در همان سال چون به قم مراجعت نمودم، چندی بر گذشت که خبر فوت آن شاهزاده فاضل، مقروع سمع گشت و آن کتاب دیده نشد.

[۲۰]

محمد بن الحسن الصفار علیه الرحمة^۱

صاحب کتاب هدیه الاحباب می نویسد که:

صفار، محمد بن الحسن القمی، ثقة و عظیم القدر، وجه أصحابنا القمّیین، قلیل

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، ش ۹۴۹؛ رجال طوسی، ص ۴۳۶، ش ۱۶؛ رجال علامه حلی، ص ۱۵۷.

ش ۱۱۲؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۹۳ و ۹۵؛ الذریعة، ج ۳، ص ۱۲۴؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۳۱.

السقط في الرواية، صاحب تصنیفات جیده، مثل کتاب‌های حسین بن سعید، بلکه زیادتراً؛ از جمله کتاب بصائر الدرجات است که در دست است. وفاتش در قم در سنهٔ دویست و نود (۲۹۰) هجری روی داد^۱.
و محل دفن او معلوم نیست.

[۲۱]

محمد بن ابی القاسم قمی علیه الرحمة^۲

در کتاب هدیه الاحباب مسطور است که:

عالم، فقیه، ثقة، جلیل القدر، محمد بن ابی القاسم قمی که صهر و داماد^۳ احمد بن ابی عبدالله برقی است و فرزندش علی بن محمد از دختر برقی است. و لقب این فاضل جلیل ماجیلویه؛ و نیز ماجیلویه لقب سبطش محمد بن علی بن محمد بن ابی القاسم است:

و ماجیلویه شاید مرکب باشد از ماجل و ویه. و ماجل موضعی است به باب مکه معظمه، هر چه به مکه جلب می شود، در آنجا جمع می گردد و ویه کلمه اغرا و تحریص است، مثل دونک. و چون آن بزرگوار از بزرگان قمیین و عالم و فقیه و عارف به ادب و شعر و جامع کمالات و ثقة بوده، به حدی که آیه الله علامه حلی در حق او فرموده: «سیدنا من أصحاب القمیین»؛ لهذا او را ماجیلویه گفتند.

و یا از اشباع کسر جیم حاصل شده، چنان که نوادر الحکمة را دینه الشیب می گفتند. و شیب نام مردی بود در قم که دینه داشته، صاحب خانه‌ها هر روغنی را که [از او] می خواستند از آن دینه‌ها می داده [اند]. و پدرش را ابوالقاسم بُندار می گفتند. و بُندار تاجری است که امتعه را جمع می نماید و نگاه می دارد که به

۱. هدیه الأخباب، ص ۳۲۱، ش ۵۸۷.

۲. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۵۱، ش ۹۴۸؛ رجال ابن داود، ص ۲۸۹، ش ۱۲۵۲؛ مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۲۳؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۲۹۴، ش ۱۰۰۲۱؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۹.

۳. مصدر: - «و داماد».

قیمت گران بفروشد.^۱

و سال وفات ماجیلویه تحقیقاً معلوم نیست؛ اما ظاهراً در حدود سنه سیصد (۳۰۰) هجری وفات او اتفاق افتاده [است].

[۲۲]

قطب الدین راوندی علیه الرحمة^۲

صاحب کتاب هدیه الاحباب می نویسد که:

قطب الدین راوندی الشیخ، الإمام العالم، المتبحر النقّاد، الفقیه المفسّر، المحدث المحقّق، سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی، صاحب مؤلفات نافعه شایعه. روایت می کند از امین الدین طبرسی، و ابوالقاسم طبری، و سید مرتضی رازی، و سید ناصح الدین ابو البركات مشهدی، و ابن الشجرى، و آمدی، و والد خواجه نصیر الدین طوسی، و شیخ عبدالرحیم بغدادی. و به توسط این شیخ، روایت می کند از فاضله جلیله، سیده نقیه، بنت سید مرتضی از عمّش سید رضی، رضوان الله علیهم.

و پدر و جدّ قطب راوندی و اولاد او تمامی از علما بوده اند. و شیخ متعجب الدین تصریح کرده به آنکه ابوالفضل محمد بن قطب راوندی و عماد الدین علی، برادرش، فقیه و ثقه می باشند. و او یکی از مشایخ ابن شهر آشوب است.^۳ و در کتاب قصص العلماء است که:

کنیت قطب راوندی ابوالحسن است و استاد محمد بن علی شهر آشوب مازندرانی است و متعجب الدین و سید رضی الدین از او اجازه دارند [و از تألیفات اوست کتاب خلاصة التفاسیر در ده مجلد، و مغنی در شرح نهائیه شیخ در ده جلد، و مستقصى در شرح ذریعه سید مرتضی در سه مجلد، و شرح نهج

۱. هدیه الاحباب، ص ۳۸۲، ش ۶۹۴.

۲. معالم العلماء، ص ۵۵؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۵؛ روضات الجنّات، ج ۴، ص ۶؛ ریحانة الأدب، ج ۴، ص ۴۶۷؛ معجم المؤلفین العراقيين، ج ۴، ص ۲۳۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۷۲.

۳. هدیه الاحباب، ص ۳۶۶-۳۶۷، ش ۶۶۷.

البلاغة در دو مجلد، و کتاب قصص الانبياء و کتاب خرايج و جرايح.^۱

و او را سه پسر فاضل بود؛ یکی، شیخ نصیر الدین ابو عبدالله الحسین که عالم و صالح بود. [و] دوم، شیخ ظهیر الدین ابوالفضل محمد که فقیه و ثقة بود.^۲ سوم، شیخ محمد ابوالفضائل که عالم و فاضل بود.^۳

علامه مجلسی در بحار از خط شیخ شهید نقل کرده که وفات قطب راوندی در سنه پانصد و هفتاد و سه (۵۷۳) اتفاق افتاد و قبرش در بلده طیبه قم در صحن مطهره حضرت معصومه علیها السلام مزار عامه مردم و محل ندور است و کرامات بسیار از آن مضجع شریف مشاهده شده.

در کتاب انوار المشعشين است که:

میرزا مهدی خان اعتضاد الدوله، داماد ناصر الدین شاه قاجار، شبی در خواب دید که صحرای محشر بر پا شده و غل و زنجیری از آتش بر گردن او گذارده بودند، و او را به طرف جهنم می کشانیدند. در این حال نظرش بر یک نفر مرد موقر و جلیل القدری می افتد، دامان او را می گیرد و به او پناه می برد. آن شخص شفاعت او را می نماید، و امر می کنند که او را رها کنند. اعتضاد الدوله پس از استخلاص خود، روی به آن شخص می کند و عرضه می دارد که: ای آقا، شما کیستید؟ و می فرمایند: «من قطب راوندی هستم». چون از خواب بر می خیزد روشنایی آن مضجع شریف را به عهده می گیرد، و یک معجر کجاوه برای روی قبر او می سازد. پس از این که بنای صحن جدید را گذاردند، قبر او را از سنگ ساختند و بلند نمودند، و آن کجاوه که از چوب بود، در شیخان بزرگ بر سر قبر آدم ابن اسحاق قمی گذاردند.^۴

۱. مصدر: «و کتاب قصص الانبياء و کتاب خرايج و جرايح».

۲. مصدر: «+ عدل عين».

۳. قصص العلماء، ص ۴۳۴.

۴. انوار المشعشين، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۱۹. ش ۲۹۶، با اختلاف در الفاظ.

و حقیر، مؤلف کتاب، ماده تاریخی برای سال وفات قطب راوندی به نظم آورده‌ام. و آیه شریفه «إِنِّي لَكُمْ رَسُولُ أَمِينٍ»^۱ ماده تاریخ اوست، و این است:

وی ز تو روشنی دیده و دین	با خرد گفتم کای دلیل یقین
أُخْتِ شاهنشہ غریب و غمین	وسط صحن دختر موسی
خاک او توتیای حور العین	مضجعی بینم از صفا چو بهشت
که در آن سرزمین شده است دفین	گوی با من که کیست آن سرور
هبة الله، شیخ قطب الدین	گفت: این مضجع سعید بن
از مُحَبَّانِ دوده یاسین	اوست از راویان علم رسول
مصطفی خوی و مرتضی آیین	اوست دینِ إله را تابع
مرحبا بر مکان، زهی به مکن	صحن أُخْتِ رضا مکان اوست
مهبط و جایگاه علوین	باشد آن جا نزولِ رحمتِ حق
افتخارش بود به علین	حضرتش بر مَلَكُ شرف دارد
گفت: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولُ أَمِينٍ»	خواست «مفلس» ز سال تاریخش

[۲۳]

ابوالحسن، الملقَّب به ابن متویه^۲

در کتاب هدیه الاحباب است که:

ابو الحسن علی بن محمد بن علی بن سعد الأشعری القمّی الفردانی، له کتاب نوادر کبیر؛ یروی عنه الشیخ الأجل الثقة الفقیه أبو جعفر محمد بن الحسن بن الولید القمّی المتوفی سنة ثلاث وأربعون وثلاث مائة (۳۴۳).^۳

۱. سورة شعراء، آیه ۱۰۷.

۲. ایضاح الاشتباه، ص ۲۱۹؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۳۶؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۰۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۶۶، ش ۱۴۶۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۵۹.

۳. هدیه الاحباب، ص ۱۵۱، ش ۲۴۰.

[۲۴]

نظام الدين الأعرج^۱

صاحب هدية الاحباب می نویسد که:

النظام الأعرج النيشابوري القمي، نظام الدين، حسين بن حسن بن محمد بن الحسين، عالم فاضل، مفسر عارف، صاحب تفسير كبير معروف به تفسير النيسابوري، و شرح شافيه معروف به شرح نظام، و شرح تذكرة خواجه نصير الدين طوسی و غير ذلك. اصل او و موطن اهل و عشيرة او بلدة قم بوده؛ و لیکن نشو و نما و توطنش به نیشابور بوده و از علمای رأس مائة تاسعه است.^۲

[۲۵]

شیخ منتجب الدین علیه الرحمة^۳

در کتاب هدية الاحباب است که:

شیخ فقیه، ثقة، عالم، فاضل، جلیل، محدث، حافظ، صدوق، ابوالحسن علی بن عبيدالله بن الحسن بن الحسين بن علی بن بابويه القمي عليه السلام، شیخ الأصحاب، صاحب فهرست، کتاب معروف که جمع کرده در آن علمای امامیه را از زمان شیخ طوسی تا زمان خود، و به منزله تذیل فهرست شیخ است و مسمی است به منتجب. و نیز از مؤلفات اوست کتاب الأربعين عن الأربعين من الأربعين - یعنی چهل حدیث از چهل شیخ از چهل نفر از صحابه -^۴ فی فضائل امیر المؤمنین عليه السلام. و این شیخ معاصر ابن شیخ^۵ شهر آشوب است و کثیر الروایة و المشایخ است

۱. روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۳، ش ۲۶۰؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۲۸۳، ش ۱۱؛ معجم المؤلفين، ج ۳،

ص ۲۸۱؛ الکتی والالتقاب، ج ۲، ص ۷۱۷.

۲. هدية الأحياب، ص ۴۲۳، ش ۷۶۴.

۳. معالم العلماء، ص ۲۸؛ التدوين في أخبار قزوين، ج ۳، ص ۳۷۱-۳۷۸؛ أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ رياض

العلماء، ج ۴، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۴. عبارت بین دو خط تیره از مؤلف است.

۵. مصدر: - «شیخ».

و مشایخش زیاده از صد نفر است؛ از جمله آنها است: شیخ ابوالفتح رازی و شیخ ابو علی طبرسی و سید مرتضی رازی و سید فضل الله راوندی و والد ماجدش و پسر عمش شیخ بابویه بن سعد بن محمد بن الحسن بن الحسین بن بابویه و غیر ذلك. و^۱ کسانی که بر او تلمذ کرده‌اند از علمای عامه، رافعی شافعی است. و او را ذکر کرده در تدوین در تاریخ علمای قزوین، و او را مدح و ثنای بسیار گفته. و گفته که ولادتش در سنه پانصد و هفتاد و پنج (۵۷۵) بوده^۲. و قبرش معلوم نیست.

[۲۶]

سید صدرالدین^۳ علیه الرحمة

ابن محمد باقر الرضوی، المجاور بالغری السری، جامع المعقول و المبتقول، ملجأ خواص و عوام و مرجع احکام، شارح وافیة و غیره است. استاد اکبر بر او تلمذ کرده و از او تعبیر می‌کند به السید السند الأستاذ. توفی فی عشر السّتين بعد المائة والألف من الهجرة^۴.

فصل دوم

از باب پنجم در ذکر حکمای قم

[۱]

خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمة^۵

صاحب کتاب هدیه الاحباب می‌نویسد:

محمد بن محمد بن الحسن الطوسی القمّی الجهرودی، سلطان العلماء

۱. مصدر: «و از».

۲. هدیه الاحباب، ص ۴۱۰-۴۱۱، ش ۷۴۲.

۳. روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۲۲-۱۲۳، ش ۳۷۵؛ خاتمة مستدرک، ج ۲، ص ۱۵۳؛ ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۴۳۰؛ معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۱۸؛ الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۴۰۵-۴۰۶؛ الفوائد الرضویه، ج ۱، ص ۳۶۲-۳۶۳.

۴. هدیه الاحباب، ص ۳۲۰، ش ۵۸۴.

۵. أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۴۴۴-۴۴۸؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۰۰-۳۱۹؛ ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ معجم المطبوعات العربیة، ج ۲، ص ۱۲۵۰-۱۲۵۲؛ الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۷۱۲-۷۱۴؛ الفوائد الرضویه، ج ۲، ص ۹۳۳-۹۴۹.

والمحققين، وأفضل الحكماء والمتكلمين، ممدوح أكابر الأفاق، وجمع مكارم الأخلاق، الذي لا يحتاج إلى التعريف لغاية شهرته، مع أن كلما يقال فيه فهو دون رتبته.

وقال في حقّه آية الله العلامة في إجازته الكبيرة: وكان هذا الشيخ أفضل أهل عصره في علوم العقلية والنقلية، وله مصنفات كثيرة في العلوم الحكمية والأحكام الشرعية على مذهب الإمامية. وكان أشرف من شاهدناه في الأخلاق، نور الله ضريحه. قرأت عليه الهيئات الشفاء لأبي علي بن السينا وبعض التذكرة في الهيئة تصنيفه عليه السلام ثم أدركه الموت المحتوم، قدس الله روحه.

ولد في شهر جمادى الأول في سنة احدى وتسعون وخمسة^۱ (۵۹۱) وتوفي في يوم الغدير سنة اثنين وسبعون وستمائة (۶۷۲) ودفن في البقعة الكاظمية. وقال جرحى زيدان في آداب اللغة العربية في ترجمته: إنه قد جمع في خزانه كتبه ما ينوف على أربع مائة ألف مجلد^۲.

و در کتاب هدیه الزائرین مذکور است که آقا میرزا عبدالله در ریاض العلماء فرموده که دستجرد از ملوک جهرود است، که از توابع و قرای قم است.^۳ و همین دستجرد است که اصل خواجه نصیر از بعض از مواضع او بوده و چون خواجه در طوس متولد شده، بدین سبب به طوسی اشتهاار یافته.

صاحب مجالس المؤمنین می نویسد که:

چون بر خواجه، مرض موت ظاهر شده، در باب تجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین خود به فضلالی مؤمنین وصیت می فرمودند، یکی از حاضران مذکور ساخت که مناسب آن است که نعش خواجه را به مشهد مقدس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نمایند. خواجه از کمال اخلاص فرمودند که: مرا شرم می آید که در جوار فیاض الأنوار حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام مرده

۱. در مصدر سال تولد وی ۵۹۷ است.

۲. هدیه الأحاب، ص ۳۳۱-۳۳۳، ش ۶۰۷.

۳. هدیه الزائرین، ص ۲۱.

باشم و از آستان او به جای دیگر - هر چند افضل باشد - تجاوز نمایم. آخر الأمر حسب الوصیة در عتبة علیه کاظمیه - علیه ألف سلام و تحية - دفن نمودند. و در قائمه آن آستان ملایک پاسبان که قایم مقام لوح مزار خواجه واقع شده بود، این آیه کریمه را رقم نمودند که ﴿کَلْبُهُمْ بَاسِطٌ زِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ﴾^۱.

و حضرت خواجه در تاریخی که از این قطعه مستفاد می شود به فرادیس جنان شتافتند، و هی هذه: قطعة

نصیر ملت و دین، پادشاه کشور فضل

یگانه ای که چو او مادر زمانه نزا

به سال ششصد و هفتاد و دو به ذی الحجة

به روز هیجدهم اندر گذشت در بغداد^۲

و در کتاب هدیه الزائرین مذکور است که:

مدّت عمر گرام خواجه، هفتاد سال و هفت ماه و هفت روز بود. و از اتفاق حسنه آن که وقتی که قبر حفر می کردند، قبری یافتند مرتّب و ساخته که در سابق کنده بودند برای دفن ناصر عباسی، و ناصر موفق نشده بود به دفن در این جا و در وصافه دفن شده بود و یافتند در آن جا سنگی را که تاریخ قبر او منقوش بود، همین که حساب تاریخ او را نمود، دیدند موافق شده کندن آن قبر با روز تولّد محقّق مذکور. و راست گفته آن که گفته:

دهقان به باغ بهر کفن پنبه کاشته مسکین پدر به زادن فرزند شادمان

و مزار شریفش در مسجد بالای سر حرم مطهّره کاظمین علیهم السلام در زاویه شرقی واقع است و در کتیبه جدار آن اشاره به مزار و اسم آن عالی جناب نموده اند.^۳

و صاحب کتاب قصص العلماء می نویسد که:

چون مادر هلاکو وفات یافت، بعضی از علمای عامه به هلاکو گفتند که اموات

۱. سورة كهف، آیه ۱۸.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۰۶. با اندکی اختلاف در الفاظ.

۳. هدیه الزائرین، ص ۲۲.

را در قبر منکر و نکیر از اعتقادات و اعمال سؤال می نمایند، و والده شما عوام و سر رشته سؤال و جواب را ندارد؛ همان به که خواجه نصیر الدین را بفرستی به همراه او در قبر، که جواب منکر و نکیر را بگوید.

خواجه فهمید که این مرحله به سعایت علمای عامه شده؛ پس خواجه به شاه عرض نمود که «سؤال منکر و نکیر در قبر برای هر کس ثابت است، و برای شما سلاطین نیز هست؛ پس مرا برای خود داشته باشید و فلان کس از علمای عامه را در قبر نزد مادرت بفرست که جواب ملکین را بگوید».

پس هلاکو حکم کرد که آن عالم سنی را در قبر مادر هلاکو گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند.^۱

و در کتاب مجالس المؤمنین است که:

تصانیف علیه خواجه در علوم حکمیّه و کلامیّه و فقهیّه در مذهب شیعه امامیه بسیار است از آن جمله: کتاب تجرید^۲ در علم کلام، و کتاب تجرید در منطق، و رساله اساس الاقتباس در منطق، و شرح اشارات، و تقریر^۳ اقلیدس، و تحریر محیطی، و تحریر متوسطات، و کتاب زیج ایلخانی، و کتاب تذکره در هیئت، و رساله سی فصل در نجوم، و رساله بیست باب اسطرلاب، و کتاب جامع الحساب، و کتاب قواعد العقاید، و رساله ای در جبر و قدر و رساله ای در بحث امامت، و ترجمه کتاب زبدة الحقایق عین القضاة همدانی، و شرح مواضع مشکله آن به التماس و تکلیف امیر ناصر الدین محتشم که از داعیان طایفه اسماعیلیه بوده، و کتاب اخلاق ناصری به اسم ناصر الدین مذکور، و شرح کتاب ثمره بطلیموس به التماس خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان، و رساله ای در فقه، و رساله ای در تحقیق نفس الامر، و رساله اوصاف الأشراف. و معلوم می شود که حضرت خواجه از لذات

۱. قصص العلماء، ص ۳۷۴.

۲. مصدر: «تحریر».

۳. مصدر: «تحریر». (هدیه الأحباب، ص ۳۳۱-۳۳۲).

دنیوی فارغ و صاحبِ اطلاق بوده؛ چنانکه این قطعه از اشعار لطافت آثار او نیز بر آن دلالت دارد. قطعه:

لذات دنیوی همه هیچ است نزد من

در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست

روز تنعم و شب عیش و طرب مرا

غیر از شب مطالعه و روز درس نیست^۱

و این قطعه را به لسان عربی در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است:

لو أن عبداً أتى بالصالحات غداً و ذكّل نبيّ مرسل و ولیّ

وصام ما صام صوّم بلا ملل وقام ما قام قوّم بلا كسل

وحجّ كم حجّة لله واجبة وطاف بالبيت حاف غير متعل

وطار في الجولا يأوى إلى أحد وغاص بالبحر مأموناً من البلل

واكس اليتامى من الديباج كلّهم واطعمهم من لذيذ البر من عسل^۲

وعاش في الناس آلفاً مؤلفه عار من الذنب معصوماً من الزلل

فليس في الحشر يوم البعث تنفعه إلا بحبّ أمير المؤمنين عليّ^۳

و چند رباعی از کتاب اوصاف الاشراف خواجه تیمنا در این کتاب مسطور

می گردد:

با درد شکی نیست که درمانی هست با عشق یقین است کهن جانی هست

احوال جهان چو دمبدم می گردد شک نیست در این که حال گردانی هست



بنگر همه آشکار و پنهان وجود تا بو که رسی بگو هر کان وجود

هر جانوری زنده به جان است، تو هم اندیشه بکن تا چه بود جان وجود

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۲. مصدر: «بالعسل».

۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۰۷.

در ظلمت حیرت ار گرفتار شوی خواهی که ز موتِ جهل بیدار شوی
در صدق طلب نجات زیرا که به صدق شایسته فیض نور انوار شوی

تا تو هوس خدایی از سر نهدی در هر دو جهان نباشدت روی بهی
ور زانکه به بندگی فرو آری سر ز اندیشه این و آن به کُلی برهی

گر تو نکنی به دل ریا با اخلاص کی باشدت از بندگی دیو خلاص
از دیو خلاص تا نیابی نشوی شایسته بندگی یک بنده خاص

گر طالب راه حق شوی، ره پیدااست او راست بود با تو، تو گر باشی راست
وانگه که به اخلاص و درون صافی او را باشی بدان که او نیز تو راست

از هر چه نه از بهر تو کردم، توبه ور بی تو غمی خوردم، از آن غم توبه
وان نیز که بعد از این برای تو کنم گر بهتر از آن توان، از آن هم توبه

پس غم پی هرزه خوردم، افسوس افسوس وز کرده خود به دردم، افسوس افسوس
ای کاش نکرده بودمی در همه عمر یکبارگی آنچه کردم، افسوس افسوس

از زهد اگر مدد دهی ایمان را مرتاض کنی به ترک دنیا جان را
ترک دنیا نه زهد دنیا زیراک نزدیک خرد زهد نخوانند آن را

آن را که غرض ز زهد، بهبود خود است یا طاعت حق ز زهد، مقصود خود است
گو روی به خود کن، نه به محراب از آنکه هم اوست به تحقیق که مسجود خود است

در درویشی هیچ کم و بیش مدان یک موی تو در تصرف خویش مدان
وان را که بود روی به دنیا و به دین در دوزخ یا بهشت درویش مدان

گر درویشی، مکن تصرف در هیچ نه شادی کن به هیچ و نه غم خور هیچ
خورسند بدان باش که در ملک خدای در دنیا و آخرت نباشی بر هیچ

موجود به حقّ واحدِ اوّل باشد باقی همه موهوم و مخیل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت نقش دومین چشمِ احوّل باشد

منم آنکه خدمتِ او کنم و نمی توانم تویی آنکه چاره من بکنی و می توانی
ز دلِ تو یاد گیرد دل من کجا پذیرد به تو دیگری چه ماند، تو به دیگری چه مانی

نظام بی نظام آر کافرم خواند چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود سزاوارِ دروغی جز دروغی^۱

[۲]

ابو المحارب حسین بن سهل بن محارب القمّی علیه الرحمة^۲

قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین می نویسد که:

حسین^۳ بن سهل بن محارب القمّی از اعظم حکمای شیعه امامیه است، و در ایام دیالمه نشو و نما یافته و پرتو انوار حکمت بر صفحات حال او تافته.

۱. این اشعار در اوصاف الأشراف یافت نشد. نک: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیر الدین طوسی، ص ۱۱۵ - ۱۲۱.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۲؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۵۲ - ۵۳.

۳. مصدر: «حنین».

در تاریخ الحکما مسطور است که: «صاحب اعظم سعید بن العمید که استاد الفضلا و عمید وزرای روزگار بوده، به وجود او افتخار می نموده، و می فرمود که اگر از شهر ما همین بیرون آمده باشد، ما را کافی است».

و أيضاً در کتاب مذکور مسطور است که: «او عالم به قوانین سیاست بود و مروّت و عفاف در او غالب بود و بسیاری از نوادر حکمت اهل یونان و سیر و احوال ایشان را حفظ کرده بود و می گفته که این ها پاره های زرند. و همچنین جمیع فقرات ارسطو را که در سیاست نوشته و به اسکندر فرستاد،^۱ حفظ داشت و می گفت که کار زمانه منتهی شده به قواعد^۲ و رسومی که خارج است از آنچه آن حکیم جهت آن پادشاه رسم کرده بود. و این بنابر آن است که مردم خلع ربقة دین و رشته حیا را که مانع از گمراهی و مسارعت و تباهی است، گسسته اند. و ظاهر است که زمانی که اهل آن از شعار دین و حلیه عقل و علاقه حیا منسلخ باشند در غایت فساد خواهد بود [و] اصلاح آن جز به شمشیر^۳ نتوان کرد.^۴

و چنین می نویسد که:

حسین^۵ مذکور، محب حکمت و اهل حکمت و کثیر الفضایل بود و همیشه با اهل فضل و حکمت به سر می برد و با ایشان طریقه احسان مسلوک می داشت و صاحب اخلاق شریع^۶ و همت عالی بود.^۷

[۳]

شیخ ابو محمد ابن شیخ یوسف النظامی علیه الرحمة^۸

اصل آن جناب از خاک پاکِ تفرش است که از اعمال قم شمرده می شود، و والد

۱. مصدر: «یا به مشافهه به او گفته».

۳. مصدر: «تیز».

۲. مصدر: «قوانین».

۵. مصدر: «حنین».

۴. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

۷. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۹۱.

۶. مصدر: «شریفة».

۸. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۲۲۵؛ اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۲۲؛ ریحانة الأدب، ج ۶، ص ۲۱۴؛ با کاروان حله،

ص ۱۹۵ - ۲۰۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۷۲۰ - ۷۲۱.

ماجدش به گنج - که از بلاد معتبر آذربایجان بوده و به خوشی آب و هوا مشهور است - رفته و آن جناب در آن جا متولد شده؛ و خود در اقبال نامه می فرماید:

نظامی ز گنجینه بگشای بند گرفتاری گنج به تا چند چند
چه دُر گر در این بحر گنج گم ولی از قلهستان شهر قم
صاحب آتشکده آذر بیگدلی می نویسد در ذکر حالات حکیم نظامی که:

اوصاف آن بزرگوار بیرون از شمار است و در عالم سلوک به آخر کار ناجی زنجان منتهی می شود از اول عمر شباب تا آخر عمر پر شتاب، چون سایر شعرا به سبب غلبه مشتبهات نفس و هوا، متعرض سلاطین و اکابر نگشته؛ بلکه آستانش مناص خسروان عالی مقدار بوده؛ چنانکه اتابیک غزل ارسلان به قصد امتحان به زاویه شیخ رفته و شیخ در عالم باطن، قصد او را دریافته، تجمل کوکبه اکابر در چشم سلطان جلوه داده، بعد از ساعتی سلطان دید که پیر ضعیفی بر پاره نمدی بر سر سجاده نشسته، مصحفی و دواتی و قلمی و عصایی در پیش دارد. سلطان را درباره شیخ اعتقادی تمام حاصل شده، بعد از آن که همای روح مطهرش به آشیان قدس پرواز کرد، فضلا و عرفا و شعرا این پنج کتاب را که امروز از خیالات شیخ در میان است جمع نمودند، مسمی به «خمس» نمودند که هر یک از آن به استدعای صاحب تاج و سریری منظوم شده [است].^۱

وفات شیخ نظامی به قول صاحب هدیة الاحباب در سنه پانصد و هشتاد و دو (۵۸۲) اتفاق افتاده، و در گنج مدفون است^۲ و مزار کثیر الأنوارش محل زیارتگاه اکابر حکما و اعظم عرفا می باشد. گویند بیست هزار بیت از قصاید و غزلیات و قطعیات و رباعیات، سوای «خمس» داشته که حال در میان نیست. این چند بیت از تذکره ای چند ملاحظه و انتخاب شده:

هم جرس جنیید و هم در جنبش آمد کاروان

کوچ کن زین خیل خانه سوی دارالملک جان

۱. آتشکده آذر، ص ۲۲۷ (چاپ قدیم).

۲. هدیة الأحاب، ص ۴۲۴، رقم ۷۶۷.

شحنة ما دانش آنکه حرص در همسایگی
 رستم ما زنده وانگه دیو در مازندران
 هم زمین را با خلاق نا موافق شد خراج^۱
 هم فلک را با کواکب نامناسب شد قران
 زین قران ایمن شوی چون چنگ در قرآن زنی
 مهر^۲ قرآن جوی کامد مهدی صاحب زمان
 هر چه نر قران طرازی برفشان از آستین
 هر چه نر ایمان بساطی در نورد از آستان
 فرقه‌ها باشد میان آدمی و آدمی
 کز یک آهڼ نعل سازند از یکی دیگر سنان
 اصل هندو در سیاهی یک نسب دارد ولیک
 هندوئی را دزد یابی،^۳ هندوئی را پناسبان
 در مرقع‌های خاک آلوده یابی روشنی
 پیره زن زین روی کرد آتش به خاکستر نهان
 چند از این سلطان و آن سلطان کنی دین را تبه^۴
 بنده او شوکه او شد صاحب سلطان نشان
 دست عدلی را که آری بر سر یک زیر دست
 در لحد خورشید یابی،^۵ در قیامت سایه‌بان
 ظالمان را در قیامت، خصم^۶ باشد مملکت
 مضرعان^۷ را در مساحت، چاه باشد نردبان

۲. مصدر: «مهد».

۱. مصدر: «مزاج».

۳. مصدر: «خوانی».

۴. مصدر: «چند ازین سلطان و سلطان و زتو سلطان بنده‌تر».

۵. مصدر: «بینی».

۷. مصدر: «صرعیان».

۶. مصدر: «نار».

گر همه جو آب^۱ باشد، آب جوی کس مخور
 و همه تسبیح باشد، نقش نان کس مخوان
 چون که آب دیده داری از ضعیفی باک نیست
 زان که مروارید را با ریگ بهتر ریسمان^۲
 پرده بردار از زمین، بنگر چه بازی می رود
 با عزیزانِ زمانه زیر پرده هر زمان
 تا به خرمن خوار یابی بر کلاه یزدجرد
 تا به دامن خاک بینی بر سر نوشیروان
 چند گویی کعبه را کاینک به خدمت می رسم
 چون نخواندت هنوز^۳ از دور خدمت می رسان
 سیم را رونق نخیزد تا برون ناید ز سنگ
 لعل را قیمت نباشد تا برون ناید ز کان^۴

از کتاب مخزن الأسرار نظامی

ای به ازل بوده و نا بوده ما	وی به ابد زنده و فرسوده ما
دور جبینت کش فرمان تست	هفت فلک ^۵ غاشیه گردان تست
حلقه زن خانه فروش توایم	چون در تو حلقه به گوش توایم
بی طمعیم از همه سازنده ای	جز تو نداریم نوازنده ای
چاره ما ساز که بی یاوریم	گر تو برانی، به که رو آوریم
چون خجلیم از سخن خام خویش	هم تو بیامرز به انعام خویش

۱. مصدر: «جلاّب» به جای «جو آب».

۲. مصدر این بیت را ندارد.

۳. مصدر: «کنون».

۴. مجمع الفصحاء، بخش سوم از جلد اوّل، ص ۲۲۰۸-۲۲۰۹.

۵. مصدر: «سفت فلک».

پیش تو گر بی سر و پای آمدم هم به امید تو خدای آمدم
یار توای مونس غمخوارگان چاره کن ای چاره بیچارگان
قافله شد، واپسی ما بین ای کس ما، بی کسی ما بین
بر که پناهم، تویی بی نظیر در که گریزیم، تویی دستگیر
جز ره تو قبله نخواهیم ساخت گر نوازی تو، که خواهد نواخت
در گذر از جرم که خواهند ایم چاره ما کن که پناهنده ایم^۱

[۴]

شاه طاهر الحسینی علیه الرحمة^۲

صاحب کتاب آتشکده آذر می نویسد که:

شاه طاهر الحسینی از سادات رفیع الدرجات قم بوده؛ سیدی بلند پایه، و فاضلی گران مایه. در اول سن در بلدۀ کاشان در استفاده و استفاضه مشغول بوده و جمعی از فضلا و فقرا، ظاهراً و باطناً، ریزه خوارِ خوانِ احسانِ او بوده‌اند. از آن جا با عیال و اطفال، روانۀ هندوستان شده و در آن جا طایر روحش به عزم سدره پرواز کرد. جسدش را به آستان ملایک پاسبان حسین بن علی علیه السلام نقل نمودند.^۳

و صاحب کتاب مجالس المؤمنین می نویسد که:

شاه طاهر در اوایل حال، متوطن به کاشانۀ کاشان بوده و اکثر کتب متداوله حکمت و کلام را از علامۀ تحریر، مولانا شمس الدین محمد خفری استفاده نموده، از آن جا متوجّه دکن هند شده، و در آن جا به واسطه فضل و کمال، ترقّی

۱. خسه نظامی، ص ۷-۶، با تلخیص و حذف ۱۰ بیت به این شرح: بعد از بیت چهارم، ۱ بیت، و بعد از بیت

پنجم، ۶ بیت، و بعد از بیت یازدهم، ۱ بیت، و بعد از بیت دوازدهم، ۲ بیت حذف شده است.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۴؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۷۳؛ طبقات اعلام الشيعة، ج ۴، ص ۱۱۲؛ مطلع الانوار، ص ۳۲۳؛ الذريعة، ج ۱۳، ص ۱۲۱.

۳. آتشکده آذر، ص ۲۲۳ (چاپ قدیم).

تمام کرده و کار او به جایی رسید که نظام شاه و سایر سلاطین دکن، ملازمت او می‌کردند. و سلاطین دکن و جمهور و اتباع ایشان را از جمله شیعه اهل بیت گردانید. و سبب آن این بود که عبدالقادر، فرزند نظام شاه که محبوب پدر بود، بیمار شده، بیماری او امتداد و شدت تمام یافت و اهتمام نظام شاه در صحت او به مرتبه‌ای بود که روی خود را بر پای قاسم بیک نامی^۱ نهاده بود و می‌گفت: اگر بر تو ظاهر شود که پاره‌ای از جگر من در علاج عبدالقادر در کار است، بگو تا من سینه خود را شکافته، پاره‌ای از آن را بیرون آورم. در آن اثنا، بسیار نذری نمود و صدقات فراوان به فقرای مسلمانان و کفار می‌داد.

شاه طاهر گفت: شما چیزی نذر دوازده امام کنید که إن شاء الله تعالی فرزند شما شفا خواهد یافت. نظام شاه گفت: دوازده امام کیستند؟
 شاه طاهر گفت: اول ایشان امیر المؤمنین علی علیه السلام است که یکی از آن چهار یار است که اهل سنت ایشان را به ترتیب خاص، خلیفه پیغمبر می‌دانند و بعد از آن، حضرت امام حسن و امام حسین؛ و باقی دوازده امام را مذکور ساخت. نظام شاه به مضمون مذکور نذر نمود و چون شب در آمد، به خواب رفت. و چون شاه طاهر از خدمت نظام شاه به خانه خود مراجعت نمود، از اظهار آن معانی پشیمان شده، ترسید که مبدا پسر نظام شاه بمیرد و او را از آن رهگذر مضرت رسد. چون صبح طلوع نمود، متعاقب خادمان نظام شاه به طلب شاه طاهر رسیدند و او را به خدمت نظام شاه بردند؛ چون نظام شاه را از دور نظر بر او افتاد، استقبال نموده و گفت: در اثنای شب که مریض عبدالقادر اشتداد یافته بود، چون ملاحظه حال او را نمودم از غایت حزن و ملال به خواب فرو رفتم، در اثنای خواب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را دیدم که با من می‌گوید که: «نظام، مادامی که عبدالقادر پسر تو صحت نیابد با ما ایمان نمی‌آوری؟! اینک لحاف را بر سر او کشیده و همین زمان، به عنایت الهی عرق کرده، صحت کامل

۱. مصدر: «حکیم».

می‌یابد؛ اما می‌یابد که تو نیز از نیتی که در دل کرده‌ای^۱ بر نگردی».

چون از خواب بیدار شدم، دیدم که لحاف را بر عبدالقادر کشیده‌اند^۲ و عرق بسیار کرده، بعد از لحظه که عرق او خشک شد، بیدار شد و بنشست و آثارِ صحت بر وی ظاهر شده، از روی اشتهای صادق طعام را طلبید.

در آن ایام یکی از روزهای عید، نظام شاه به عیدگاه رفته و حسب الامر، شاه طاهر طالب علمی از اهل عراق را طلبیده و فرمود که بر بالای منبر عیدگاه رفت، خطبه‌ای به نام دوازده امام علیهم‌السلام خواند و نام ابوبکر و عمر و عثمان را از خطبه انداخت و متعاقب او عادل شاه و قطب شاه نیز دست توسل به دامن ارشاد آن بقیه‌خاندان طهارت زده، همگی مذهبِ امامیه را اختیار نمودند و به عنایت حضرت اله و مساعی جمیله آن سید هدایت دستگاه مذهب شریف اهل بیت علیهم‌السلام در تمام ولایت دکن، رواج و رونق یافت.^۳

و شاه طاهر در مدت العمر به عزت و اقبال و کامرانی و افضال، روزگار را گذرانیده و همواره مستجمع کرایم اخلاق از عدالت و سخاوت و شجاعت و تقوی و عفت و مروت بوده، و در شهور سنه نهصد و پنجاه و دو (۹۵۲) توجه به عالم عقبی نموده. و او را در فنون علم، تصانیف شریفه است؛ از آن جمله: حاشیه بر الهیات شفا، و شرح بر تهذیب اصول، شرح باب حادی عشر در کلام، شرح رساله جعفریه، در فقه حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و رساله فارسی در احوال معاد، رساله انموذج العلوم رساله‌ای در انشا و غیر آن. و در جمیع اشعار اصناف شعر، اشعار لطافت آثار دارد. و قصاید او در میان اهل روزگار در اشتها کالشمس فی النهار است؛ از آن جمله یک قصیده که در مناقب حضرت امیر علیه‌السلام و تعرض به اغیار غوایت مصیر واقع است، مذکور می‌گردد.

۱. مصدر: «گذرانیده‌ای».

۲. مصدر: «گسترده‌اند».

۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۷.

باز وقت است که از طبق تقاضای فلک
 افکند بر سر ایوان چمن گل تو شک
 ابر نیسان به سر خنجر آلوده برق
 حرف برف از ورق روی زمین سازد حک
 هیئت غنچه و گل بر طرف شاخ نگر
 ظل مخروطه^۱ زمین غنچه و گل مهر فلک
 بر سر لشکر وی صبح شبیخون آرند
 تنگ چشمان شکوفه چو سپاه اورنگ^۲
 مجلس دلکش گل تا نبود بی مطرب
 گشته بلبل غچکی شاخ گل و غنچه غچک
 تر شدی حله خارا ز تراویدن ابر
 کوه از سبزه به دوش ار نفکندی کفنک^۳
 ساختی خانه معمور فلک را ویران
 بر سر فیل سحاب آر نزدی برق کجک
 تر شود لاله چو بر داغ دل پر خورش
 زیر لب خنده زند غنچه و نرگش چشمک
 باغ شد مائده عیسی و شبنم در وی
 جابجا بر سر آن مائده پاشیده نمک
 تا نگیرند زر ناسره در دست سمن
 در بغل صیرفی لاله نهان کرده محک

۱. مصدر: «مخروط».

۲. مصدر: «ازبک».

۳. مصدر: «کپنک».

هر کمالی که نه ایمن بود از نقص و زوال
 باشد آن در نظر همّت دانا اندک
 شاهد حسن جمیلی است ولی خوشبودی
 گر نگشتی زوی این حسن و لطافت منفک
 عنقریب است که چوبک زَنِ ایامِ خزان
 میزند بر در دروازه گلشن چوبک
 آه از آن دم که به اغوای خزان لشکر دی
 گشته باشند به تاراج گلستان شیرک
 باد انداخته تاج از سر بستان افروز
 گشته با عارض گلبرگ معارض سپرک
 زاع گیرد همه از بلبل شوریده کلاغ
 برگ پژمرده کند با گل صد برگ حنک
 پی آن صرح که دی طرح فکنده است به باغ
 هر طرف ریخته خشت از یخ و از برف آهک
 زود باشد که ز بیم کُتک شحنه دی
 بگریزند رعایای ریاحین یک یک
 بهر پیرانِ ستمدیده ایامِ خزان
 سازد از شوشه یخ شیشه گردی عینک
 عاقل آن به که کند عزم طواف چمنی
 که خزان را نتوان برد در آنجا به کتک
 آن چمن گلشن مدح شه عالیقدریست
 کز فلک بهر طواف درش آیند ملک

مرتضی پادشه صورت و معنی که از اوست
 منشأ صورت و هم رابطه معنی بی شک^۱
 آنکه از صولت سر پنجه شاهین عتاب
 بال نسرین فلک را شکند چون اردک
 پادشاهی است که در خیل غلامان دَرش
 نام برجیس بود، سعد و عطارد زیرک
 توش مال فلک از بهر سر سفره او
 از ثریا به کف آورده نمکدان و^۲ نمک
 شد قمر مجمره بزم وی و محو قمر
 دود عودی است کز آن مجمره گردد مدرک
 از پس آئینه چرخ به آیین قضا
 هر چه او گفت، همان گفت قضا چون طوطک
 عرصه همت عالیش جهانست بزرگ
 کاین جهان هست در این^۳ عرصه سرائی کوچک
 آنکه از سندس و استبرق خلدش عار است
 کی شود همت او مایل سیفور و فنک
 طبعش از میل به لذاتِ طبیعی فارغ
 ذاتش از منقصه ذاتی امکان منفک
 بیوه دهر چو اهلیت تزویج نداشت
 بائناً منعقداً طلقها ثم تَرَک

۱. مصدر: «منشأ و رابطه صورت و معنی بی شک»

۲. مصدر: «و».

۳. مصدر: «آن».

دیگری کیست که در سلک وی آرند او را
 قدر فیروزه ز خر مهره شناسد زیرک
 او به اغیار جفا پیشه ندارد نسبت
 می‌شناسیم حریفان دیگر را یک یک
 عدل تقدیری و تقدیر عدالت عبث^۱ است
 ز آن‌که تحقیق شد این مسئله در باب فدک
 دلدش را چو گران گشته ترازوی رکاب
 کرد از خنک سبک سیر فلک برده بتگ^۲
 ذوالفقارش دو زبان داشت به هنگام جدال
 بود بر خصم دَغَل حَجَّتِ قاطع هر یک
 ای حکیمی که بود پیش تو و دانش تو
 حکمت فلسفه، بازی و ارسطو زیرک
 «رَقْ منشور» قضا، نسخه تقدیر قَدَر
 بی سَجَلِ تو مزور بود و مستدرک
 فلک شأن تو را نقطه عصمت مرکز
 خیمه جاه تو را محور دانش تیرک
 نشئه نور تو را نور نبوت مدرک
 سر مکتوم تو را نور لدنی مدرک
 کعبه کوی تو را مروء عرفان مسعی
 سالک طور تو را طور تجلی مسلک
 روشن از شعشعه نور تو را ایوان^۳ سماک
 پر درم از گهر تیغ تو همیان سمک

۱. مصدر: «عیب».

۲. مصدر: «گرو از خنک سبک سیر فلک برده به تنگ»

۳. مصدر: «ایمان».

گر نه قرصی ز سر خوان تو بودی خورشید
 کی به تعظیم نهادی فلکش بر تارک
 هست در رجم شیاطین هوا جرم شهب
 بی نفاق تو چو تیری که ندارد بیلک
 در جوار تو چو خورشید مجاور صد تن
 در سپاه تو چو مریخ مبارز صد لک
 قبضه و تیغ تو باشند به هم روز مصاف
 همچو دستی که برون آمده باشد ز بلک^۱
 لیک دستی که در آینه ادراک سلیم
 سر مستور ید الله بؤد زو مدرک
 تا شود زاویه چرخ مقرنس هر شب
 روشن از نور محیط تو به اجرام فلک
 سقف مینای زر اندود فلک را ز انجم
 قدر انداز قضا کرده مشبک به تفک
 هر که مست از می انکار تو شد ساقی دور
 نقل نقلش به جهنم برد^۲ از بهر کزک
 هست در قعر درک مسکنش اما حیف است
 گر^۳ ملوث شود از جیفه او قعر درک
 هر کسی را به کسی دست تو سل محکم
 لیس والله سوی حُبک لی مستمسک

۱. مصدر: «ز ملک».

۲. مصدر: «دهد».

۳. مصدر: «که».

«طاهر» از ذلت عصیان به تو آورده پناه

فکر او گر نکنی کائناتِ الدلِ هَلْک

دست گیرش ز سر لطف که در روز جزا

در لگدکوبِ معاصی نشود مستهلک

تا بر ایوان فلک شمع فروزد خورشید

گرد خورشید چو پروانه زند چرخ فلک

باد افروخته در قصر زر اندود سپهر

شمع مهر تو و پروانه آن شمع فلک^۱

رباعی

مائیم که هرگز دم بی غم نزدیم خوردیم بسی خونِ دل و دم نزدیم

بی شعله آه، دم ز هم نگشودیم بی قطره اشک، چشم بر هم نزدیم

ایضاً رباعی

گر کسب کمال می‌کنی می‌گذرد و فکر محال می‌کنی می‌گذرد

دنیا همه سر به سر خیال است خیال هر چیز خیال می‌کنی می‌گذرد

[۵]

قاضی سعید علیه الرحمة^۲

صاحب کتاب هدیه الاحباب می‌نویسد که:

عالم فاضل حکیم، عارف ربّانی، متشرّع، محقق صمدانی، محمد بن محمد

المفید القمّی، از اعظم فضلاء حکمت و ادب و حدیث و تأویل است. منتهی

شد به او منصب قضاوت در بلدة طيبة قم؛ و تلمذ کرده بود بر محدث ربّانی ملا

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۳۹.

۲. روضات الجنّات، ج ۴، ص ۹-۱۰، ش ۳۱۵؛ الذریعة، ج ۱، ص ۴۳۶؛ الکنی و الانساب، ج ۲، ص ۵۳۲؛ الفوائد

الرضویة، ج ۲، ص ۹۶۴-۹۶۶.

محسن فیض کاشانی. و از مصنفات اوست شرح بر کتاب توحید صدوق در چند مجلد و رساله اربعینات و غیر ذلك.

و برادرش حکیم ملا محمد حسین نیز از اهل علم است و صاحب تفسیر کبیری است به فارسی. و فرزندش ملا صدر الدین ابن قاضی سعید نیز از جمله فضلاست و در حضرت معصومه قم اصول کافی را تدریس می نموده و در حدود سنه یک هزار و شصت (۱۰۶۰) هجری در قم وفات نمود.^۱

و قبرش بنا بر مشهور در کنار قبرستان بزرگ قم، محاذی قبرستان علی بن بابویه واقع است و سنگ تاریخ ندارد، شیخان کوچکی دارد.

[۶]

ملا عبدالرزاق الملّقب به فیاض علیه الرحمة^۲

در کتاب هدیه الاحباب مسطور است که:

شیخ فاضل، عالم متکلم، حکیم محقق، مدقق متشرّع، ملا عبدالرزاق بن علی بن الحسین اللاهیجی جیلانی^۳، صاحب شرح تجرید و کتاب گوهر مراد ایمان و سرمایه ایمان و غیره، تلمیذ مرحوم ملا صدرا و داماد اوست؛ چنانچه مرحوم فیض نیز داماد ملا صدرا است. و فیاض در مدرسه قم مدرّس بوده، و فاتش در قم در سنه یک هزار و پنجاه و یک (۱۰۵۱) روی داده.^۴

و در کتاب مجمع الفصاحا نوشته که:

مولانا عبدالرزاق جمع کرده در میان علوم عقلیه و نقلیه، و بر فصوص محیی الدین العربی شرحی فارسی نگاشته، و در فن حکمت مرتبه بلندی داشته. قریب به چهار هزار بیت وقتی از او دیوانی دیدم که اکنون حاضر نیست.

۱. هدیه الاحباب، ص ۳۶۱، ش ۶۵۵.

۲. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۱۴؛ هدیه العارفین، ج ۱، ص ۵۶۷؛ معجم المؤلّفين، ج ۵، ص ۲۱۸؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۶۱؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۷۰؛ الفوائد الرضویه، ج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۳. مصدر: «قمی»

۴. هدیه الاحباب، ص ۳۵۸-۳۵۹، ش ۶۴۹.

و این اشعار از آن جناب نگارش یافت.

گفته‌ای بیدار باید عاشق دیدارِ ما

پاس این حرف تو دارد دیده بیدارِ ما^۱

نه غم بیگانگان دارم، نه فکر دوستان

تا تو در یاد منی، عالم مرا از یاد رفت

قسمت ما زین چمن بارِ تعلق بود و بس

سرو را نازم که آزاد آمد و آزاد رفت

در و دیوار به محرومی من می‌خندد

من به این خوش که به رویم درِ گلشن باز است

حیف است که در گردن حور افکندش کس

دستی که به یاد تو در آغوش توان کرد

وقت است که ترک پیر و استاد دهیم آموخته‌ها را همه از یاد دهیم

با جام می دو ساله در میکده‌ها ناموس هزار ساله بر باد دهیم^۲

[۷]

میرزا حسن علیه الرحمة^۳

فرزند ملا عبدالرزاق سابق الذکر است، مسمی به میرزا حسن. صاحب

کتاب هدیه الاحباب می‌نویسد که: «میرزا حسن، فاضل، صالح، صاحب کتاب

۱. در مصدر بیت دوم این دو بیتی را چنین آورده است:

تو بهر کوچه خرامان و من از رشک هلاک که نبسته است کسی چشم تماشایی ما

۲. مجمع الفصحاء، بخش اول از جلد دوم، ص ۸۶-۸۷

۳. اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۱۳۳؛ هدیه العارفین، ص ۳۵۸، ذیل ترجمه پدرش ملا عبدالرزاق لاهیجی.

جمال الصالحین در ادعیه و شمع الیقین در امامت».^۱

وفاتش در سنه یک هزار و چهل و دو (۱۰۴۲) هجری اتفاق افتاده، و قبرش در کنار قبرستان بزرگ قم واقع است و شیخان کوچکی دارد که به شیخان کاشفی معروف است.

[۸]

آقا میرزا احمد ریاض علیه الرحمة

دوخته فهم و کمال و روضه علم و افضال بوده، نام گرامیش آقا میرزا احمد المتخلص به ریاض، خلف ملا اسماعیل صحاف سرکار فیض آثار. در صدق مقال ثانی اباذر و در بذل مال تالی جعفر. با آنکه در صغر سن، پدرش به ریاض جنان خرامید و جمعیت خاطرش از جهت آماده نبودن معاش پریشان گردید، با خاطری مجموع و جدی بلیغ در تحصیل علوم، روز را از شب تمیز نمی داد.

در آخر عشر ثانی و اول زمان جوانی حظی از علوم بی اندازه داشته و بهره ای از فنون بی شماره، فاضلی بوده ادیب و عارفی لیب، جامع فنون ریاضی و عربیت، و حاوی علوم حکمت و ادبیت، طبعی داشته به روانی آب، و ذهنی به تندی شهاب، غزل را عاشقانه و قصیده را فاضلانه می گفته؛ و در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و نه (۱۲۸۹) در دار الخلافه طهران در سن چهل و پنج سالگی، به ریاض جنان خرامید.

شرح حال او را مع قصاید و غزلیاتش را در جلد دوم این کتاب مسطور می گردد؛ در این جا یک قصیده از قصاید او نگارش یافت؛ قصیده این است:

جهان وادی محنت خیز و تن زندان محنت زا

دلا بگذر از این منزل، مکن مسکن در این مأوی

به زانوی تجرد، نه ز خود کامی سر حیرت

مجرد زی به کام خویشتن، تنها شو از تنها

به کوی انزوا عزلت گزین و ز خلق و عزّت جو
 که عزّت یافت در عزلت ز جنس خویشتن عنقا
 زبان را میزبانِ ذکر کن در محفل وحدت
 که در آن بزم باشد حرف امر و نهی استثنا
 به غیر از ذکر حق، در هر چه مشغولی همه باطل
 به جز فرمان او، در هر چه مأموری همه بی جا
 به اقلیم ادب سلطان عقلت هر چه فرماید
 اطاعت کن که امر اوست نافذ، حکم او مجری
 هوای نفس را بگذار کاین مستسقی شهوت
 نگردد سیر ز آب حرص و دارد رنج استسقا
 مده در چنگ نفس سخت بازو نای عقلت را
 مشو از کید او غافل که این پیر است و آن بُرنا
 حریص شعله لذاتِ شهوانیست نفس تو
 که چون پروانه باشد، نبودش از سوختن پروا
 چو خواهی عافیت، دوری کن از آمیزش جاهل
 چه خواهی عاقبت، نزدیک شو با صحبت دانا
 چرا از عقل دور افتی که در بندِ هوس مانی
 نقوش لفظ غافل سازدت از لذت معنا
 ز معنی گر بدی آگه، گواه «لا» بدانستی
 رسیدی بر در الله، نرفتی از پی «الّا»
 ترا کاندَر قضای عقل و نفس خود هنر نبود
 چه بدهی پند بر مجنون، چه بندی عیب بر لیلا
 به دست عقل اگر سدّی به یا جوج هوس بستی
 تو بی اجلال اسکندر شوی در ملک دین دارا

گهی عقلت کند تهدید از نوشیدن باده
 گهی نفست کند تحریک بر نوشیدن صها
 حیا بر عقل تو حاجب که هست او حافظ ایمان
 هوس بر نفس تو غالب که باشد مایل عذرا
 چه مستور فرح جوئی، به هر روزن نهی چشمی
 چه رنجور هوس تا کی به هر بوئی شوی بویا
 به ضبط جانّت از آتش، مطاعی بر همه ارکان
 به منع نفست از خواهش، مطیعی بر همه اعضا
 مریض نفسی و می‌بایدت حکمت که بر دارد
 ز جسمت صفتِ صفر، ز مغزت علّتِ سودا
 اطاعت کن حکیمی را که علم آموخت بر لقمان
 اطاعت کرد تا ره یافت بر خاصیت اشیا
 اگر نفس تو را حق قابل الهام دانستی
 بهر اَمّت نمی‌آمد یکی پیغمبر از مبدا
 ره حق دانی و خود می‌روی کورانه بر باطل
 که حق را جویم و دانی که حق با توست در هر جا
 نشانی نیست حق بین را که یابی بر در کعبه
 زیانی نیست حق جو را که یابی بر در ترسا
 پی دین گر روی گامی، نگردد پای تو اعرج
 اگر بر هم نهی چشمی، نگوید کس ترا اعما
 خیالِ شهر دین داری، تو را پای خِرد رهرو
 هوای کوی حق داری، تو را دیدارِ دل بینا
 تو را بهر ستایش آفرید ایزد پی طاعت
 چه با تسبیح در مسجد، چه با شمشیر در هیجا

در این دارِ فنا تا کی به شوق شهوت مستی
 دهی امروز دادِ دل، نمی‌اندیشی از فردا
 تو خود رخت رجا بر ساحل از گرداب غفلت بر
 کجا آسوده بر هامون، به یاد غرقه در دریا
 گهی در بوستان با دوستان هنگامه شادی
 دهی بر دشمنان دشنام واری غزوه و غوغا
 به یاد آید گهی دینت، کاجل آید به بالینت
 رود نور از جهان بینت، بماند نطق از گویا
 به دنیا آمدن از بهر ایمان است و دین بردن
 نه دنیا با تو می‌ماند، نه میمانی تو در دنیا
 تو از این قابِ خوان نعمتِ دنیا چه فهمیدی
 که می‌رانی سخن از قاب و از قوسین و او آدنا
 به دار الملک استغنا بزن کوس قناعت را
 که سلطانی است درویشی و فخر هر دو استغنا
 به دنیا تخم کبر و نخوت افشاندی، طمع داری
 که جاه و عزت و قدر و شرف دریابی از عقبا
 غنا از بهر آن آمد که رنج از فاقه بردارد
 نه حرص فقر افزایش، چو مار از تابش گرما
 گر از آتش هراسانی مکن با نفس خود الفت
 که از اوّل مر او را بود آتش مولد و منشا
 پس از چندی عبودیت، ز شیطان سر زد آن طغیان
 مر او را آتش فطرت به دوزخ برد پیش از ما
 نه آخر آدمی و زاده آدم که نشنیدی
 شد او محروم از جنت برای الفتِ حوا

چو دانستی که باید رفت از دنیا به ناچاری
 بکن کاری که در عقبا نمانی عاصی و رسوا
 تو می دانی که با دست تهی رفتن به هر مقصد
 نباشد در تهی دستی کسی را سود در سودا
 رخت دور است و بی پایان، تو حیرانی که نتوانی
 به کشتی قطع این دریا، به مرکب طّی این صحرا
 مقامت خانه گور است و بستر خاک و غم مونس
 اگر پیری اگر جاهل، اگر زشتی اگر بُرنا
 اثر آن جا چه تأثیری ترا در عجز و مسکینی
 زیان آن جا چه تقریری به استغفار و استعفا
 نه اعوانی کند یادت، نه کس را گوش بر دادت
 ندامت توشه و زادت، در آن پیدای غم فرسا
 از این دنیا و انعامش بترس از شهد و از جامش
 به شیرینی نیاشامش که چون زهر است در حلوا
 خداوندا «ریاض» از روضه لطف طمع دارد
 که نوشد آب از کوثر ز دست شوهر زهرا
 مرا در عرصه محشر مکن شرمنده ای داور
 به حق جاه پیغمبر، محمد آن شه والا
 مرا بر جان بود باری، ندارم یار و انصاری
 مگر مهر علی کاری کند کانا جا شوم احیا
 اگر هشیار اگر مستم، اگر ماندم و گر رستم
 من و دامان او دستم، چه در سرّ، چه در ضرّا
 اگر آنم اگر اینم، علی آید به بالینم
 تولای علی دینم، چه در یثرب، چه در بطحا

رود چون نور جان از تن، به فریادم رس ای ذو المن
تو و مهر علی و من ندارم غیر از این ملجا

[۹]

آقا میرزا محمود المتخلص به رضوان^۱

عالمی متبحر و فاضلی متبّع. تکمیل مقدمات و ادبیّت را در این بلده طیبّه در نزد
افاضل کرده، رخت به طهران کشیده، نزد دو حکیم بی مانند؛ مانند آقا میرزا ابوالحسن
جلوه و آقا محمد رضای قمشه اصفهانی، حکمت تحصیل می فرمودند. و اشعار بسیاری
در مدایح و مناقب ائمه طاهرین گفته؛ و اشعار او در جلد دوم این کتاب مسطور می گردد.
و این قصیده در مدح حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - در این جا نگارش
یافت، و قصیده این است:

ای مهین بانوی نه خانه خلاق قدّم

سرّ ناموس رسول مدنی خاتم

ای تو خاتون همه کشور ملک و ملکوت

ای تو بانوی همه ملک عرب تا به عجم

مطلع شمس جمال و افق ماه جلال

مشرق سرّ وجود و فلک و خلق و شیم

هم تو خاتون شهودی و همی بانوی غیب

هم شفاعت گر حشر و دو سرا را تیرم

چادر عفت از بارقه نور خدا

پرده عصمت از اقمشه شهر قدم

۱. میرزا محمود قمی، متخلص به رضوان (۱۲۷۰ - ۱۳۴۶ق). در باره وی اطلاع دقیق و کامل در دست
نیست، احتمالاً اسمش ملا عباس بوده و بعد به محمود تغییر داده است. نک: تاریخ قم، ص ۲۸۳؛ تاریخ
حکماء و عرفای متأخر، ص ۳۰۵ - ۳۰۶؛ آئینه عصمت، ص ۱۷۲.

تاء تانیث گر از آئینه گردد منفک

عکس روی تو کند صورت آئینه دژم

دختر این گونه به صلب ازلیت نایاب

نیست فرزند چنین قدرت حق را به رحم

نه به پشت قدم این نقش، نه در بطن حدوث

پس از این نقش مجرد فلقد جَفَّ قلم

بطن در بطن همه بارقه نور جمال

صلب در صلب همه لامعه علم و کرم

مام در مام همه صاحب جاه و حشمت

باب در باب همه قبله حاجات اُمم

دوده در دوده همه مظهر آیات اله

پشت در پشت همه چشمه اسرار نعم

پدران تو همه یگه سواران وجود

مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم

پسران تو نیاکان همه کون و مکان

ابن در ابن همه شمس ضحا، بدر ظلم

شمس از پرتو تو نور ده جمله جهان

ماه از جلوه تو بر سر چرخش پرچم

روح از روح رسول و تنت از جوهر قدس

در سر و پای تو، پا تا سر احمد مدغم

لب لعل تو روان بخش مسیح و جبرئیل

سخت کاشف غم و نفست فارغ هم

آنچه اندر کف موساست ترا خاک قدم

و آنچه اندر لب عیسااست ترا در میسم

پاکی از پاکی تو دست تغابن بر سر
 عصمت از عصمت تو می‌گزد انگشت ندم
 عفت از عفت تو چادر شرمش بر سر
 خوبی از خوبی تو می‌زند از خود دم
 هم ز خاکِ قدمت آینه‌ اسکندر
 هم ز کانِ کرم‌ت جامِ جهان بینی جم
 فخر جاروب کشی حرمت با حوا
 شرف بندگی خاک دَرَت با آدم
 همسرت حیدر و زو فخر کنی بر دو جهان
 پدرت احمد و زو فخر کنی با عالم
 در زمین فرش سر کنگره قدس بساط
 خانه در خاک سر طایر قدّوس حرم
 پوست در بستر بیت الشرف طره عرش
 خشت زیر سر بر فرق مه و مهر قدم
 نه زنی سرِ خداوندی و این پرده از اوست
 نکته این است بدان سرِ خدائیش قَسَم
 معنی سوره قدری و ظهور طه
 بضعه معنی یس و به قرآن توأم
 عقل از خاک نشینان سر کوی شماس
 روح اندر حرم معرفت نا محرم
 بندگان تو ز آسیب قیامت آزاد
 دوستی تو جراحات گنه را مرهم
 شمه فضل ترا ناطقه‌ام باشد لال
 پاره حمد ترا نطق مجرّد ابکم

شوز رحمت به مراد دل «رضوان» پدری
که ز فیض تو بروید ز دلم اسپر غم

فصل سیم از باب پنجم

در ذکر علمای بلده طَبَّه قم

مؤلف گوید: چون که ملاحظه نمودم که هر گاه خواسته باشم علمای بلده طَبَّه قم را از حاضرین و غایبین بنویسم این کتاب را گنجایش نباشد؛ لذا از حاضرین صرفِ نظر نموده، به ذکرِ حالِ غایبین پرداختم که از دار دنیا رحلت نموده‌اند.

[۱]

سید محسن بن سید رضی الدین علیه الرحمة^۱

در کتاب مجالس المؤمنین مذکور است که:

السید محسن بن السید رضی الدین محمد بن السید مجد الدین علی بن السید رضی الدین محمد بن پادشاه الرضوی القمّی. سیدی فاضل، بزرگوار و عالی مقدار بوده. والد بزرگوار او در زمان سلطان حسین میرزا، از قم به مشهد مقدس رضوی انتقال نموده و در آن جا به افاده علوم دین و ترویج مذهبِ آباء طاهرین اشتغال می فرمود. و شیخ محمد بن ابی جمهور به خدمت او رسیده، و با او طریقه معاشرت ورزیده، و بعضی از تصانیف خود را به نام آن سید بزرگوار مزین ساخته، و در ایام مجاورت مشهد مقدس به یمنِ حمایت او، با علماء مخالفین بحث‌های متین پیش برده، و الحال از اولادِ ایشان سید متقی عامل، انسانِ کامل، صاحب طهارت ملکی عشره^۲ حدیقه فدکی، امیر محمد جعفر است که از غایت شرافتِ ذات و نفاستِ گوهر، مستغنی از مدح است:

فتی لا یحب الزاد إلا من التقی

ولا یبتغی الخَلان إلا ذوی الفضل

۱. ریاض المحدثین، ج ۳، ص ۵۸۲-۵۸۵؛ الفوائد الرضویه، ج ۲، ص ۶۱۱-۶۱۲.

۲. مصدر: «ثمره».

نکرده بهر رضای حق و تتبع علم

نه چشم سوی غزال و نه گوش غزل^۱

و در کتاب منتخب التواریخ که تألیف حاجی ملا هاشم خراسانی است مذکور است که آقا سید محسن رضوی در مشهد مقدس حضرت رضوی از دنیا رحلت فرمود، و تاریخ فوتش «أُنْخَلُوها بِسَلامٍ آمِنین»^۲ است و محل دفن‌شان معلوم نیست^۳

و ابن ابی جمهور در اوّل رسالۀ مناظراتش با ملای هروی فرموده: «بعد الحمد والصلاة؛ إِنّني كنتُ في سنة ثمان و سبعين و ثمانمأة (۸۷۸) مجاوراً لمشهد الرضا عليه السلام، و كان منزلي بمنزل السيد الأجل والكهف الأطل محسن بن محمد الرضوي القمي، و كان من أعيان أهل المشهد وأشرافهم، بارزاً على أقرانه بالعلم والعمل».^۴

و مخفی نماناد که آقا سید محسن مذکور، پسری داشت موسوم به آقا سید مهدی، محقق ثانی در اجازه‌ای که به ایشان داده نوشته: «و بعد، فإنّ السيد السند الأوحد، شرف أولاد الرسول، خلاصة سلاله الزهراء البتول، أنموذج أسلافه الطاهرين، نتيجة السادات المبجلين^۵، ذي النسب الطاهر، والحسب الفاهر، جامع الكمالات الإنسية، وصاحب النفس القدسية، الفاضل الكامل، العلامة، شمس الملة والدين، محمد الملقب بالسيد العلامة مهدی^۶، ابن المرحوم المغفور المبرور المتوج المحبور، شرف السادة النقباء، وقدة الأجلاء الفضلاء الأتقياء^۷، محسن الرضوی

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۱۸.

۲. سورة حجر، آیه ۴۶.

۳. منتخب التواریخ، ص ۹۳۰-۹۳۱.

۴. الأقطاب الفقهية، ابن أبي جمهور، ص ۱۰؛ أعيان الشيعة، ج ۹، ص ۵۲.

۵. در نسخه: «المعجلين».

۶. مصدر: «الملقب بمايشعر العلاقة بالمهدي».

۷. مصدر: «كمال السيادة والدين».

المشهدی، قدس الله روح السلف، وأدام أيام الخلف^۱، صبحنی عند توجّهی إلى خراسان في سنة ست وثلاثین وتسعمائة، وعند عودي متوجّهاً إلى بلدة الإیمان قاشان^۲ إلى ما قاله.

مؤلف گوید: که قبر المرحوم العلامة السید محمد مهدی واقع است در قم، در بقعه‌ای که واقع است در قم، در بقعه که واقع است در تکیه کوچه حرم، و مشهور است آن بقعه به بقعه محمدیه.

و جناب آقا سید محمد مهدی پسری داشت موسوم به آقا سید محمد علی، و آقا سید محمد علی پسری داشت موسوم به آقا سید محمد باقر، و آقا سید محمد باقر پسری داشت موسوم به آقا سید محمد ابراهیم، و آقا سید محمد ابراهیم پسری داشتند موسوم به آقا سید محمد باقر. و این چهار نفر هم نیز در بقعه محمدیه مدفون می‌باشند.

و آقا سید محمد باقر پسری داشتند موسوم به آقا سید صدر الدین مصنف شرح واخیه آخوند ملا عبدالله تونی. و ایشان نیز از بزرگان علما بودند، و قبر ایشان هم به قولی در تکیه محمدیه واقع است، و به قولی در همدان از دنیا رفت و در آنجا مدفون شد.

[۲]

ملا محمد طاهر علیه الرحمة^۳

در کتاب روضات الجنات مسطور است که:

المولی محمد طاهر بن محمد حسین، القمی الموطن، النجفی المنشأ، الشیرازی

۱. مصدر: «و منحه السعادة والإقبال، و خصه ببلوغ ذروة المجد والجلال».

۲. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۸۱

۳. أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۷؛ تعلیقه أمل الآمل، ص ۲۷۵؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۶۱، و ج ۴، ص ۴۸۹؛ معجم المؤلفین العراقيين، ج ۱۰، ص ۱۰۱؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۳، ص ۵۱۶؛ گنجینه دانشوران، ص ۱۲۹.

الأصل، الأخباري المشرب، كان فاضلاً بارعاً محققاً متكلماً جليلاً صالحاً واعظاً متبحراً^۱.

و شیخ حر عاملی رحمته الله در کتاب امل الآمل في حالات علماء الجبل العامل ترجمة او را به اختصار ذکر نموده و از جمله کسانی است که با یکدیگر قریب و هم عصر بوده، و روایت می کند شیخ حر از وی به نحو اجازه، و با او متحد است در مسلک اخباریه و انکار بر فلاسفه و متصوفه. و از جمله مؤلفات که شیخ حر در امل الآمل به او نسبت داده، رساله فوائد الدینیه فی ردّ علی الحکماء و الصوفیه است.^۲

او نیز در روضات الجنات در باب طاهر ترجمه او را نموده و در وصف او می فرماید:

از جمله مشاهیر علماء زمان خود بوده، و شدید التعصب است بر صوفیه و بر کسی که ترک نماز جمعه را نموده، و امام جمعه و جماعت و شیخ الاسلام بلده قم و نافذ الحکم بوده، و تکفیر می نموده است کسی که قائل به جواز ترک جمعه باشد و ضِدّ صریح بوده است با معاصر خود، فاضل جلیل، ملا خلیل قزوینی^۳ [که شرح فارسی دارند بر تمام اصول و فروع کافی در دوازده جلد، و نامش را صافی نهاده و به امر شاه عباس ثانی صفوی آن را شرح نموده و در اوّل این شرح ذکر احادیثی نموده که دلالت دارد بر اتصاف این سلسله، و یا آن که اخباری مشرب است. نماز جمعه را در زمان غیبت حرام می داند]^۴ و میانه این

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۳، ش ۳۶۵.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۷، ش ۸۱۹.

۳. مولی خلیل قزوینی (ت ۱۰۸۹ق)، عالم امامی و محدث، فقیه، متکلم و نحوی. در قزوین به دنیا آمد (۱۰۰۱ق)؛ از معاصران شیخ حر عاملی و فیض کاشانی است. چند سال تولیت آستان حضرت عبد العظیم را عهده دار بوده و در آنجا تدریس می کرده است؛ به مکه رفته و مجاور شده است؛ سپس به قزوین برگشته و به تألیف و تصنیف پرداخته است؛ از جمله آثار او: حاشیه بر مجمع البیان، رموز التفاسیر الواقعه فی الکافی و الروضة، صافی در شرح کافی به فارسی، الشافی فی شرح الکافی به عربی، المعجل در نحو، الرسالة التجفیه، الرسالة القمیه، شرح عدة الاصول شیخ طوسی.

۴. عبارت داخل کروشه از اضافات مؤلف است.

دو بزرگوار در این مسئله، رسائل ردّ یکدیگر، بسیار است.^۱

و آخر الامر به آن جا منتهی شد که روزی در خدمت مولانا خلیل، ذکری از حدیث منقول در علل الشرایع شد در وجه تسمیه قم؛ و حاصل ترجمه شریف آن است که:

چون رسول خدا در شب معراج مشاهده فرمود در آن زمین، جماعتی را در هم نشسته دید و از میان ایشان مردی را دید در منبر است و قلنسوه قرمزی بر سر اوست و اراده دارد که آن جماعت را اغوا نماید. حقیقت حال را رسول ذوالجلال از جبرئیل سؤال فرمود. امین وحی عرض نمود: در این جا منزل شیعیان و مقام دوستانِ اولادِ امجاد توست، و این مرد که میانه ایشان است، شیطان رجیم است و اراده کرده است که ایشان را از راه ببرد. جناب رسول اکرم از این حال متغیر شدند و فرمودند: «قم یا ملعون» و به این علت، نام این شهر، قم گردید.^۲

مولانا خلیل فرمود: به درستی که آن شیطانی را که رسول خدا دیدند در قم، الحال در آن جا، بالای منبر است و مردم را گمراه می کند و از راه راست بیرون می برد. و مقصودش ملا محمد طاهر بوده است.

از این استدراک، یک نفر از حاضرین به ملا خلیل عرض نمود: اگر این مرد به این اندازه در ضلال و اضلال است، چرا سعی نمی فرمایید در طرد مردم از دور او و عزل منصب او؟! ملا خلیل در جواب فرمود: جایی که از فرمایش رسول خدا از منبر فرود نیاید، از کلام مثل من چگونه منزجر می شود؟!^۳

و مرحوم ملا حبیب الله کاشانی در کتاب ریاض الحکایات بعد از نقل این حکایت می فرماید که:

جناب آخوند ملا محمد طاهر از اجله علما و فقهاء قم بوده و با مرحوم ملا

۱. ر.ک: روضات الجنّات، ج ۴، ص ۱۴۳-۱۴۴، ش ۳۶۵.

۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷۲، باب ۳۷۳: العلة التي من أجلها سميت قم.

۳. ر.ک: روضات الجنّات، ج ۴، ص ۱۴۴، ش ۳۶۵.

محسن فیض و ملا محمد باقر سبزواری معاصر بودند و چون کتب بسیاری نظماً و نثراً بر ردِّ صوفیه نوشته و حکم به کفر آنها نموده، لهذا این طایفه کمالِ عداوت را در حق او داشته‌اند.^۱

و نیز در روضات الجنات است که:

میانه مولانا محمد طاهر و مولانا محمد تقی مجلسی - اعلی الله مقامهما - منازعات و مراسلات بود در امر تصوف و به کدوراتِ عظیمه منتهی شد.^۲

و نیز در آن کتاب است که:

روزی مرحوم ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمة در مجلس ملا محمد طاهر حاضر شد، از جناب مجلسی به نحو شوخی یا به طور جدی برای توهین پرسید: باقر از چه چیز مشتق است؟ مجلسی دانست که مقصود او چیست، بالبداهة فرمود: مشتق از اسم حیوانی است که فضله او طاهر است. آخوند ملا محمد طاهر، بسیار خجل شد.^۳

و نیز در روضات الجنات است که:

شاه سلیمان صفوی از ملا محمد طاهر مذکور در غضب شد و حکم به قتل او فرمود و امر به استحضارش از دار السلطنة اصفهان صادر گردید که زنده او را بیاورند، چون به کاشان رسید جماعتی از علما به استقبال او رفتند و از آن جمله علم الهدی پسر ملا محسن فیض بود، چون او را دید و شناخت از حاضرین پرسید که: هنوز این شیخ مجوسی - یعنی فیض - نمرده است؟

چون این سخن به سمع مبارک فیض رسید، به دیدن ملا محمد طاهر آمد، اذن دخول نداد، چون حکم به فسادِ عقیده فیض در توحید نموده بود.

جناب ملا محسن از پشت در اطاق گفت: من بر شما عقاید خود را عرضه می‌دارم، اگر چنان است که شنیده‌ای، اذن مده دخول را. پس چون به نحو

۱. ریاض الحکایات، ص ۲۴-۲۵ (چاپ سنگی).

۲. روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۴، ش ۳۶۵.

۳. روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۵، ش ۳۶۵.

صواب عرض عقاید خود را نمود و معلوم شد بر جناب ملا محمد طاهر امر مشتبه بوده، اذن دخول داد و معذرت خواست.

پس از آن ملا محمد طاهر از کاشان حرکت نمود، تا این که به دار السلطنة اصفهان رسید و در خانه شاه سلیمان وارد شد و جلوس نمود. شاه سلیمان به آخوند خطاب نمود که: شنیده‌ام که شما گفته‌اید که شارب الخمر عروس شیطان است؟!

پس گویا از طرف غیب به ملا محمد طاهر الهام شد و به شاه سلیمان خطاب نمود: لا یا ایها الملك، ما قلته أنا، بل إنما قاله جدك الصادق المصدق الأمين. شاه سلیمان از شنیدن این کلام ساکت شد و با او احسان و ملاطفت نمود.^۱

و نیز در روضات است که:

مولانا محمد طاهر در آخر عمر، از اعتقاد سوئی که در حق فیض داشت برگشت و از بلدة قم پیاده به کاشان آمد، و چون به در خانه فیض رسید فریاد کرد: که یا محسن قد أتاك المسیء. فیض از خانه جواب داد که: أنت الحسن وأنا المسیء، و از خانه بیرون آمد و با یکدیگر مصافحه نمودند و یکدیگر را حلال نمودند، و دیگر در کاشان نماند و فوراً به قم، عود نمود و گفت: محض تدارک گناه آمده بودم.^۲

و در کتاب أمل الآمل مسطور است که:

المولی محمد طاهر بن الحسین^۳ من أعیان فضلاء المعاصرین، عالم، محقق، مدقق، ثقة، فقیه، متکلم، محدث، جلیل القدر، عظیم الشأن. له کتب منها کتاب شرح تهذیب الحدیث، کتاب حکمة العارفين فی رد شبه المخالفین، کتاب الأربعین فی فضائل أمير المؤمنين وإمامة أئمة الطاهرين، و رسالة الجمعة، و رسالة الفوائد الدينية فی رد علی الحکماء والصوفیة.^۴

۱. ر.ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۶، ش ۳۶۵.

۲. همان.

۳. مصدر: «محمد حسین القمی»

۴. أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۷، ش ۸۱۹.

و وفات آن جناب در سنهٔ یک هزار و یک صد و یک (۱۱۰۱) روی داد و در شیخانِ بزرگ، مدفون گردید.

و نیز در کتاب روضات الجنات است:

و قبره الطاهر المطهر في بقعة الشيوخ المعروفة في مزار القم المباركة، خلف مرقد زكريا بن آدم المأمون على الدين والدنيا بفاصلة قليلة، وتاريخ وفاته مكتوب على لوح له من الحجر في صخر الجدار الأيمن من القبلة فليلاحظ.^۱
 مؤلف گوید که قبر جناب ملا محمد طاهر، بین قبر جناب حاجی سید جواد و حاجی میرزا علیرضا - والد حاجی سید جواد - واقع است. و این دو بیت بر روی سنگ مزار قبر او نوشته است که مشتمل بر مادهٔ تاریخ سال وفات اوست، و آن این است:

طاهر آن رونق شریعت و دین	چون از این خاک دان پایین رفت
شرع چون شد ز فوت او کاسد	عقل گفتا که رونق دین رفت

[۳]

آقا میرزا ابوالقاسم الشهير به میرزای قمی^۲

صاحب کتاب هدیهٔ الأحباب می نویسد که:

أبو القاسم ابن المولى محمد حسن الجيلاني المعروف بميرزای قمی - عطر الله مرقدہ - لتوطنه في دار الإيمان قم حرم الأئمة عليهم السلام المحروسة عن فتن الدوران، العالم الكامل الفاضل، المحقق المدقق، رئيس العلماء الأعلام، و مولی فضلاء الإسلام، شيخ الفقهاء المتبحرين، و ملاذ العلماء و المجتهدين، حجة الإسلام والمسلمين، الذي شأنه أجل من أن يوصف بالبيان والتقرير. وكان رحمه الله

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۶، ش ۳۶۵.

۲. خاتمة مستدرک، ج ۲، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۶۹-۳۷۵، ش ۵۴۷؛ معجم المطبوعات العربية، ج ۱، ص ۲۲۶؛ مصفى المقال، ص ۳۵؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۴۰۹ و ۴۱۱-۴۱۳؛ اعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶.

وَرِعاً جَلِيلاً، وبارِعاً نَبِيلاً، كَثِيرَ الْخُشُوعِ غَزِيرَ الدَّمُوعِ، دَائِمَ الْأَتْنِ، بَاكِي الْعَيْنِينَ.^۱
و در كتاب قصص العلماء مذکور است كه:

آقا میرزا ابوالقاسم، نام والدش ملا حسن از اهل شفت كه یكى از قراء رشت است بوده، آن جناب از جهت تحصیل علوم، رخت به دار السلطنه اصفهان كشیده، در خدمت میرزا حبیب الله [كه جدّ مادری جناب حاجی میرزا شفیع مجتهد بروجردی است]^۲ و میرزا هدایت الله كه جدّ مادری مرحوم آقا میرزا ابوالقاسم است، اخذ علوم ادبیّه و شرعیّه نموده است، و با معلّمین خود، میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله به جهت اجرای حكومت شرعیه به محال جابلق رخت كشیده‌اند. و در قریه درّه باغ، صبیّه معلّم خود، میرزا هدایت الله، را بگرفت و از او مرحوم میرزا ابوالقاسم در آن مكان به وجود آمد. و چون ایشان به سنّ رشد رسیدند، علوم ادبیّه و مقدّمات را نزد والد خود كه ادیبی بی نظیر بود، تكمیل نمود. علم فقه و اصول را در خدمت آقا سیّد حسین خوانساری تحصیل می‌فرمود، پس از چندی رخت به عتبه علیّه كربلای معلّی كشید و در خدمت حجة الاسلام آقا محمّد باقر بهبهانی و علمای دیگر، فقه و اصول و سایر علوم را تكمیل كرده و چون فارغ التحصیل شدند، به جابلق مراجعت نمودند. چون طالب علمی در آن مكان مشاهده ننمودند، روی به اصفهان كرده، در مدرسه كاسه‌گران به تدریس مشغول شدند.

بعضی از فضلاى آن بلد را از جهت حسدى كه در میان این سلسله شایع بوده است، ایشان را اهانت نمودند و به عداوت برخاستند؛ به ناچار از آن‌جا به سلطنت كريم خان زند به شیراز سفر فرمودند. مدت سه سال بماند، شیخ عبدالنبی و پسر او شیخ مفید كه از علمای آن ولایت بودند چون فقر و دست تنگی او را مشاهده نمودند، مبلغ دویست تومان از وجه نقد او را رعایت نمودند. و در ثانی باز به اصفهان مراجعت كردند و در آن ولایت از آن وجه

۱. هدیة الأحباب، ص ۶۹، ش ۸۰.

۲. عبارت داخل كروشه از مؤلف است.

نقد، کتب فقه و اصول و اخبار و سایر کتب استدلالیه لازمہ را ابتیاع فرمود. و از خود آن مرحوم مسموع شده است که در آن ایام، کتب را به وزن ابتیاع می نمودند؛ یک من شاه که دو من تبریز است به ده تومان مرتبه‌ای از جهت ثقل ترازو ملاحظه مشتری را می نماید و در صورت تعادل کفّتن، کتاب شرح لمعه را بر روی ترازو نهاد، بعد که ملاحظه نمودم، همان کتاب از جهت قیمت خط و کاغذ و غیره علاوه از یک صد تومان قیمت او بود. چون دولت سلاطین زندیّه سپری شد، به شهر قم آمده توطن کردند.^۱

خاقان مغفور، فتحعلی شاه قاجار در اعزاز و احترام ایشان هیچ دقیقه فرو گذاشت نمی فرمود؛ چنانچه هر زمان که موکب شاهی در قم نزول اجلال می فرمودند، خاقان مغفور سبقت می گرفتند دیدن مرحوم میرزا را. بدین جهت، اسباب آسایش و آسودگی ایشان فراهم آمده، مشغول به تدریس و تألیف و نشر علوم دینیّه گردیدند.

مصنّفات ایشان در فقه و اصول و سایر علوم زیاده بر چهارصد هزار بیت است، و چندین نفر مجتهد جامع الشرائط معروف در حوزه درس ایشان تکمیل شده‌اند، مثل حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مجتهد اصفهانی، و حاجی ملا احمد نراقی، و حاجی ملا محمد کزازی، و حاجی ملا محمد کاشانی، و حاجی سید اسد الله بروجردی، و حاجی سید شفیع جابلقی، و حاجی سید اسماعیل قمی، و آقا میرزا ابوطالب، و آقا میرزا علیرضای قمی و غیر این‌ها.

و از کتب ایشان یکی قوانین است در اصول، و کتاب غنایم در فقه، و کتاب حاشیه بر قوانین، و کتاب سؤال و جواب که سه مجلد است و از طهارت تا دیات است و محل حاجت هر فقیه و مجتهد است.

و کسی که خواهد مطلع شود بر فقاہت آن مرحوم و حسن سلیقه و تأیید الهی از آن جناب، مراجعه کند به آن کتاب مستطاب و کتاب شرح بر تہذیب اصول و کتاب

۱. فصوص العلماء، ص ۱۸۰-۱۸۲، باندکی تلخیص و تصرف.

مناهج و کتاب الأحکام و کتاب معین الخواص و کتاب مرشد العوام.

و خاقان مغفور، فتحعلی شاه را با جناب میرزا اتحاد و وداد بوده.

روزی در مقام محاوره به خاقان مغفور فرمودند: ای پادشاه، عدل کن که می ترسم که از جهت محبتی که به تو دارم، نظر به آیه مبارکه «وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^۱ مستوجب آتش دوزخ شوم.

خاقان مغفور در پاسخ بر سرودند که: مرا یقین است که بر حسب روایتی که هر که را با هر چه در این دار دنیا محبت باطنی باشد، با او در قیامت محشور می شود؛ اگر چه سنگی باشد. چون با شما محبت و دوستی دارم، در بهشت با شما محشورم.

معروف است که چون خاقان مغفور را ریش بلندی بوده است، چنانچه از شال کمر او می گذشت، روزی جناب میرزا دست بر ریش او کشیده و فرمودند: ای پادشاه، عدل کن و الا می ترسم که این ریش تو به آتش جهنم بسوزد. و حالات آن جناب بسیار است که این کتاب را گنجایش آن نیست.

قریب به هشتاد سال آن جناب عمر فرموده است، و در سنه یک هزار و دویست و سی و یک (۱۲۳۱) روی به فرادیس جنان نهاد، و قبر شریفش در قم در وسط شیخان بزرگ با قبه عالیّه، مزار و محل نذور و شمع و چراغ است.

و تاریخ فوت آن جناب را میرزا کوکب به طرز تعمید گفته است؛ مصراع: «نقطه مشکین ربای از ناف مشکین غزال».

و دیگری از شعرا گفته: «از این جهان به جنان، صاحب قوانین رفت».^۲

انشاء سنگ مزار ایشان از مرحوم میرزا کوکب است، به خط مرحوم ملا اسماعیل صحاف قمی - علیه الرحمة - است.

۱. سورة هود، آیه ۱۱۳.

۲. روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۷۹، ش ۳۴۷.

[۴]

آقا میرزا ابوطالب^۱

قمی الاصل، فاضلی باهر، و قدسی متکثر داشته و این جناب از جمله علمای عظام و سادات جلیل الاقتدار فخام این ارض فیض قرین است. در زهد و عفاف و تقوی و کفاف، سرآمد علمای زمان و فضلالی اطراف بوده، داماد مرحوم میرزا ابوالقاسم سابق الذکر است. و میرزای مرحوم با او کمال و ثوق را داشته؛ چنانچه بسیاری از حکومت شرعیّه را بدیشان رجوع می فرمودند.

و ایشان پدرِ مادرِ مرحوم آقا میرزا سید حسین متولّی باشی می باشند، از همان صبیّه مرحوم میرزا ابوالقاسم. ثروتی به کمال داشته و بیشتر ارامل و ایّتام این بلد را کافلی مرام و ناظم مهمام بوده و بعد از حیات خود، ثلث اموال خود را وقف بر تعزیه داری حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و سایر مصارف خیریّه کرده، و کتابی دارد موسوم به سؤال و جواب، و در سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت (۱۲۴۸) به دارِ آخرت خرامید، و در شیخانِ بزرگ در بقعه زکریّا بن آدم علیه السلام مدفون گردید.

[۵]

آقا میرزا علی رضا^۲

والد مرحوم حاجی سید جواد قمی الاصل بوده، دامادِ مرحوم میرزا ابوالقاسم سابق الذکر است و در حیات ایشان به درجهٔ اجتهاد رسیده. مجتهدی جلیل، و فقیهی بی بدیل، عالمی با عمل، و فاضلی عدیم البدل بوده. پس از تحصیل علوم نقلیه و تحصیل قوهٔ قدسیّه، از مشایخ کرام ممتاز گردیده و در حوزهٔ مدرّسِ مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی تلمذ نموده، مرجعیّت عامّه و شهرت تامّه داشته، در اجرای احکام

۱. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۵۰؛ رجال قم، ص ۸۹؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۳۰؛ الکرام البررة، ج ۱،

ص ۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۲۰ - ۱۲۱، (ذیل ترجمه میرزای قمی)؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۷۹ (ذیل

ترجمه سید جواد قمی، پسرش).

شرع مبین از ملامت لائمین اندیشه نداشته. در حیات او حُکام این بلد را دست جور در آستین بسته، و پای ظلم در دامان شکسته، و در سنه یک هزار و دویست و شصت و هشت (۱۲۶۸) این دار فانی را وداع نموده، و در بقعه زکریّا بن آدم، جنب قبرِ فرزندش حاجی سید جواد، مدفون گردید.

[۶]

آقا میرزا ابوالفضل^۱

عالمی مبسوط الید و با عُرْضه و کارگزار بوده، که هیچ کار از شرعی و عرفی بدون استحضار و اراده او در این بلد صورت نمی گرفت. با بودن او حُکام جور این بلد را دست جور در آستین برده، بدین جهت میرزا فضل الله وزیر نظام در حکومت خود از آن جناب شکایت برد و به سعایت او، به دربار اعلی گسیل شده، مدّتی مدید اذنِ مراجعت به قم را نداشتند، تا در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش (۱۲۶۶) در زاویه مقدّس حضرت عبدالعظیم علیه السلام رخت از این عالم فانی به دارِ جاودانی کشید و در بقعه زکریّا بن آدم مدفون گردید. و این جناب جدّ اعلای امام جمعه حالیّه است.

[۷]

آقا میرزا سید احمد

مجتهدی جلیل و فاضلی نبیل، از علمای متدین این بلد بود. سال ها به ترویج علوم و به نشر احکام شریعتِ طاهر مشغول گردیده، کمال اعتبار و اقتدار را حاصل نموده و مرجعیت عامّه با او بوده، و در سر کار فیض آثار به منصب سرکشیکی مفتخر بوده، تولیت شرعیّه آستان ملایک پاسبان بنت باب الحوائج علیه السلام با ایشان بوده، و در سنه یک هزار و دویست و چهل و یک (۱۲۴۱) هجری به سرای جاوید خرامید، و در ایوان طلای حضرت معصومه علیه السلام مدفون گردید، و عمر شریف آن جناب هفتاد و دو سال بوده [است].

۱. از شاگردان میرزای قمی بوده است و از ایشان روایت می کند. شیخان قم، ص ۳۲۱.

[۸]

حاجی سید اسماعیل^۱

قمی الاصل و دامادِ مرحوم میرزا سید احمد سابق الذکر است. از تلامذه مرحوم آقا میرزا ابوالقاسم است. در عصرِ خود بی نظیر و بلا عدیل بوده، و به درجه رفیعۀ اجتهاد رسیده.

و گویند کتاب قوانین را پس از فوت مرحوم میرزا ابوالقاسم، هیچ یک از تلامذه او به تنقیح و درستی ایشان درس نگفته، و علاوه بر فضلِ ظاهر، قدسِ باطن هم داشته.

فدوی نامی، از عرفای هندوستان، راجلاً به اعتاب عالیات راه سپار بوده، ایشان را به تصفیه و تهذیبِ باطن واداشته، به فکرِ مداوم و ذکرِ دوام مشغول نموده، و کراماتی چند هم به آن سید جلیل نسبت می دهند.

در سنه یک هزار و دویست و شصت و سه (۱۲۶۳) مرغِ روحش به گلزارِ جنان پرواز نمود. و مضجع شریف او در ایوان طلای حضرت معصومه علیها السلام واقع است.

[۹]

حاجی ملا محمد^۲

اصل ایشان از اهل کُرّاز، محال سلطان آباد عراق است. از رؤوسِ اساتید و وجوهِ اساطینِ علمای متبحر است که جمیع علمای معاصرین او به تقدّمش در علوم مُذعنند و به تبخّرش در فنون معتقد.

نیاکانش از بزرگان و متمولین صفحه کُرّاز و عراق است. حضرتش تا سن بیست و یک سالگی به اسب تازی و تیراندازی و مقتضای جوانی اشتغال داشت، وقتی

۱. از شاگردان میرزای قمی بوده و از ایشان روایت می کند. شیخان قم، ص ۳۲۱.

۲. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۷۹؛ رجال قم، ص ۱۶۲؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۲۵، ۱۴۸؛ المائر و الآثار، ص ۱۶۵.

مرحوم میرزا ابوالقاسم صاحب قوانین را سفری پیش آمد، در کزاز در خانه والد آن جناب فرود آمده، چند روزی به غنوده و همشیره آن جناب را خطبه فرموده، به حباله ازدواج کشیده و او را به قم بیاورد. و هم بدین جهت، جناب سامی از مشتبهات جوانی روی بر تافته، با جدی وافر و سعیتی متکاثر، به تحصیل علوم مقدمات و ادبیات پرداخت، در اندک زمانی به مدارج علوم ارتقا جست و در حوزه تحقیق و تدقیق مرحوم میرزا ابوالقاسم، در سنواتی قلیل به اوج اجتهاد مرتقی آمد و اندر آن مجلس عالی که علاوه از ده نفر مجتهد جامع الشرایط حاضر بودند، حضرتش مشار إلیه و معتنی به گردید.

چون مرحوم میرزای قمی رخت به دار جنان کشید، روی به کاشان آورد؛ چندی در حوزه تحقیق و مجمع تدقیق حاجی ملا احمد نراقی - اعلی الله مقامه - حاضر می شدند. صبیۀ جلیله ایشان را خطبه فرموده، به مصاهرت آن جناب مفتخر آمد و این ارض شریف را از جهت وطن خود برگزید و خانه ای از جهت آسایش و آرامش خود بنا کرد. و جمیع علمای این بلد، همه روزه، در مدرس تحقیق و حوزه تدقیق او حاضر شده و بهره ها می بردند.

خوف و خشیت آن جناب به مثابه ای بود که در ماه مبارک رمضان بعد از ادای فریضۀ ظهر، به منبر مرتقی می شدند و ابتدای موعظه می فرمودند: الحمد لله رب العالمین، والعاقبة للمتقین، والنار للملحدین. بدون تکلف، مترسلانه، چون به کلمۀ «والنار للملحدین» می رسیدند، چنان گریه ایشان را دست می داد که این عبارت را چند مرتبه می خواستند بخوانند، گریه ایشان را مجال خواندن نمی داد، تا بعد از دو سه مرتبه مذاکره، از این عبارت می گذشت و در جمیع روزها این حالت او را دست می داد.

در سنۀ یک هزار و دویست و هفتاد و یک (۱۲۷۱) رخت به عالم بقا کشید و مضجع انور او در وسط شیخان بزرگ قم واقع است. و سنین عمرش از هفتاد سال متجاوز.

[۱۰]

حاجی ملا محمد صادق^۱

از فحول مجتهدینِ طریقه جعفریه، و مشاهیرِ مروّجینِ شریعتِ محمدیه است. لوح ضمیرِ منیرش مطرح اشعه انوار اسرار کتب الهی، و صحیفه خاطر عالی مآثرش مهبطِ لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی، گنجینه سینه اش به جواهرِ علوم مشحون، و عقود دُرر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون؛ رأی عالم آرایش کشف اسرارِ معالمِ تنزیل، و طبع مشکل گشایش حلالِ معضلاتِ مواقف تأویل، شعر زبانش مظهر اسرار تحقیق، ضمیرش مظهر انوار توفیق، جمال دین مزین ز اهتمامش، علوم شرع حاصل از کلامش.

ز توضیح بیانِش گشته روشن
برای علم هر مشکل ز هر فن
از هر علمی حظّی وافر داشته، و در غالب فنون تدریس می فرموده، عظمای علما در حضرت وی خویشتن را خورد می شمردند، و بزرگان دین و دنیا نام مبارکش را به حرمت تمام می بردند، در علو درجه فقاقت و سمو مقام زهد و عبادت، همه معاصرین بر وی غبطه می آوردند. کسانی از حوزه درس آن عالم فاضل به درجه کمال نائل شده اند که هر یک از آنها وحید و فرید عصر خود بوده اند.

در علم فقه و اصول و ادبیات و لغت و علم رجال و درایه کم نظیر بود، و گروهی در حق آن بزرگوار به مکاشفه و خوارق عادت معتقدند.
پایه مآثر و مکرمت را در اعلا درجات علم و عمل گذاشته، در اوایل جوانی رخت به اصفهان کشیده، قریب ده سال به تکمیل علوم مقدمات و ریاضی و کلام و علوم دیگر اشتغال داشت.

۱. المآثر و الآثار، ص ۱۵۳؛ الکرام البررة، ج ۲، ص ۶۳۲ (تاریخ فوت ایشان را به سال ۱۲۹۷ق دانسته است)، تاریخ قم، ناصر الشریعة، ص ۲۷۰؛ رجال قم، ص ۹۹؛ شرح حال فرهاد میرزا «معمد الدولة»، ص ۳۸۹؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۲، لباب الألقاب فی ألقاب الأطباء، ص ۱۰۰.

پس از آن روی به نجف اشرف کرده و در حوزه درس حجة الاسلام شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام، فقه و اصول را تکمیل فرموده، مجازاً به وطن خود که دار الایمان قم باشد مراجعت نمود. فیصل حکومت شرعی این بلد منوط به قلم مبارک ایشان بوده.

در مدت العمر، قدمی در هوای نفس برنداشته، دیده هیچ صبحی او را به خواب ندیده، و با هیچ شبی در بستر استراحت نیارمیده، صحبتش ترویج روح، و الفتش سرمایه فتوح، گویی آیه مبارکه «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ در شأن او نازل شده، و کرامات بسیاری به آن جناب نسبت می دهند.

گویند که در سینه ای در قم خشک سالی شده، به قصد نماز استسقا در خارج شهر تشریف بردند، از جوانب اربعه صدا به تکبیر بلند نمودند، از چهار طرف قطره ابری پدیدار شد و به یکدیگر ملحق گردید، از آن ابر رحمت باران کثیر المنفعة نازل شد که همه سیراب گردیدند.

از آن جمله آن که در یوم سلخ شهر رمضان المبارک به منبر صعود نمودند و فرمودند: ای مردم، من در میان شما به منزله چوپانی بودم و عن قریب است که از میان شما بروم. از منبر که فرود می آیند، به منزل می روند و مریض می شوند و بعد از دو یوم دیگر دار فانی را وداع می نمایند.

فی الواقع دایره تحریر در این رساله از اداء تکلیف ترجمه این فقیه اعظم، بسیار تنگ است. عبارتی نداریم که هم حق مقام این گونه بزرگان را بپردازیم، و هم از شرط اختصار تخلف نورزیم.

تاریخ فوت این علامه در سنه یک هزار و دویست و نود و هشت (۱۲۹۸) روی داد و در وسط شیخان بزرگ، آن گوهر پاک در زیر خاک مدفون گردید. و هفتاد و هشت سال از عمر شریف ایشان گذشته بود، رحمة الله علیه.

[۱۱]

حاجی سید جواد^۱

مجتهدی مسلم، و مروّجی مبسوط الید، عالمی بی نظیر، و فقیهی بی عدیل، کوکب علمش بر آسمان جلالت لامع، شعشعۀ فضل و سیادت از جبین مبینش ساطع، در امر به معروف و نهی از منکر و منع اهل فجور قلبی قوی داشت، و در حفظ حدود شرعیّه هیچ دقیقه فرو نگذاشت. حضرتش عجزه و مساکین این بلد را ملجای منیع و پناهی رفیع بوده است.

در عنفوان جوانی بعد از تکمیل مقدمات و معانی و بیان به عزم تحصیل دینی و معارف یقینی، رخت به عتبات عالیات کشیده، فقه و اصول و علوم دینیّه را در محاضر علمای آن سامان تکمیل نموده و به وطنِ مألوف مراجعت نموده و به ترویج شریعت نبوی مشغول شده.

چون از سلالۀ دودمان نبوّت و ختم رسالت است، بر هنجار و روش آباء عظام و اجدادِ کرام خود، راهی جز بر رضای حق تعالی نیموده، و قدمی در هوای نفس برنداشته، در ادای اوامر حضرت باری از واجبات و مستحبات به هیچ وجه فروگذار ننموده؛ چنانچه دیده هیچ سحری او را در بستر راحت ندیده، و دست هیچ صبحی جز به حال قیام و قعود نوافل به دامنش نرسیده؛ خُتک^۲ کسی که یکی توشه اندر این دنیا برای عقبا آماده و مهیا کرد.

خط نسخ و شکسته و نستعلیق و طغری را خوش می نوشته و محض آماده داشتن زاد معاد، دو قرآن مجید و فرقان حمید از قلم سحر شمیمش انجام پذیرفت.

۱. معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۱۶۷؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۲۵۹؛ چهل سال تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۷؛ ج ۲، ص ۷۵۹؛ رجال قم، ص ۹۸؛ تاریخ دار الایمان قم، ص ۳۰، ۷۰، ۷۴، ۸۲، ۸۳؛ تراجم الرجال، ج ۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۴؛ أعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۷۹؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ علماء معاصرین، ص ۳۴۰؛ معجم رجال الفکر و الأدب فی التجف، ج ۳، ص ۱۰۱۱.

۲. ختک: خوشا، خوشا به حال، طوبی، نیک و خرم باد. لغت نامه دهخدا.

و عبارت سجّلات را مسجّع و مقفّا می نوشت.

و در منزل حکام این بلد پای نگذاشت، مگر در صورت تکلیف شرعی؛ چنانچه روزی تنی از اهل این بلد که به طهارت و قدس باطن معروف بود، کسان حکومت او را بگرفتند، جانب سامی، رقعۀ وساطت آمیز در استخلاصش برگماشت، پذیرفته نشد. غیرت دین او را بر این بداشت که به همان حالت که بود، بی عبا و جوراب، برخاسته تا درب دار الحکومه بیامد. و اهالی قم او را بدین حالت مشاهده کرده، انجمن کردند، جمعیتی به زیارت فراهم شده؛ از این واقعه، فراش باشی ولایت را آگاهی حاصل آمده، آن مظلوم را آورده به دست ایشان سپرد.

شحنه‌های^۱ این بلد را رسم آن بود که چند تن از نساء فواحش نعیّه را در مکان مخصوصی نگاه داشته، رافع عذوبت می شدند و در این ضمن، فایده کَلّی حاصل می نمودند. چون این عمل مسموع دیوانیان شده، مبلغ دو بیست تومان جمع بر این عمل نهاده بودند که جزو کتابچه دستور العمل قم شده بود.

در بدو امر که آن جناب از قزوین و اصفهان مراجعت کرده بودند، از گزارش آگاهی حاصل نموده این عمل شنیع را منع فرمودند. اجزای حکومت از در خدیعه درآمد اظهار نمودند: این زنان را زمان یأس رسیده، عالمی را در آن مکان برگماشته‌ایم که به طرز شرع مطهر اجرای صیغه عقد انقطاعی می کند؛ همانا بر زن‌های یائسه که عده نیست. به این اشتباه کاری، ایشان را ساکت نمودند.

چندی برگذشت که یکی از زن‌های مشاهیر اصفهان که شاهی فتّانه بود، بدین ولایت سفر کرد. او را در آن مکان نگاه بداشتند، شور و غوغای عذوبت کشیدگان برخاست، پروانه وار گرد آن شمع دلبری را فرو گرفتند. در روزی که آن جناب در مسجد جامع این شهر به موعظه اشتغال داشتند، یکی از جالسلین پای منبر، گزارش را به عرض ایشان رسانیده، غیرت دین و حمایت اوامر و نواهی شرع مبین او را بر آن داشت که فی الفور از منبر فرود آمده، روی بدان خانه کرده.

۱. شحنه: حاکم، نایب حاکم، رئیس پلیس. لغت نامه دهخدا.

چون این خبر به اهالی آن خانه رسید، نسوان بد عمل پراکنده شدند و چون بدان جایگاه رسیدند، حکم به خرابی آن خانه فرمودند. ساعتی نگذشت که بنیادش با خاک یکسان شد و غبارش هم بر آسمان ساطع گشت و فرمود: اگر از این سپس دیوانیان این وجه را تخفیف ندادند، همه ساله از مال خود آن وجه را به دیوانیان کارسازی خواهم نمود. چون این خبر مقرون سمع ناصر الدین شاه شد، آن وجه را تخفیف ابدی مرحمت فرمودند.

و آن جناب هفتاد سال عمر کرد و در سنه یک هزار و سیصد و سه (۱۳۰۳) از این جهان گذران درگذشت، و در شیخان بزرگ در بقعه زکریا بن آدم مدفون گردید. و مضجع شریفش بین قبر زکریا بن آدم و آخوند ملا محمد طاهر سابق الذکر واقع است.

[۱۲]

آقا میرزا حسن

عالمی فاضل، و فاضلی کامل. شخصش به همه صنوف کمال آراسته بوده، و خلقتش از جمیع رذایل پیراسته، از بدو عمر الی آخر العمر به هیچ مکروه دامنش آلوده نشد.

والدش را وطن در صفحه خلجستان قم بوده است، و عمل انشای محمد حسین خان سرهنگ فوج خلج به عهده او موکول بوده، و چون محمد شاه قاجار فوج خلج را از او بگرفت و او به ناچار در بست حضرت معصومه علیها السلام پناهنده شد، والد میرزا حسن هم در قم وطن گزید و خانه بساخت و اسباب معاش فراهم آورد.

جناب سامی در بدو سن مقدمات علم و ادبیه را در قم تحصیل فرمودند و روی به نجف اشرف آورد، در خدمت حجت الاسلام شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام، و حاجی شیخ مرتضای انصاری قریب بیست سال تحصیل فرمود. سپس روی به وطن آورده، اشتغال به فیصل امورات شرعیه نمود. طلاب علوم دینیّه از مدارس تحقیق آن جناب بهره ور می شدند، تا در سنه یک هزار و سیصد و چهار (۱۳۰۴) به دار جاوید خرامید رحمة الله علیه.

[۱۳]

ملا محمد جواد^۱

عالمی بوده است قدسی نهاد، و فاضلی زهد بنیاد، که از زمان ولادت الی یوم وفاتش دامن قدس و عصمتش به هیچ مکروهی آلوده نشد، تا به محرم چه رسد. در مدرّس تحقیق و حوزه تدقیق، ذهنش چنان تند و راست که هنگام اقتحام به معضلات مسائل، برق و شهاب با او کردند.

نیاکان و اجدادش از سلسله و دوده مردمان قمی الاصل و تجارت پیشه بوده‌اند، که هم اکنون بنی اعمام و اقارب او به تدین در تجارت مشهور و معروفند. حضرتش تکمیل علوم مقدّمات و ادبیّه را در قم فرموده، به اعتاب عالیّه تشرّف حاصل کردند و چندین سال زیب مجلس و محفل تحقیق حجة الاسلام شیخ مرتضای انصاری - اعلی الله مقامه - بودند تا استنباط فروع از اصول نموده، به قم معاودت فرمودند و بقیّه عمر را در آن ارض فیض قرین، یکی از رؤسای علمای این بلد بوده است که احکام شرعیّه و فیصل مهمّات منوط بر رأی زرین و قلم مشکین ایشان بوده است. و در سنّه یک هزار و سیصد و سیزده (۱۳۱۳) داعی حق را البیک اجابت گفته و در وسط شیخان بزرگ مدفون گردید.

و از جمله فرمایشات آن جناب، حکایت مَلْکِ نَقّالِه است، که حقیر نسخه‌ای دیدم به خط مرحوم میرزا علی اکبر، متولّی بقعه فتحعلی شاه قاجار که در آن نوشته بود که در یوم پنجم شهر ربیع الاوّل سنّه هزار و سیصد و هشت (۱۳۰۸) از جناب مستطاب آخوند ملا محمد جواد شنیدم که فرمودند که از مرحوم مبرور حاجی ملا محمد کزازی شنیدم که ایشان فرمودند که مرحوم حاجی ملا احمد نراقی که والدّه متعلّقه ایشان باشد شنیدم که ایشان فرمودند که از پدرم مرحوم حاجی ملا مهدی نراقی شنیدم که می فرمودند: در ایامی که در نجف اشرف خدمت خُلد مکان، استاد

العلما، وحید العصر، آقای آقا محمد باقر بهبهانی تحصیل می نمودم، تنگی و مجاعه در آن ایام دست داده، مخصوص بر من و اهالی خانه من به سختی روزگار گذشت، و به طرزی در تنگی افتاده بودیم که سه روز گذشته بود که چیزی نخورده بودیم؛ بدین سبب اغتشاش حواس دامن گیر شده، از درس خواندن باز ماندم و سه روز بر گذشت که در مجلس درس آن عالم بی مثال حاضر نشدم.

یک روز، بعد از ظهر از شدت فقر و هم و غم و پریشانی حواس از شهر نجف بیرون آمده، به وادی دار السلام رفتم. در آن وادی راه می رفتم، ناگاه شتری دیدم که جنازه ای بر روی آن شتر نهاده بودند و یک نفر مهار او را می کشید و دو نفر به طرف راست و چپ او می رفتند. چون چشمم بر این اشخاص و شتر افتاد، به نظرم همچو آمد که کشانده شتر که زمام در دست اوست، استاد من مرحوم بهبهانی است. پیش رفتم و سلام کردم و جواب مختصری دادند. بعد از ادای جواب سلام، زمام مهار شتر را به دست من داد، من مهار شتر را گرفتم و بنای کشیدن گذاشتم، ملاحظه کردم دیدم که از آن سه نفر هیچ اثری نیست، به هر طرف که نگاه می کردم، ایشان را ندیدم.

چون قدری راه رفته، با بخت خود شوریدم که با این حالت گرسنگی و پریشانی و تنگی معاش از جهت عیال، ساعتی از شهر بیرون آمدم که تسلای خاطر از جهت هم و غم و پریشانی به دست آید، اکنون گرفتاری من به زیادت شد از جهت این جنازه. حیران و سرگردان جنازه را می کشیدم که ناگاه دیدم هوا تار و تاریک شد و شب ظلمانی روی داد، با این که آن زمان بعد از ظهر بود، هوا در کمال تاریکی است از حیرانی و وحشت. یک مرتبه ملاحظه کردم که زمام شتر را از دست داده ام، از آن شتر هم اثری ندیدم، ماندم حیران در این تاریکی راه بریدم.

ناگاه نظرم بر دریچه ای افتاد که روشنایی از آن نمایان بود، به طرف آن دریچه رفتم، چون به او رسیدم بی تأمل داخل شدم، باغی در کمال خضارت و نظارت دیدم که از هر طرف نهرها جاری است، مملو از آب زلال و درخت های مثمر است

به انواع فواکه، نسیم معطر در اهتزاز، و طیور بر شاخسارها مشغول تغرید و آهنگ می‌باشند، از عطر ریاحین مشام جان معطر شد، به یکی از خیابان‌های باغ در آمدم و راه پیمودم و در شگفت و حیرت از وضع باغ بودم، ناگاه قصری در کمال متانت و رزانت در میان باغ دیدن کردم، به طرف آن قصر راه بردم، چون به دارِ قصرِ عالی رسیدم، جوانی دیدم بر بالای آن قصر ایستاده، به زبان عرفی فرمودند: یا مهدی اصعد؛ یعنی ای مهدی بیا بالای قصر.

چون بدان عمارت داخل شدم، مکانی دیدم که به آن خوبی و زینت، هیچ عمارتی را ندیده بودم. به بالا درآمدم، فضایی دیدم که بر جانبی از آن تختی نهاده و بر روی آن تخت، فرشی گسترده که از دیدن آنها به حیرت و شگفت بودم. مرا تکلیف به خوردن میوه کرد، چون قدری از آن میوه‌ها خوردم، ملاحظه کردم از شیرینی و لطافت هیچ شبیه به طعم میوه‌های دنیوی نیست و بدان لذات هیچ میوه‌ای نخورده بودم.

چون قدری از آن میوه‌ها و طعام‌های گوناگون خوردم، گفتم: آیا مرا می‌شناسی؟ گفتم: من شما را نمی‌شناسم. گفتم: من آن جناب بودم که بر بالای شتر بود و سه نفر بر آن شتر گرد آمده بودند؛ آن سه نفر مَلِكِ نَقَاله بودند و من مازندرانی هستم و در آن شهر جان دادم و در آن ولایت مرا به خاک سپردند، از برکت دوستی و محبت که با صاحب این خانواده و قبر مطهر داشتم - و اشاره به مضجع منیف و قبّه شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام کرد - ملک نَقَاله مرا از آن ولایت بدین جایگاه آورد و این باغ و قصر را به من مرحمت فرمودند. گویا آن قصر را از جواهر گران بها بنا کرده بودند.

بعد از آن برخاستم و از آن قصر برآمدم و در میان باغ راه می‌رفتم، ناگاه چشمم بر دریچه دیگر افتاد، به طرف او رفته داخل شدم، باغی دیدم مشحون به انواع درختان مُثْمِر و گل‌های رنگارنگ، طیور مغنیه بر شاخساران درخت‌ها مشغول خواندن بودند. از طرز و وضع این باغ به شگفت و حیرت درآمدم، واله و حیران به یکی از

خیابان‌ها راه می‌بریدم، چشمم بر جماعتی از حوریان بی مانند و زن‌های رعنا مثل آفتاب که در میان آن باغ طاووس وار می‌خرامند.

چون نزدیک به ایشان رسیدم از زهد و تقوی و خشیت خداوند قهار که این جماعت زن‌های اجنبیه باشند نمی‌توان نگاه کرد، چشم بر هم نهادم. ناگاه یکی از آن میان مرا به اسم آواز داد که: یا مهدی، روی به من کن و به طرف من بیا. چون نزدیک او شدم، دیدم والدۀ من است که سال‌های دراز است از دنیا رهسپار آخرت شده است. به او گفتم که: در این مکان چه می‌کنی؟ گفت: پس از آن‌که به سوی آخرت رفتم، خداوند کریم از جهت دوستی خانواده اطهار و حُب صاحب این بقعه امیر المؤمنین علیه السلام، این جایگاه نزه و با صفا را به من مرحمت فرمود؛ اکنون که تو هم به این مکان آمده‌ای هیچ از این مکان بیرون مرو. گفتم: خبر نداری که بر من و عیال و اطفال من چه گذشته است و چه می‌گذرد. اکنون سه روز است که غذای خوردنی به عیال و اطفال من نرسیده است و سه روز علاوه است که من چیزی نخورده‌ام. اگر در این مکان بمانم، همه از گرسنگی تلف می‌شوند و چشم به راه من می‌باشند که از جهت آنها غذایی ببرم. والدهام گفت: اگر چنین است از این برنج‌ها بردار و از برای ایشان ببر. اشاره به مکانی کرد که در آنجا برنج بود. چون بدان انبار داخل شدم، دیدم برنج بر روی هم ریخته. عبای خود را از دوش برداشتم، پهن کردم؛ به قدری که برنج می‌گرفت بر روی او ریخته به دوش حمل کردم، از آن جایگاه به باغ اول درآمده از دریچه بیرون آمدم، خود را در میان وادی السلام دیدم، ملاحظه کرده همان زمان بعد از ظهر بود که ابتدا از نجف بیرون آمده بودم.

به همین حالت به خانه درآمدم، دیدم اطفال خود را که از گرسنگی اشتغال به گریه دارند. به عیال خود گفتم: اینک برنج حاضر است، از جهت رفع جوع آنها قدری طبیخ مهیا کن. طعامی مهیا کرده همه بخوردیم.

و از آن به بعد تا مدت‌های مدید این برنج در خانواده ما بود و معاش می‌کردیم و از آن برنج، هیچ کم و کسری واقع نمی‌شد. تا پس از مدت زمانی، عیال من از من

پرسش کرد که در این برنج چه حکایت می باشد، هر چه می خوریم تمام نمی شود. به او می گفتم که: از این مرحله بگذر. بالاخره اصرار کرد و از اصرار او به ناچار تفصیل را از برای او نقل کردم؛ چون از این مرحله آگاه شد، از آن به بعد اثری از آن برنج در خانواده ما نماند.

[۱۴]

شیخ محمد حسن^۱

عالمی است عامل، و فاضلی کامل، که در فنون علوم و رسوم دانش صاحب بینش است، و بدین جهت طلاب این بلد را روی استفادت بدان حضرت بوده است، و همه روزه در مدرس تدقیق و حوزه تحقیق، حل مشکلات و توضیح معضلات می نمودند. در تعمق فکر و ذهن و اصابت رأی و استقامت خاطر، در این ولایت کسی او را همال نبوده. در ایام عاشورا و زمان اندوه بر شهدای نینوا، در خانه مخصوص خود، خیمه عزا بر پا می نموده و نفس شریف به ذروه منبر مرتقی می شده. در بذو سخن شرحی مفصل و فصلی مشبع در تحویف و انذار و تشویق و اعتذار بیان می فرمود که مایه جمعیت خاطر و حضور نفس سامعین شود. سپس شرح حالات شهدای طف را به طرزی گریه خیز و اندوه انگیز بیان فرموده، تا دو ساعت در عرشه منبر، شورش محشر بر می انگیزانیده. واقعاً چنین مجلسی در هیچ مکانی دیده نشده [است].

باغی محاط علیه نموده مشجر کرده اند در بیرون دروازه کاشان، جنب بقعه طاهره حضرت علی بن جعفر علیه السلام با نزهت و صفا، با جداول وسیع، و عمارات رفیع در وسط باغ، و بنائی با روح و صفا به طرزی خوش و وضعی دلکش بنا فرموده که باغچه های اطراف او به انواع گل ها و ریاحین مزین است، و بیشتر اوقات در این باغ

۱. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۵۶؛ رجال قم، ص ۱۵۱؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۳۴؛ نقباء البشر، ج ۱،

مشغولِ پیراستن اشجار و آراستن ریاحین و ازهار بوده‌اند.

در بدو سن در طهران و سایر بلدان ایران علوم عربیّت و ادبیّت را از نحو و صرف و معانی و بیان و غیره - که مقدّمات اجتهاد است - تحصیل فرموده، روی به اعتاب عالیات آورده، در مدرّس تحقیق حجة الاسلام حاجی شیخ مرتضای انصاری و سایر علمای آن بلد، به تحصیل علم فقه و اصول پرداخت.

سالی بر نگذشت که هوای نجف اشرف با مزاج ایشان سازی نکرده، مزاجش علیل شد؛ به ناچار به حکم اطبّا روی به وطن کرده، علّت مزاجش به صحّت مبدّل شد. در ثانی شدّ رحال کرد به نجف اشرف و مشغول تحصیل شد. در ثانی مزاجش علیل شد، و مشهود او گردید که هوای نجف سازگاری ندارد. مراجعت نموده، در این بلد مشغولِ تدریس شدند.

وفات آن جناب در سنّه یک هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) روی داد و مزار فیض الانوارش در وسط شیخانِ بزرگ واقع است.

[۱۵]

حاجی میرزا سید حسین متولی باشی^۱

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب مآثر و الآثار ترجمه حال آن جناب را چنین می‌نویسد که:

حاجی میرزا محمد حسین قمی، متولی باشی روضه فاطمیه - زاده‌ها الله شرافه و مزیه - از جمله فحولِ رجال و صنادیدِ ارباب فضل و کمال است. مقبل عمر و مبدأ شباب در اکتساب معارف و اقتناء آداب گذرانیده. به موجب شجره معتبره که زیارت شده، نژادش به امیر سید حسین کرکی عاملی - مشهور به خاتم المجتهدین - دختر زاده محقق ثانی می‌رسد.

و آن بزرگوار پس از طلوع دولت صنفویه و شیوع تشیع و طریقه مذهب

۱. تربت پاکان، ج ۱، ص ۲۴۳ - ۲۴۴ به نقل از تذکره فیض ش ۱۴۵ و جنگ ش ۱۴۶ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

جعفریه از جبل عامل به ایران آمد و مقدّمش به تکریم تمام تلقی شد. تولیت عتبات مقدّسه ممالک محروسه، مثل مشهد الرضا علیه السلام و معصومه قم - سلام الله علیها - و عبدالعظیم الحسنی علیه السلام و مزارات اردبیل به وی تفویض و توکیل گردید. خود و اولادش همی به تولیت آن بقاع و قیمی آن قباب پرداختند. و از این سلاله مطهر است میرزا سید محمد، متولی مشهد مقدس، که او را رجال دربار دولت نادری در سنه یک هزار و صد و شصت و سه (۱۱۶۳) بعد از معزولی و مکحولی شاهرخ میرزا، به مناسبت دخترزادگی شاه سلیمان، شاه سلیمان ثانی خواندند و به پادشاهی برداشتند. بالجمله صاحب این عنوان کارهای ریاست را همی به وراثت می سازد. لاجرم این تشریف بر وی نیک می پردازد

إِنَّ السَّرِيَّ إِذَا سَرَى فَبِنَفْسِهِ وَابْنُ السَّرِيِّ إِذَا سَرَى أَسْرَاهُمَا
انتهی کلامه.^۱

مؤلف گوید که: از فاتحه دولت شاه اسماعیل صفوی که اولین سلاطین صفویه، است تا کنون، خلفاً عن سلف، تولیت آستان مطهره فاطمیه در این دوده ستوده و شجره مبارکه بوده است. و عرق نسبش به محمد دیباج که فرزند سعادتمند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [است] متصل می شود به ترتیبی خاص که در شجره مبارکه ایشان مشجر و مرتّب است؛ بدین ترتیب است:

حاجی میرزا سید حسین بن میرزا محمد رضا، ابن میرزا اسد الله، ابن میرزا سید محمد، ابن میرزا محمد مهد، ابن میرزا محمد رحیم، ابن میرزا محمد خلیل، ابن میرزا مهدی، ابن السید حسن، ابن میرزا محمد امین، ابن میرزا مهدی، ابن میرزا ابوطالب، ابن میرزا معصوم، ابن میرزا مهدی، ابن میرزا حبیب الله، ابن میر سید حسین الملقّب به خاتم المجتهدین.

تا این جا، به تولیت این آستانه مفتخر بوده اند. از ایشان تا جناب امام جعفر

صادق علیه السلام بدین ترتیب و تنسیق است که تولیت نداشته‌اند:

میر سید حسین بن علی بن حسن بن جعفر بن حسین بن علی بن عبدالله بن
مفضل بن احمد بن جعفر بن محفوظ بن حسن بن عدنان بن ابی جعفر بن
محمد بن حسین بن علی بن محمد بن جعفر الصادق علیه السلام.

و از این جناب تا به حضرت آدم علیه السلام در کتب اصحاب است، دیگر ضرورت
نگارش نیست.

در طور نامۀ نسب آن جناب چنین نگارش شده که: میر سید حسین، ملقب به
خاتم المجتهدین، از أماجِد و اعظم جیل عامل، دختر زادهٔ شیخ عبدالعالی است. در
زمان دولت شاه اسماعیل صفوی به عزم تشرف به آستان ملایک پاسبان جناب امام
ثامن و ضامن علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - وارد اصفهان شده. آن
پادشاه ذی جاه، مقدم او را در کمال احترام ملتی شده و اظهار توقّف در ایران
فرمودند. بعد از التّام از آستان مبارک حضرت امام رضا علیه السلام به حسب میل و حکم آن
پادشاه والا جاه در اصفهان متوقّف شدند و متصدی امورات شرعیّه بوده‌اند. و
مرحوم شیخ علی کرکی - اعلی الله مقامه - صبیّه خود را به ایشان داده، از آن دختر
پنج پسر و یک دختر به وجود آمد.

پسر اوّل میرزا حبیب الله بوده، اوّل کسی است از این سلسله که تولیت بقعهٔ مطهره
حضرت فاطمه معصومه را داشته‌اند. ایشان را دو پسر بود: میرزا محمدمهدی، و
میرزا علی رضا. بعد از فوت میرزا حبیب الله، تولیت به میرزا مهدی رسیده و در
اعقاب و اولاد ایشان بطناً بعد بطن بوده، الی زماننا.

اما پسر دوم میر سید حسین، میرزا سید محمد است، که قاضی عسکر بوده. از او سه
پسر به وجود آمد:

میرزا سید مرتضی. ایشان در ماهان متولّی مزار مرحوم شاه نعمت الله ولی بوده،
و سلسلهٔ ایشان تا کنون باقی می‌باشند.

اما پسر دوم میرزا سید محمد، میرزا آقایی بوده. ایشان پسری نداشته‌اند، ولی

دخترزاده‌های او در شیراز متولّی مزار امامزاده لازم الاحترام شاه چراغ بوده. این سلسله هم تاکنون باقی می‌باشند.

اما پسر سیّم میرزا سیّد محمد، میرزا نظام الدین علی بوده. ایشان را چهار پسر بود: پسر اوّل میرزا ابراهیم. ایشان شیخ الاسلام شهر ری و طهران، متولّی بقعه حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام بوده. و تولیت در این سلسله علیه تاکنون باقی است. پسر دویم ایشان تولیت بقعه شریفه حضرت امام زاده حمزه که در جنب بقعه حضرت عبدالعظیم علیه السلام واقع است [بوده] و سلسله ایشان منقرض شده است.

پسر سوم خاتم المجتهدین، میرزا شیخ عبدالعال بوده و ایشان شیخ الاسلام شهر قزوین بوده‌اند. تاکنون اولاد و اعقاب ایشان در آن ولایت صاحب عزّت و ثروت هستند؛ چنانچه عضد الملک صدر قزوینی که صدر دیوانخانه عدلیه بوده‌اند و مدّتی از جهت تولیت در بقعه مبارکه حضرت علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - مفتخر بوده‌اند. و ایشان را دو پسر بوده: پسر اوّل میرزا کمال الدین حسین که بعد از پدر، شیخ الاسلام قزوین بوده. پسر دوم میرزا شیخ علی که شیخ الاسلام اردبیل بوده. و اعقاب ایشان در اردبیل بسیار است، و تاکنون شیخ الاسلامی در آن سلسله باقی است.

پسر چهارم خاتم المجتهدین، میرزا سیّد احمد. در اردبیل متولّی مزار شیخ صفی الدین - جدّ سلاطین صفویه - بوده و اولاد و اعقاب ایشان در آن بقعه تاکنون تولیت دارند. پسر پنجم خاتم المجتهدین میرزا تقی الدین محمد. اعقاب ایشان معلوم نیست که کدام سلسله می‌باشند.

و صبیّه خاتم المجتهدین در خانه شاه قاسم انوار بوده. مقبره او در طرشت حوالی طهران است.

الحاصل، مرحوم حاجی میرزا سیّد حسین متولّی باشی، بالوراثه والاستحقاق متصدّی امور آستانه مقدّسه بر حسب تولیت شرعی و فرمان همایونی شدند و خدمات بزرگی از تعمیرات و حفظ موقوفات نمودند. و غیر از سلسله جلیله خدام احدی را وارد خدمت آستانه ننمودند و در تربیت و تحصیل فرزند ارجمند خود،

حضرت مستطاب ملاذ الأنام، ابو الأرامل و الأیتام، آقای حاجی میر سید محمد باقر متولّی باشی - دام إجلاله العالی - که اولاد ذکور منحصر به ایشان بود، جدّ وافی و سعی کافی داشتند. الحق تحصیلات و تکمیلات آقازاده معظمّ مورد تحسین شد، خاصّه در حُسن اخلاق و رفعت و عطوفت نسبت به زیر دستان، ضرب المثل شده و در حیاتِ مبرورِ والد، مفتخر به خدمت گزاری و تولیت آستانه مقدسه گردیدند؛ تا این که والدِ مغفور در دار الخلافه طهران در یوم بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام، سنه یک هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) لقای حق را بر بقای دنیا اختیار نمود و جسد شریفش را حمل به قم نموده، در دار الحفاظ ایوان طلا آن گوهر پاک زیر خاک پنهان گردید. و مدت هفتاد سال زندگانی نمود.

و پس از آن، جدّ و جهد آقای معظم له بیشتر از پیشتر شد و در مدت تصدّی به امور تولیت، هم بزرگ ایشان تزیین بقعه مبارکه فاطمیّه و انتظام امور داخله روضه مقدسه بضعه احمدیّه و حفظ حقوق خدام والا مقام و مناصب آنها بود. جمع و خرج آستانه مقدسه را مرتّب فرموده، و از تعرّضات مصون داشته، و با نظارت جلیله، معارف اساسیه و جواهرات آستانه مقدسه را در کتابچه مخصوص ثبت و در خزانه جدید البناء محفوظ داشتند.

تجدید خزانه مبارکه و قفسه بندی آن از دستورات حضرت معظم است. در امورات راجعه به این روضه مبارکه فروگذار ننموده، و با یک عظمت و شکوهی امور آستانه اداره است از حیث تعمیرات و ساختن ارسی ایوان طلا جلو دار الحفاظ و روشنایی و خریداری چراغ برق کوتاهی نشده در حقیقت این مطاف عام و خاص از حسن و توجه تولیت جلیله در انظار کاملاً جالب توجه است امید است که این خدمات بزرگ شایان در نظر دولت قوی شوکت مستحسن گردیده قدردانی از وجود محترمشان بشود و بر توفیقات ایشان افزوده گردد که اقدام در این امورات مادام الحیات بفرمایند.

حرره العبد حسین بن محمد حسن القمی المتخلّص به مفلس، سنه ۱۳۵۲

[۱۶]

آقا سید زکریا^۱

عالمی نحیر، و فاضلی قدسی ضمیر بوده. مولدش شهر قزوین است. تحصیل علوم دینیه را در نجف اشرف خدمت حجة الاسلام حاجی شیخ مرتضی انصاری، و بعد از فوت ایشان در خدمت حجة الاسلام آقا میرزا محمد حسن شیرازی. پس از ارتقاء به مدارج اجتهاد، روی به وطن آورده؛ چون در این ارض شریف چند روزی اقامت نمودند، مراتب علم و زهد و قدس ایشان را حاجی میرزا سید حسین متولی باشی ملاحظه فرمودند. او را در این بلد اقامت دادند، اسباب معاش او را از همه جهت مقرر فرموده، ماه به ماه رسانیدند، و طلاب علوم دینیه از خدمتش فیض کامل حاصل نمودند.

بعد از فرایض واجبه که به جماعت می رفتند، مسائل شرعیّه از نماز و غیره به عوام و خواص تلقین می کردند، تا این که در سنّه یک هزار و سیصد و بیست و یک (۱۳۲۱) روح پر فتوحش از کالبد بدن به شاخسار جنان پرواز نمود و در ایوان آئینه حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - جسد شریف او را به خاک سپردند.

[۱۷]

شیخ محمد حسن استاد

فاضلی ادیب، و عارفی لیب، جامع فنون ریاضی و عربیت، و حاوی علوم حکمت و ادبیت بوده. در صغر سن که پدر مرحومش ملا علی که یکی از وجوه اهالی این بلد و در آستان ملایک دربان حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به منصب صحافی مفتخر بوده، به ریاض جنان خرامید.

طینت پاک و جوهر ادراکش ربّی شده، در شب سر بر بستر استراحت نگذاشت، و روز روی راحت ندید، تا آن که در بدو جوانی حاوی علوم مقدمات و جامع فنون

۱. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۶۹؛ رجال قم، ص ۱۱۷؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۴۰؛ نقباء البشر، ج ۲، ص ۷۹۱.

کمالات شد. تحصیل علوم ریاضی و کلام را، زمام عزیمت به کاشان و طهران و سایر بلاد ایران کشید، تا در هر فتنی مقنن، و در هر علمی معلم آمد.

تکمیل علوم فقه و اصول را در نجف اشرف در حلقه درس حجة الاسلام حاجی شیخ مرتضی انصاری به سر برد، تا استنباط فروع از اصول کرد و در احکام رسول یکی از علمای فحول شد و در این بلد، استاد هر فنون و معلم هر علوم که طالبان هر علم و محصلان فضل از بیان بدیعی معانی می بردند و از منطق منیعش تفقه حاصل می کنند.

و چون مرحوم حاجی میرزا سید حسین متولی باشی در بدایت سن از مشكاة علمش اضافت نموده و در مدرس تحقیقش تلمذ اختیار کرده است، مجالست و مؤانست او را از تمامت علمای بلد اختیار فرمودند، اغلب اوقات را زیب آن محفل و زینت آن مجلس بوده، و بعد از این که قریب صد سال از عمر شریفش گذشت، در سنه یک هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) به مرض وبا درگذشت و در وسط صحن عتیق حضرت معصومه علیها السلام به خاک رفت.

و طبع غزایی داشتند که گاهی از جهت انبساط خاطر و اهتزاز طبع، به قصیده و غزل می پرداخته؛ قدری از اشعار او را در این کتاب برنگاشتم و از او به یادگار گذاشتم.

قصیده

تاخت به اقلیم دل خسرو ملک هموم

کرده مسخر همه ساحت آن مرز و بوم

گنج نشاط مرا نهاده بر مهر موم

زده در آن مملکت سگه درد و الم

لشکر فرعون غم نهاده سر در بیم

بسته عجزم چه یم ره فراز و یم

مگر به تأیید آن موسی احمد شیم

رهایی آید مرا از این دو خصم دژم

خضر طریق طلب کآمده از فیض رب
 آب حیاتش دو لب مجدیت وی را نسب
 نجدت وی را حسب، مجدت او را ادب
 رادی او را لقب، مردی او را علم
 مبدع حُسن و جمال، مخزن فضل و کمال
 مظهر انوار حق، منبع بذل و نوال
 شمع طریق هدی، شمس سپهر جلال
 مصدر احسان و فیض، معدن جود و کرم
 ناصب اعلام عدل، فاتح قفل امل
 به ماه خیر النظر، به مهر نِعَم البدل
 واقف رازِ ابد، عالم سرّ ازل
 که ره به فیض ازل، یافت در اوّل قدم
 اصلِ قدیمش قویم، رأیِ رزینش قوی
 خُلق عظیمش کریم، عقلِ متینش زکی
 طبع سلیمش حکیم، عزّ مبینش وفی
 لطف نعیمش عمیم، فیض عمیمش اتمّ
 ای به تو آراسته محفلِ اهلِ نظر
 وی به تو پیراسته مجلس فضل و هنر
 فضل تو بی منتهی، وصفِ تو بی حدّ و مر
 نعت تو بیرون ز کیف، مدح تو افزون نه کم
 گر به فصاحت همه تالی سبحان شود
 و ر به بلاغت همه ثانی حسان نمود
 گر چه به حکمت همه فزون ز لقمان شود
 کس نتواند زدن پیش بیان تو دم

دفتر توحید را لب بگشا در بیان

تا بگشایی به فضل پرده ز راز نهان

ز آنکه به تأیید حق از همه اهل جهان

کس نتوان گفت «لا» چون تو بگویی «نعم»

آب تو شرم و حیا، خاک تو مهر و وفا

باد تو لطف و صفا، نارِ تو جود و سخا

با همه عنصر ترا هست ز نور و بها

من که به وصف تو باشم به حقیقت اصم

هم ز تو آموخته نرگس شرمندگی

هم ز تو افروخته شید فروزندگی

هم به درت دوخته چشم پی بندگی

موی تو بفروخته مشک به ادنی النعم

أيضاً قصیده

این طاس واژگون بود از حکم او به سر

و این طاق بیستون بود از امر او بپا

کردی ز خاک خرمنش این قیر گون زمین

عطفی ز چاک دامنش این نیلگون سما

در چشم روزگار ز گلگونه شفق

از دست صنع خویش کند سرمه دجا

یک عابدیست صبح به گاهش ردا سفید

یک زاهدیست شام به کویش سیه عبا

رومی غلامکی بودش روز در وثاق

زنگی سیاهگیش شب اندر درِ سرا

بی قدرتش نه لاله همی روید از زمین
 بی حکمتش نه لاله همی بارد از هوا
 اشیا تمام غنچه صفت لب گشوده‌اند
 بر شکر و نعت حمد خداوند کبریا
 ای منشا وجود به یک لفظ از دو کون
 وی ذات بی زوال تو از ما سوا، سوا
 دردت به جان خسته دلان باد تا ابد
 دردی که تا ابد نتوان کردنش دوا
 بر جسم و جان دل شده‌گان رنج و درد تو
 آن درد بی دوا به و آن رنج بی شفا
 رنجی که با رضای تو خوش‌تر ز راحت است
 فقری که با صلاح تو نیکوتر از غنا
 شوق تو در درونم و ذوق تو در دلم
 آن یک حیات بخش و مر این یک روان فزا
 شاخ عمل نه جز به قبول تو بارور
 کاخ امل نه جز به رضای تو دیرپا
 ما متکی نه‌ایم به اعمال خویشتن
 داریم بهر تکیه ز فضل تو متکا
 ما ملتجی نه‌ایم به غیر از تو بر کسی
 ای آن‌که غیر تو نبود هیچ ملتجا
 هر چه از تو سرزند همه عین عنایت است
 از ما همه خطا بود، از تو همه عطا
 قاصر بود لسان سپاس از سپاس تو
 کردیم خود به عجز و قصور خود اکتفا

یک آیت از ردائت پاس سپاس تو
نی آنچه از سپاس سرودیم و از ثنا
تا خود به منتهی نرسیده است عمر هان
لب از ثنا بپیسته گشودیم بر دعا

غزل

بالم شکسته بند به پا رشته بر پر است
رفتن کجا ز گوشه بامت میسر است
زین گونه گر نگاه تو تسخیر دل کند
بی منت سپاه جهانت مسخر است
جز درد عشق را که اجل چاره ساز اوست
هر درد را که بینی درمان مقدر است
باشد به یاد سرو صنوبر خرام دوست
ما را تعلقی که به سرو و صنوبر است
در سینه پر زند دل همچون کبوترم
از حسرت لبی که چو خون کبوتر است
چندان بود به وعده او ناامیدیم
کز در درآمده است و مرا دیده بر در است
نبود چنین لطافت و خوبی در آدمی
گویا فرشته ات پدر و حور مادر است

نه آنچنان به کمند تو من گرفتارم
که احتمالِ رهایی بُود دیگر بارم
نه روی صومعه دارم، نه راه دیرِ مغان
گسسته رشته تسبیح و تارِ زَنارم

هزار مسئله آموختم به مکتب عشق

ولی چه سود، ندادند اذنِ گفتارم

مرا که نیست خریدار و خواجه می داند

به حیرتم که چرا می برد به بازارم

دارم اندر طلب آینه دل جانان را

که در این آینه بیند رخ جانان را

از چنان روی که خلقی همه حیرانِ ویند

چه ملامت که نکردند من حیران را

بهر نظاره گل رخنه دیواری هست

گر برویم نگشایند درِ بستان را

رفت با درد تو از یاد چو ما را درمان

ای خوش آن درد که از یاد برد درمان را

با ما نساخت یک دو سه روزی سپهر و باش

تا روزگار از او بکشد انتقام ما

ما را نشد فراغت دنیا دمی نصیب

گویا زدند قرعه محنت به نام ما

قصیده عریه

که از نتایج طبع آن جناب است

دع الکوس خلیلی ادن بالخرس	بُشری لقوم أدار والراح بالكأس
أحیی به المیت إن صبت علی الرمس	أصب من الخمر فی نهار فقد
لما رأیت لهذا مذکان من قلس	لو لم تصب قطرة السهاء بالقیب
رقصت وسكنت الأرضون بالعکس	لما احتسبت جرعة منها السماء بدت
لها النشاط بدا فی کلّ ذی رأس	لها المراح لمن فی وصله مرح

فاح الرمع نديمى عنت الورق
 أما ترى الطير فى الاغصان مسجعة
 بلا بل هزّت العشاق بالمرح
 زهراء زامرة والزهر ضاهرة
 حوراء ناشطة حمراء ناطقة
 والروض ناظرة والسحب مهرفة
 معاشر حبهم دين وبغضهم
 قرب الإله بقرباهم الزكما
 قوم دارهم مناع للملائكة
 والقائم الخلف المهدى ذوى الهمم
 مولى البرايا على التحقيق لا الحدس
 مصباح دين إله واقدوه على
 وليّ الحق فلا عار الخفاء به
 مشكاة حقّ بها نور الإله فلم
 به السموات قد قامت وقد حميت
 به الجنان، به الدنيا، به العقبي
 له فخار على آبائه شرفاً
 قطب محيط جلال جزء مركزة

كفّ النيام لا استيقظت بالرحس
 سجعاً يهيج أشواقاً على الخلص
 نوايح رقصت ذى الطوق فى القيس
 ليلى عانية بالجهر والهمس
 والطير مغردة فى الورد والقدس
 والبيض مايلة بالرقص واللمس
 كفر يودّي إلى الإهلاك والتعس
 بغضاهم كز باباً لهلكاء والوجس
 فيه اختلاف لإسرافيل والقدس
 بقية الله عنهم فى مدى الحرس
 أولى عليهم على الأموال والنفس
 نور ومطفئ مصباح على الدليس
 واف بلا تُدرك الأبصار من حمس
 يهدى بنور له فى الظلم العجس
 به الأراضى وما فيها من الأسى
 به الخلود بنيران وفردوس
 لهم فخار به بالقلب والركس
 عرش الإله فلم يغرب من الجوس

[١٨]

حاجى ميرزا ابوالقاسم^١

سيدى جليل، و عارفى نبيل، فاضلى اديب، جامع فنون رياضى و عربيت، و حاوى

١. به احتمال قريب به يقين حاجى ميرزا ابوالقاسم مورد اشاره، همان ميرزا ابوالقاسم بن محمد حسن جيلانى قمى، معروف به ميرزاى قمى است. نك: خاتمه مستدرک، ج ٢، ص ١٢٤-١٢٥؛ روضات الجنات، ج ٥، ص ٣٦٩-٣٧٥، ش ٥٤٧؛ معجم المطبوعات العربيه، ج ١، ص ٧٢٦؛ مصفى المقال، ص ٣٥؛ اعيان الشيعه، ج ٢، ص ٤٠٩، ٤١١-٤١٣؛ اعلام زرکلى، ج ٦، ص ١٨؛ الكنى و الالقاب، ج ١، ص ١٨٥-١٨٦.

علوم ادبیّت. اندر این بلد شریف که مجمع علما و انجمن فضلاست، در جامعیت به علوم، او را کسی همال و نظیر نبوده.

در فاتحه جوانی چون در این بلد طیب از تحصیل علوم مقدّمات و عربیت بر فراغت بزیست، از برای تکمیل علوم و تحصیل آداب و رسوم، رخت به عتبه نجف اشرف کشید، مدّتی به تحصیل علوم مشغول بود، سپس روی به وطن کرد و یکی از مدرّسین این بلد شد.

جمع کثیری از افاضل، از درس و تربیت آن جناب، به درجات علم و عمل ارتقی نمودند که ترجمه هر یک محتاج به دفتر جداگانه است. مادام الحیات، نشر علوم شرعیه و ترویج احکام عملیه می فرمود و در رعایت طلب و حمایت حمای صاحبان سداد و ثواب، اهتمام موفور و سعی مشکور مبذول می داشت. در عنفوان جوانی حجّ بیت الله الحرام گذارده و به زیارت قبور طاهره ائمه انام علیهم السلام تشرّف جست، تا این که در سنه یک هزار و سیصد و بیست و یک (۱۳۲۱) از این جهان گذران درگذشت و در وسط شیخان بزرگ مدفون گردید.

[۱۹]

حاجی ملا آقا حسین^۱

عالمی قدسی نهاد، که زهد در نهاد او عجین، و قدس در ذات او دفین بوده. والدش از اعزّه و اتقیای این بلد و خدام آستان مبارک بضعه احمدی - صلوات الله علیها - است. تحصیل مقدّمات و سطوح را در خدمت حاجی سیّد اسماعیل که از تلامذه مرحوم میرزای قمی بود، تکمیل نموده، به جانب اعتاب عالیّه رخت کشید و در حوزه درس شیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام، و پس از فوت ایشان در خدمت حجة الاسلام حاجی شیخ مرتضی انصاری حاضر شده و چهارده سال زمان توقّف شان طول کشید، تا از حسیض تقلید به اوج اجتهاد ارتقی جست، و به وطن

۱. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۵۹؛ رجال قم، ص ۹۹؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۹۳؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ۱۳۷؛ نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۰۷.

روی آورد، و فیصلِ حکومت شرعیّه این بلد، منوط بر رأی منیر ایشان بوده، و در سنه یک هزار و سیصد و بیست و هشت (۱۳۲۸) داعی حق را لبیکِ اجابت گفته، در صحن جدید حضرت معصومه - سلام الله علیها - مدفون گردید.

[۲۰]

حاجی میرزا سید حسین صدر الحفاظ

حکیمی دانا، و فاضلی به جمیع علوم توانا. والدش حاجی سید اسماعیل از وجوه و بزرگان خدام آستان مبارکه حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بوده که به منصب صدر الحفاظی مفتخر و مباهی بوده.

تحصیل علوم ادبیّت و عربیت در حیات مرحوم پدرش در این بلد شریف بوده. چون والدش رخت به جنان کشید بر حسب وراثت، منصب جلیل والدش مرجوع به او شد. در صبح و شام بر حسب یاسا^۱ و قرارداد این شغل در دار الحفاظ سرکار فیض آثار حاضر شده، با سایر قاریان و حافظان مشغول تلاوت قرآن می شدند. از بلندی نظر و علو فطرت، این شغل را دون مراتب خود و قابلیت خود ملاحظه نموده، تحصیل علم و تکمیل مقدمات معنای انسانیت را وجهه همت و پیشنهاد خاطر خود نموده، رخت به دار الخلافه طهران کشیدند و در مدرسه خان مروی که مجمع علما و محل انجمن فضلاست، حجره گرفته، علم فقه و اصول را در مدرس تحقیق فرید عصر میرزا عبدالرحیم نهاوندی حاضر می شدند، و مراتب علم و حکمت، از الهی و طبیعی، در محضر میرزا حسن جلوه اسفار می نگرست. و یک چندی زینت مجلس حکیم ربّانی آقا محمد رضای قمشه ای اصفهانی بوده، شرح فصوص محیی الدین و سایر کتب حکمیّه ملاحظه می نمودند.

چون آن دو عامل کامل، آقا میرزا عبدالرحیم و آقا محمد رضا، در دار الخلافه از کسوت حیات عریان شدند، سندس و استبرق جنت در پوشیدند، توقف در طهران را بی فایده دیده، روی به عتبات عالیات آورده، و در شهر سُرْمَن رأی^۲، در محضر حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی تشرّف جستند، و تا آخر

۲. سُرْمَن رأی: سامرا.

۱. یاسا: قانون.

الأمر روی راحت ندیده، و در شب در بستر راحت نه بغنوده.

بعد از آن، معاودت به طهران نموده، تا این که در سنه یک هزار و سیصد و سی و یک (۱۳۳۱) در دار الخلافه، لقای حق را بر بقای دنیا اختیار نموده، جسد شریفش را حمل به قم کرده، در وسط شیخان بزرگ آن گوهر پاک، زیر خاک پنهان گردید.

[۲۱]

حاجی شیخ محمد حسین^۱

مجتهدی رفیع المنزله، و عالمی شریف المرتبه، در زهد و قدس و ورع و تقوی فرید عصر و وحید دهر بوده، برای استفاضه و استفادۀ فقه و اصول به عتبات عالیات مشرف گردیده، چندی در محضر فیض منظر حاجی شیخ مرتضی انصاری و حاجی میرزا محمد حسن شیرازی تلمذ نموده، تا آن که به قوه قدسیۀ اجتهاد فایز آمده و از ایشان مجاز شده، طریق مراجعت پیموده، در این ارض مقدسه بقیۀ العمر را مشغول افاضۀ فنون فقهیۀ و نشر فتاوی شرعیۀ بوده، و به نماز جماعت و تدریس و تربیت طلاب مشغول بوده و اهالی این شهر از نماز جماعت آن سرور بهره ور می شدند، تا این که در سنه یک هزار و سیصد و بیست و پنج (۱۳۲۵) عالم باقی را بر دار فانی اختیار نموده، و در بقعۀ علیۀ حضرت علی بن جعفر الصادق علیه السلام مدفون گردید.

[۲۲]

حاجی سید اسحاق^۲

سیدی جلیل، و عالمی نبیل، صاحب مقام و مرتبت، از جمله علمای رفیع المنزله و از جمله فضایل عظام و سادات صحیح الأنساب رضویۀ، علیه ألف ثناء و تحیة.

۱. نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۶۸؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۵۱؛ طبقات اعلام الشیعه، قرن ۱۴، ص ۱۲۹؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۳۱.

مادام الحیاة، نشرِ علوم شرعیّه و ترویج احکام عملیه می فرمودند، و در امر به معروف و نهی از منکر جدّی کافی و سعی وافی داشتند، و در مسجد امام علیه السلام راتبه امامت داشت، و صفوف جماعت اغلب مسجد را پر می نمود. و سنین عمرش از هشتاد سال متجاوز، در سال یک هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲) به رحمت ایزدی پیوسته، در شیخانِ بزرگ در روضه خاک متواتری گشته [است].

[۲۳]

حاجی مآلا غلامرضا الشهیر به حاجی آخوند^۱

از مشاهیر فقها، و مشایخ علمای دار الایمان قم، و از اجلّه مجتهدین و مروّجین شریعت و دینِ حضرت سید المرسلین. در فقه و اصول و اخبار و علوم عربیّه مقامی منیع و مرتبه‌ای رفیع داشته، در عنفوان جوانی بعد از تحصیل مقدمات، روی به عتبات عالیات آورده و چندی در نجف اشرف در خدمت حجة الاسلام حاجی شیخ مرتضی انصاری و حاجی میرزا حبیب الله رشتی و در سرّ من رأی، در محضر منوّر حاجی میرزا محمد حسن شیرازی تشرّف جسته، آن قدر کوشش و جدّ و جهد نمود، تا خویشتن را از حضيض تقلید به اوج اجتهاد رسانید.

و بعد از تکمیل علوم، از اعتاب عالیّه به وطن مألوف معاودت نموده، مادام العمر را مشغول افاضه انواع علوم و رسوم و آداب و تشویق و تربیت محصلین و طلاب بوده، و در کمال زهد و ورع و تقوی می غنوده، و در مدتِ عمر در امر به معروف و نهی از منکر مسامحه ننموده، و تألیفی مفیده بر شرح رسائل حجة الاسلام شیخ مرتضی انصاری از او به یادگار مانده، تا این که در سنّه یک هزار و سیصد و سی و سه (۱۳۳۳) روی به خلد جنان نهاده، و مضجع او در ایوان آیینة حضرت معصومه علیها السلام واقع است.

۱. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۷۸؛ تراجم الرجال، ج ۱، ص ۴۲۱؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۴۷؛ نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۶۵۷.

[۲۴]

آقا سید عبدالله^۱

به صفتِ اصالت و وفورِ جلالت و شأُنِ موصوف، و به زهد و تقوی و دینداری و غایتِ دیانت و پرهیزگاری در میان علمای اعلام و سادات عظام، ممتاز و معروف بود. مقدم سلسله جلیله سادات رضویه، و از اجلّه خدام بقعه ملایک دربان فاطمیّه. اجداد و نیاکانش به شغل خادمی حضرت فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام مفتخر و سرافراز بوده‌اند، ولی این فریدِ یگانه و عالم فرزانه در عنفوانِ شباب با شوقی تمام و جدّی مستدام، به تحصیل علوم که میراث انبیاست پرداخت، و تکمیل علوم مقدمات را بنمود.

سپس با عزمی راسخ و شوقی غالب، روی به اعتابِ عالیات آورده، روزگاری را زینت مدرّس تحقیق و حوزه تدقیق حجة الاسلام حاجی شیخ مرتضی انصاری بوده، و چندی در شهر سُرْمَن رأی در محضر حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی تلمّذ نموده، فقه و اصول و سایر علوم را در خدمت آن بزرگواران تکمیل کرده، و اجازه اجتهاد حاصل نموده، و به قم معاودت فرمودند.

بقیه العمر را در قم به تحصیل علوم و تکمیل فنون و تدریس و تربیت طلاب و دادرسی بیچارگان و مظلومان و رفع خصومات قاطبه انام از خواص و عوام اشتغال داشت، و مفتی شهر، و خداوندِ نهی و امر، و سرآمدِ فضلا و علمای عصر بود، و در معقول و منقول، و فقه و اصول، مهارتِ تمام، و استحضارِ ما لا کلام داشته. پایه مآثرت و مکرمت را در اعلا درجات علم و عمل گذاشته، و همّتی بلند و عالی داشته، و از ذخارف دنیوی چیزی ذخیره نگذاشته.

انتقال آن عالم دین مبین از این جهانِ محنت آیین به ریاض بهشتِ برین، در شهر ربیع الاول سنّه یک هزار و سیصد و سی و سه (۱۳۳۳) روی نمود.

۱. آینه دانشوران، ص ۲۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۶؛ زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۲، ص ۵۶؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۴؛ معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف، ج ۲، ص ۶۰۴.

و صورت نسب شریف و شجرهٔ پر ثمرهٔ آن شجرهٔ ثمرهٔ هدایت که بر روی سنگ لوح مزار آن بزرگوار منقور و مضبوط است، بر این وجه است:

سید عبدالله بن سید اسحاق بن السید حسین بن السید هاشم بن السید اسماعیل بن السید محمد بن میر احمد بن رشید الاسلام بن میر موسی بن میر عبدالله بن میر حسن بن میر ابو طالب بن میر محمد باقر بن میر ابوالقاسم بن السید جعفر بن السید کاظم بن میر حسن بن میر علی بن میر محمد رضا بن میر موسی بن میر محمد اسماعیل بن میر محمد تقی بن میر طاهرین میر محمد بن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی المبرقع، ابن الإمام الهمام محمد تقی بن علی الرضا بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام.

و مزار فیض الانوارش در وسط شیخانِ بزرگ، جنبِ قبرِ زکریّا بن ادريس علیه السلام واقع است.

[۲۵]

حاجی آقا احمد^۱

از اعظام علما، و اجلهٔ فقهائِ دار الایمان قم، و از سلسلهٔ جلیلهٔ طباطبائیّه این بلد است. فضلی باهر، و ریاستی قاهر داشت، و در ورع و تقوی و جلالت و شأن و علؤ مقام، از طرازِ اوّل محسوب می شد.

از سیمای شریف و شمایل مبارکش انوارِ حق گذاری لامع، و آثار بزرگواری ساطع، به حُسن خُلق و ملکات محموده و خصال ستوده، قلبِ خواص و عوام را صید فرموده بود. در امر به معروف و نهی از منکر، قلبی قوی داشت. در تقوی و عدالتِ وی، احدی را مجال تأمل نبود.

در اوایل جوانی پس از تکمیل مقدمات و ادبیّات، مصمّم سفرِ عتبات عالیات

۱. آینهٔ دانشوران، ص ۳۰۵؛ أعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۷۵؛ تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۵۰؛ رجال قم، ص ۹۴؛

گنجینهٔ دانشمندان، ج ۱، ص ۱۳۱، ج ۶، ص ۲۰۸.

گردید. چندی در آن اعتاب عالیّه مجاورت گزید، تکمیل علوم را در محضر علمای آن سامان نموده، پس از آن به طرف ایران مراجعت فرمودند، بقیة العمر را در قم به ترویج شریعت و ارشاد عباد اشتغال داشت. و به جماعت و مقبولیت عامّه به قسمی بود که اکثر مقدّسین و فضلا و طلاب به نماز جماعت او حاضر می شدند. و پیوسته به تدریس مشغول بود، تا این که در سنّه یک هزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴) از کسوت حیات عریان شده، و سندس و استبرقِ جَنّت در پوشید و در شیخانِ بزرگ مدفون گردید.

[۲۶]

حاجی میرزا زین العابدین^۱

نجلِ زکّی حجة الاسلام حاجی سید جواد سابق الذکر است. سیدی جلیل القدر، و فقیهی عظیم الشأن، از فحول مجتهدین طریقه جعفریّه، و مشاهیر مروّجین شریعت محمدیّه. در زهد و قدس و ورع و تقوی بی نظیر بود.

برای استفاضه فقه و اصول، به عتبات عالیات مشرف گردید، به تحصیل علوم و تکمیل رسوم پرداخته، در سنواتی قلیل به اوج اجتهاد مرتقی آمد. پس از آن روی به وطن آورده، در این ارض شریف اقامت جستند، و طولی نکشید که از این دار پُر ملال به جَنّت خُلد شتافته، و در وسط شیخانِ بزرگ، آن گوهرِ پاک در زیر خاک مدفون گردید. و وقوع این وقعه در سنّه یک هزار و سیصد و بیست و پنج (۱۳۲۵) بوده است.

[۲۷]

حاجی میرزا محمود^۲

خَلَفِ ارجمند ملا محمّد جواد سابق الذکر است. عالمی عامل، و فقیهی فاضل. به زهد و ورع و تقوی و مخالفت نفس و هوا مشهور. مادام الحیات عمر خود را به

۱. طبقات اعلام الشیعه، قرن ۱۴، ص ۸۰۰؛ معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف، ج ۳، ص ۱۰۱۲؛ الذریعه، ج ۸،

ص ۱۱۴، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

۲. شیخان قم، ص ۶۹، «ذیل معرفی آخوند قمی، آیت الله ملا محمد جواد».

انزوا و اعتزال گذرانیده و به هیچ وجه، متصدی حکومت و امورات دنیویہ نگردیده. از هر راه دنیا را از خود منع کرده، و روی به قناعت آورده. و اهالی این شهر از نماز جماعت آن جناب بهره ور می شدند، و در مسجد حضرت امام حسن عسگری علیه السلام راتبه امامت داشت. صفوف جماعت اغلب مسجد را پر می نمود، تا این که در سال یک هزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴) به رحمت ایزدی پیوسته، و در وسط شیخان بزرگ در تحت خاک ساکن و متواری گشته است.

[۲۸]

حاجی سید صادق^۱

از عظمای علمای اسلام، و اجله فقهای کرام، از مروّجین دین و کبرای مجتهدین، و یکی از اساتید و مدرّسین این بلد شریف بوده، که طلاب علوم دین و محصلین رسوم کشف و یقین، همه روزه در مدرّس تحقیقش حاضر شده، از فضل رفیعش اجتناء ثمرات فوائد می کردند، و از خرمن علمش حباب مطالب می نمودند.

اجداد و نیاکان و اقارب و عشایرش از تجّار [و] متمولین با دیانت این بلد طّیبه اند، ولی این عالم بی نظیر، از شغل موروثی اجدادی روی بتافت و با شوقی تمام به تحصیل علوم که میراث انبیاست پرداخت. تکمیل مقدمات اجتهاد را در اصفهان و طهران و سایر بلاد ایران تحصیل نموده، سپس روی به اعتاب علیای نجف و کربلا آوردند، و اندر آن تربت پاک در محضّر علما به خصوص حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و حاجی میرزا حبیب الله رشتی چندان کوشش کرد که از حاضیض تقلید به اوج اجتهاد مرتقی شد. پس از آن، روی به وطن آورده، یکی از مفتیان و مدرّسین این بلد شریف شدند، که عقده کارهای متنازع فیه مطابق رأی ایشان گشوده می شد، و فیصل حکومت شرعیّه به کمک مشکین ایشان حواله می رفت.

۱. آثار الحجة، ج ۱، ص ۳۷؛ تاریخ قم، ناصر الشریعة، ص ۲۷۱-۲۷۲؛ رجال قم، ص ۹۸-۹۹؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۳؛ معجم رجال الفكر و الأدب، ج ۲، ص ۶۱۷-۶۱۸.

وفات آن سید جلیل در سنه یک هزار و دویست و سی و هشت (۱۲۳۸) روی داد، و مضجع شریفش در وسط شیخان، جنب بقعه میرزای قمی علیه السلام واقع است.

[۲۹]

حاجی میرزا عبدالحسین^۱

فرزند ارجمند حجة الاسلام حاجی سید جواد است. محقق جلیل القدر، و مجتهدی عظیم الشأن بود، و مذهب حق جعفری را حراستی مردانه می نمود. در وثاقت و تقوی و حسن خلق و دیانت کم نظیر بود، شهرت تامه و ریاست عامه داشت. برای تکمیل علم فقه و اصول و عربیت و ادبیت، سالها مجاور نجف اشرف و کربلای معلی بوده و از محضر فیض منظر علمای آن سامان استفاده و استفاضه نموده، پس از آن معاودت به ارض اقدس فرموده، طولی نکشید که در عنفوان جوانی در سنه یک هزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹) داعی حق را لبیک اجابت گفته، در وسط شیخان بزرگ مدفون گردید.

[۳۰]

حاجی میرزا محمد^۲

از آیات الهیه، و از براهین قاطعه طریقه حقه جعفریه. در فقاہت و اجتهاد، مقامی بسیار بلند و رتبه ای بس ارجمند داشت. به مقام بزرگواری و بسط ید و نفاذ حکم و قبول عامه که داشت، کمتر کسی رسیده است. در حفظ حمای شریعت مصطفوی دقیقه ای فرو نگذاشت و در این باب اقدام و اهتمام او را دیگری نداشت. در اوایل جوانی از این بلد شریف رخت به عتبات عالیات کشیده و در محضر

۱. طبقات أعلام الشیعه، قرن ۱۴، ص ۳۳۷، ۱۰۳۵؛ گنجینه دانشمندان، ج ۶، ص ۲۱۲؛ مرگی در نور، ص ۱۳۲.

۲. آثار الحجة، ج ۱، ص ۲۲۰؛ علمای معاصرین، ص ۱۳۰؛ تراجم الرجال، ج ۲، ص ۵۵۰؛ ریحانة الأدب، ج ۴،

ص ۴۸۹؛ فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۶۰۲؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۵۰؛ هدیه الرازی، المجدد الشیرازی،

حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی استفاضه و استفاده نموده، و عمده تلمذ وی در فقه و اصول در خدمت حاجی میرزا حبیب الله رشتی و ملا محمد کاظم خراسانی بوده، تا آنکه بعد از تحصیل و تکمیل علوم دینیّه به قوه قدسیّه اجتهاد فایز آمده، مجاز شده به وطن مراجعت نموده، ریاستی عامّه و شهرتی تامّه پیدا کرد.

صیت فقاقت و فضیلت او به همه جا رسیده و مقرون اسماع خاص و عام گردید، مجلس درس و افادت و افاضتش دایر و برقرار بود، منبری داشت شیرین و متین، و محضری بس نمکین، در نهی از منکر و منع اهل فجور، قلبی قوی داشت، و در حفظ حدود شرعیّه دقیقه ای فرو نگذاشت. مادام الحیات به تدریس و ترویج و افاضت و امامت و حکومت شرعیّه اشتغال داشت و ساحت محکمه آن بزرگوار به هیچ توهّم مشوب نشد و دامن اصحاب و اتباعش هرگز به تهمتی نیالود. جماعت علما در حضرت وی خویشتن را خورد می شمردند، و بزرگان دین و دنیا نام مبارکش را به حرمت تمام می بردند. و از شرایف آثار قلمیّه وی کتاب اربعین الحسینیّه^۱ است. و جلالت قدر و عظمت شأن آن بزرگوار در این مختصر نگنجد؛ به اختصار کوشیدیم.

سنین عمر آن جناب شصت و پنج سال. در سنه یک هزار و سیصد و چهل و یک (۱۳۴۱) مَهرِ سکوت بر لب زده، و عالم آخرت را منزل ساخت. و گاهی به گفتن شعر، میل می نمود و قدری از اشعار دُرر بار آن جناب در این کتاب بر نگاشته، از آن جمله قصیده عربیّه است که از لسان فاطمیّات در مرثیه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام سروده، و آن این است:

تجاویت العنادل صائحات	علی أغصان ورد نائحات
وأجرین الدموع علی الخدود	وذكرن العهود الماضیات
ألا قتل الحمامة إذ تغيّت	فهيجت القلوب الهائمات

کتهیج المسافر فی الإیاب
ولکنّ الفواطم إذ وردن
تذکرن الأحبة بالطفوف
ونادته ترنّم فی المقال
مدينة جدّنا لا تقبلینا
خرجنا منک بالأهلین جمعاً
ونادت جدّها ونعت أخاها
ألا یا جدّنا یا خیر هاد
نوازل فی الدیار بغیر أهل
وکلّ تشکّی ما قد أصابت
وقائلة تذکرّ ما تلاقت
أخیة تذکری يوماً وردنا
ویضربن العواهر بالدفوف
کأنّ أماننا شرقت شמוש
وفی قدّامهم رأس الحسین
ولم أوقبل دمحک قطّ رمحاً
وقد یتلوا کتاب فهل سمعت
ذرایاک الجلیلة لا تناسی
ولو أنساک يوماً لست أنسی
ولن أنساک يوماً کیف أنسی
تذکرهم بأيّام الوعد
وتستسقی بماء للرضیع
فلو أنّا عمینا إذ رأینا
علیلاً فی السلاسل مستکیناً

إلی الأوطان من أرض الفلات
المدينة من دمشق راجعات
وقد ماتوا عطاشاً بالفرات
بألحان تهذّ الراسیات
رجعنا خاسرات خائبات
دخلنا لا بنین ولا بنات
وما أشجّ صیاح الناعیات
لقد أمست بناتک ضائعات
تواکل فی البیوت الخالیات
وفی نواب حزن شاکیات
من الأحزان والرزء البنات
دمشقاً نائحات باکیات
ویلعبن البغایا راقصات
رؤوس بالدماء مقطّرات
علی أهل الرماح العالیات
تمکّن من عناق المکرّمات
خطیباً مصفعاً فوق القنات
وللأكباد قدماً محرقات
قضیباً فی شفاه ذا بلات
وقوفک فی مقابلة العتات
وتندرهم بأيّ محکّمات
ولم یرضع بثدی المرضعات
ولم تطرف عیون الرامقات
حرائر فی الجبال مربقات

فهل تذكرن يوماً قد لقينا
وهنّ اللابسات حرير محض
أقمن مأتماً وليس سوداً
فلا عمرت دمشقاً ونحن فيها
فوا عجباً من الدهر الخوون
عواهر عبد شمس في الستور
فتلك عواكف في خدر عزّ
ألا يا حرمى فاتركن لومى
فهب أن الحسين أراد مُلكاً
اخر أخى [؟] قمنا يوم الفراق
سئلناك الرجوع لدى الوداع
فلو ترك القطا ليلاً لنا
ألا يا قاصداً جدت الحسين
تزد منه كحلاً للعيون
عظام السبط في تلك البراري
وفي قيعان طفّ عطر مسك
وأنشأت الرّباب رثاء حزن
حسيناً، وا حسيناً، وا حسيناً
تمكّنت البقيع بغير ظلّ
وأبدت ندبة أم البنينا
بأربعة فجعت وكيف يرجى
بقين نوادياً في كلّ يوم
ولم يخضبن كفاً بالحناء
ولا اكتحلت عيون بالمرود

نساء من أُمّية مترفات
ونحن مسلّيات عاريات
جزين الخير عنّا في الغدات
أقمنا والسبانا جائعات
ومن أوضاع دور الدائرات
ظواهر هاشم بالساهرات
وهنّ على الملأ مستخدمات
فما الثكلى تقاس بعاقلات
فما ذنب النساء الطاهرات
وسعّرت الصدور الزافرات
فقلت تسلّبا للسائلات
فهيوّا للبلايا النازلات
أطل وقف المطيّة بالبيات
وأجل به غشاء الباصرات
لقد سحقت بخيل عاديات
تفوح من الدماء اليابسات
وترثى بعلها فى الراشيات
فلن أنسى الحسين إلى الوفات
لعهد عاهدت في السالفات
تؤثّر في القلوب القاسيات
سلو الساكلات الفاقدات
وليل في السنين التاليات
بغير دماء وجه اللاطمات
سوى سكب الدموع الجاريات

ولا امتشطت نساء من قریش سوی تسریح شعر النّاشرات
ولم یوقدن ناراً تحت قدیر سوی نیران حزن موقدات

ایضاً این قصیده از آن جناب است

ز پیروی شکوه‌ها دارم فراوان
گوارا عیش بادا بر جوانان
چنان افسرده دل، پژمرده حال
که مرغی در قفس افتاده نالان
مرا تیر حوادث کرده بی تاب
چو صیّادی غزال اندر بیابان
نبویم گُل، نجویم طاق سنبل
نه در سر شوق باغ مرغزاران
صفای باغ و راغ و آب جاری
بـنفشه‌زار طـرف جـویباران
نسیم صبح و صوت عندلیبان
دهانِ غنچه، لعلِ گل عذاران
سوادِ زلف خطّ خال مشکین
می تلخ و لب شیرین زبانان
شراب و شمع و نقل و عیش و مستی
خوش است امّا برای شادکامان
دلی کو سوزد از داغ جدایی
کجا سودی برد از لاله‌زاران
همی خواهد که اندر کنج عزلت
بگیریم هم‌چو ابر اندر بهاران
چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بـه امید ی رسند امّیدواران

جمال الله شود از غیب طالع
 پدیدار آید اندر بزم یاران
 دمد از قرن قدرت نفخه صور
 ببارد ابر رحمت آب باران
 اگر اسکندر دوران بیاید
 چشند آب حیاتی تشنه کامان
 به آواز «أنا الحق» مرغ توحید
 کند پرواز اندر شاخساران
 همی گوید: منم آدم، منم نوح
 خلیل داورم، قربان جانان
 منم موسی، منم عیسی بن مریم
 منم پیغمبر آخر زمانان
 جهان شد تیره چون شبهای تاریک
 خدایا در رسان خورشید تابان
 تو ای جام جهان رخساره بنمای
 که خستند از تعب آیینه داران
 جهان ویران ز جور جو فروشان
 ز سالوسی این گندم نمایان
 تو مرآت نکویی خدایی
 خدا را سوی ما رو کن شتابان
 بین ما را اسیر بند کفار
 گرفتار شکنج روزگاران
 تو موسی وار، شمشیر خدایی
 بکش وان گه بکش فرعون و ماهان

تو ای عدل خدا، کن دادخواهی
 ز جا خیز ای پناه بی پناهان
 برون کن ز آستین دست خدایی
 بکن خون خواهی از خون نیاکان
 قدم در کربلا بگذار و بستان
 سر پر خون ز دست نیزه داران
 تو ای شصت خدا از شصت قدرت
 بکش تیر از گلولی شیر خواران
 خبر داری که از سمّ ستوران
 دیگر جسمی نماند از شهسواران
 شنیدستی چسان دست خدا را
 جدا کردند از تن ساربانان

ایضا از آن جناب است

شنیده‌ام که پیمبر به افتخار تمام
 یکی سلیل خلیل خدا ذبیح الله
 دیگر ستاره برج شرافت عبدالله
 که ده پسر اگرش بخشد ایزد متعال
 یکی به راه خدا سر ز تن جدا آورد
 برای ذبح پسر بس که عذرها آورد
 دوازده پسر از مهر کربلا آورد
 ولیک سبط رسول خدا امام حسین

۱. حدیث مشهوری است که در اکثر کتب روایی فریقین آمده است. نک: من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۸؛ الخصال، ص ۵۵، ح ۷۷؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷، ح ۱۸؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۵۷، ح ۱۰۲۰؛ کز الفوائد، ص ۱۰۶؛ المبسوط، سرخسی، ج ۸، ص ۱۴۱؛ بدائع الصنائع، ج ۵، ص ۸۵؛ البحر الرائق، ج ۲، ص ۲۸۸.

به کوی دوست دو قربانی اکبر و اصغر
 مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ
 قضا برابر چشمش گلوی هر دو درید
 نشان تیر ستمکار از جفا آورد



پس ملایک بهر نصرت آمدند
 کای تو شاهنشاه اقلیم وجود
 دوش زانوئی نبی جای تو بود
 از چه گردیدی زبون قوم دون
 ما همه در آستان چاکریم
 از تو فرمان دادن ای سلطان عشق
 گفت من با این گروه بد ستیز
 خوش ستودی این سؤال خوش پیام
 کربلا گردید قربانگاه من
 بقعه من کعبه اهل دل است
 گر بمانم من به جای خویشتن
 تا پناه خیل زواران شود
 امتحان مردم برگشته خو
 موعده من با شما در کربلاست

هم پری با آه و حسرت آمدند
 خلقت روحانیان بهر تو بود
 سینه پاکش قدمگاه تو بود
 رفتی از شهر و دیار خود برون
 انبیا را در مواطن یاوریم
 تا برد باد فنا خاک دمشق
 دادخواهی دارم اندر رستخیز
 ذات ایزد را عزیز ذو انتقام
 هست هفتاد و دو تن همراه من
 مرگروه شیعیان را مقبل است
 بس که مدفون گردد اندر قبر من
 شافع جرم گنهکاران شود
 کی شود گر من گریزم از عدو
 روز عاشورا که روز ابتلاست



حق تعالی چون که عالم آفرید
 هر کسی بر طبع خود آمد پدید
 داد هر کس لایق هر چیز دید
 رو بخوان «منهم شقی و سعید»^۱

۱. سورة هود، آیه ۱۰۵: ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ﴾.

فیض حق را دان تو چون آب روان
 گر چه هر دم هست فیض تازه‌ای
 گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
 من برای شرح این نیکو کلام
 ابن عباس آن‌که بودی از ثقات
 گفت دیدم در حرم با رأی عین
 پیک حق می‌داد فریاد رشاد
 گفت با حُجّاج بیت، ای گم‌رهان
 سوی حق آید و حق را بنگرید
 با شهود این مقام دلپذیر
 آن شنیدم ابن عباس رشید
 گفت او را زیرکی: کای مبتلا
 گفت: ما را در سعادت ره نبود
 و آن دیگر زنگی غلام رخ سیاه
 بود همراه ولی ذوالجلال
 چون که بازش داشت شاه از کارزار
 از چه رخصت ندهی ای لطف عمیم
 یا که زنگی بوی گندیده بُود
 مرد را باشد جمال اندر کمال
 کای سیاهی مشک ازفر خار کرد
 گفت پیغمبر که نزد اهل حال
 کرد در حَقّش دعا شاه شهید
 بوی او را کن تو مشکین از کرم
 وان غلام آن دم که بر خاک افتاد

سوی وادی‌های امکانی دوان
 لیک ممکن را بُود اندازه‌ای
 خود چه گنجد قسمت یک روزه‌ای
 نکته‌ها دانم ولی دارم لجام
 حامل اسرار از اهل ثبات
 در کف جبریل بُد کَفِّ حسین
 که «هَلِّمُوا بَیْعَةَ اللَّهِ يَا عِبَاد»
 با خدا بیعت کنید اینک عیان
 گر خدا خواهید، با وی بگرید
 گشت محروم از شهادت ناگزیر
 از تأسّف روی نیکویی ندید
 از چه نارفتی به دشت کربلا
 یا قضا با بخت من همره نبود
 دُلّ سفید و قلب روشن همچو ماه
 گفت با شه از سر غنچ زلال
 بانگ بر زد او به چشم اشکبار
 گویا باشد نژاد من لثیم
 رنگ و رویش ناپسندیده بُود
 زن بود آن کو کمالش شد جمال
 یا ز دَکّانش برون عطّار کرد
 به زِ شینِ مردمان، سینِ بلال
 که خدایا روی او را کن سفید
 چون که بودی در وفا ثابت قدم
 شاه آمد روبرویش بر نهاد

هان شنیدم روز دفن کشتگان بود رخشان بین خون آغشتگان
پس تو هم ای دل غلامی کن به شاه آبرو از خاکِ آن درگاه خواه



ابن عباس آمدش در عرض راه گفت با او، ای دو عالم را پناه
چشم ما روشن به تو بعد از حسن از چه رو دلتنگ گشتی از وطن
از چه گردیدی زبون قومِ دون رفتی از شهر و دیار خود برون
گفت: دیدم من پیمبر را به خواب گفت سوی کوفه رو کن با شتاب
خون خود را بذل در اسلام کن در اسیری زنان اقدام کن
رتبه‌ای داری تو در نزد خدای کی رسی ناگشته سر از تن جدای
من پی امر پیمبر می‌روم هر چه بادا باد، با سر می‌روم
ابن عباس این سخن را چون شنید از شفقت گفت با شاه شهید
پس زنان را از چه همره می‌بری جانب آن قوم گمره می‌بری
وقعه عثمان مگر از یاد رفت کز زنانش تافلک فریاد رفت
این روا باشد تو در چشم زنان کشته گردی، دست و پا در خون زنان
نیک خواهی بود اندر دل نهفت روز عاشورا شنیدستم که گفت
چون نگاهش سوی بانویان فتاد گفت: بن عباس یادت خیر باد
کاش این زن‌ها نَبَد همراه من پر ز شیون خیمه و خرگاه من



[۳۱]

آقا سید محمد تقی^۱

سلاله دودمان مصطفوی، و گل ریاض مرتضوی. عالم ربّانی، و أوحدی بلا ثانی
بود. در فقه و اصول، و فنون معقول و منقول، از جمله فحول معدود می‌گردید.

۱. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۵۲؛ رجال قم، ص ۱۴۹؛ زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۳، ص ۳۳۳؛

گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۳۲؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۱۲۷.

فرزند ارجمند حاجی سید اسحاق سابق الذکر است.

در عراق عرب خدمت علمای اعلام، تحصیل علوم دینیّه نموده. در مقام تقوی و ورع و عبادت و تقدّس اشتها را تامی داشته، و در علم و عمل و فقاقت و حُسن خُلق و هضم نفس و درویش نهادی و بی تعینّی از ابناء جنس خود ممتاز بود، و قبول خاصّه و عامّه داشته. و شرحی بر خطبه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نوشته، اما به طبع نرسیده. در سنه یک هزار و سیصد و چهل و چهار (۱۳۴۴) به جوار رحمت الهی پیوسته، و مضجع شریفش در وسط شیخان بزرگ واقع است.

[۳۲]

آقا میرزا ابوالحسن^۱

خلف ارجمند حاجی ملا محمد صادق سابق الذکر است. عالمی عامل، و فاضلی کامل، جامع المعقول و المنقول بود. در علم و عمل مقامی بلند یافته، و در عتبات عالیات تحصیل فقه و اصول نموده، و در فضل و تقوی و زهد و ورع و درجه عدالت و رتبه نبالت منکر نداشت. و در سنه یک هزار و سیصد و چهل و نه (۱۳۴۹) وفات یافته و در شیخان بزرگ مدفون گردید.

[۳۳]

آقا میرزا سید محمد

از اعظام مجتهدین، و اجله حفظه شریعت دین مبین، جامع علوم دینی، و مستجمع معارف یقینی، مرجع علما و فضلا، ملجأ فقرا و صلحا. سنواتی در عتبات عالیات بوده، و در مدرّس تحقیق و حوزه تدقیق علمای آن سامان استفاده و استفاضه نموده، و علم فقه و اصول و حدیث و تفسیر و حکمت و کلام را در آن محاضر شریف به درجه کمال رسانیده، و به وطن مألوف معاودت فرموده، و در این ارض

۱. آینه دانشوران، ص ۲۴۵؛ طبقات اعلام الشیعه، قرن ۱۳، ص ۶۳۳، قرن ۱۴، ص ۳۶-۳۷؛ گنجینه دانشمندان،

شریف مشغولِ تدریس علوم دینیّه و به نشر احکام شریعتِ نبویّه مشغول گردیده، کمالِ اعتبار و اقتدار را حاصل نموده، و به جماعت و مقبولیت عامّه به قسمی بود که اکثر مقدّسین و فضلاء و طلاب به نماز جماعت او حاضر می شدند.

مادام الحیات، پیوسته به تدریس و ترویج احکام و رفعِ خصوصاتِ مشغول بود، تا این که در سنّه یک هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) از این جهانِ مهر گسل به مرض سل درگذشت، و در مدرّس مسجدِ بالای سر در زیر خاک مدفون گردید.

[۳۴]

حاجی میرزا سید حسن

یکی از آیات الهیه، و حجج شیعه اثنا عشریه، متخلّق به اخلاق حمیده نبی الوری، و متأدّب به آداب مرضیه ائمه هدی. والدش میرزا عزیز، یکی از فحول خدام آستان ملائک دربانِ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام بوده است.

جناب معظّم له، از بدو طفولیت طینت پاک و جوهر ادراکش مربّی شده، در شب سر بر بسترِ راحت نگذاشت، و روزی روی راحت ندید، تا این که در بدو جوانی حاوی علوم مقدّمات و جمیع فنون کمالات شده، سپس زمامِ عزیمت را به نجف اشرف کشانید، تا این که در احکامِ رسولِ یکی از علمای فحول شد، تا این که به وطن مألوف مراجعت فرمود.

چندی در این ارضِ مقدّسه مشغول افاضه فنون فقهیه و نشر فتاوی شرعیّه بود، و به نماز جماعت و تدریس و تربیت طلاب مشغول بود. رخت به دار الخلافه طهران کشید، و در آن جا مادام الحیات نشرِ علومِ شرعیّه و ترویج احکامِ عملیه می فرمود، تا این که در سنّه یک هزار و سیصد و پنجاه و دو (۱۳۵۲) از کسوت حیات عریان شده، سندس و استبرقِ بهشت در پوشیدند. جسد شریفش را از طهران حمل به قم نموده و در رواق آئینه مدفون گردید.

باب ششم

در ذکر وزرایی که از اهل قم بوده‌اند و در دستگاه سلاطین وزارت نموده‌اند

[۱]

مؤید الدین محمد بن عبدالکریم^۱

در کتاب مجالس المؤمنین مذکور است که:

ابن کثیر شامی گفته که مؤید الدین، وزیر خلیفه مستنصر بود و آخر او را با برادرش حسن و پسرش فخر الدین احمد بن محمد و سایر اصحابش گرفت و حبس نمود و ابو الازهر، احمد بن محمد ناقد را به جای او منصوب ساخت. و در تاریخ الوزرا مسطور است که مؤید الدین محمد قمی بعد از فوت مؤید الدین وزارت را اختیار نمود و چون ناصر خلیفه از این مرحله فانی درگذشت والظاهر بالله بر مسند خلافت نشست، به دستور زمان پدران، منصب را به مؤید الدین مسلم داشت و مؤید در زمان المنتصر بالله نیز روزی چند منصب وزارت بر افراشت.^۲

[۲]

مؤید الدین ابی طالب محمد بن علی بن محمد العلقمی القمی^۳

در کتاب مجالس المؤمنین مذکور است که:

او از اکابر وزراء و اعظام فضلا و اسخیا بوده، علمای اسلام به نام او کتب نفیسه

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۳۴۶، ش ۲۱۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۳۹ - ۴۴۰.

۳. تاریخ فخری، ص ۴۳۲؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۰؛ دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۱، ص ۲۷۰ -

۲۷۱؛ مؤید الدین بن العلقمی، و أسرار سقوط الدولة العباسیة، ص ۱ - ۴۰.

تألیف کرده‌اند و شعرا در مدح او قصاید لطیفه نظم فرموده‌اند. ابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه را در ده جلد به نام نامی او نوشته، و هزار دینار زر سرخ و خلعت لایق و اسب و زین فایق صلّه آن را یافته و شیخ ابوالحسن صفایی^۱ که از علمای اهل سنت است کتاب عُبَابِ ذَاخِر و لِبابِ فَاخِر را به نام او نوشته و در خطبه آن، فصلی که متضمّن شطری از بزرگی و فضیلت پروری آن وزیر تحریر است ذکر نموده و گفته: لَمَّا كَانَ مَوْلَانَا الْمَلِكُ الْوَزِيرُ الْأَعْظَمُ، الصَّاحِبُ الْكَبِيرُ الْمَعْظَمُ، الْعَالِمُ الْعَادِلُ، الْمُؤَيَّدُ الْمُظَفَّرُ الْمَنْصُورُ الْمُجَاهِدُ، سَيِّدُ صُدُورِ الْعَالَمِ، مُؤَيَّدُ الدُّنْيَا وَالْدِّينِ، عِمَادُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، عُضْدُ الدَّوْلَةِ وَتَاجُ الْمَلَّةِ، رُكْنُ الْمَلِكِ، ظَهِيرُ الْخِلَافَةِ الْمَعْظَمَةِ، صَفِيّ الْإِمَامَةِ الْمَكْرَمَةِ، مَلِكُ وَزَرَاءِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ، غِيَاثُ الْوَرَى، أَبُو طَالِبِ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدِ الْمَرْحُومِ، كَمَالِ الدِّينِ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلِيِّ الْعَلْقَمِيِّ، نَصِيرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، ذُو الْفَضَائِلِ الْمَشْهُورَةِ، وَالْفَوَاضِلِ الْمَشْكُورَةِ وَالْمَآثِرِ الْمَآثُورَةِ.^۲

و مخفی نماناد که مؤید الدین انواع فضایل فطری و کمالات کسبی داشت و همواره رقم محبت اهل بیت بر لوح ضمیر و صفحه خاطر می نگاشت.

و در کتاب تحفة الرضویة مذکور است که: فَرَاتُ نَهْرِ بزرگی است که در نزدیک کربلا می‌گذرد و از آن نهری جدا کرده بودند که به کربلا می‌آمده و به کوفه می‌رفته و آبادی کوفه از آن نهر بوده، و آن نهری بود که بر روی حسین بستند. و اثر آن نزدیک مرقد حضرت عباس علیه السلام ظاهر است.

و ابن علقمی وزیر مستعصم و از علمای شیعه بود و او باعث برطرف شدن مستعصم بود که آخر خلفای بنی عباسی است.^۳

چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون به کربلا تشریف آوردند، خطاب به این نهر کردند که «ای نهر فرات، تو را بر روی جدم بستند و تو

۱. مصدر: «صفانی».

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۰.

۳. سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۶۲، ش ۲۶۱؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۲.

هنوز جاری هستی؟» به این سبب ابن علقمی این نهر را خراب کرد، و آن باعث خرابی کوفه شد؛ به این سبب به نهرِ علقمی مسمی شد.

[۳]

ابوالفضل محمد بن الحسین القمی^۱

صاحب کتاب مجالس المؤمنین می نویسد که:

ابوالفضل محمد بن الحسین المعروف به استاد العمید القمی، وزیری نحیر و جواد، و مشیری در هر فن استاد بود. صاحب بن عباد از زمره اصحاب و عبید عبد العمید کاتب است. در حقایق علوم غریبه ماهر، و دقایق حکم و فنون عقلیه بر طبع نکته دانش ظاهر بود.

و در تاریخ یافعی مسطور است که او وزیر رکن الدوله آل بویه بود و در علم فلسفه و نجوم مهارتی^۲ تمام داشت و در علوم ادبیه و ترسل در زمان خود بی نظیر بود و کامل الریاسة و جلیل القدر^۳ بوده. یکی از اتباع او صاحب بن عباد است که به واسطه شرف صحبت به «صاحب» ملقب شده و چون در کتابت و انشا ید و بیضا داشت، در شأن او گفته‌اند: (شعر):

بدأت الكتابة بعبد الحمید وختمت بابن العمید

و جمعی از شعرا قصد خدمت او نمودند، و مدایح بر او خواندند، و صله و جایزه گرفتند از آن جمله یکی از شعرا به خدمت او رسید و او را مدح کرد به قصیده‌ای که اولش این است:

باد هواك صبرت أم لم تصبرا و بكاك إن لم تجر دمعك أو جرى
و سه هزار دینار زر سرخ به او داد.

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۳-۴۴۵؛ گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۱۶۲؛ تاریخ ادبیات در ایران (ذبیح الله صفا)، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ اخلاق الوزیرین، ص ۳۲۵؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۲۷۳؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. مصدر: «مهارت و توسع».

۳. مصدر: «جلیل المقدار».

مؤلف تاریخ مصر و قاهره آورده که چون صاحب ابن عباد به بغداد رفت و مراجعت نمود، استاد از او پرسید که بغداد را چون دیدی؟ صاحب بن عباد گفت: بغداد في البلاد كالأستاذ في العباد.

و أيضاً روایت نموده که روزی صاحب بن عباد بعد از وفات ابن حمید^۱ در سرای او می‌گذشت، در بیرون آن سرا هیچ کس را ندید مگر چند نفر از خدمت کاران زبون، او این ابیات را از روی غیرت بر زبان راند:

أيها الراكب لم علاك اكتياب [أين ذاك الحجاب و الحجاب]

أين من كان الدهر يفرع منه [فهو اليوم في التراب تراب]^۲

و از علی بن سلیمان روایت نموده که گفت: در شهر ری خانه خرابی دیدم که سوای درگاه آن خانه بر جانمانده بود، چون تأمل نمودم دانستم که از ابن عمید است و در آن جا این چند بیت را نوشته دیدم:

أعجب لصرف الدهر معتبراً فهذه الدهر من عجائبها

عهدي بها بالملوك راهية قد سطع النور في جوانبها

تبدلت وحشة بعد ساكنها ما أوحش الدار بعد ساكنها^۳

[۴]

ابوالفتح علی بن محمد بن عمید قمی^۴

در کتاب مجالس المؤمنین مذکور است که:

ابوالفتح بعد از وفات پدر، وزیر شد و ذو الکفایتین لقب یافت.

و در تاریخ مسطور است که ابوالفتح علی بن محمد بن عمید وزیر رکن الدوله حسن بن بویه بود، و بزرگی او به مرتبه‌ای رسید که صاحب بن عباد با وجود

۱. مصدر: «ابن عمید».

۲. دو مصرع داخل کروش از مصدر اضافه شده است.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۴. الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۶۷۵-۶۷۷؛ وفيات الأعيان، ج ۴، ص ۱۹۴، ش ۶۸۸؛ الوافی بالوفیات، ج ۲۱،

ص ۲۸۰-۲۸۱؛ أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۳۹۳؛ الکنی والالقب، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۷.

اجلال^۱ خود، مدح او گفتی و به پا خاستی و بر او خواندی.

و ثعالبی در حق او گفته که «عین الشرف لسانه وسیف الملك سنانه». اشعار خوب و فضایل بی نظیر دارد.

ابن خلکان گفته که ابو الفتح مذکور، جوانی جلیل نبیل و صاحب فضایل بود، و در بعضی از قصاید خود اشعار به مدح او نموده، و به وزارت رکن الدوله همواره از روی استقلال اشتغال داشت، و چون رکن الدوله وفات یافت و پسرش مؤید الدوله بر سریر سلطنت نشست، ابو الفتح مذکور مدتی به دستور وزیر بود تا آن که میان او و صاحب العباد کلفت و نزاع به هم رسید و صاحب خاطر مؤید الدوله را بر وی متغیر گردانید در^۲ سنه سیصد و شصت و شش (۳۶۶) او را مصادره و مؤاخذه و تعذیب بسیار نمود و حبس کرد. و چون از خود ناامید شد و دانست که او را خلاصی نیست اگر چه جمیع اموال و اسباب خود را تسلیم نماید، تذکره‌ای را که جمیع ذخایر و اموال او و پدر او در آن جا بود طلبید و در آتش انداخت، و چون تذکره بسوخت، شخصی که موکل او بود گفت: هر چه می‌خواهی با من بعد از این بکن که به خدا قسم به صاحب تو یک دینار از مال من واصل نخواهد شد و هم‌چنان در شکنجه و عذاب گرفتار بود. و در [باب خرابی آن خانواده]^۳ بعضی از شعرای اصحاب این دو بیت را گفته:

آل العمید و آل برمک ما لکم قُل المَعین لکم و زال الناصر

کان الزمان یحبکم فبدا له إِنَّ الزمان هو الخوون الغادر

و ابو الفتح به چند مدت پیش از آن که کشته شود، این ابیات را بر زبان می‌راند:

دخل الدنيا أناساً قبلنا رحلوا عنها و خلوها لنا

ونزلناها كما نزلوا نخليها لقوم بعدنا^۴

۱. مصدر: «جلال».

۲. مصدر: «شهور».

۳. عبارت داخل گروه از مصدر است.

۴. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۵ - ۴۴۶.

[۵]

مجد الملك قمی^۱

در کتاب مجالس المؤمنین مذکور است که:

مجد الملك ابو الفضل اسعد ابن محمد ابن موسى البراوستانی^۲ القمی. صاحب معجم البلدان گفته که «براوستان دهی است از قم، و از آن جا [است] وزیر مجد الملك ابو الفضل اسعد بن محمد براوستانی، که وزیر سلطان برکیارق ابن ملک شاه بود و بر او غالب بود». و شیخ عبدالجلیل رازی آورده که مجد الملك شیعی معتقد مستبصر عالم و عادل بود، و آثار خیرات او در حرمین مکه و مدینه ظاهر است، و در مشاهد ائمه طاهرین و سادات فاطمی احسان های او متواتر است و احسان او به مرتبه ای بود که به یک قصیده [بائیة] که امیر معزی بر او خواند، هزار دینار زر سرخش بداد.^۳

و از آثار او قبه و بقعه ائمه بقیع علیهم السلام است که در آن جا مضجع شریف حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و عباس بن عبدالمطلب در آن جا واقع است.

و از جمله بناهای او، بقعه عثمان بن مظعون است که اهل سنت چنان پندارند که مقام عثمان بن عفان است. و بقعه حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمد تقی الجواد علیهم السلام در کاظمین از آثار اوست. و مشهد حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری و غیر آن از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم السلام از آثار اوست.

و از جمله آثار حسن خاتمه اوست، آن که بعد از فوز به درجه شهادت، در جوار فیاض الانوار حضرت امام حسین علیه السلام قرار یافته.^۴ و وفات او در سنه چهار صد و

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۸۹؛ روضة الصفاء، ج ۴، ص ۳۰۲؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۹؛ معجم

البلدان، ج ۲، ص ۳۶۸؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۴۴۵؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۹۹؛ الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۶۷.

۲. مصدر: «البراوستانی». به شین. و هم چنین در دو مورد دیگر.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۸-۴۵۹.

۴. همان، ص ۴۶۰.

نود و هفت (۴۹۷) روی داده [است]^۱.

[۶]

تاج الملك قمی^۲

در کتاب تاریخ الوزراء مسطور است که مزاج سلطان ملک‌شاه در اواخر ایام حیات، نسبت به خواجه نظام الملك تغیر [پذیرفت. و چون سبب آن تغیر] رنجش منکوحه سلطان ترکان خاتون بود، لاجرم فرمان شد که تاج الملك قمی که [صاحب] دیوان خاتون مذکور و وزیری صاحب تدبیر بود و با خواجه در طریق عداوت سلوک می نمود، به تحقیق مهمات دیوانی اشتغال نماید. در اندک روزی ابو طاهر آوایی^۳ که از فداییان حسن صباح بود، خواجه نظام الملك را به اشاره [تاج الملك] به کاردی رشته عمر وی را از هم گذرانید و تاج الدوله وزیر بالاستقلال شد.^۴

[۷]

شرف الدین قمی^۵

در کتاب مجالس المؤمنین مذکور است که:

شرف الدین ابو طاهر بن سعد القمی، در اوایل ایام شباب از بلده قم که مولد او بود، طریق مسافرت اختیار کرده، در بغداد شتافت و در سلک ملازمان عارض سپاه ملک شاه انتظام یافت، و در سنه احدی و ثمانین و اربعه (۴۸۱) که

۱. ابن اثیر در الکامل، ج ۱۰، ص ۲۹۰ و ذهبی در سیر أعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۸۰، ش ۱۰۰، قتل او را در ۴۹۲ گزارش کرده‌اند.

۲. تجارب السلف (چاپ اقبال)، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ حبیب السیر (چاپ خیام)، ج ۲، ص ۴۳؛ اخبار الدولة السلجوقیه (چاپ محمد اقبال)، ص ۶۷-۶۹؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۸۹؛ دستور الوزراء (سعید نفیسی)، ص ۱۳۰.

۳. مصدر: «آوایی».

۴. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۱.

۵. تاریخ دولة آل سلجوق، عماد کاتب، ص ۲۴۵؛ راحة الصدور، ص ۱۶۷؛ نسایم الاسحار، ص ۵۹ و ۱۷۰؛ سلجوق نامه (ظهیر الدین نیشابوری)، ص ۵۲ (چاپ کلاله خاور)؛ العراضة في الحکایة السلجوقية، ص ۱۱۳.

رعایای مرو از عامل خود شکایت به درگاه عالم پناه خواجه نظام الملک آوردند، آن شغل را در عهده شرف الدین [کرد] و در منشور عاملی مرو فرمود تا نام او را «وجیه الملک» نوشتند. و او قریب چهل سال در بلده مرو بدان مهم اشتغال داشت. بعد از آن [صاحب] دیوان والده سنجر گشت. و چون شهاب الاسلام وفات یافت، کوکب اقبال شرف الدین به اوج شرف و دولت انتقال کرده، به منصب وزارت سلطان رسید، و به غایت متدین و متشرع بود، و در کمالِ حلم و وقار به امر وزارت اشتغال نمود؛ اما پس از آن که مدت سه ماه بدان کار پرداخت، ندای ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ از چعی^۱ به گوش جاننش رسیده، به ریاض جنان منزل ساخت.

صاحب جامع التواریخ گوید که: مرقد شرف الدین در جوار روضه طیبیه حضرت امام هشتم علیه السلام واقع است. و در نواحی مشهد [مقدس] قریه ای وقف بر [مزار] آن بزرگوار است.^۲

۱. سوره فجر، آیه ۲۷ و ۲۸.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۶۲.

باب هفتم

در ذکر شعرای قم

مخفی نماناد که جلد دوم این کتاب، متعلق است به ذکر حالات شعرای قم و اشعار ایشان؛ اما در این کتاب از قاعده حروف تهجی، به اشارتی از تراجم احوال ایشان و ذکر منتخبی از اشعار آنها اکتفا رفت.

مقدمه

بدان که این بلد شریف را شعرای نامی بسیار خوبی بوده که هم اشعار عربی و هم اشعار فارسی می سروده‌اند. و صاحب تاریخ قم در فهرست ترجمه کتاب می گوید که:

باب هیجدهم: در ذکر آن کسانی است که شعر ایشان محفوظ و مشهور بوده است و ایشان چهل نفرند، و در ذکر شعرایی که در قم و آوه پیدا شده‌اند که شعر عربی و فارسی ایشان نوشته شده و ایشان یکصد و سی نفرند^۱ انتهى.

مؤلف کتاب گوید: که چون کتاب تاریخ قم که تمام نوشته شده باشد در دست نیست، شعرای مذکور نوشته نشد؛ ولی آن قدر از شعرا که در تذکره‌ها نام و شعر ایشان از شعرای قم که به دست افتاده، قدیم و جدیداً، در این کتاب نگاشته گردید.

[۱] آذریگدلی^۱

قوة الأدب، و استاد الشعرا، حاجی لطفعلی بیگ بیگدلی، که در اوایل سلطنت زندیه آن استاد بزرگوار بنای شعرگویی به طرز شعرای ترکستان گذارده، و شعرای معاصرین خود را تربیت فرموده، و سبک شعرگویی های هندی را متروک داشت. از آن به بعد، آن سبک و طریقه، معمول شعرای ایران شد؛ چنانچه در عهد سلاطین قاجاریه کالای شعر بسی رواج گرفت.

مؤلف گوید: به خط مرحوم میرزا علی اکبر فیض، متولی بقعه خاقان مغفور، دیدم که می گوید:

از جناب ادیب الملک شنیدم که چون ناصر الدین شاه لقب ادیب الملکی به من مرحمت فرمودند، مقرر کردند که هر تن از شعرا قصیده و غزلی که در مناقب شاه عرض کند، به توسط من آن قصیده یا غزل یا شعر دیگر در حضور شاه عرض شود، که هر گاه آن نظم در مذاق شاه مقبول واقع می شد، یا آن که آن شاعری که آن شعر را به نظم آورده اگر قابل حضور می شد، به توسط من تشرّف یابد. به این جهت اعتماد السلطنه، پدرم، از شعرایی که در دار الخلافه بودند، شبی دعوت کرد؛ چون موعودین را شماره بر گرفتیم، قریب هفتصد نفر بودند که معتکف بساط بودند، بر سماط حاضر شدند.

به هر حال حاجی لطفعلی بیگ آذر، در سنه یک هزار و صد و سی و چهار (۱۱۳۴) در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی، در دار السلطنه اصفهان، قدم به عرصه وجود نهاده؛ مقارن این حال فتنه محمود افغان روی داده، در این آشوب و فتنه تمامی خانواده ایشان

۱. شاید بهترین نوشته درباره آذریگدلی، نوشته خود او باشد که حالات و اشعار خود را در خاتمه کتاب آتشکده آذر (نیمه دوم، ص ۷۱۹ - ۸۷۹، تحقیق میرهاشم محدث) به تفصیل نقل کرده است. نک: مجمع الفصحاء، ج ۴، ص ۱۵۹ - ۱۶۴؛ مکارم الآثار، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۸؛ سفینه المحمود، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۳۸؛ رباعیات الأدب، ج ۱، ص ۴۴؛ الذریعة، ج ۱، ص ۴؛ و ج ۱۹، ص ۸۰. تاریخ تذکره های فارسی، ج ۱، ص ۱۴ - ۱۷؛ تاریخ ادبیات ایران (براون)، ج ۴، ص ۱۸۵ - ۱۹۱؛ الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۵۰؛ اثر آفرینان، ج ۱، ص ۱۹.

روی به کاشان نهادند. چندی نگذشت، سحرگاهان زلزله سختی پدیدار گشت که بیشتر از اهالی کاشان شربت ناگوار مرگ بنوشیدند؛ این رباعی را در آن ایام سروده است:

در صبح دمی که کردمی نافل‌ها شد سوی جنان روان ز جان قافل‌ها
دیدم به یکی چشم زدن کاشان را از زلزله شد عالیها سافلها
چون در آن بلاء عظیم، یک دو نفر از اقارب او روی به دار آخرت نهاده بودند، و بدین جهت از کاشان بیرون آمده، روی به قم آوردند و هم در این جایگاه وطن گزیدند.

نادر شاه افشار در اوایل سلطنت خود والد او را به حکومت خطه لار و سواحل بحر فارس مأمور فرمودند. با والدش روی بدان خطه آورد. بعد از دو سال حکومت که والدش به ریاض جنان مقرر گزید، با عم خود به طواف خانه خداوندی مشرف شدند، از راه عراق عرب مراجعت کردند. پس از چندی به شوق زیارت عتبه عالیّه جناب ثامن الائمه به خراسان، عطف عنان کرده از آن جایگاه با اردوی نادری به آذربایجان رفت. در ثانی به عراق عرب مراجعت کرده، چندی ملازم رکاب علی شاه و ابراهیم شاه بود. پس از آن در خانقاه قطب العارفین شفیعی ابرو مشرف شده، ملبس به لباس فقر شده، تا زمان رحلت از این دار فانی.

وفات آن جناب در سنه یک هزار و صد و نود و پنج (۱۱۹۵) روی داده، در دار الایمان قم به خاک رفت. و تذکره‌ای نوشته در حالات شعرا - قدیماً و جدیداً - موسوم به آتشکده، و آن کتاب را به مدّت قرنی تمام و به نام کریم خان وکیل نوشته. یوسف و زلیخایی هم به قید نظم درآورده^۱ [است]. نسبت به همگنان خود، طبع عالی داشته؛ آنچه از خیالاتش که به طرز استادان قدیم آشناتر است، این است:

ای سرو خوش^۲ اندام من ای نخل برومند

ای^۳ تلخ کن کام من ای ماه شکر خند

۱. یوسف و زلیخا در نیمه دوم آتشکده آذر (تصحیح میر هاشم محدث) از صفحه ۷۲۱-۷۸۶ درج شده است.

۳. مصدر: «وی».

۲. مصدر «گل اندام».

ای دل ز تو در بند چو یوسف ز برادر
 ای^۱ جان به تو خرسند چو یعقوب ز فرزند
 آیا بود آن روز که آیی به سرایم
 سایه به سر اندازیم ای سرو برومند
 تازان تر از ارباب عمایم که شتابان
 هر جمعه خرامند به درگاه^۲ خداوند
 دل در بر احباب تو کاوه است و صفاهان
 جان در بر اعدای تو ضحاک و دماوند^۳

قطعه

هر کسی یار کسی تو از من دل باخته
 گل ز بلبل، شمع از پروانه، سرو از فیخته
 گفته بودی^۴ بعد از این کار تو را خواهیم ساخت
 فکر دیگر کن که هجران کار ما را ساخته^۵



دو چیز مایه شعر است و شاعری گفتم
 کز این دو شاعر اگر بهره یافت شد استاد
 یکی عطای دل آزادگان جم آیین
 یکی لقای پریزادگان حور نژاد



۱. مصدر: «وی».

۲. مصدر: «به ایوان».

۳. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۸۱۹.

۴. مصدر: «ای که گفتی».

۵. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۸۷۵.

بعد از این ای مدّعی چون بر در جانان روی
 من هم آیم از قفا و ایستم پهلوی تو
 یا ترا بینند و بگشایند در بر روی من
 یا مرا بینند و نگشایند در بر روی تو

رباعیات

هجر تو نصیبم ای دل افروز مباد
 بر جان من ای آتش جانسوز مباد
 آن روز که من پیش توام شب نشود
 وان شب که تو در پیش منی روز مباد^۱

این دل سر راهی به نگاری نگرفت
 این دیده فروغی ز عذاری نگرفت
 این پا روزی به خاکِ کویی نرسید
 این دست شبی دامنِ یاری نگرفت^۲

نقشی به خطا نبسته کلک تو ز خط
 در دایره وجود ذات تو نق
 جان بخشی و جان ستانی امانه غلط
 آن‌گاه سخا کنی و این‌گاه سخط

۱. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۸۷۷

۲. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۸۷۷-۸۷۸

از من زر و دل خواسته آن مهر گسل

هستم ز تهی دستی آن ماه خجل

زر کو، کو زر، زر از کجا و آذر

دل کو، کو دل، دل از کجا عاشق و دل

[۲] اخگر بیگدلی^۱

نامش حاجی رشید خان^۲، خلف حسینعلی بیک شرر، نوه حاجی لطفعلی بیک آذر صاحب آتشکده. از عظما و اشراف و نجبا و امجاد روزگار، خط شکسته را بعد از انصرام استاد الکمل درویش مجید، کسی به درستی و خوبی او ننوشته؛ چنانچه میرزا مهدی طهرانی، المتخلص به حربی، در حق او این رباعی را فرموده:

اخگر خلف شرر، سلیل آذر آتشکده‌ها ساخته از فضل و هنر
در پیش خطش نهد شفیعا چو عماد بر خاک به درویشی و شاگردی سر
در ایام صدارت حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله صدر اعظم، یک چندی استیفای اجزای وزارت خارجه به او مرجوع گشت. از جانب دولت به امارت دیوانخانه عدلیه خراسان مأمور گردیده که در آن بلده طیبه به نشر عدل و بسط قسط بکوشد و فیصل امورات عامه رعایا را به میزان شرع انور بدهد. در بین راه قصیده‌ای فریده در مدح و مناقب حضرت ثامن الائمه - علیه آلاف التحية - عرض کرده، در بدو ورود مواجهه ضریح مطهر شده، در حضور خدام آستان آن بهشت نشان و اعظم و افاحم آن شهر عرض کرد و از جانب حضرت علی بن موسی الرضا - ارواحنا له الفداء - متولی باشی آن آستان مبارک به اعطای یک طاقه شال کشمیری او را مباهی و سرفراز فرمود. و بعد از دو سال که در آن ارض مبارک به فیصل امورات عامه رعایا

۱. میرزا علی اکبر فیض، صاحب تذکره الشعراء قم، معاصر، با اخگر بوده است. نک: تذکره الشعراء قم (فیض)،

مقدمه؛ تذکره حقیقه الشعراء، ج ۱، ص ۹۷-۹۹؛ تذکره سخنوران قم (پروانه)، ص ۱۵-۲۲.

۲. حقیقه الشعراء (ج ۱، ص ۹۷) نام او را عبد الرشید ثبت کرده است.

و برای اشتغال داشت، در سنه یک هزار و دویست و نود و هفت (۱۲۹۷) به دار آخرت خرامید و در توحید خانه مبارکه مدفون گردید، و این اشعار از طبع دُرربار آن جناب است:

غزل

دل خلوت دیدار است و اسوده ز بیگانه
بیگانه نخواهد شد همخانه و جانانه
بیگانه شدم از خویش، همخانه شدم با دوست
آن به که همی گشتم بیگانه ز بیگانه
خالی بُودَم ساغر، و این قول کرا باور
زیرا که مرا باشد در میکده کاشانه
در دایره هستی، مستی است مرا قیمت
گویی دل من باشد ز آب و گل میخانه
بزم شه دین و دل مشتاق علی از آنک
اندر دل ما باشد، چون گنج به ویرانه

ایضا

ای دل به کوی یار ندانم چه دیده‌ای
کانجا بیارمیده و از ما رمیده‌ای
هیچت ز هم‌رهان طریقت به یاد نیست
کز رنج ره رهیده، به مقصد رسیده‌ای
تو خود کجا و عرصه سیمرخ و اوج قاف
تا همچو عنکبوت تو بر خود تنیده‌ای
بگذاشتی تو کیستی بگذشتی از جهان
«اخگر» به کوی عشق عجب آرمیده‌ای

ایضاً

چون از زمانه مهر و وفائی ندیده‌ایم
 ما خود به گنج فقر و قناعت خزیده‌ایم
 چون دوستانِ جانی از ما رمیده‌اند
 ما هم به جانِ دوست کز آنها رمیده‌ایم
 هر چه هواست، ما به هوایش فروختیم
 هر چه بلاست، ما به ولایش خریده‌ایم
 بیهودگی به کوی خرابات رفته‌ایم
 از حادثاتِ رخِ بدان جا کشیده‌ایم
 چشم امیدمان نه سزاگر به دست غیر
 کز دست غیر جامِ محبتِ چشیده‌ایم

آنچه آسان نشود در غم تو مشکلِ ماست
 وان‌که آسوده نگردد ز ملالتِ دلِ ماست
 ای که منعم کنی از عشق، عجب بی خبری
 که مخمّر همه از آبِ محبتِ گِلِ ماست
 از پیِ محملِ ما ای که بیابی منزل
 گر تو مجنونی، لیلاست که در محملِ ماست
 شاهِ مردان که ز دل می‌برد غفلتِ دل
 کی توان گفت که غافل ز دلِ غافلِ ماست
 ما بدادیم به راهش همگی حاصلِ عمر
 «اخگر» از عمرِ گران مایه همین حاصلِ ماست

جانم از تنگی دل سخت ملولست ملول
 وز پی رفتن دلدار عجول است عجول
 این‌که گویند که جان در ره جانان مدهید
 مشنو این نکته که این قول فضول است فضول
 چون‌که اندر دل افکار بود منزل تو
 دل من خسته کنون وقت نزول است نزول
 بنده از بندگیت فخر به مولایان کرد
 لیک کی بندگی مات قبول است قبول
 گر دهد وصل توام دست و رسد فرع به اصل
 کارم از هر دو جهان بس به حصول است حصول

[۳] ارسطو^۱

نامش میرزا ارسطو، والدش میرزا محمد حکیم باشی، یکی از اماجد دهر و اعظم روزگار و اعجوبه عصر خود بوده، که در ابراء اسقام مُزمنه و علاج دردهای مُهلکه، عیسی دم و مسیح نفس بود. در سنه هزار و دویست و نود و هفت (۱۲۹۷) بدرود دارِ فانی نموده، و در ایوان طلای حضرت معصومه علیها السلام مدفون گردید. این غزل از اوست:

ای که با دوست به کف باده گلگون داری
 بخت کیخسروی و دولت قارون داری
 لذت سلطنت عشق ندارد هرگز
 گر همه جام جم و فرّ فریدون داری
 تلخ می‌گویی وزان لب نسزد جز شیرین
 چند در تنگ شکر حقه افیون داری

۱. از شعرای سده سیزدهم هجری که در خدمت مؤید الدولة؛ وزارت مطلقه حکومت کرمانشاهان و کردستان را عهده دار بوده است. نک: حذیقه الشعراء، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ تذکره الشعراء قم (فیض)، مقدمه؛ تذکره سخنوران قم (پروانه)، ص ۲۳-۲۸.

شورش عشق تو، افسانه لیلی طی کرد
 که تو در خیل، دو صد لیلی و مجنون داری
 چه بلایی تو که هر نکته که در عالم حسن^۱
 مردم اندیشه نمایند، تو افزون داری
 شعر موزون منت هیچ نیرزد در پیش
 تا تو چون سرو روان قامت موزون داری
 کردی افسانه مرا در همه شهر و هنوز
 یادم^۲ از سحر سر زلف در افسون داری

[۴] انصاری^۳

از متوسطین اهالی این شهر بوده، از معاصرین سلاطین صفویه است. از حالاتش
 چیزی بر بنده معلوم نشده که نگاشته شود. این بیت از اوست:
 گاه نظاره باشدم از بیم خوی او^۴
 چشمی به سوی مردم و چشمی به سوی او^۵

[۵] امیر حضوری^۶

در کتاب آتشکده آذر است که:
 امیر حضوری قمی از اعزّه سادات آن دیار. نامش عزیز الله، طبعش شکفته و

۱. در تذکره سخنوان قم، «عالم حس».

۲. در تذکره سخنوان قم: «بازم».

۳. از شعرای قرن نهم ه‍.ق که در دربار سلطان یعقوب آق قویون لو ملک الشعراء بوده است؛ نک: تاریخ

تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۴۷۴؛ آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۲۳ (تصحیح سادات ناصری)؛ تذکره

سخنوان قم، ص ۴۴-۴۶.

۴ و ۵. در آتشکده آذر: «تو».

۶. از شعرای قرن دهم هجری و با شاهان صفوی همچون شاه طهماسب اول، شاه اسماعیل دوم، سلطان

محمد خدا بنده، شاه عباس بزرگ معاصر بوده است. نک: نتایج الأفتکار، ص ۱۸۵-۱۸۶؛ گلزار جاویدان،

ج ۱، ص ۴۰۱؛ تاریخ مفصل ایران، ص ۶۶۸ و ۶۷۳؛ آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۱، ص ۱۰۲ و ج ۳، ص ۱۲۳۵

- ۱۲۴۲؛ هفت اقلیم، ج ۲، ص ۵۰۷-۵۰۹؛ تذکره سخنوان قم، ص ۱۰۲-۱۱۴.

عالی، و شعرش عاشقانه.^۱ صاحب دیوان است. گویند: با وجود مراتب شاعری، به صفت تقوی معروف بوده، و شرف صحبت شاه طهماسب صفوی را دریافته، و از فیض آن دولت سال‌ها به نجف اشرف ساکن بوده. و در آنجا وفات کرده.^۲

چند شعری از او در آتشکده دیده شده، و این است:

به بالین آمدی در وقت مردن ناتوانی را
از این زحمت^۳ به مردن ساختی مایل جهانی را

به جرم آن‌که نمردم ز ذوق روز وصال
فراق آنچه به من می‌کند سزای من است

گفت قاصد یار را پروای این بیمار نیست
این زمان تقصیر در مرگ منست^۴، از یار نیست

آمد به صلح و بس که خجل بود زود رفت
ز آمد شدش غبار ملالی که بود رفت

شادم که گشت باعث نومیدی رقیب با آن‌که دیر آمد و ننشست و زود رفت

هر که بر وی ز غم عشق تو بیداد رود
حال من بیند و از حال خودش یا درود^۵

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۳۵.

۱. مصدر: «و حالی».

۴. در آتشکده آذر: «این زمان در مرگ تقصیر از من است».

۳. در آتشکده آذر: «رحمت».

۵. در آتشکده آذر: «حال من بیند و حال خودش از یاد رود».

به امیدی که شاید غیر هم بر خیزد از مجلسی

پس از عمری که در بزمش نشستم، زود برخیزم

دوش پروانه گفت با فانوس

کای سرای نشاط را تو عروس

چون که راهم نمی‌دهی ببرش

تا بگردم دمی بگرد سرش

شرح سوز دلم بکن باری

تو که پیراهن تن یاری^۱

[۶] آشوب^۲

نامش میرزا حسین، از اعزّه و أجلّه خدام والا مقام رواق بقعه مطهره بضعة احمدی، معصومه طاهره علیها السلام است. مردی بوده غیور الطبع که اگر خلاف رسمی را از هر کس چه از اعالی و چه ادانی مشاهده نمودی، حوصله تحمل آن را نیاوردی؛ بدین جهت با خلق کم معاشرت و کم انس بوده و مجالست با کسی نکرده. اشعاری چند در مراثی حضرت خامس الأئمة در تعزیه و شبیه خوانی بر سروده بود، در مرض موت وصیت نموده که چون او را در قبر بگذارند، آن اشعار را بر روی سینه او نهند. بدین جهت نسخه آن مراثی از میان برفت و به دست مردم نیفتاد. این اشعار از او ضبط گردید:

۱. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۳۷.

۲. از خدام آستان مقدسه حضرت معصومه علیها السلام در دوره ناصری بوده است. نک: تذکرة الشعراء قم (فیض)،

عنوان ۴؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۹-۱۰.

قصیده

باز ابر نوبهاری خیمه زد در بوستان
 گلستان برداشت نقش از روی یار دلستان
 باد نـورزی دیگر آورد مشک تبّتی
 ابر آزادی دیگر شد در چمن گوهر فشان
 بید مجنون طرّه افشان شد به هر سو در چمن
 همچو مجنون کز فراقِ روی لیلی مو فشان
 شاهد گل در کمال حسن شد بر تخت ناز
 ساغر مل ریخت در مینای زر خون رزان
 هر چه می آن می که نوشد گر کسی یک جرعه‌ای
 می شود آگاه از هر نکته‌ای سرّ و نهان
 هر کفی را معجز موسی از او آرد پدید
 هر کسی را مظهر غیبی از او سازد عیان
 می دهد هر بی نشانی را نشان ز اسرار حق
 می کند هر لا مکانی را مکان در لا مکان
 چیست آن می، کیست آن ساقی، بیا بشنو ز من
 می پیام وحدت و ساقی امیر مؤمنان
 آن که کمتر پاسبانش کمترین خیل ملک
 آن که پستر آستانش برتر از هفت آسمان
 این نه از او مدح می باشد که می گویند گفت
 خلق کردم از ید خود من زمین و آسمان
 قدرتش را می رسد گر حکم بر قنبر کند
 طرح افلاکی بریزد غیر این کون و مکان

من چه گویم در ثنای او که بر دوش نبی
 حق گذارد دست و او پا می نهد بر جای آن
 کی توانم شرحی از وصفش بیارم در قلم
 کی توانم شرحی از مدحش بیارم در بیان
 گر کنی «آشوب» را جانا به سگبانی قبول
 می نماید فخر سگبانش به شاهان کیان

غزل

به یاد آن لب میگون، به مستان هوشیاری نیست
 بده ساقی می از لعلش، که میل باده خواری نیست
 نیایی بر دلم یک ذره عضوی را که بتوان گفت
 در آن یک ذره از تیر نگاهش زخم کاری نیست
 مده «آشوب» دل بر دست ترکانِ کمان ابرو
 که خوبان را وفا در دوستی و عهد و یاری نیست
 به غیر از درگه معصومه بنت موسی جعفر
 به درگاهی مرا روی نیاز و خاکساری نیست

قطعه

در کشورِ حُسن ای صنم امروز تو شاهی
 تاراج نمودی دل و دینم به نگاهی
 صف بسته ای از لشکر مژگانِ پی قتل
 نشنیده کسی یک تن و یک دشت سپاهی
 «آشوب» کسی را بود اندیشه ز محشر
 کو را نَبُود حضرت معصومه پناهی

تو به این قامت زیبا و به این حُسن خدایی
 بدری پردهٔ خلقی اگر از پرده در آیی
 آفتاب از افق صبح برون هیچ نیاید
 تو اگر بند نقاب از رخ زیبا بگشایی
 زاهد از من می و میخانه و تعمیر خرابات
 از تو سجّاده و تحت الحنک و زهدِ ریایی
 به گدایی در فاطمه «آشوب» دل افکار
 می کند فخر به آفاق به این بی سر و پای

[۷] ارباب^۱

والد ماجد مرحوم حاجی میرزا محمد مجتهد، طاب ثراه. نامش ارباب محمد تقی بیک، خلف الصدق حسین علی بیک که در قریحهٔ نظم، و سلیقهٔ نثر، و انارت رأی، و کفالت معضلات، و کفایت امورات، و خیرت در عملِ فلاح، و دانایی به رساتیق و مزارع حومهٔ ولایت، و تشخیص جمع و تلخیص فذلک دیوانی در شهر قم، واحدی بوده بی ثانی. به زیارت حضرت خامس آل عبا علیه السلام مشرف شده، قصیده‌ای در عذرخواهی از جرایم ما سبق عرض کرده و از اشتغال به امورات دیوانی تائب شده. پس از این، اوقات را مصروف مرثی حضرت سید الشهداء علیه السلام نموده، کتابی در بحر تقارب وقایع شهادت آن شافع محشر را به اسلوبی خوب و طرزی مرغوب - که خواص و عوام از آن فایده بر گیرند - و در سمط بیان در کشیده. و قصیدهٔ عذرخواهی این است:

أَصْبَحْتُ زَائِراً لَكَ يَا بَضْعَةَ الْبَتُولِ

أُمْسَيْتُ شَائِئاً لَكَ يَا مَهْجَةَ الرُّسُولِ

دل در هوای خاک درت کنده شد ز جا

جسمم به سر و جان بیرون آمدن عجول

۱. از شعرای عهد ناصری و معاصر با مؤلف کتاب بوده است. تذکره الشعرای قم (فیض)، عنوان ۵؛ شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۵۱۷-۵۱۸؛ تذکره سخنوران قم، ص ۲۷۳-۲۷۹.

تا استخوان من نشود خاک آستان
 الشوق فى التزايد والعشق لا يزول
 واعظ به كوى دوست نگوئی حدیث خُلد
 کم گوش استماع نباشد به این مقول
 زان خرگهی که خاک درش خُلد را بهاست
 خاکی که چشم حور از آن خاک شد کحول
 زان خیل‌ها که حامل زوَار او شدند
 بر گوش عرش حلقه بود نعل آن خیول
 شاها به همت تو به صحرای کربلا
 مهموم گشت همت و مجهول شد عقول
 از ما سوای دوست گذشتی برای دوست
 از راه اختیار، نه مجبور و نی ملول
 باز آمدم به درگه تو با هزار درد
 بی حد گناه و بارِ مظلّم شده حمول
 تو خامسی ز آل عبا، خمس حقّ توست
 از خمس خویش مظلّمه ما بکن قبول
 شرح شکسته حالی خود گویم آر درست
 ترسم ملول گردی و عرضم کُشد به طول
 هر ظلم و معصیت که نمودم ز جهل بود
 کانسان ز اصل خویش ظلوم آمد و جهول
 یا خیر منزل بگْ اُنزلت حاجتی
 نزلی نما، به ساحت تو کرده‌ام نزول
 شاها سزای شأن شما نیست این مدیح
 جَلّت ثناء ذاتک من هذه الفرول

قرآن که رحمت است و شفا بهر مؤمنان
 بر تربت مطهر تو می‌کند حلول
 در تحت قُبَّة تو بوَد رکن مستجیر
 با استجابت است قرین حاجت و سؤال
 روح الامین که حامل وحی است از آسمان
 بر ساحت جلال شما می‌کند نزول

غزل

جمال مرد هنرمند نیست جز به کمال
 زن است آن‌که کمالش نبوده غیر جمال
 نظر به جوهر شمشیر کن، نه قشر غلاف
 که زشت را نفزاید جمال از خط و خال
 به فضل وجود منازند صاحبان خرد
 نه چون یهودی بغداد از زیادی مال
 رسول گفت که «دنیات جیفه و هیچ است»
 به جمع کردن این جیفه در مبال مبال
 غلامِ هَمّت دریا دلان درویشم
 که مال در کفشان مار و مار باشد منال
 به دست هَمّت‌شان مال مکث می‌نکند
 نه صبر در دل عاشق، نه آب در غربال

[۸] استاد^۱

نامش استاد حسن معمار، خلفِ استاد علی بابای معمار. معماری هنر پیشه، دور اندیشه، که در این پیشه ممتاز بوده است، و در علم حساب و مساحت که از فنون و

۱. تعدادی از آثار و ابنیه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام، از چیره‌دستی این استاد زبردست بوده است. نک: تذکرة الشعراى قم (فیض)، عنوان ۱۵؛ گنجینه آثار قم، ص ۴۹۸.

شُعَب این عمل است چنان تکمیل شده که در مقام عمل خطا و زلل را راه بسته. از بناهای او تیمچه بزرگ است که در سوق قم واقع است؛ چهل ذرع طول در شانزده ذرع عرض، بدون ستون، در یک سقف چون کوهی متین بر سطح زمین بنیاد نهاده. و دیگر از بناهای او پل رودخانه قم است که در دروازه خاکفرج واقع است. آن را شاه طهماسب اول، فرزند شاه اسماعیل صفوی بنا نهاده بود، چون شکست خورده بود، و به علاوه سقف آن را پست زده به طرزی که چون آب زیادتی می کرد و سیل بر می خواست، آب از چشمه های او به سهولت بیرون نمی رفت؛ به این جهت در سنه یک هزار و دویست و نود و دو (۱۲۹۲) در حکومت اعتضاد الدوله، علیخان سنقری که نایب الحکومه او بود بانی شده، استاد حسن در مدت چهل روز او را خراب کرده و به اتمام رسانید.

و دیگر از بناهای او صحن جدید امین السلطان است که در سمت شرقی مضجع حضرت فاطمه معصومه علیها السلام واقع است. در روز یازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و نود و نه (۱۲۹۹) به امر آقا ابراهیم آبدار باشی ملقب به امین السلطان، نقشه او را کشیده، دست به پایه های او زده. چون آن مکان قبرستان و زمین مرتفع بود، سه ذرع خاک او را برداشته، به این جهت جمیع امواتی که در آن جا مدفون بودند، استخوان های آنها بیرون آمد، علمای قم این کار را منع نمودند. از جانب ناصر الدین شاه احکام سخت بر آبادی صحن آمده، علما نتوانستند مانع شوند.

در ماه شعبان سنه هزار و سیصد (۱۳۰۰) که ناصر الدین شاه به آستان بوسی حضرت ثامن الائمه از دار الخلافه به سمت طوس حرکت فرمود، امین السلطان همراه بوده، در یکی از منازل روح پاکش به ریاض جنان خرامید. نعش او را به مشهد مقدس حمل نموده، در آن خاک پاک مدفون شد.

پس از فوت او، ناصر الدین شاه میرزا علی اصغر خان، نجل او را که در چمن بزرگی و دولت نشو و نما یافته بود ملقب به امین السلطان کرده، زمام امورات به کلی به دست او سپرده، بیشتر از پیشتر در آبادی صحن مطهره کوشش نمودند، به اتمام رسید.

و دیگر از بناهای او پل رود ساوه و رود شور است، و گنبد مضجع شریف حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که در ری است. بالجمله، سرپای ادراک، و از پای تا سر هوش؛ در نظم و نثر قادر، و در هر پیشه‌ای ماهر.

حاجی ابوالقاسم بیک، خلف حاجی علی قلی بیک حاجی حسینی، رقعهای به استاد حسن نوشته، و استاذ جواب او را نوشته، رقعهای است که استاد حسن در جواب حاجی ابوالقاسم بیک نوشته، قدری از آن اشعار در این جا نوشته شد:

بشنوید ای دوستان این داستان	راز پنهانی ز قول راستان
داستانی مستتر افشا کنم	قصه پر غصه‌ای انشا کنم
شمه‌ای بشنو تو از احوال من	تا معین بر تو گردد حال من
از سلوک دهر هستم در محن	پیشه‌ام معماری و نام حسن
گفتگویی هست ما را در میان	با کیا مردی که آید در بیان
نام او حاجی ابوالقاسم بود	کز سلوکش دل به هم و غم بود
خانه‌ای از بهر او کردم بنا	طرح و وضعش با شکوه و خوش نما
این چنین طرح و بنا ای دوستان	کس ندیده است و نبیند در جهان
با صفا چون ساحت ذات العباد	در زمین همچون بهشت قوم عاد
فرش صحنش فخر طاق بیستون	بی سکون از رشک طاقش بی سکون
از شکوهش طاق کسری شد خجل	گنبد هرمان هماره منفعل
تخت جم پست است پیش رفعتش	نطق عاجز از بیان مدحتش
با طراوت همچو فردوس جنان	محفلی مطبوع طبع نیکوان
خانه‌ای کز وضع و طرح او عیان	عجزها آرد سینمار زمان
ناسخ قصر خورنق آمده	از بناها جمله مشتق آمده
گر ستماری خورنق ساخته	کی چنین با وضع و رونق ساخته
با چنین حالت مرا افسرده کرد	طرز گفتارش مرا پژمرده کرد
ای دریغ از کار سخت و بخت سُست	کز امید خویش باید دست سُست

بود امیدم که از لطف و کرم
 نقش قابض دیدم اندر پنجه داشت
 اشعب طمّاع کمتر بنده‌اش
 گشته سر تا پای انبان طمع
 همچو مغناطیس در جذب حدید
 لیک در خورد من این احوال را
 اغلب اهل بلد را بذل وجود
 لیک احسانش چو سیلاب بهار
 من به او در مهربانی و خوشی
 گفته اشعاری که خواهم گفتنش
 تاخت بر من عقل گفت: ای گیج و بیج
 قد بر افراز و برآور از میان
 تا هراسد حاجی از زخم هجا
 حاجیا دیگر نه هنگام درنگ
 وجه لازم، چاره مسدود آمده
 مقصد من نیست الا اخذ وجه
 وجه تسلیم و سخن کوتاه کن
 گر نخواهی اجرتم دادن یقین
 خانه‌ات چون خانه مجنون کنم
 وجه خواهم این سخن‌ها را بهل
 گفته‌ای کز دست استا چون کنم
 کرد بر من وسوسه آن اوستا
 خانه‌ات را بر سما بردن چه سود
 گفته‌ای که مسکن نیکان کنم

حاجی افشانند درم‌ها بر سرم
 کز فشردن پنجه خود رنجه داشت
 گشته از امساک او شرمنده‌اش
 غافل از اسرار «عَزَّ مَنْ قَنَعَ»
 می‌رباید درهم از راه بعید
 دارد از بهر چه این اهمال را
 کرد تا وام‌وی از نهصد فزود
 می‌رود آن‌جا که می‌ناید به کار
 او به من اندر نزاع و سرکشی
 چون دُر ناسفته خواهم سفتنش
 برفشان بازو و دستش را به هیچ
 تیغ جوهر دار خود، یعنی زبان
 هر که را در خورد خود آرد به جا
 زان‌که از بی برگی آمد عرصه تنگ
 بوده‌های دهر، نابود آمده
 گر کنی اهمال، گویم عکس وجه
 بذل را بی منت و اکراه کن
 خانه‌ات ویرانه سازم بعد از این
 آنچه داری از گفت بیرون کنم
 گاه گویی مثنوی، گاهی غزل
 از دلم این غم چسان بیرون کنم
 که برم من خانه‌ات را بر سما
 بر سما شد قصر فرعون عنود
 همچو جنت باغ و باغستان کنم

من نمودم خانه را هم چون بهشت
 خانه را باید نگهدارنده‌ای
 خود ندانستی صفا دادن بیوت
 گفته‌ای که نیست ما را محفلی
 گفته‌ای که کرد او ما را شکار
 این مثل را خوش نگفتی هوشدار
 خود تو را با دعوی شیران چه کار
 گفته‌ای کز قوم بنا الحذر
 بهوهریره وار می‌گویی دروغ
 مبدأ بنایی آمد از خلیل
 حضرت باری شناسد بنده را
 منت ایزد را که هستم همچو تیر
 در فن خود از کهان و از مهان
 گفته‌ای کز دست این استاد داد
 وسوسه بودش مرا هر روزگار
 سینه چون وسواس دارد ای عمو
 لب فرو ببرند از لا و نعم
 گر نباشد خانه تو شاهوار
 هر که را خانه نباشد در جهان
 خانه اول باید وانگه اساس
 ای صبا از من به حاجی بر پیام
 ذره بین و نکته سنج و مو شکاف
 می‌روی و از تو می‌ماند دو چیز
 یا مزن در بحر و در ساحل بمان

از ورود خود نمودمی چون کنشت
 کرد روب و آب افشاننده‌ای
 گشته‌ای مصداق بیت العنکبوت
 نیست در دوران چو من خونین دلی
 بر مثال لاک پستی سوسمار
 وین نصیحت همچو دُر در گوش دار
 شیر پر خشم است هنگام شکار
 گفت فرّ الناس احمد در خبر
 کی حدیث کذب را باشد فروغ
 بود شاگردش ذبیح و جبرئیل
 متقی دان عاصی شرمنده را
 راست رو در کارهای خود دلیر
 روی دست خود نیینم در جهان
 کو اساس خانه‌ام بر باد داد
 که بسازم خانه تو شاهوار
 پند ما را وسوسه پندارد او
 قلت رمزاً مجملاً من کیف و کم
 خود اساس خانه می‌ناید به کار
 خار می‌آید به چشم مردمان
 صحت تن باید وانگه لباس
 کی فرح افزای بزم خاص و عام
 ذو فنون علم و بحر انکشاف
 نام نیک و ذکر شرت ای عزیز
 یا مترس از موج و از طوفان آن

چون که راندی اسب در بحر ظلم
 آنچه تقدیر است آید بر سرت
 عزت و ذلت به دست دیگری است
 هر چه زان تو تلف گردد مرنج
 تا توانی در خیال خویش باش
 اهل دنیا را هوای ملک و زر
 موی چشم ار اندکی افزون شود
 مال دنیا غصه ناچار آورد
 حب دنیا داشتن دیوانگی است
 ای خوشا مردی که از دنیا گذشت
 زنگ باطل را ز دل باید زدود
 کار چون تفویض باید بر خدا
 چون عنان کارها دارد به کف
 رشته‌ای در گردنم افکنده دوست
 گفته‌ای استا نگر بر حال من
 مر تو جز یکبار جود و بارگاه
 آنکه اسب و قند و خلعت می‌دهد
 آرزویش این بود هر صبح و شام
 تو که کاه و جو دهی معمار را
 از کجی طالع و بخت پلید
 بنده نتوانم که کاه و جو خورم
 قند و اسب و خلعت و پولم بیار
 گفته‌ای که دادم اجناس و نقود
 نزد ما بازار و انباری نبود

کن توکل می‌نترس از بیش و کم
 سرنوشت صنع باشد رهبرت
 هر سری را سرنوشت دیگری است
 مال دنیا سر به سر درد است و رنج
 و از پی عقبی، مال اندیش باش
 منقلب سازد چو موی اندر بصر
 حالت آن چشم دیگر گون شود
 حسرت و افسوس بسیار آورد
 از خدا و انبیا بیگانگی است
 زین جهان و جمله ما فیها گذشت
 امر خود تفویض حق باید نمود
 نیست تقدیرات ایزد را خطا
 پیش تیرش سینه‌ها باشد هدف
 می‌کشد آنجا که خاطرخواه اوست
 هم نگر بر خرج و قیل و قال من
 داده‌ای خود فکر کن بی اشتباه
 گونه گون انواع نعمت می‌دهد
 کو ببیند کارهای خود تمام
 کی ببینی انتهای کار را
 مزد معماری به کاه و جو رسید
 هم نشاید نزد مهمانش برم
 کم ز شعر و هزل مشغولم مدار
 آنچه در بازار و در انبار بود
 نقدی و جنسی و خرواری نبود

مفت کاری هست ای حاجی حرام وجه خواهم وجه، باقی والسلام
وفات استاد حسن در سنه یک هزار و سیصد و دوازده (۱۳۱۲) روی داد و در
صحن جدید مدفون گردید.

[۹] بابا شهیدی^۱

از شعرای مشهور زمان سلطان یعقوب بوده، و در خدمت او عمری خوش
گذرانیده، و بعد از فوت او در عراق و آذربایجان نمانده، عازم خراسان شده، و روز
ورود او به هرات مولانا عبدالرحمن جامی با شعرای نامی به استقبال او رفته و
رعایت بسیاری از او به جای آورده، و حضرت سلطان حسین میرزای بایقرا التفات
بسیاری نسبت به او به عمل آورده. و در آنجا اکثر اوقات با جامی محشور بوده، و
بعد از وفات او به [مجرد] استماع ورود شاه اسماعیل صفوی، به هندوستان رفته در
گجرات، بعد از آنکه عمرش به صد سال رسید، رخت به طرف آخرت کشید.

و آنچه از اشعار او که صاحب آتشکده ضبط کرده این است:

سر کوئی که گرید همچو من خونین دلی آنجا

کجا آید به کف همچون دلم مشت گلی آنجا

تو بر آنی که نکو خواه منی ای ناصح

من بر آنم که مرا هم همچو بدخواهی نیست

از دل گمگشته‌ام بسیار می‌پرسی خبر

گر نه پیش تست، این پرسیدن بسیار چیست

۱. تاریخ حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۱۱؛ مجمع الفصحاء، ج ۴، ص ۴۳-۴۴؛ هفت افلیم، ج ۲، ص ۵۰۲-۵۰۴؛ نتایج
الأفکار، ص ۳۶۶-۳۶۸؛ آتشکده آذر، ج ۳، ص ۱۲۵۹-۱۲۶۴ (نیمه اول، به تصحیح سادات ناصری)؛ گلزار
جاویدان، ج ۲، ص ۷۵۱-۵۷۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۵۲۷؛ ج ۲، ص ۴۰۷ و ۸۵۲؛
تذکره سخوران قم، ص ۱۸۸-۲۰۳.

خنجر کین به دل من زدن و از سر ناز
دیدن اندر دگری خنجر دیگر زدن است
ساغر می که ز دست دگری می‌نوشتی
خوردن خون شهیدی است، نه ساغر زدنت

شکایت از تو جفا جو کجا برم، چه کنم
تو دادرس، تو ستمگر، مرا که داد دهد

ز حسرت مُردم و هر چند کس می‌رفت و می‌آمد
به بالینم نیامد تا نفس می‌رفت و می‌آمد

مزن بر جان من آتش، مبادا دامن‌ت گیرد
ز خون دل بیفشان زلف، ترسم دامن‌ت گیرد

ز عشق خوار شدم در غریبی و خجلم
ز مردمی که در این شهر در دیار^۱ مانند

دم مردن نه چندان اضطراب از بهر جان دارم
تو بر بالین نه، ای، این اضطراب از بهر آن دارم

به جان کندن تمام عمر دردی کرده‌ام حاصل
به درمان‌های ندهم، حاصل عمر دراز است این

زمام از دست لیلی در ربا، ای ناقه کن کاری
سر خود گیر و بر مجنون سرگردان گذاری کن

نتوان به تو از بیم بدآموز نشستن آواره شدن به که به این روز نشستن

هر کس به کسی هم نفس و من نتوانم
پهلوی کسی زین دل پر سوز^۱ نشستن

غم‌های دل کنون به تو گفتن چه فایده
طفلی هنوز و مدعیان همنشین تو^۲

[۱۰] بهاری^۳

در کتاب تذکره هفت اقلیم مسطور است که:

بهاری شاعری است هموار، و اشعارِ همواری می‌گوید. این دو بیت از اوست:
مرا در دل تماشای گل و گلزار نگشاید
دل خون گشته^۴ من جز به کوی یار نگشاید
کسی را لاف یک رنگی رسد^۵ در کفر زلف او
که آثار^۶ تعلق هرگز از زَنار نگشاید^۷

۱. مصدر: «پر شور».

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۶۰.

۳. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۵۱۷-۵۱۸؛ صبح گلشن، ص ۶۹؛ گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۲۱۹؛ تذکره سخنوران قم، ص ۵۱-۵۲.

۴. مصدر: «سزد».

۵. مصدر: «بسته».

۶. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۰۹۶.

۷. مصدر: «که او تار».

[۱۱] تذرو^۱

نامش ملا محمد، از معاصرین عهد فتحعلی شاه قاجار است. پیشه‌اش تحصیل علوم دینیّه بوده، و در مدرسه فیضیه به تدریس و تدرّس روزگاری به سر می‌برد، و در همه حالت از مجالست و مجانست نیکوان ملاح‌گریز و گزیری نداشت، و در سنّه یک هزار و دویست و بیست و پنج (۱۲۲۵) روی به دار آخرت خرامید. این اشعار از اوست:

تخم مهرش چون که در باغ محبّت کاشتم

خون این دل بس نبود، از دیده آبی دادمش

گرد دیده خواب بستی دادم از مژگان خویش

تا نداند خواب آید یا خیالت در رود

ای خواب میا دگر به چشمم جای تو در این زمان پُر آب است

[۱۲] جاهد^۲

از جمله اطّباء زمان فتحعلی شاه قاجار بوده، از فنونِ ظاهر در علم طب ماهر بوده، و در ابراء امراض قادر و قاهر؛ اما بختش مساعد و روزگارش معاون نبوده که مرضی را رجوع کلی به او شود. طبع روانی در شاعری داشته؛ با آن‌که در مدیحه قدرتی به کمال داشته، کسی را به طمع برّ و احسان نستوده، قناعت را سرمایه کار و رونق بازار خود نموده، روزگاری به سر می‌برده و چند شعری از اشعارش در این کتاب مسطور می‌گردد:

۱. از شعرای معروف دوره ناصری معروف به نور محمد قمی می‌باشد. نک: تذکرة الشعراء قم (فیض)،

عنوان ۷؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۵۵-۵۷.

۲. تذکرة شعراء قم (فیض)، عنوان ۹.

میان نیکوان عاشق کشی رسم است و خونخواری
 بیا برهم شکن قربان تو، این رسم و بدعت را
 الا ای آنکه غرق بحر عشقی دست از جان شوی
 مدار از این محیط بی کران چشم سلامت را
 ز نو بر تن مرا آید روانی از سر شفقت
 نماید گربه من آن ماه طلعت نیک طلعت را
 بیا ناخوش برآساییم و خوش گوئیم ای «جاهد»
 به عشرت بگذران عمر و غنیمت دان تو فرصت را

هر که از آتش اغیار به سوز است و گداز
 من بیچاره بسوزم همی از آتش خویش
 حرص دنیا چه زنی غم چه خوری کاندر دهر
 کاروانیم و روانیم همه از پس و پیش

پر کرد از شمامه عنبر دماغ جان باد صبا چه طره تو باز می کند
 ما را به عشق می کشد و زنده می کند «جاهد» بین که پارچه اعجاز می کند

میسرم چو نگردد کنار گیرم بوس
 ز گلستان جمالش نمی روم مایوس
 ز بس که نرم و لطیف است و نازک اندامش
 خلد حریر تنش را چو می کند ملبوس

شده هر کسی به شغلی به جهان زیاد ماهر
 به فنون دلربایی، تو وقوف تام داری

به من گدای بی سر، تو کجا جلیس کردی
 تو که در سریر عزّت، همه دم مقام داری
 به میان بزم شادی، همه وقت در قعودی
 ز برای قتل «جاهد» چَقَدَر قیام داری

چراغ وصل من افروخت از تو دوش فلک
 ولی چه فایده، روشن به صبحدم نگذاشت
 ز دردِ دوری او مُـسردم و به بالینم
 طَبیبسان قدمی از ره کرم نگذاشت
 گریست زارِ دو چشمانِ من به شام فراق
 به هفت پرده بدان سان که هیچ نم نگذاشت

[۱۳] جَدَا^۱

نام شریفش آقا سید آقا جان، از خانوادهٔ سیادت و دودۀ اصالت، از سادات اصیل و سلسلهٔ نبیلِ جلیلِ این بلد بوده است، که پدرانش با ضیاع و عقارِ بی شمار و ثروتِ بی نهایت بوده‌اند.

از آن‌جا که روزگار را عادتِ دیرینه است، پدرش را مکنّتِ موروثی از دست برفت، و وسعتِ عیشش به ضیقِ معاشِ مبدّل شد. نجابتِ جبلی و اصالتِ اصلی و ذاتی مانع از اظهارِ فقر در حضرت این لثیمان و تکدّی و خواهش از این خسیسان آمد؛ بدین سبب مادرِ او، او را از صیاوت، نظر به مضمون کلمهٔ مبارکۀ «الکاسب حبیب الله» به کسبِ بقالی گذاشت.

۱. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۱۰؛ در تذکرة مدینة الأدب، ج ۱، ص ۶۱۵ شرح حال جدا عاقمی (سید محمد) را می‌آورد که به سال ۱۳۳۶ مرحوم شده است. و از بررسی قرائن برمی‌آید که او غیر از «جدا» مورد بحث است.

رفته رفته او را مایه و سودی به دست آمده، خود دگه باز کرده و داد و ستد آغاز نمود، ولیک در همه اوقات از ممارست به دواوین شعرا و مذاکرات به صحایف ادبا او را غفلت دست نمی داد. وقتی قصیده‌ای در مدح اعتضاد الدوله، حکمران قم و ساوه، برسروده و در جرگ شعرای نامی بخواند. جناب معظم‌الیه چون ملاحظت طبع او را مشاهده نمود، او را شاعری دید از همگنان ممتاز، او را از حرفت بقالی منع نمود، عمامه بر سرش نهاد و در زمره شعرای این بلد معدود شد که مدح و قدح می کرد و صله و جوایز می گرفت. و در سنه هزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹) هجری در دار الخلافه طهران وفات کرد، در قبرستان قم مدفون شد.

این قصیده از اوست:

آفتاب ذات یزدان، بی حجاب آمد برون
یا که از بطن مشیت، بو تراب آمد برون
بهر اثبات حقیقت، دفع کن شمع و چراغ
صبح صادق گشت طالع، آفتاب آمد برون
از گل توحید کاندلر باغ وحدت جای داشت
پور بو طالب از آن گل، چون گلاب آمد برون
از کتاب آفرینش دفترِ اثباتِ حق
فرد فرد و جزو جزو و باب باب آمد برون
این پسر باشد پدر بر هفت باب و چار مام
کای ز صلب چار مادر، هفت باب آمد برون
خاتم پیغمبران را مژده می بایست داد
کز حقیقت معنی اُم الکتاب آمد برون
آنکه از یک جوشش دریای جود همّتش
نُه قباب آسمان از یک حباب آمد برون

قبضه شمشیر او را دستِ قدرت تا کشید

جای جوهر از وی آیات عذاب آمد برون

پیش شمشیرش به قرآن فال زد چشم عدو

آیه «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُزَابًا»^۱ آمد برون

از دل گردی به سُمِ دُلْدُلش در روز رزم

شور محشر، شورشِ یوم الحساب آمد برون

تا نشاند نخل دین را، تا بر آرد میخ کفر

تیغ عالم گیر ایزد از غراب آمد برون

از پی دفع شیاطینِ بد اندیشِ دغل

ز آستینِ سِرِّ حق، روشن شباب آمد برون

هست یا جدًا امیدم کز درت گویند خلق

«میر جدًا» با دعای مستجاب آمد برون

غزل

دردا که برفت از بر من یارِ من و دل

آوخ که شد از دستِ دیگر کارِ من و دل

درد دل خود را به که گویم که در این شهر

جز غم نبود محرمِ اسرارِ من و دل

آن ماه ندارد به فلک جای که چون تاه

سوزد همی از آه شررِ بارِ من و دل

از نزد من آن دم که شد آن سرو خرامان

جز گریه خونین نبود کارِ من و دل

۱. سورة نبا، آیه ۴۰.

دانی که ز درد غم هجران تو ای دوست

در پیرهنم نیست به جز یارِ من و دل

عجب افتاده‌ام یاران به دام عنبرین مویی

فرنگی زاده خویی، کافری، زَنار گیسویی

یکی خال سیه جا کرده در کنج لب لعلش

تو گویی بر لب آب بقا بنشسته خودرویی

دو پستانش ز چاک پیرهن دیدم به دل گفتم

تماشا کن که سروِ ناز باز آورده لیمویی

به بو چون گل، به رو چون مه، غلط کردم معاذ الله

ندارد گل چنین بویی، ندارد مه چنین رویی

رباعی

گفتم که مگر ز لطف آن ترک خطا باز آید و با ما بکند تَرکِ خطا
زد ناله دل از درون که «جدا» هیئات هرگز نکند تَرکِ خطا، تَرکِ خطا

[۱۴] جنان^۱

نام گرامیش آقا میرزا محمود، آقا میرزا احمد ریاض سابق الذکر را برادرِ کهنتر، و از همهٔ سخنوران بهتر. صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده بوده، اجدادش در سلک فضلاى این بلد منسلک بوده؛ علاوه به منصب صحافی سرکار فیض آثار، مفتخر و مباهی.

والد ماجدش مرحوم ملا اسماعیل، یکی از فحولِ رجالِ این بلد بوده و در خط نستعلیق بی همال و عدیل؛ چنانکه اگر سطری از خطوط او به دست افتد، به قیمت می‌خرند و به عزّت می‌برند.

۱. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۸

و «جنان» هم در صنعت صحافی ماهر و بصیر بود، و در صنایع یدِی دیگر از حکاکی، بی مماثل و نظیر. بلندنظر و عالی همّت بوده است؛ چنانچه بنای شهر نو که به ابرقو مشهور است که در سمت غربی این بلد واقع است، از بناهای ایشان است که در سنّه یک هزار و سیصد و دو (۱۳۰۲) زمینی ابتیاع نمود و بنای باغ و عمارتی بنیاد نهاد. غرباء این بلد که ملاحظه این کار را نمودند، به صرفه کاری که زمین‌های آن مکان به قیمت ارزان است، خانه‌ها و عمارات بنا نهادند؛ به خصوص اهالی ابرقو که بیشتر خانه‌ها از ایشان است و اکنون یکی از محلات معتبر این بلد است.

در سنّه یک هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) این عالم فانی را وداع نموده، و در صحن عتیق مدفون گردید.

این غزل از اوست:

دلبر! لعل لبّ آبِ عقیق یمن است

چشم و ابروی تو آشوبِ خطا و ختن است

جان من بسته آن موی گره در گره است

دل من خسته آن زلفِ شکن در شکن است

روی ماه تو چو ماه است که در بارگه است

قدّ سرو تو چو سروی است که در انجمن است

معجز عیسوی ار خواهی از آن نفس است

شیرت زندگی ار جویی از آن دهن است

وصف هجران تو و شرح گرفتاری من

مثل بابل چو قصّه مور و لگن است

هر که او همچو «جنان» گلشن طبعی دارد

نه سر باغ جنانش و نه میل چمن است

[۱۵] حصارى^۱

حاجى محمد صادق خان بيگدلى، يکى از اعظم و اشراف، و در مقام شاعرى او را عدیل شعرای ترکستان دانند. دیوانی دارد قریب بیست هزار بیت، همه محکم و متین. و خط نسخ و نستعلیق را به استادی او در زمان خودش هیچ کس ننوشت.

مسقط الرأس او، قطعه چهار ملکى خود او، واقعه در حومه مزدقان که از محال ساوج بوده است و بدین جهت تخلص خود را «حصارى» گذاشته.

نود سال از عمر او گذشت، در سنه یک هزار و دویست و نود و یک (۱۲۹۱) مرحوم شد.

این قصیده از اوست:

ز کیست این در کز ساکنانِ هفت رواق

خطاست عرش به فرش ز روی استحقاق

علو شأنش یا رب چه می توان گفتن

که بسته طره بامش به لا مکان میثاق

به غرفه اش نرساند دست قدر اگر

نهند بر سر هم نه سپهر پای تفاق

بگو که باشد کیوان به سایه دیوار

شکسته ای است فتاده ز نردبان نفاق

به زیر طاقش ای آسمان خمیده مرو

بلند رو که نبینی به فرق صدمه طاق

۱. تذکره الشعراء قم (فیض)، عنوان ۱۲. (دیوان حاج محمد صادق خان بیگدلی شاملو «حصاری» به کوشش غلامحسین بیگدلی،؟؟؟ عزیز الله ناصری، تهران: فتحی، ۱۳۷۰، ۲۲۴ صفحه. چاپ شده است).

خیال رفعت عقلم بگو که این چه بناست
 که دست جاهش دامن فشانده بر اغراق
 بگفتمش که سپهر چهارم است و در اوست
 مسیح آنکه بود فخر دوده اسحاق
 به خشم گفت ز کوتاه بینی که تراست
 ببینمت پی بیننده میل در آماق
 که این بنا حرم پاک مولد حرم است
 که پاک کرد حرم را ز لات و عزّی طاق
 علیّ عالی، داماد مصطفی که بدید
 دو هفت کرده عروس جهان از او سه طلاق
 طلاق داد جهان را ولی به عقد بتول
 خدای دادش باغ جنان به حق صداق
 هزار پایه بُود قصر اقتدارش را
 که نام پایه اوّل شد قاسم الارزاق
 خدای داند مخلوق گفتنش کفر است
 نعوذ بالله چونان که گفتمش خلاق
 خدای نیست، ولی چون خدای بی همتا
 بود ز خلق خدا از خدا پرستی طاق
 بلا مکان ز وی آواز شد چو گشت بلند
 به درگه احدی دست احمدی دقاق
 ز بهر خدمت او بود، ورنه کی می‌بست
 قضا میان فلک را گهر نگار به طاق
 افق اگر ببرد توتیای یک نظرش
 دیگر نبینی بر دیده شفق قملاق

طراز دوش نبی، آنکه بر گرفت ز دوش
 برای دین نبی بار را ز اهل شقاق
 زهی جواد که آیات «هَلْ أَتَى» نازل
 ز بهر قرص جوینش در گه انفاق
 بگردِ دُلْدُلِ وی گر رسد سمندِ خیال
 مقام فرق هرگز نشد مدار براق
 خطاب سنگ درش کردم آفتاب و قمر
 خطا شمردم با علّت زوال و محاق
 خدو فکند عدویش، بر او فکند حسام
 میان معرکه از بهر حق زهی اخلاق
 ایا شهی که اگر دست تو رسد به فلک
 دیگر قدم نگذارد ستاره در آفاق
 کسی که گوید دست تو دست حق نبود
 گرفته ناخن دستی ز مادر وی ساق
 اگر مداذ بحار و دیگر قلم اشجار
 شوند جنّ و ملک کاتب و فلک اوراق
 ز صد هزار یکی مدح تو رقم نکنند
 که این ز خیر و ز شر عجز آیدم از مصداق
 من و ثنای تو گفتن همی بدان ماند
 که حُسنِ نغمه داوود بشنوی ز خناق
 همیشه تا ز وصال و فراق باشد حرف
 میان دوست و دشمن پی نفاق و وفاق
 به بارگاه تو احباب را خیالِ وصال
 ز آشیان تو اغیار را قفای حراق

[۱۶] حیرانی^۱

از اهالی این دیار بوده، به همدان سفر کرده و در آن جایگاه به منصب کدخدایی شهر مفتخر شده. پس از چندی به کاشان رفته، دل به جوانی صبیح از بزرگ‌زادگان آن دیار بداد. قصه او افسانه پیر و جوان آن دیار آمده، قاضی آن شهر حکم به اخراج و ابعاد او کرده. چون این خبر بشنید، متواری شده و قصیده‌ای در هجو قاضی بساخت. روزی قلندرانه از خانه به در آمده، در حضور قاضی آن هجو را بر خواند، و ثانیاً از آن شهر به همدان فرار کرد، و هم در آن شهر در نه صد و سی و دو (۹۰۲) به دار آخرت خرامید. از معاصرین شاه اسماعیل صفوی است. این دو بیت از دیوان او نوشته شده:

دوش آتشی که بر سر کویش بلند بود آتش نبود، درد دل^۲ مستمند بود

صبح عید اگر من دست آن نازک بدن بوسم

ز شادی تا به شب آن روز دست خویشتن بوسم^۳

[۱۷] حیرت^۴

نامش ملا محمد، از معاصرین محمد شاه ماضی است. اسلاف و نیاکان او از معتبرین تجار این بلد بوده، ولی ایشان به درس و بحث پرداخته، با تجارت و کسب نساخت. دانش و فرهنگ را بر اقمشه نفیسه فرهنگ ترجیح داده، فاضلی هوشمند و

۱. از شعرای قرن نهم و دهم هجری است که در دربار سلطان یعقوب آق قویونلو می‌سروده است. عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۱۱۸۶ او را حیرانی همدانی معرفی می‌کند. از تاریخ وفات او اطلاع دقیقی به دست نیامد. نک: تحفة سامی، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۶۴؛ آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷؛ گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۴۲۵؛ تذکره سخوران قم، ص ۱۱۷-۱۱۹.

۲. مصدر: «آتش نبوده، آه من».

۳. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۴۶.

۴. تذکره الشعرا قم (فیض)، عنوان ۱۳.

یگانه‌ای بی مانند شد.

هفتاد و دو سال در این سرای فانی زندگانی کرد، و همچنان عَزَبِ بمرد و به حمّام نرفت و در لیل و نهار یک مرتبه نهار می شکست، آن هم دو سه بیضه تخم مرغ. ثروت و مکتش را بر حسب وصیت بعد از حیاتش در محلّه میدان میر، آب انباری بنا کرده‌اند، مانند سلسبیل و کوثر. و در سنّه هزار و دویست و پنج (۱۲۰۵) روی به سرای جنّت کرد.

دیوان کوچکی دارد، این چند شعر از اشعار او در این سفینه ثبت و ضبط گردید:
می‌کند این دل سودایی من هر نفسی

نالّه زار چو مرغی که بود در قفسی
من و زندان جدایی و خیال رخ یار

یار و طرف چمن و صحبت هر بوالهوسی
آن گلی را که به خوناب جگر پروردم

بینم اکنون شده دمساز به هر خار و خسی
شهد وصلش که نشد هیچ به کام دل ما

می‌رسد زو به مرادِ دلِ خود هر مگسی

آن‌که عمری طلب آن بت زیبا می‌کرد

عجب این است خود از غیر تمنا می‌کرد
گنج مقصود که سرمایه فیض ازلی است

داشت در مخزن و دریوزه ز درها می‌کرد
دلبر از خویش به پیش رخ خود آینه داشت

واندر آن عکس رخ خویش تماشا می‌کرد
خواست تا آن‌که به بالای بلند تو رسد

سرو بستان که هوای قد و بالا می‌کرد

گر چه «حیرت» غم عشق تو نهان داشت ولی

رازِ پُوشیده او اشک هویدا می‌کرد

در ازل با سر زلف تو مرا سودا بود

من نبودم که دلم عشق تو را با ما بود

هندوی خال تو زد نقش یک و با ما تاخت

در همه دست از او سود و زیان با ما بود

حاشا لله که ز دلدار جفا بر ما رفت

آنچه زشت است ز ما و آنچه از او زیبا بود

چند باشد ماه مهر افروز من اندر حجاب

تا به کی از زلف مشکین افکند بر رخ نقاب

ما چه موسی طالب دیدار دلداریم ولیک

«لن ترانی» او شنید و ما «ترانی» در جواب

ای دل از گردش گردون طمع خام مدار

زان‌که مستقبلِ ایام به از ماضی نیست

آسمان بین که چسان در پی ناکامی ماست

که به مردن شده‌ام راضی و او راضی نیست

جمشید جام و کی کُله و قیصر افسریم

زان رو که پیر می‌کده را چاکرِ دریم

سر بر نهاده‌ایم چو بر آستان دوست

بی تاج و گنج، پادشه هفت کشوریم

ما والی ولایت مهر و محبتیم

ظاهر مبین که بی سر و پا و قلندریم

ما را به مهر آن بت مه روی از فلک

سر بر گذشت گر چه خود از ذره کمتری

کردم از پیر سآلخورده سؤال

به چه سازم معاش در همه حال

گفت گنج قناعت آر به کف

که بود گنج رنج و مال و بال

ای در ره علم رخس همت رانده

مانند خران لنگ در گِل مانده

محصول ز تحصیل مجو زان که بود

ناخوانده چو خوانده، خوانده چون ناخوانده

یا رب به جهان کسی چو من زار مباد

در مانده و مجرم و دل افکار مباد

از کافر و از یهود و از گبر کسی

در عرصه دهرِ دون چنین خار مباد

مردی که محافظت نکرد این سه هنر

بفروش و را به یک کف خاکستر

اسرار نهان داشتن از خلق نهان

با دوست وفا و بذل مال است دگر

[۱۸] حکیم^۱

نامش میرزا علی محمد، خلف آقا میرزا محمد، متولّی مضجع خاقان
مغفور فتحعلی شاه است. دانشوری یگانه، و هوشمندی فرزانه، چامه نگاری شیرین
بیان، و خامه گذاری خجسته بنان. خط شکسته را به تعلیم استاد حاجی رشید خان
بیگدلی خوش می نوشته. اوقات شب و روزش مصروف به تحصیل کمال و به
تکمیل فنون ریاضی و ادبیّت بوده، غزل را خوب می ساخته. از سال وفاتش بی
اطلاعم.

این غزل از اوست:

عمر جاویدان اگر در این جهان فانی است
دیدن روی عزیزان عمر جاویدانی است
دولت آن باشد که یزدان بخشدت بی خون دل
روی یزدان بخش دیدن دولت یزدانی است
ای که داری در زمانه راحت جان آرزوی
راحت جان در جهان دیدار یار جانی است
غیر بی سامانی اندر عاشقی سامان مجوی
زان که سامان عاشقان را بی سر و سامانی است
چشم من چون چشم یعقوب است، طوفان خیز از آن که
یوسف مصر ملاحی در طبع زندانیست
زاهدان صنعت مزن دیوانگان عشق را
نکته بر دانا گرفتن از سر نادانی است
ز اشک من دریا روان و بر دلم آتش نهان
شیوه من آتش افروزی و کشتی بانی است

۱. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۱۴.

خاطر ما را خیال سنبل زلفین تو
 ای بسا خوش تر ز جام باده رنجانی است
 دوش اندر خواب دیدم توبه می کردم ز می
 خواب آشفته چنین ز اندیشه شیطانی است

تا روی آن زلف همچون مشک ناب انداختی
 عالمی در پیچ و تاب از پیچ و تاب انداختی
 حلقه‌ای از ضمیران پیرایه مه ساختی
 چنبری از مشک تر بر آفتاب انداختی
 روی پوشیدی ز ناز و از غم هجران مرا
 نوبت پیری در ایام شباب انداختی
 بر زمین از ناز بنشین و بر جان سپهر
 حسرت «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُزَابًا»^۱ انداختی
 از شراب ساده این مستی نمی آید مگر
 از رخ رنگین فروغی در شراب انداختی
 از دو مرجان باز کردی زنده مرجان مرا
 قوتی در دل ز یاقوت خوشاب انداختی

[۱۹] حداد

نامش استاد قلی، شغلش حدادی. در خوبی اخلاق و شکفتگی خاطر از
 همگنان طاق، با فضلا و شعرا سال‌ها محشور بوده، قصیده را خوب می ساخت، و
 در سنه یک هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶) وفات یافت. این قصیده مسمط از
 اوست:

۱. سوره نبا، آیه ۴۰.

قصیده

چون که شد نوبت سربازی شاه شهدا
 همدمش غم بُدی و یاور او رنج و عنا
 کرد هفتاد و دو تن را به ره دوست فدا
 جملگی یاور و انصارِ وی از ظلم یزید
 اندر آن دشت بلا از ره کین گشت شهید
 زینش گفت که ای شاه ملایک لشکر
 نور حق، حامی دین، از چه شدی بی یاور
 تو وزن از شررِ آه به جانم آذر
 غم مخور، آه مکش، اشک میفشان ز بصر
 مطلبی هست مرا ای پسر شیر خدا
 بهر جانبازی تو هست دو فرزند مرا
 شه دین گفت که ای خواهر افکارِ حزین
 خوف دارم که شماتت کُنَدَم قومِ لعین
 که حسین بی کس و بی یار و غریب است و معین
 چه کنم طعنه اغیار به من گشته قرین
 گفت زینب تو سلیمانی و من هم مورم
 تحفه‌ای دارم و از خجالت تو معذورم
 رخصتی ده که بپوشم به تنِ هر دو کفن
 خلعت مرگ بپوشان تو بدین نو گلِ من
 کودکان را به فدایت کنم ای شاه زَمَن
 منشین، یار مشو با غم و اندوه و محن
 تو حسینی که سر دوش نبی جایت بود
 مادرت فاطمه و قابله لعیایت بود

الغرض اذن گرفت از شه دین زینب زار
آمد او در بر طفلان و به حال افکار
گفت کای بلبلکان، حال شده فصل بهار
جان به راه شه دین نیز نمایند نثار
چکنم، چاره ندارم من افکار حزین
جان فدا سازمتان در ره شاهنشاه دین
برد در نزد برادر به ادب طفلانش
بود جاری ز تعبِ خونِ دل از چشمانش
دستشان را بگرفت، کرد بلاگردانش
کرد دو نوگل گلدسته خود قربانش
بنشستند چو خورشید و قمر بر توسن
بهر یاری حسین بن علی شاه زَمَن
زینب غم زده آمد چو به دربار خیام
دید رفتند دو طفلان به برِ قومِ ظلام
لب گشودند چو طوطی، بسرودند کلام
کای سپه از چه نمودید به ما آبِ حرام
این حسین است که معشوق به داور باشد
مادرش فاطمه و دخت پیمبر باشد
ما دو تن زاده عبدالله جعفر هستیم
ما دو از نسل علی، زاده حیدر هستیم
هر دو آرام دلِ زینب مضطر هستیم
ما دو تن با همه کفّار برابر هستیم
ما دو طفلیم به ما جرعه آبی بدهید
یا به ما رحم کنید، یا که جوابی بدهید

دورشان را بگرفتند چو صیّاد آجل .

همه با خنجر و شمشیر به صد مکر و حیَل

گویا رحم نبد بر دلشان یک خردل

شد ز زین از سر کین روی زمین شان مقتل

زینب غمزده چون حال عزیزان نگریست

باز بنشست و بر احوال برادر بگریست

همچو ماهی بفتادند چو لجه در خون

کرد زینب ز شعف شکر خدای بی چون

گشت در باغ جنان حضرت زهرا محزون

گشت «حدّاد» از این وقعه حزین و مفتون

ای خدا، حقّ حسین، رحم نما بر حالش

چون که برگشته شده به جهان اقبالش

[۲۰] حسینی^۱

نامش آقا حسین، خلف صدق آقا سید علی حدّاد. جوانی است صاحب اخلاق و

صفات حمیده، غالب اوقات با ادبا و شعرا الیف حضرت و ندیم صحبت گشته،

قصیده و غزل را خوب می گوید.

دو غزل از افکار او در این مجموعه ثبت گردید، و آن این است:

ای ساقی زرّین جام، برخیز دم از جم زن

وی مطرب شوخ آهنگ، بر چنگ دمام زن

در عارض این دلبر، ای دیده بکن جادو

یکباره ز سحر آتش بر خلقِ دو عالم زن

ای زلف تو چون شیطان، نه در رخ خلدش پا

با گندم خالش هی، راه دلِ آدم زن

۱. فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ فرهنگ سخنوران، ج ۱، ص ۲۶۸.

مَشَاطَه مزن شانه، دیگر به دو زلف او
 کم خائهُ دل‌ها را ویران کن و بر هم زن
 با واعظ شهر ای دل بنشین و تکلّم کن
 یک لحظه ره او را از گفتن مبهم زن
 گویا لب جان بخشش بنشسته به نزد تو
 بر بند لب و کم دم از عیسی مریم زن
 خواهی تو «حسینی» ار شعرت بپسندد کس
 از وصف رخ این مه در هر غزلی دم زن

آن پری پیکر سیمین بدن از بس حسن است
 خجل از حسن رخس یوسف گل پیرهن است
 خال هندو که به کنج لب او بنشسته
 بهر مسکینِ دلِ من رهزن چاه زغن است
 در جهان هر که دلی داشت به زلفش بسپرد
 این بت مه رخ عیار عجب مؤتمن است
 دل اگر کوه بُود می‌کند عشقش از جای
 چون که با عارض شیرین فتنی کوه‌کن است
 مویش دیوانه کند خلق و نفهمیده کسی
 حکمتی را که در آن زلف شکن در شکن است
 دل او سخت‌تر از آهن و فولاد بُود
 با وجودی که تنش نرم‌تر از یاسمن است
 خود به خود گفت «حسینی» که دل غمزه‌ام
 مایل صحبت آن خسرو شیرین سخن است

[۲۱] خائف^۱

نام گرامش حاجی شیخ عبدالرزاق الشہیر به مسئله گو. عالمی است عامل، و فاضلی است کامل، در هر فرهنگ و دانش با بصیرت است، و در هر مراتب بینش با خیریت، در مقام مجالست و مؤانست رفیقی است با وفاق و شفیقی است بدون نفاق که محضرش ترویج روح و ألفتش سرمایه فتوح است. در دوستی و صفا بی مثل و عدیل است و در حقوق و وفا بی انباز و شریک. همه روزه در صحن مطہرہ حضرت معصومه علیہا السلام به منبر رفته، زن و مرد از کلمات او استفاده و استفاضه می نمایند.

طبعی دارد به روانی آب، و ذهنی به تندی شهاب. شعر را خوب می گوید، دیوانی دارد قریب به ده هزار بیت است، مقدار پنج هزار بیت از آن به طبع رسیده؛ از جمله اشعارش قصیده ای است در مدح حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیہ السلام بر سروده است و آن، این است:

این مشید بارگاه از بش فرخ افزاستی
آفرینش را ز خاکش دیدگان بیناستی
گنبد گردون شکوهش بس که می بخشد ضیا
مهر رخشان در برش چون ذرہ ناپیداستی
وادی طور است گویا موسیش اندر دعا
وین تجلی کش بود ظاهر ید و بیضاستی
صحن و ایوانش فرح بخشا چو جنات النعیم
نی غلط گفتم، همانا جنت المأواستی
خازنش بر آستان و کنوثرش اندر میان
بر کنارش خفته بنگر دوحه طوباستی

۱. آقا بزرگ تهرانی در الذریعه به چاپ این دیوان در تهران اشاره می کند. الذریعه، ج ۱، ص ۹، ص ۲۷۷، ش ۱۶۶۰؛ فرهنگ سخنوران، ج ۱، ص ۳۰۱؛ تذکره سخنوران قم، ص ۱۲۰.

بی قصور اندر قصورش حور و غلمان متّکی
 در فلک خیل ملک در خدمتش برپاستی
 خادمان درگهش را گاه خدمت از شرف
 فخر بر خاقان و قیصر، ناز بر کسراستی
 عقل خیره، فهم حیره، نطق راجل، هوش لنگ
 کاین چه حشمت، و این چه شوکت، و این چسان خرگاستی
 هر چه گویم ای همایون کاخ زان بالاتری
 کاستان فاطمیّه، دخترِ موساستی
 ای حریم کبریا، ای قبله الاسلام دین
 آستانت بی کسان را سر به سر ملجاستی
 بوستان مرتضی را لاله دلکش تویی
 نونهای باغ احمد، بلبل زهراستی
 فاطمه نام تو و معصومهات آمد لقب
 فاطمه کبری نئی، تو فاطمه صغراستی
 از سلیل آدمی، آری عَجَب، ثمّ العَجَب
 زیب تاج آدمی و زیور حوّاستی
 آذر ار بر پرور آذر شد، سلامت از تو بود
 هم تو ناجی نوح را از غرقه دریاستی
 آستانت سینه موسی و در هر گوشه اش
 پرور عمران از تجلی خَرّ مغشیاستی
 مردگان را گر مسیحا می نمود احیا ز دم
 از تو نفخ روح اندر مادر عیساستی
 گر خواتینت کنیز آیند بر درگاه سزاست
 زان که کمتر جاریه تو هاجر و ساراستی

خاک قم را فخرها باشد همی بر آسمان
 چون تواس مالک رقابی، فخر او ممضاستی
 دخترِ موسای کاظم، خواهرِ شاه رضا
 شافع خلق عجم را بر سر عقباستی
 زایران درگهت را این شرف بس کز خدای
 بر دخول خلد هر یک را به کف طغراستی
 ما و وصف جاه تو، اندیشه دور از خیال
 صعوه جولان کی تواند هر کجا عنقاستی
 یوسف بازار حسنی چون تو، ما هم خلق مصر
 ای سلیمان حشمتا، رانِ ملخ از ماستی
 ذو العطایا، با سخایا، صاحباً، فرمان دها
 هر چه گویم، وانچه خوانم، اعظم و اعلاستی
 چاکر درگاه «خائف» نامه مدحت به کف
 ایستاده روز و شب چون بنده پا برجاستی
 ار بخوانی لطف باشد، ور برانی مرحمت
 هر چه از شیرین تراود خسروا زیباستی
 دوستان شاد و خرّم، دشمنانت تلخ کام
 تا نشان از آسمان و نامی از غبراستی
 این قصیده را بر ردّ قصیده عشقی نوشته است:
 ای که گفתי خلقتِ تو وصله ناجور بود
 پاسخت بشنو که تا دانی دو چشمت کور بود
 حکمت محض است خلق آفرینش یک به یک
 نوش و نیشش گر نبود، این دهر کی معمور بود

خیر و شر و خوب و بد، هر یک به جای خویشتن
 گر بسنجی مصلحت‌ها اندر او منظور بود
 گر نبودی ظلمت شب روز را اندر عقب
 راحت اندر زندگی کی سهم مار مور بود
 خوب و بد را فارغی نبُود اگر اندر میان
 از چه این ممدوح گشت و آن دگر منفور بود
 گر که میریدی ز حلق و بَلْع می‌کردی ز کون
 منصفانه خود بگو، این جور، یا ناجور بود
 عورت اندر جبهه بودی، یا که چشم اندر سرین
 زین دو بر گو خوش کدامین، گر به چشمت نور بود
 باغ را بنگر که در وی هر گیاهی رسته است
 ترش و شیرین، سار و میخوش، تلخ هست و شور بود
 روزگار هم چون تویی را داشت لازم چون جعل
 ورنه گیتی سر به سر آلوده قاذور بود
 مادر دوران اگر هم چون تو را نازاده بود
 پاره اشکم را ببایستی اجاقش کور بود
 پادشه گر خود به هر کاری نماید سرکشی
 خوب‌تر، یا هر امورش دست یک مأمور بود
 باد و خاک و آب و آتش با تمام اختلاف
 سلطنت بنگر که در هیکل به یک دستور بود
 زشت و زیبا، طالح و صالح، صحیح و نادرست
 آفرید از مرحمت، یک دیو شد، یک حور بود
 از خرز و قاقم یکی را پوستین بر تن نهاد
 کرم و مار و مور را بنگر، سراپا عور بود

قالبی از قباب و قوسین پا فراتر می‌نهد
 قالب دیگر همی سایش گنج گور بود
 آن یکی «خائف» صفت لب می‌گزد از هیبتش
 وان دگر زنبور سان اندر خورِ ساطور بود

[۲۲] درکی^۱

از متوسطین اهالی این دیار بوده، به کسب معاش می‌گذرانیده. این دو بیت از او ثبت و ضبط شده:

نه یاری حلقه بر در زد، نه صبحی خنده بر روزن
 به تنگ از سوختن آمد چراغم اندر این شب‌ها

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم
 شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد^۲

[۲۳] درویش

شاهزاده ابوالفتح میرزا، خلف الصدق حاجی همایون میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار. شماره عمرش به عقد تکلیف نرسیده که مرحوم والدش به جوار رحمت ایزدی شتافت. فطرت اصلی و جوهر ذاتی، او را به تحصیل فضایل نفسانی برگماشت. چندی نگذشت که در فنون ادب و ریاضی سرِ استادانِ حال و ماضی شد.

از سال وفاتش اطلاع ندارم. این غزل از افکار اوست:

گفتم رخ نیکویت چون ماه تمام است گفتا که بدین خوبی، آن ماه کدام است
 گفتم که ایازاستی ای یوسف مصری گفتا که صدم چون او کمتر ز غلام است

۱. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۴۸-۱۲۴۹ و ۱۳۰۵؛ تذکره نصرآبادی، ص ۱۱۵، ۲۶۷؛ تاریخ تذکرها

فارسی، ج ۲، ص ۶۸۸، ۶۹۵، ۶۹۷؛ گزارش جاویدان، ج ۱، ص ۴۹۰؛ تذکره سخنوران قم، ص ۱۳۲-۱۳۵.

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۴۸.

گفتم که تو را زلف است چون عنبر بویا گفتا که از او عنبر خوشبوی مشام است
 گفتم که تو را قامت یا سرو روان است گفتا که کجا با سرو این نوع خرام است
 گفتم که رسد درویش بر وصل تو یا نه گفتا که خیال او اندیشه خام است

قطعه

چنین آیین این نیلی حصار است که هر کس را نباشد سیم خوار است
 هزاران رنج در دنیا کشیدم ز بی چیزی بتر چیزی ندیدم
 چنینم عاقبت تقدیر کردند ز سیمم پای در زنجیر کردند
 به دنیا زان کنم عصیان که ترسم روم اندر بهشت و زن دهندم
 مرا وصل جوانان خوش اگر چه به وصل هر زنی گر زن دهندم

[۲۴] سلطان^۱

نامش سلطان محمد، خلف شهاب الدین معمایی است، به جمال ظاهر و کمال باطن محلی بوده. منصب کلانتری قم بدو مرجوع بوده. از معاصرین سلاطین صفویه است، خیلی با قدرت طبع بوده، و این دو بیت از اوست که در آتشکده دیده شده:

فغان که مایه بیداری هزار شب است حکایتی که از آن لب شنیده ام امروز



خاک کویت دم مردن همه در چشم کشم

تا به مرگم نفشاند دگری بر سر خویش^۲

[۲۵] سید

نام گرامیش آقا میرزا عبدالمجید، که به صحّت نسب و اصالت سلسله، در میان اهالی عجم معروف و ممتاز است. شاعری بوده فصیح و طلیق، و رفیقی الیف و شفیق. در

۱. آتشکده آذر، (نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۵۳-۱۲۵۸؛ نتایج افکار، ص ۳۲۸-۳۲۹؛ گزارش جاویدان، ج ۲،

ص ۶۴۰-۶۴۱؛ شمع انجم، ص ۲۱۳-۲۱۴؛ تذکره سخنوران قم، ص ۱۵۳-۱۶۰.

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۵۳.

قریه آوه که شش فرسخی این بلد است سکونت داشته، از اعظام و اشراف آن قریه بوده که به کثرت ضیاع و وفورِ عقار در شمار می‌رفتند.

جدّ اعلای ایشان شمس الدین آوه‌ای است، که در دولتِ امیر تیمور گورکانی سمتِ امارت و رتبهٔ وزارت داشته و سدّ رودخانهٔ ساوج که از بناهای معتبر دنیاست، از اوست.

جناب سامی را در بدو عمر، خیالِ تحصیلِ کمال و تکمیلِ افضال در سر افتاد، و مشاهده کرد که در وطن خود همزبانی ندارد، روی از وطن برتافت و در این بلد شریف که انجمن فضلا و ادباست، رحلِ اقامت انداخت. قدرت طبعش در شاعری به مثابه‌ای بوده که در یک شب قصیده‌ای که مشتمل بر سیصد فرد است بر سروده [است].

چون قدرت طبعش و صفای ذهن و ملاحظتِ طبع اشعار او در پیشگاه میرزا علی اصغر خان صدر اعظم جلوهٔ بروز و ظهور در آورد، مقرر داشتند که در اعیادِ متبرّکه و روزهای شریفه، به نیابتِ ایشان، قصیده‌ای در مدایح و مناقب بضعهٔ احمدی فاطمه معصومه منظوم نموده، در ایوانِ صحنِ جدید بنای خود، در حضور خدامِ والا مقام و اشراف بلد بر سرایند. و چند سال به همین منصب عالی مفتخر بوده‌اند. و چنان بلند همت و عالی نظر بوده‌اند که اگر جمیع زخارف دنیوی در دستش می‌افتاد، به یک روز از کف می‌داد.

الغرض، سیّد مشاّر الیه، در اواخر عمر از چشم نابینا شد، تا این‌که در سنهٔ یک هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶) دارِ فانی را وداع نموده و در شیخانِ بزرگِ قم مدفون گردید.

این قطعه در مرثیهٔ حضرت سیّد الشهداء علیه السلام از اشعار او در این جا نوشته شد:

فغان و درد و فسوس و دریغ و ناله و آه

ز درد بی کسی و بی دوايِ آل الله

فزون ز شصت زن و دختر از صغیر و کبیر

همه و دیعهٔ پیغمبر و عزیزِ اله

لباس بُرده، پدرِ مرده، کعبِ نی خورده
 فسرده جان و دل آزرده، روزگار، تباه
 دریده گوش و شکسته سر و بریده طناب
 پریده رنگ و جگر خسته، سوخته خرگاه
 همه به ناله و فریادِ یا ابا الحسنین
 همه به شیون و افغانِ وا رسول الله

[۲۶] سید

سید الفاضل الأديب، العالم اللبيب، التحرير الأريب، آقا میرزا سید علی، نجلِ زکی
 مرحوم حجة الاسلام آقا سید عبدالله المجتهد القمي. عالمی است عامل، و فاضلی
 است کامل، خامه دو زبان از شرح فضایل و کمالاتِ او قاصر، و نامه سخندان از
 تبیانِ خصایل و محسنات او الکن.

صحبتش ترویج روح است، و الفتش سرمایه فتوح. با کمالِ قدرتِ انشادِ نظم
 و انشا را دارا، و هنگام فراغت از جهت انبساط خاطر و اهتزاز طبع، گاهی به ساختن
 قصیده و غزل می‌پردازد. از جمله این قصیده را در مدح حضرت ثامن الائمه علیه السلام
 بسروده:

فلک ز شمس گرفته است شمسه بر سر طوس
 که تا بود ز شرف شمسه گیر شمسِ شمس
 به طوس کوس انا الحق زنند، دانی چیست
 که می‌زنند به نام کدام شه این کوس
 علی ولی خدا، پورِ موسی کاظم
 که جسته اندر ز نامش پیمبران ناموس
 رضا سلاله موسی، ابو الحسن که بود
 به پیش عصمت او زهد عیسوی سالوس

میان ذاتِ تو و ذاتِ حق ندانم فرق
 ز بس که ذاتِ تو در ذاتِ حق بُود ممسوس
 پرستش تو بود در کُنِشت^۱ و در مسجد
 ستایش تو کند هم مؤذن و ناقوس
 خروس بوده همانا چو مرغِ شبِ آخرس
 اگر نه یادِ هر بامداد بُود خروس
 بر آستانِ گدایانِ پادشاهانند
 که کرده کاسه‌ای در یوزه تاج کیکاوس
 هر آن گدا که درآمد ز آستانِ تو شاه
 کند گدایی دولت سرّاش دقیانوس
 هر آن مریض که دار الشفای کوی تو دید
 کند مسیح صفت زنده جانِ جالینوس
 نفوس بی ثمرت هر یک از رهی جویند
 که بی شمار تر آمد طریقِ حق ز نفوس
 عجب مدار که پروانه هر کجا شمعی است
 به جان رود که دهد نقد جان و گیرد بوس
 تو شمع هر دو سرایی که بی فروغ رخت
 بود سراچه دل همچو دخمه‌های مجوس
 قیام درگهت آرد مقامِ قرب آن سان که
 ز بندگان تو جبریل کرد اذن جلوس
 گناهان را چه فزون، رحمتِ تو افزون است
 ز رحمتِ که بُود ای خدایگانِ مایوس

۱. کُنِشت: معبد یهودان؛ آتشکده؛ بتخانه.

ز مذبذبان چو شفاعت کنی به روز شمار

چه بی شمار بر آمد ز زاهدان افسوس

ستایش تو سزاوار بندگان تو نیست

ستایش تو بُود از مهیمن قدّوس

به یک گدای تو صد پادشه نه بگزینم

که ابلهی است گزیدنُ غراب بر طاووس

ایضاً از جمله افکار آن جناب، اشعاری است که در شهادت حضرت علی

اکبر علیه السلام به نظم آورده؛ چند بیت از آن در این جا مسطور گردید:

چون ز بوجهلان جهان شد مال مال	حق علیی بر گزید احمد جمال
کرد یعنی آن نگارنده بشر	در علی اکبر تجلای دگر
تا زداید ز آینه دلهای کور	زنگ بو جهلی و زنگار غرور
گه به آب رحمت پیغمبریش	گه به تیغ آب دار حیدریش
کرد پس آن آیه رحمت نزول	بر شه دین همچو قرآن بر رسول
طلعتش را ماهتاب و آفتاب	جعد مشکینش کمند کاینات
بود محراب نماز خاص و عام	طاق جفت ابروی آن ماه تمام
زاده لیلی بُد آن عالی جناب	آری آری، لیل زاید آفتاب
بر جنابش شاه دین مانوس بود	بس که اندر ذات حق ممسوس بود
مست مهوش بود، مست و هوشیار	دوستان و دشمنانش دوستدار
گفت در حقش معاویه دغل	گر نه تقدیر خدا بود از ازل
غیر آن شهزاده در مُلک وجود	هیچ کس شایسته شاهی نبود
روز عاشورای شاهِ سِرمِدی	لیله الاسرای سبطِ احمدی
دید ناگه بی کسی شاه را	تیره کرد از آه روی ماه را
بس که جاری گشت اشکش از کنار	شد قدش سروی کنارِ جویبار
آتش غیرت بر آوردش خروش	راست گویم، خونِ حق آمد به جوش

جست از جا همچو کز آتش سپند از زمین شد آسمان آسا بلند
 شد خرامان بنده آسا سوی باب ماه شد تحت الشعاع آفتاب
 سجده کرد آن سان که آدم را ملک بر زمین روئی و روئی بر فلک

[۲۷] ساهی

نامش استاد آقا حسین، شغلش کلاه مالی. به همه صنوف سخن ماهر و قادر و قاهر بوده، مردی بوده آزاده و مردم دار و آسوده و کم آزار. روزگاری را به قناعت و قلت استطاعت گذرانید.

اشعار بسیاری دارد، اغلب اشعارش در نوحه سرایی و مرثی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام بوده. در سنه یک هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶) دارِ باقی را بر دارِ فانی اختیار نموده، و این قصیده که در منقبت حضرت صدیقۀ طاهره علیها السلام است از طبع اوست:

تا ز ماه من به عارض سنبل تر ریخته
 یا که مشک تر به رخ خورشید خاور ریخته
 عارض مهر است این سان جلوه گر از زیر ابر
 یا که ماه من به عارض سنبل تر ریخته
 جوشن است این حلقه حلقه، یا بُوَد چین چین گره
 کش به جای زلف بر رخ آن سمن بر ریخته
 آفتابی چهره را بنموده از ظلمت نقاب
 یا سپاه شب به ملک صبح انور ریخته
 تا دهد آدم فریب از روی و موی و خال و لب
 بین چه نیرنگ این زمان آن سیم پیکر ریخته
 خال گندم، روی جنت، موی شیطان، جلوه حور
 در لب لعل بداخشان رنگ گوهر ریخته

عنبر سارا بُود، یا نافه تر، یا عبیر
یا به رخ گرد از ره دخت پیمبر ریخته
حضرت زهرای اطهر کز طفیل اقدسش
طرح این کون و مکان را حیّ داور ریخته
باعث ایجادِ او آمد که نقّاش ازل
نقش هستی را ز اوّل تا به آخر ریخته
قُلزم جودش چو شد از روزِ اوّل موج زن
بر سرِ گردون به جای سیمِ گوهر ریخته
چون نشد ممکن که گرد مقدمش بوسد فلک
بر رخ از حسرت ز اشک دیده اختر ریخته
دید چون بی همسرش خلاق قبل از ما سوا
از یَمِ رحمت و جودِ پاکِ حیدر ریخته
حبّ او شد باعث ایجادِ جنّات النعیم
بغض او طرح جهنّم را سراسر ریخته
شد یکی اندر جهان از او محمّد با علی
گر چه از یک نورشان خلاق داور ریخته
عصمتش آنجا که از دل زد ندای دور باش
حضرت روح الامین از عجزِ شهپر ریخته
او «هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ»^۱ است او «صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ»
کز جودش در دو گیتی فیض بی مر ریخته
با چنین جاه و جلال و شوکت و شأن ای عجب
زهر بر کامش فلک بر جای شکر ریخته

۱. سوره انسان، آیه ۳.

گاه بنمودی ز داغِ مام او را تلخ کام
 گاه از هجر پدر بر قلبش آذر ریخته
 گاه از جور و جفای فرقه بی نام و ننگ
 زاه آتشگون شرر بر چرخ اخضر ریخته
 گاه از درد حسن، گاهی ز اندوه حسین
 آتش اندر ملک جاننش غم مکرر ریخته
 ز ابتلای زینب محزونه آه و ناله اش
 آذر اندر قلب طوبا، جانِ کوثر ریخته
 «ساهی» غمدیده را اندر دل و جان زهرِ غم
 ظلم بن سعد و جفای شمر کافر ریخته

غزل

چو عشق پرده ز رخسار دلستان کشدا
 سزد ز پرده دل عاشقِ الأمان کشدا
 نهاد بار غم عشق را هر آن که به دوش
 چو اوفتد تنش از پا به دوش جان کشدا
 فکند بر سر سلطانِ عشق، عشق چه شود
 ز یثربش به سوی کربلا عنان کشدا
 گهی به دیر و گهی در تنور و گاه به دشت
 یزید بهر لبش چوب خیزران کشدا
 شهی که زینت بزمِ خدا ز مقدم اوست
 سرش سنان به سنان بهر ارمغان کشدا
 حریم حضرت پروردگار و بزم شراب
 کز این آلم ملک اندر فلک فغان کشدا

کسی ندیده چو زینب زنی که در ره عشق

چنین جفا به جهان از جهانیان کشدا

به غیر آل علی «سایا» محال استی

دگر کس این همه ظلم و ستم توان کشدا

[۲۸] شور^۱

نامش حسینعلی بیک، خلف حاجی لطفعلی بیک آذر بیگدلی، صاحب آتشکده است، که در جلالتِ قدر و نبالتِ مرتبه، مانند اسلاف و نیاکانِ خود، مشاراً الیه و معتمدٌ علیه، و یکی از اعیان و وجوه مردمان با شأن و شکوه ایران بوده. در فنون سخنوری، از قصیده و غزل و قطعه و رباعی و هجا، مانند نداشته.

با آن که نیاکان و اسلاف او یک سره در خدمت سلاطین ماضی، مصدرِ خدمات بزرگ شده، به مناصبِ بلند ارجمند بوده‌اند. جناب سامی ذیلِ همّتِ خود را آلوده بدین مناصب و مشاغلِ دو روزه نکرده، روی از خدمتِ سلاطین بر تابیده، و به محصولی که از زمین و اشجار و ضیاع و عقار خود به دست می‌آمد، کُنچِ راحت و گنجِ راحت را از دست نداد و چنان نبود که بدین حالت، کسرِ شأن و قصورِ عزّتی در جلالت او پیدا شود؛ و همواره شاهزادگان و بزرگان و اُمرا و وزرای خاقان فتحعلی شاه، مجالست و مصاحبت او را از جان عزیزتر می‌شمردند و شخص او را از فرزند گرامی، ارجمندتر می‌پنداشتند.

و چندان انجمن آرا و بذله سرا بوده که عالم و جاهل و جوان و کامل که در هر بنگاه که قدم می‌نهاد، مثلِ هاله بر ماه، اطراف او را می‌گرفتند و اگر اندوه بی‌کران در دل داشتند، از التذاذِ سخنانِ مسرّت‌نویان او از لوحِ خاطر می‌ستردند.

هفتاد سال در این سرای فانی با عزّت و کامرانی زندگانی کرد، و در سنه یک

۱. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۲۳؛ سفینه محمود، مجلس سیم، مرتبه اول، ص ۱۵۲ - ۱۵۴؛ فرهنگ

سخنوران قم، ج ۲، ص ۴۹۷.

هزار و دویست و چهل و هشت (۱۲۴۸) دنیا را وداع نمود. و چند غزل از اشعارِ دُرَر بارش در این کتاب نگاشته شد؛ و این است:

غزل

چه لُعبتی تو ندانم که در دو عالم نیست
به یاد زلف تو آن خاطری که در هم نیست
همین که در دل غیر آرزوی تو ماند
دگر به زخم دلم احتیاج مرهم نیست
به اعترافم از این گونه‌های گندمگون
که ترک روضهٔ رضوان گناه آدم نیست
مَنِهٔ ذخیره به جز نام و دادِ عشرت ده
که در زمانه نشان غیر جامی از جم نیست
مخور فریب تن سرخ و زردپوش کسان
که دست اهرمان از شرف ز خاتم نیست
«شرر» به قتل تو بر عهد خود وفا کردند
که گفت عهد نکویان که عهد محکم نیست

تا رَهَد دل از بلای عشق تو بالای کاج
باغبان بار آورد بوستان سروی در زجاج
نیستم از دل خبر لیک آن قدر دانم که بود
دردمندی را طیب شهر نومید از علاج
عشق می‌خواهد چرا صبر از دل ویران اگر
پادشاه از کشور آباد می‌گیرد خراج
آزمودم، نیست دردی همچو دردِ صعبِ عشق
صعب‌تر از ما ز درد عشق و درد احتیاج

شرم آید ز آفتاب ای فلک با روی دوست
 ابلهی باشد که با خورشید افروزد سراج
 رنج مشتاقان به هجران همچو درویشان به صبر
 تا ز مه رویان ز کاکل همچو سلطانان به تاج
 زین دل سوزان گذشت آن روی و شد منظور خلق
 نقره آری از گدازِ بوته می‌گردد رواج
 بس که دل آن‌جا «شرر» از عاشقان شد معتکف
 ریخته گویی به جای خارِ در کویش زجاج

[۲۹] شکوه^۱

نامش آقا حسین، خلفِ حاجی باقر خان، از بزرگ زادگان دارالایمان قم است که پدر و جدّش در این بلدِ طیب به نفاذِ امر به معروف و به بسطِ ید مشهور بودند. شخصش به انواع هنر، آراسته و از معایب، پیراسته بوده و بر انواع سخن، قادر و قاهر بوده. در سنهٔ یک هزار و سیصد (۱۳۰۰) وفات کرده. از اشعار اوست:

ای زلف تابدار که هستی چو شامِ تار
 هستی چو شام و شب نه ولی چون تو تاب دار
 شب مستقر نماید دایم ولی شکفت
 تو آن شبی که هستی دایم به یک قرار
 گاهی کسوف مهری، گاهی خسوف ماه
 گاهی طراز نوری، گاهی فرازِ نار

۱. از سخنوران نامی عهد ناصری است که مرحوم میرزا علی اکبر فیض در تعریف او بسیار مبالغه کرده است. نک: تذکره الشعرای قم (فیض)، عنوان ۲۵؛ تذکره سخنوران قم، ص ۱۷۳-۱۸۴.

همسایه بهشتی و هم خوابه ارم
 هم مادر صفایی و هم مایه بهار
 بر سرو سایبانی و بر لاله ضیمران
 با مشتری قرینی و با زهره رهسپار
 گر ابر خوانمت نه‌ای، اما بسان ابر
 بر ماه پرده پوشی و بر مهر پرده دار
 گر گویمت که ظلمتی آن هم نه‌ای، ز چیست
 پس در تو آب چشمه حیوان خوشگوار
 دل‌های بیدلان همه اندر تو مستتر
 جان‌های عاشقان همه اندر تو استوار

تاری از زلف تو گر تار به تاتار برد
 رونق مشک ز تاتار از آن تار برد
 گر به گلزار فتد عکس گل رخسارت
 سرخی از روی گل و رنگ ز رخسار برد
 پرده‌ای گر فکنی ای مه از آن روی چو مهر
 عارضت آبروی لعبت فرخار برد

قطعه

بس عنان از دست دل این طبع سودایی کشید
 عاقبت کارم ز یک جایی به هر جایی کشید
 سال‌ها کردم به ناموس و خرد، نامی بلند
 عشق آخر نام نیکی را به رسوایی کشید

هر چه کردم در قدح صها ز مینای امید
آخر از من انتقام این چرخ مینایی کشید

ایضا

تا کی کند زمانه می غم به جام ما
تا چند تلخ سازد از آن جام کام ما
با ما نساخت یک دو سه روزی سپهر و باش
تا روزگار از او بکشد انتقام ما
ما را نشد فراغت دنیا دمی نصیب
گویا زدند قرعه محنت به نام ما

رباعی

ای شاه ولایتِ فلکِ جود، تویی
زایجاد، خدا را همه مقصود تویی
در عالم امکان چو نظر کردم نیک
دیدم همه فانیند و موجود تویی

ای روی تو آفتابِ پیوسته من
وی بوی تو راحتِ دلِ خسته من
بگشا گرهی ز طره گیسویت
تا بگشاید کار فرو بسته من

من رو سیه و گناهکارم، چه کنم
وز کرده خویش شرمسارم، چه کنم

با این همه عصیان که مرا باشد باز
خود بر کرمتم امیدوارم، چه کنم

[۳۰] شاه میر تقی^۱

از اهالی این ولایت بوده، مردی خوش صحبت و ظریف. کتاب مثنوی دارد در مقابل تحفة العراقین خاقانی شیروانی. این دو بیت از آن جا نوشته شده:

دریا نه، که عالمی پر از موج گاهی به حسیض و گاه بر اوج
گشتی نه، که دوزخی فسرده یک تابوت و هزار مرده^۲

[۳۱] شمس الدین^۳

از اعظام این بلد بوده، مردی بوده فاضل و نیک رأی. و در هجو یک نفر از معاصرین خود گفته:

گر حبس کنندش به یکی خانه تاریک چون کاه ربا، کاه ز دیوار بدزدد
آویختنش سخت ثواب است ولیکن می ترسم از آن کو رَسَن از دار بدزدد

[۳۲] شوکت^۴

نامش مقصود علی بیگ، برادر بطنی ریاض سابق الذکر است، خَلْفُ الصدق حاجی لطف علی بیگ. جوانی بوده آزاده و بردبار و آسوده و بی آزار، وفا گذار و درست کردار و راست گفتار و صداقت شعار.

پدر مرحومش یکی از کدخدایان کافی این بلد بوده. چون در جوار قادر احد بر

۱. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۵۸؛ تحفة سامی، ص ۶۶؛ صبح گلشن، ص ۲۲۰؛ گلزار جاویدان، ج ۲،

ص ۶۸۷-۶۸۸؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۵۸.

۳. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۵۸-۱۲۵۹؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۴. تذکرة شعرای قم (فیض)، عنوان ۲۰.

شتافت، به کنج عزلت خو کرده، و گنج قناعت به دست آورده، با هیچ کسش در دنیا سر و کاری نبوده؛ همانا گویا مضمون این قطعه انوری را در تسهیل معاش سر مشق انتعاش خود نموده است:

کیمیایی تو را کنم تعلیم که در اکسیر و در صناعت نیست
رو قناعت گزین که در عالم کیمیایی به از قناعت نیست
وفات شوکت در سنه یک هزار و دویست و نود و چهار (۱۲۹۴) هجری روی داد.
این غزل از اوست:

تا بر رخس از زلف من آویخته دیدم
بس دل که به خون جگر آمیخته دیدم
پیوسته چو بینم به هم آن مشک ختن را
پیوند ز دل‌ها همه بگسیخته دیدم
بر ساحت گلشن مگر افتاد گذارت
بر طَرَفِ گلستان همه گل ریخته دیدم

ساغری از راه مشتاقی به ما تدبیر شد
می‌گساری قسمت ما دوستان از پیر شد
خلد اگر قسمت به زاهد، ما مقیم کوی دوست
قسمت او از ازل آن، این به ما تقدیر شد
بی خبر از عالم عشقی به غفلت تا به کی
عمر فانی، وقت ماضی، توبهات تأخیر شد
درد ما را جرعه می می‌کند یاران علاج
وای بر دردم که در این شهر می اکسیر شد

من به مردن راضیم، پیشم نمی‌آید اجل
 بخت بد بین کز اجل هم ناز می‌باید کشید
 دلبرم رفت از بَرَم، دل از غمش بیمار شد
 زندگانی بر من و دل بعد از این دشوار شد
 زیستن با هجر او زین پس شاید دوستان
 چارهٔ دردم که کار از دست و دست افکار شد

[۳۳] شاطر^۱

نامش شاطر محمد علی. در نظم سرایی قادر، امرِ معاش او از مزد شاطری
 دگان خبازی می‌گذرانیده، و در سن جوانی در سنهٔ یک هزار و دویست و
 هشتاد و سه (۱۲۸۳) به دارِ آخرت خرامید. چند غزل از او در خاطر بود
 مسطور گردید:

به یاد ماهِ رویت شام هجران را سحر کردم
 ملامت‌ها ز رشک عارضت من با قمر کردم
 ز عشق و عاشقی فصلی مطول گفت ادیب امروز
 بیانِ این معانی را به شعری مختصر کردم
 مریض عشق را نبودِ علاجی غیر جان دادن
 رهایی نیست از غم، عاشقان را من خبر کردم
 من آن روزی که بنهادم قدم در وادی عشقت
 طمع از خویش ببریدم، وداعِ جان و سر کردم
 چو دل بستم به زنجیر سر زلف نکو رویان
 ز خود بیگانه گشتم، ز آشنا قطعِ نظر کردم

۱. فرزند شاطر نور محمد قمی است، از شعرای عهد ناصری و با مؤلف کتاب معاصر بوده است. نک: تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۲۶؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۱۶۳-۱۶۵.

هوای گلشن کوی تو در سر داشتم روزی
 که من از آشیان خویشتن عزم سفر کردم
 بگو «شاطر» به آن عیارِ شهر آشوبِ سیمین تن
 که در وصف لب لعلت جهان را پر گهر کردم

آن پری چهره که با من نظری پنهان کرد
 ای بسا خون دل از دیده که بر دامن کرد
 بوی آن موی گران بین که در اطراف جهان
 قیمت مشک خطا را به جهان ارزان کرد
 خنده آن لب شیرین شکر خنده یار
 هر زمان چشم گهر بار مرا گریان کرد
 زاتش عشقِ رخِ آن بتِ آتش خویم
 مرغ دل در قفس سینه بسا پنهان کرد

رهزنِ دین و دلم آن بت سیمین بدن است
 کافت جان و بلای دل و آشوب تن است
 گر نه بسته است به زنجیر دو زلفش دل ماست
 از چه زنجیر دو زلفش شکن اندر شکن است
 صفحه روی تو، یا ساحت فردوس برین
 نفخه روی تو، یا نکهت مشک ختن است
 لب شیرین تو، یا معدن تنگ شکر است
 لعل خندان تو، یا مخزن دُرِ عدن است
 جعد گیسوی تو، یا کابل و جُد است و سماع
 چشم جادوی تو، یا بابل پر سحر و فن است



گر صبا از برِ دلدار رساند خبرم
تا به دامان، من از این شوق گریبان بدرم
خوش تر از مملکت روی زمین است مرا
آن زمانی که به رخسار تو افتد نظرم
قاصدی گر برساند خبر از جانب دوست
من به پاداش بر آن جان گرامی سپرم
به وفای تو که من کز سر جان بر خیزم
لحظه‌ای گر بنشینی ز محبت به برم
اندر این راه خدایا تو دلیلی برسان
که خطرناک بود مقصد و من نو سفرم
سر تسلیم نهادیم چو در حکم قضا
نیست اندیشه که آیا چه رسد از خبرم
«شاطر» افسردگیت بهر چه باشد امروز
غم فردا چه خوری، تا که چه آید به سرم

[۳۴] شاهد^۱

والد ماجد مؤلف کتاب، نامش ملا محمد حسن، خلف حاجی محمدرضا. نیاکان و اجدادش از سلسله و دودۀ مردمان قمی الاصل و تجارت پیشه بودند که به تدین در تجارت مشهور و معروف بوده‌اند.

حاجی محمد رضا که جدِّ حقیر باشد، صاحب ضیاع و عقار و ثروت بی نهایت بوده، و شخصِ اوّل از تجّار این بلد به شمار می‌رفته. از آن‌جا که روزگار را عادت

۱. قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۸۳۶؛ فرهنگ سخنوران، ص ۲۹۰؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۱۶۶.

دیرینه است، مکنّت موروثی از دست مشاّر الیه برفت و وسعت عیشش به ضیقِ معاش مبدّل شد.

والدِ حقیر را نجابتِ جبلی و اصالتِ اصلی و ذاتی، مانع از اظهار فقر و فاقه در نزد خلائق برآمده، ناچاراً از طریق بیچارگی و دست تنگی، بنا به مضمون این شعر:

لنقل الصخر من قُلَلِ الجبال أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ مَنَنِ الرِّجال

و نظر به کلمه مبارکه «الکاسب حبیب الله»^۱ در زاویه مقدّسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به کسب کتابت و محرّری مشغول شد، و بدان چه عاید او می شد به قناعت گذران می نمود. و چنان بردبار و بی آزار بود که موری از او آزرده نگشتی، و دلی از صدمتش افسرده نشدی. در امثال و اقران او به حُسنِ تقریر و شکفته طبعی ایشان ندیدم.

علوّ نفسش چنان بود که در نظر همّتش دنیا را قدر کفِ خاک نبود. هرگز همّت بر تحصیل مال نگماشت، و صد دینار ذخیره نگذاشت، و بارها می شنیدم که می فرمود: «لقمه نان حلالی که رازقِ عبادِ قسمت ساخته، ما را کافی است. و در نزد من، سرِ سخاوت ها، قطعِ نظر کردن و واگذاشتنِ آن چیزی است که در دست مردمان است».

عزّت و خلوت را بسیار دوست می داشت، و انس با خلق را دوست نداشت. و چون نصف بدن را از طرفِ راست عاجز بود، بدین جهت به دستِ چپ کتابت می کرد، و خطّ نسخ را بسیار خوب می نوشت. و اغلب اوقات به مطالعه کتب اخبار و احادیث و فضایل ائمّه طاهّرین علیهم السلام مشغول بود و گاهی به گفتن شعر میل می نمود، و طبعِ روان و سرشاری داشت.

ولادتش در سنّه یک هزار و دویست و شصت و چهار (۱۲۶۴) بود، و وفاتش در یوم بیستم شهر جمادی الاولی سنّه یک هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲) روی داد.

۱. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۲۴۶؛ مصباح الفقاهة، ج ۳، ص ۷۹۳؛ تفسیر الکوسی، ج ۲۰، ص ۱۰۹.

از جمله اشعارش دو قصیده است که در وقت تشرّف به آستان ملایک پاسبان حضرت علی بن موسی الرضا - ارواحنا له الفداء - در جوار آن بزرگوار به نظم آورده و در آنجا بر سروده؛ یکی از آن دو قصیده در این کتاب مسطور می‌گردد، و آن این است:

یا رب این ارض مقدس چه مکان است، چه جاست
 کز زمین تا به سما مظهرِ انوارِ خداست
 این حرمگاهِ ملک مرتبه جولانگه کیست
 این به مشکاتِ چو مصباح که لبریز ضیاست
 شکل روح القدس است این که مجسم شده است
 یا به گلزار ارم چترِ درخت طوباست
 نور حق از شجرِ وادی ایمن زده سر
 یا تجلی به ظهور آمده، طور سیناست
 رده انوار ضیا از افق فیض طلوع
 یا فروزان گل خورشید به هنگام رضاست
 هست بر لوح قلم مایه نقاشِ ازل
 یا که دیباچه رنگین ز کتاب اسماست
 کعبه افکنده ز سر پیرهن عنبر فام
 یا دل روشنِ او بی کینه ارباب وفاست
 از فلک سوی زمین آمده بیت المعمور
 یا نهان خانه گنجینه اسرار خداست
 یا که در وادی طوس به بین الجبلین
 قصر پر کار ز اندوهی جنت پیداست
 یا فیوضات خدا کرده نزول از پی هم
 یا در آینه دل حُسنِ ازل جلوه نماست

یا درخشان شده از مشرقِ صحرای نجف
 گنبد شاه خراسان، علی بن موسی است
 قبله هفتم آفاق، امام هشتم
 پیشوای دو جهان، کعبه ارباب و فاست
 این که از هیبت او قُبّه به خود می لرزد
 آفتاب آینه‌ای در کف دستِ شعلاست
 نور چشم دو جهانست که یک جا شده جمع
 این که در سلسله موسوم به سر طوق طلاست
 شسته دست طمع از آب جهان اسکندر
 بابد این روضه بدین جایزه روح افزاست
 جبّذا این چه نَسَب، جَلّ علا این چه حَسَب
 مرحبا این چه بزرگی است، چه مجد و چه ضیاست
 یا شاهنشاه غریبان، منِ غربت فرجام
 آرزومند زمین بوس توام مدّتهاست
 آنچه در خاطر من می‌گذرد می‌دانی
 بنده همچو منی، همچو تو سلطان می‌خواست
 دوش در واقعه با چرخِ نزاعم افتاد
 من تنگ حوصله و چرخ فلک هرزه دراست
 بیع می‌کرد جهان را به من و در عوضش
 کفِ خاکی ز در شاه خراسان می‌خواست
 گفتم ای چرخ که هر چند تو پر زورتری
 لیک در بیع و شِرا زور نمی‌آید راست
 ذره خاک درش را به دو عالم ندهم
 عالمت از تو و خاک از من و سودا به رضاست

[۳۵] شیوا^۱

نامش میرزا محمود خان، ملقب به صمصام السلطان، فرزند ارجمند احمد خان، من طایفه حاجی حسینی. جوانی است که به عقل و کفایت و هوش و فراست آراسته، در زمره اعزّه و اشراف و نجبا و امجاد این شهر منسلک است، و در فن نقاشی و شبیه کشی بی مانند است، و در علم شاعری قادر، و در سخنوری ماهر. نگارنده‌ای است بدیع نگار، و طرازنده‌ای است سحر گفتار، و در فنون سخنوری از قصیده و غزل و قطعه و مثنوی و رباعی و هجایی نظیر و عدیل است. این قصیده را از قصایدش در این کتاب نگاشتم و از او به یادگار گذاشتم؛ و آن این است:

آخر به قمار عشق از خال رخ دلبَر
از شش جهت افتادم در نرد غمش شش در
ما و سر سودایی، یار و دلِ هر جایی
آخر به غم عشقش، این فتنه کند آن سر
رخسار و لب دلداری، این جنت و آن تسنیم
جان بر تن مشتاقان، این آذر و آن مجمر
طاقی به قلم هشته، زان ابرو و زان بینی
پیا کرده دو تا مَه را سیبانه پیغمبر
پیغمبر عالی قدر، فُلك فلك ایجاد
دارنده نه گنبد، راننده هفت اختر
ایجاد جهان هرگز بی مایه علت نیست
علت چو بود احمد، احمد که بود حیدر

۱. محمود تندری ملقب به شیوا (۱۲۶۴ - ۱۳۲۱ ش). از آثار اوست: تحفة الراغب إلى المسجد الصاحب، خردنامه، جنگ نامه، نقاب سیاده، دیوان. نک: سخنوران نامی معاصر، ج ۳، ص ۲۱۵۲ - ۲۱۵۷؛ فرهنگ سخنوران، ص ۵۳۲؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۶، ص ۲۰ - ۲۱.

یک روح به دو قِسمند، یک نور به دو چِسمند
 این شاخ وفا را بار، آن غُصن صفا را بَر
 انوار الوهیت از باطن این ظاهر
 اسرارِ خداوندی در باطن آن مُضمَر
 هم وصفِ مدیحِ این، زینتِ دِه هر دیوان
 هم نامِ نکوی آن، آرایشِ هر دفتر
 در بحرِ جلالِ این، یک قطره دو صد قُلزم
 در عالمِ جاوِ آن، یک ذره دو صد اختر
 هم بحرِ هدایت را احمد فکند کشتی
 هم فُلکِ ضلالت را حیدر شکند لنگر
 این بر رُخِ یزدان چشم، بر چشمِ امامت نور
 آن فرقِ جهان را تاج، بر تاجِ «لعمرك» سر
 هم وصفِ سپاسِ این از پایه و هم افزون
 هم حدِ ثنای آن از حیزِ امکان بَر
 «شیوا» ز خلوص و صدق از روز ازل سوده
 بر خاکِ رَه این روی، اندر قدیم آن سَر

[۳۶] صها^۱

اسمش آقا محمد تقی، در اواخر عمر به اصفهان سفر کرده، و تحصیل قواعد نظم در خدمت میر مشتاق کرده، با مرحوم آذر بیگدلی الیفِ حضرت و ندیمِ صحبت بوده؛ چنانچه در تاریخ زفافِ آذر این قطعه را گفته است:

شمع بزمِ اهلِ فکر، آذر که هست محفل افروز سخن چون انوری
 آن که باشد نو عروسِ طبع او غیرت افزای بتانِ آذری

۱. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۵۸۱-۵۸۴؛ سفینه المحمود، ج ۲، ص ۴۲۲؛ نتایج الأذکار، ص ۴۲۵-۴۲۷؛ مجمع الفصحاء، ج ۵، ص ۶۹۹-۷۰۰؛ گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۱۲۲؛ تذکره سخنوران قم، ص ۲۱۴-۲۱۹.

از نکو سنجیدن درهای نظم هست بازارِ سخن را جوهری
آمدش در بر ز دورِ اختران دختری چون زهره از^۱ نیک اختری
کلک «صهبا» بهر تاریخش نوشت «زهره» آمد در کنارِ «مشتی»^۲
و هم در اصفهان چون به جنتِ عدن روانه شد، صباحی قطعه‌ای در تاریخ فوت
او گفته، که این بیت مادهٔ اوست:

کلک صباحیش زد نقش از برای تاریخ «دایم بود ز کوثر، لبریز جام صهبا»^۳
این چند شعر در این کتاب از او ثبت و ضبط شده:
شادم به اسیری که به جز گنجِ قفس نیست

جایی که توان برد سری زیرِ پر آن جا^۴

آگه از رنج اسیری نه ای، مرغِ سحر سخن دامی و حرفِ قفسی می‌شنوی^۵

رباعی

تا ساغرِ مهر و جامِ مه گشت پدید چیزی به جهان کسی به از باده ندید
آیا چه گرفتش به بها آن‌که فروخت آیا به عوض چه داد آن کس که خرید

[۳۷] صغیر^۶

از اعظام و اهالی این دیار بوده، خیلی ظریف طبع و خوش صحبت بوده. این دو
بیت از او به یادگار مانده:

۱. مصدر: «در».

۲. آتشکدهٔ آذر، نیمهٔ دوم، ص ۵۸۴. و به حساب حروف ابجد، دو کلمهٔ «زهره» و «مشتی» در مصرع دوم، مطابق با تاریخ (۱۱۶۷) می‌باشد.

۳. آتشکدهٔ آذر، نیمهٔ دوم، ص ۵۸۲. و مصرع دوم به حساب ابجد، مطابق است با تاریخ ۱۱۹۲.

۴. آتشکدهٔ آذر، نیمهٔ دوم، ص ۵۸۲. ۵. آتشکدهٔ آذر، نیمهٔ دوم، ص ۵۸۳.

۶. تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۳۶۵؛ آتشکدهٔ آذر، نیمهٔ اول، ج ۳، ص ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶؛ تذکرهٔ روز روشن، ص ۴۷۷ -

۴۷۸؛ نگارستان سخن، ص ۵۳؛ تذکرهٔ سخنوان قم، ص ۲۱۰.

دلم را بازده، پیش تو بیکار است، می دانم
ترا زین جنس بی مقدار، بسیار است، می دانم

دور نه‌ای که تا کنم شکوه زدستِ دوریت
آه که می‌کشد مرا هجر تو در حضورِ تو^۱

[۳۸] صفی^۲

نامش میرزا خانلر خان. علوم ادبیّه و مقدّمات را به اقصی الغایات تحصیل فرموده، و در قواعدِ نحو و اشتقاقِ صرف چون سیویه و خلیل بی نظیر، و در قانونِ منطق و محسّناتِ بدیع و بیان معانی، سعدِ تفتازانی را عدیل، و در اصولِ هندسه و احکامِ نجوم و هیئت و قواعدِ کلام و حکمت متبحّر و مدرّس آمد. خط شکسته را بسیار خوب می‌نوشته، و در حدودِ سنّه یک هزار و سیصد (۱۳۰۰) وفات کرده. و از اشعار اوست:

دردا که عمر رفت و نکردیم طاعتی
نی کرده طاعتی و نبرده سعادتِ
فردا که هر کسی را اندر حساب گاه
بخشند اجرتِ عمل و اجرِ طاعتی
ما در کشاکشیم و تهی دست و خوار و زار
حاصل نه جز ملامت و درد و ندامتی
نه جبهه را ز فرّ سجودی بود بها
نه چهره را ز خاک دری قدر و قیمتی

۱. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۶۵.

۲. تذکره الشعرای قم (فیض)، عنوان ۳۱؛ گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۸۰۹؛ تذکره سخنوران، ص ۳۳۸؛ تذکره سخنوران قم، ص ۲۰۹.

دست امل بریده ز دامن وصلِ دوست
 چون پای سخت کردیم اندر ضلالتی
 هر فرقه‌ای ز خلق، کسی را بُود پناه
 هر زمره‌ای ز ناس رود در حمایتی
 ما را نه جز ولای شهنشاه اولیا
 ذیل عنایتی به کف و چشم رحمتی
 ای تاجدار مُلکِ ولایت که چون تو نیست
 ذات قدیم را به کمالات آیتی
 یا غایه‌ی الأمانی روحی لك الفدا
 تالله، ما سواك هوائی و مُنیتی

[۳۹] صبحی^۱

نامش شاطر عباس، وَلَدِ کربلایی محمد علی. حرفه‌اش شاطری دگانِ خبازی. جوانی بوده با بشاشتِ وجه و بلندی نظر، به کدِ یمین و عرقِ جبین مکنّت می‌اندوخته و ثروت به دست می‌آورده، و در کمالِ هضمِ نفس به مصرفِ احباب می‌رسانیده و نیازِ اصحاب می‌نموده، و هیچ شبی بر وی نگذشت که بی مهمان به سر برده باشد.

مولدش در قم، و مسکنش در طهران. طبعِ شعرش در غزل سرایی بی نظیر، و در شعر و ایجادِ مضامینِ بکر با اسلوبی مخصوص به خودش یگانه عصر، و در حیاتِ خویش اشعارش نقلِ محافل و مجالس، و هنوز کمتر شاعری است که در سبکِ گفتار و اشعار بتواند با او برابری کند. از سال وفاتش اطلاع ندارم.

۱. شاطر عباس قمی به سال ۱۲۷۵ متولد و به سال ۱۳۱۵ از این دنیا پر کشید. در سال ۱۳۰۶ دو تن از کتابفروشان بازار تهران اقدام به چاپ جزواتی از اشعار او در قالب دیوان اشعار عباس قمی کردند. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۲۸.

این غزل از او در این جا ثبت گردید:
 آسمان گر ز گریبانِ قمر آورده برون
 از گریبانِ تو خورشید سر آورده برون
 به تماشای خط و خال و رخ چون قمرت
 دلم از روزنه دیده، سر آورده برون
 کوری منکر شق القمر ختمِ رسل
 ابرویت مُعجز شق القمر آورده برون
 به قدت سیب زنخدان تو دیدم گفتم
 چشم بد دور که سروی ثمر آورده برون
 از بناگوش و خطِ سبز تو من در عجبم
 از کجا برگ گل این مشک تر آورده برون
 تا زبانش نمکی در دهنت کی دانی
 که چه شیرین ز نمک نیشکر آورده بیرون
 کندم خاک تو ای حور بهشتی طلعت
 به خدا از همه عالم پدر آورده برون
 ای معلّم به جز عاشق کشی و دل شکنی
 از دبستان چه هنر این پسر آورده برون
 تیره کرده است «صبحی» رخ آفاق چو شب
 بس که از هجر تو آه از جگر آورده برون

[۴۰] صفائی^۱

نامش شاطر غلامحسین ابن نور محمد خان خبّاز، قمی الاصل، طهرانی المسکن.
 در بلده قم متولد شده، و در سن ده سالگی با والدِ خویش به دار الخلافه طهران

۱. الذریعة، ج ۹، ص ۶۱۲؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۴، ص ۶۸۰. شرح حال پدرش در تذکرة سخنوران قم، ص ۱۶۳-۱۶۵ آمده است.

آمده، و بعد از تحصیلات مقدّماتی مشغول کسب گشته، و ضمناً به مصداق «خُذِ العلمَ مِنْ أَفْوَهِ الرِّجَالِ»^۱ با اهل فضل و دانش و شعر و ادب مصاحب و مُجَالِس، و در محضر و محفل آنان به استفاده و استفاضه کوشیده، و از خُم عرفان نیز از دستِ سالکینِ آن سبیلِ ساغر نوشیده، سپس طبع روانش به سرودن اشعارِ آبدار شروع نموده، گاهی از مسمط و مسدّس اهلِ دل را شیفته و فریفته، و گاهی از غزل‌های شیرینِ عاشقانِ معنوی را مفتون ساخته.

اکثر اشعارش ارسال المثل بین خاص و عام گردیده، و سینه به سینه و دست به دست به شهرها بردند. و دیوانش قریب به سه هزار بیت است و به طبع رسیده. دو غزل از غزل‌هایش در این سفینه مسطور می‌گردد، و این است:

هر کسی آمد بساطِ زندگانی چید و رفت
دیگری آمد، نخود چید و از او برچید و رفت
ماه شب آمد بساطی چید ز انجم در فلک
روز بر هم زد بساط ماه را خورشید و رفت
خواست تا آرد به کف سر رشته عمر دراز
آن‌که پای از تارِ زلفش در کفن پیچید و رفت
ای خوش آن عاشق که در میدانِ عشق از شوقِ وصل
پیش چشمِ یارِ سر داد و به خون غلطید و رفت
بس که گلچین چید گل در پیش چشمِ عندلِب
سوخت جانِش ز آتش غیرت، به دل نالید و رفت
باز آمد تا دهد آینه دل را صفا
گویا از ما خطایی دید، از آن رنجید و رفت

۱. تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۳۹؛ عوالمی الاکبری، ج ۴، ص ۸۷ ح ۶۸؛ و از عوالمی در بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۵،

تا قیامت زنده ماند، از برایش مرگ نیست
 آن‌که تخم نیکنami در جهان پاشید و رفت
 محتسب گویا گمان کردی که در بازار نیست
 سنگ تو وا کند و هم پیمان‌ات سنجید و رفت
 یار شب آمد ترا با غیر خود دمساز دید
 دم نزد، اما ز کردارِ بدت رنجید و رفت
 فیض‌ها از گلشن توحید بردند اهل دل
 هر یک از راهی، یکی چید و یکی بوید و رفت
 در گلستانِ جهان جاوید ماندن بی صفاست
 یک نظر باید «صفایی» روی خوبان دید و رفت



مرا ز عیش جهان بی تو کامرانی نیست
 که زندگانی بی دوستِ زندگانی نیست
 بهارِ حُسنِ نکویان طراوتی دارد
 که در طبیعت گل‌های بوستانی نیست
 به مهر ماهِ زمین دل ز غصه کن آزاد
 که ماهِ چرخ در او بوی مهربانی نیست
 مرا به بوسی از آن لب ببخش، عمر آید
 کز آب خضر مرا عمر جاودانی نیست
 گرش حیات ابد خون بها کنی شاید
 که قتل کشته عشق تو رایگانی نیست
 مکن تغافل از ایام پیری، آگه باش
 که تا ابد به گفتِ دولتِ جوانی نیست

جهان به دانش و بینش نشد مسخر کس
 ز بخت کار برآید، به کاردانی نیست
 به پیش تیغ قضا جان سپر نما به رضا
 که کس حریف قضایای آسمانی نیست
 اگر که ابر در افشان صفا دهد به چمن
 چو بحر طبع «صفایی» به در فشانی نیست

[۴۱] علانی

مرد فاضلی بوده، بازی «کنجفه» که متعارف هند و روم و ایران است از تصرفات
 اوست، و این دو شعر را از او دیده و نوشته‌اند:
 دیروز پریشانی خود را به تو گفتم امروز پریشان تر از آنم که توان گفت

شادند عالمی که مرا هر زمان غمیست
 دارم غمی که باعث شادی عالمیست^۱

[۴۲] غضنفر^۲

اصلش از قریه گُلجَر که یکی از قراء قم در محال اردهال است بوده، و در آن
 جایگاه در سنه یک هزار و نود و سه (۱۰۹۳) به سرای آخرت خرامیده، از معاصرین
 سلاطین صفویه است.

این چند بیت از او ثبت و ضبط شده، و آن این است:
 غضنفر گله جاری مگر رعیت عشقی که تیر غمزه براتِ ستم به اسم تو داد

۱. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۷۵. در آتشکده، علانی آشتیانی ضبط شده است.

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۷۴ - ۱۲۷۷؛ تذکره هفت اقلیم، ص ۵۱۶ - ۵۱۷؛ گلزار جاویدان، ج ۲،

ص ۹۹۳؛ شمع انجمن، ص ۲۴۷ و ۲۹۲؛ صبح گلشن، ص ۲۹۹ - ۳۰۰؛ تذکره سخورن قم، ص ۲۴۳ - ۲۵۴.

بهر قتل من که می‌گوید که خشم آلوده باش

می‌کشد صد چون مرا عشقت، برو آسوده باش

نه صبر بی تو از این بیشتر توان کردن

نه غیر صبر علاجی دیگر توان کردن^۱

وحشی و برادرش که^۲ خلوت کردند

در مُلکِ سخن رفع^۳ خصومت کردند

هر شعر که در کهنه کتابی دیدند

بردند و برادرانه قسمت کردند^۴

[۴۳] عذری^۵

نامش اسحاق بیک، برادرِ کهنترِ حاجی لطفعلی بیک آذر صاحب آتشکده است. تذکره‌ای دارد موسوم به تذکره اسحاق بیک، و هم از آن تذکره مقام شعرِ فهمی و پایهٔ تتبع او در اشعار معلوم می‌شود، که در عصرِ خود همالی نداشته. در سنهٔ یک هزار و صد و هشتاد (۱۱۰۸) دار فانی را وداع کرده.

۱. این بیت در آتشکدهٔ آذر به علائی آشتیانی نسبت داده شده است.

۲. مصدر: «جو».

۳. مصدر: «ترک».

۴. جز بیت اول و سوم، بقیهٔ ابیات از آتشکدهٔ آذر، نیمهٔ اول، ج ۳، ص ۱۲۷۵.

۵. آتشکدهٔ آذر، نیمهٔ دوم، ص ۶۲۳-۶۲۷؛ سفینهٔ المحمود، ج ۲، ص ۴۰۹-۴۱۱؛ نتایج الافکار، ص ۵۰۵-۵۰۶؛ مجمع الفصحاء، ج ۵، ص ۷۳۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۶۴ و ۱۱۱-۱۴۶؛ گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۹۱۲-۹۱۳؛ تذکرهٔ سخنوران قم، ۲۳۶-۲۴۱.

۶. آتشکدهٔ آذر، نیمهٔ دوم، ص ۶۲۳؛ تاریخ فوت او را ۱۱۸۵ ذکر کرده و بیتی از صباحی در مادهٔ تاریخ فوت او آورده است:

از صباحی خواستم تاریخ سال رحلتش «گفت بادا در جهان جاودان اسحاق بیک»

و این اشعار از اوست:

سر کویی که باشد بی پناهان^۱ را پناه آن جا

ستم باشد که ریزد خون چون من بی گناه آن جا^۲

به سینه ام که در آن جا غم تو جا نگذاشت

غم زمانه دگر جا ندید و پا نگذاشت^۳

امشب مه من گفته که تا روز کناره از من نکند تا چکند چشم ستاره^۴

کدامین ماه را باری^۵ در این محل بود منزل

که محل می رود از شهر و شهری از پی محل

اگر چه دیر افتادم به دامن لیک از آن شادم

که صیاد نیست صیادم به صید خویش مستعجل

به کویش رفتم و گفتم،^۶ میان خاک و خون خفتم

تو هم گر می روی گفتم مباش ای دل ز خود غافل^۷

[۴۴] عاشق

جدّ اعلای مؤلف این کتاب، نامش حاجی ملا محمد تقی. قمی الأصل بوده، و شغل او تجارت. شاعری بوده طلیق و عذب البیان، و فاضلی حلو اللسان، که یک جهان

۱. مصدر: «بی پناهان».

۲. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۶۲۳.

۳. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۶۲۴.

۴. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۶۲۶.

۵. مصدر: «بارب» به جای «باری».

۶. مصدر: «آشفتم» به جای «و گفتم».

۷. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۶۲۵.

ملاحظت و ظرافت بوده، و هنگام محاوره و بذله سرایی عذوبت کلام و شیرینی سخنش نی به ناخن شکر کرده، و آب در دهان قند مکرر آورده:
دیدم آن گفتار شیرین گفتم اندر کودکیست

شد یقین من که شکر خورده اندر جای شیر
اشعار از قصیده و غزل، بسیار خوب می گفته و دیوان اشعارش بیاض مانند به
خط خودش دیده شده که تقریباً پنج هزار شعر در آن ثبت بود. معاصر بوده است با
آقا محمد خاقان قاجار، و در سنه یک هزار و دویست و پنج (۱۲۰۵) وفات نموده.
از جمله اشعارش قطعه ای است که در وصف میهمانی گفته، و این است:
ضیافت می کنم یاران عزیزی را که مهمانست

که جمع آوردن اسباب آن بسیار آسانست
بفرما تا فرود آرند مهمان را که بنشیند
ولی قالی اگر خواهند، قالی شهر کرمانست
نمد گر نیست، یک ساعت توقف کن که می آرند
فرستادیم قاصد را، نمدمالش خراسانست
در آن وقتی که استاد نمدمال وارد ما شد
مکن تشویش ای مهمان، که پشمش پشت میشانست
بیارید ناز بالش تا که مهمان تکیه ای سازد

اگر بالش پَر خواهد، پرش در پشت مرغانست
به زودی نان بکن حاضر که مهمان ناشتا باشد
که آتش در تنور، آردش به نزد آسیابان است
ز باب نان خورش یاران ز مهمان مصلحت بیند
اگر میلش به شیرینی است، شکر در نیستان است
به زودی گوی با طبّاخ طعامی را مهیا کن
برنجش خوب می باشد ولیکن در صفاهان است
ز باب روغنش تو سعی کن طبّاخ در زودی

که روغن نیز در کرمان فراوانست و ارزانست

همی دانم که اندر این ضیافت گوشت بسیار است
ولی گویند یک روزی به مکه عید قربانست
دو دستش چرب شد مهمان، به آب گرم باید شست
مکان آب دریاها و هیزم در بیابانست
بیارید ای عزیزان بهر مهمان زود غلیانی
بلورش در فرنگ، تنباکو در شیراز و طهرانست
برون آرید یخدان را که مهمان تشنه می باشد
علاج آب سرد آسان، یخ و برفش کهستانست
اگر میلش به خربزه کشد هم زود می آرند
ولیکن نه همین ساعت، که این فصل زمستانست
اگر سرماست مهمان را بگویندش مخور غصه
که پوستین نیز بسیار است، اما شهر قوچانست
رفیقان کز برای شب نشینی جمع می گردید
بریزید آب غلیان را که تنباکوش کاشانست
طعامی را به این زودی بر مهمان مهیا شد
نه لب خورد و نه دندان، اشکم بیچاره حیران است
نکرده اندر این عالم ضیافت کس به این خوبی
مترسید ای جوان مردان، ضیافت کردن آسانست

[۴۵] غرقی^۱

نامش حاجی علی محمد، متولّی بقعه فتحعلی شاه قاجار. و اصل او از اهل گلپایگان
است، در اواخر عمر مرحوم خاقان او را به حکومت کاشان مأمور داشت. فتحعلی
شاه در حیات خود یکی از حجرات صحن مطهر را از جهت مضجع خود تعمیر
نموده، چون قائد تقدیر در سال آخر دولت موکب [او را به طرف] اصفهان کشیده،

۱. تذکره الشعراء قم (فیض)، عنوان ۲۷.

چون به قم نزول اجلال فرمودند، پس از آستان بوسی مبارک حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، در صحن مطهره بدان حجره درآمد، هنگام بیرون آمدن که جمیع ارکان دولت صف کشیده بودند، بدو روی نموده به زبان مبارک فرمودند: «ای غرقی، خدمات مضجع من به عهده کفایت تست».

نظر به این گفتار، چون در شب جمعه شهر جمادی الثانیه سنه هزار و دویست و پنجاه (۱۲۵۰) در عمارت سعادت آباد اصفهان به رحمت ایزدی واصل گشت، با احتشام تمام به دستور شاهزادگان کرام و خوانین عظام، نعش او را حمل به قم نموده، در حجره‌ای که از جهت این کار آماده داشته در سوم شهر رجب مدفون شد. نظر بدان فرمایش، خدمت مضجع او را موکول به حاجی علی محمد غرقی نمودند و رفتند. پس از این که تاج و کمر از فرّ وجود محمد شاه غازی زیور یافت و تولیت مضجع خاقان را بدو مرحمت فرمودند و قریتین بیدهند و کهک که از قراء معتبر این بلد شریف است که هزار تومان نقد و نود و سه خروار از جنس منال دیوانی آنهاست، تیول بدو مرحمت فرمودند که صرف معیشت خود و بقعه شریفه نماید.

به هر حال، طبعی ظریف و شیرین داشت که تلفیقات خیالش همه با مزه و با نمک است؛ خاصه در مطایبات مثنوی دارد موسوم به «نصایح الأمارده» مضامین ظریف غزلی دارد، و بسیاری از احادیث ائمه اطهار صلوات الله علیهم را منظوماً ترجمه فرموده‌اند. و در بدو عمر، حُسنِ یوسفی را با لحنِ داودی جمع کرده؛ چنانچه خود فرموده:

پیش لحنِ مر صوتِ من بلبل خجل پیش خورشیدِ رُخَم مَه منفعَل
و در علم موسیقی سرآمد عصر خود بوده. و همانا مرسوم چنین بوده که در سفرها، خاصه در سفر شکار، در جمیع شب‌ها در خدمت خاقانِ خُلد مکان، کتبِ سیر و تواریخ می‌خواندند.

و حاجی علی محمد در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت (۱۲۵۸) به دارِ آخرت خرامید، و در پای ایوان بقعه فتحعلی شاه به دو ذرع فاصله مدفون گردید.

این غزل از اوست:

مردیم در جهان و ندیدیم یک دمی
جز آه یاورى و به جز ناله همدمی
ای جان در انتظار تو عمرم تمام شد
ای عمر من بیا و ببر از دلم غمی
باز آى کز جدایی تو تشنگان تو
دارند دور از رخ تو چشم پُر نمی
باز آ که نیست در دل ما جز تو جای کس
تا کی به ریش دلشدگان نیش می زنی
ای گنج نوش داروی ایام، مرهمی
یا رب شنیده یا نشنیده است گوش تو
این ناله های ما که شنیده است عالمی
دانی به ما چه می گذرد بی تو صبح و شام
شد صبح ما چو شام و همه شام ماتمی
افغان که از برای نثارِ قدم تو
نه دل به ما بماند و نه دین و نه درهمی
تا دور ماند «غرقى» مسکین ز کوی تو
دیگر ندیده دیده او روی خرّمی

[۴۶] غافل

نامش رضا قلی خان، خَلَفِ صِدْقِ حاجی اصغر خان حاجی حسینی، که از وجوه
اعیان دارالایمان قم است. از سحاب طبعش بوستانِ سخن سرایی سبز و خرّم، و از
ازهارِ اندیشه اش حدائق معنی آرایى غیرتِ باغِ ارم. در نظم و نثر، قادر و در خط و

ربط، ماهر و عرایض مضامینش همه بکر. [به] طرز و طریقه خواجه حافظ، غزل می‌گفته و در سنه هزار و دویست و هشتاد و نه (۱۲۸۹) از دست ساقیان اجل، شربتِ ناگوار مرگ را چشیده و در خاک تیره بیارمید.

این غزل از اوست:

کو حریفی که دمی خاطر ما شاد کند
 به یکی جرعه ز قید غم آزاد کند
 من خراب از غم هجران و امیدی دارم
 ساقی از باده دیرینه‌ام آزاد کند
 ما گدای در عشقیم خدایا می‌سند
 مفتی شهر به ما این همه بیداد کند
 گفتم آخر چه بلایی در میخانه م‌بند
 کاین چنین ظلم نه نمرود و نه شداد کند
 عیب عشاق مکن زاهد و بر زهد ملاف
 تیر مژگان گذر از جوشن فولاد کند
 هین بیارید می صاف و به چرخ اندازید
 تا ببینیم که این چرخ چه بنیاد کند
 شیخم ار منع کند از می و مطرب دانم
 محض شایادی و سالوسی و الحاد کند
 رحمی ای پیر مغان «غافل» مسکین تا چند
 بر در می‌کده‌ها ناله و فریاد کند

[۴۷] فدائی

نامش میرزا محمد جعفر، از بزرگ زادگان دارالایمان قم است. آسمانِ سخن را آفتابی است درخشان، و بوستانِ معانی را سحابی است دُر افشان. در قصیده‌گویی،

نامِ شعرای ترکستان را بر طاقِ نسیان نهاده و در قطعه و غزل، شعرای شیراز را به عجز و نیاز انداخته. به کیاستِ فطری و جوهرِ ذاتی بر انواع سخن، قادر و به صنوف هنر، ماهر بوده. و از سال وفاتش بی اطلاع.

این قصیده از اوست:

به وصلِ یوسف گمگشته چشمِ عاشقان روشن
 که آمد بر مشامِ پیرِ کنعان بوی پیراهن
 میندیشید از فرعونیان ای سبطیان دیگر
 که موسی مطلب خود یافت شب در وادی ایمن
 خلیل از آتش نمرود ناجی، او چه می‌داند
 که آتش را کند حق بر خلیل خویشان گلشن
 زند ار چنگ در آهن که بعد از مثل داودی
 بود گر میل صاحب کار بگذارد چو موم آهن
 کشد عیسی به فرقِ چرخِ مینا همتِ علیا
 کند قارون نگون در ارضِ سفلی رتبهٔ اودن
 خدنگِ هجرِ یارم آنچنان جا کرده‌اند در دل
 ندارم در دل غمدیده جای یک سرِ سوزن
 چنان گم کرده‌ام خود را که سر از پایِ نشناسم
 نه دست از دل، نه دل از پا، نه پا از سر، نه سر از تن
 بینم هر که را خندان، نمایم گریه و زاری
 بینم هر کجا عشرت، برآرم ناله و شیون
 ز دست آسمان سوزد دلِ تنگم چو دهقانی
 که سوزد کشتِ جمع آورده‌اش را برق در خرمن
 کنم با آشنایان سر چو با صد پشت بیگانه
 کنم با دوستاران صرف چون هفتاد و سه دشمن

ز من سرگشته‌تر هم در جهان گر هست، او چرخ است
 چه گویم گردش او را، به کس نتوان دیگر گفتن
 کند در عین پیری باز آن گوساله بازی را
 که بر صد سامری لعن و بر آن گوساله کودن
 بزن ای دل‌گریزی، فکرِ سرگردانی خود کن
 که نبود کارِ گردون را سؤال و پرسشی از من
 نسازم أحسن الأصوات را ممتاز از آن‌که
 نیابم در ادای حفظ مخرج أَقْرَع از أَلْكِن
 ز فهم طعمِ زهر از قند، از خون باده گلگون
 نسازم یار از اغیار فرق و گلشن از گلخن
 گلستان چون قفس دلگیر گردد چون در او گردم
 به عشرت گر گذارم اوفتد، گردد ز غم محزون
 کمر بندم به اخذ عروة الوثقی دین همّت
 زنم تا رشته حبل‌المتین را چنگ در دامن
 ولای والی حق، ره‌نمای راه دین مطلق
 که از وی شد صراط‌المستقیم راه دین ایمن
 جبین بدر و رفعنا قدر و اشرح صدر و دین پرور
 خدا را شیر و با شمشیر و عالم گیر و ضربت زن
 همایون شاه و کیوان جاه و والی قدر و عالی شأن
 غضنفر فرّ و اژدر درّ و شیر انداز و تیر افکن
 امیر المؤمنین، کشف‌الیقین، یعسوب دین، شاهی
 که طوق بندگی شاهان از او دارند در گردن
 وصّی و نفس و داماد و برادر، بن عم و یاور
 رسول الله را قُربش ز شش جو گشته پیرامن

فروزان بدر و کیوان قدر و گردون گرد و گردان کش
 خدنگ آهنگ و حیدر جنگ و رزم آوا و خیر کن
 بدین فرد در جهان مرد آسمان کرد از ازل آگه
 به قدر ارفع، به وجه انزع، به جنگ اشجع، به صلح الین
 به نام و رتبت و همت، به ضرب و خارق عادت
 علی و عالی و اعلا و مستعلا و مستعلن
 ملایک فوج و گردون اوج و کوثر موج و زهرا زوج
 نبی ند، مشرکین ضد، کعبه مولد، طیبه مسکن
 ابوطالب اب و هاشم جد و بنتِ اسد مادر
 پدر زن مصطفی، زن فاطمه کبراش مادر زن
 برادر جعفر و عم حمزه و عم زاده پیغمبر
 حسن زاد و حسین و محسن و عباس مستحسن
 غلامش همچو قنبر، رزم جو چون مالک اشتر
 به دستش ذوالفقار و زیرآن چون دُلْدَل و توسن
 سپهداری کُنِ «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا»^۱ آن شاهی
 که بر خیل جهادش یاد فرماید قَسَم ذوالمَن
 ضمیر اصفی، نَفَس اذکا و وجه انها و قدر اعلا
 به علم اَعْلَم، به حلم اَحْسَن، به حکم اَمْتَن به دین اَذِن
 نبی ناصر، خدا را سِرّ و دین مَظْهَر، به حق مُخْبِر
 اخ احمد، خدا را یَد، ز کفر ایمن، بُدی مَأْمَن

۱. سورة عاديات، آیه ۱.

به عرش و فرش از بطحا و یثرب تا غری^۱ قدرش
 به اوج و فرّ و والا گاه، گه مأوی و گه مدفن
 فلک رفعت، ملک عصمت، اسد صولت، ولی حشمت
 ولی اسم و خدا رسم و نبی جسم و مجرد تن
 ولی الله و سرّ الله و جنب الله و وجه الله
 خلیل اصل و پیمبر مثل و طاهر نسل و عدوان کن
 ﴿لَدَيْنَا﴾^۲ «لافتی»^۳ و ﴿هَلْ أَتَى﴾^۴ و ﴿إِنَّمَا﴾^۵ از حق
 به ضرب قرب رُمحت جوشن آمد شاهد و روشن
 «فدایی» هر چه وصف خواست گوید گفت کم از دم
 یقینش شد که وصف نیست ممکن در سخن گفتن

[۴۸] فیض^۶

نامش آقا میرزا علی اکبر، خلفِ صِدْقِ آقا میرزا محمد متولّی مقبره فتحعلی شاه
 قاجار، عمّش حاجی علی محمد غرقی که شرح حالش از این پیش گذشت، به
 تولیت بقعه آن پادشاه مأمور بود.

۱. غری: نجف اشرف.

۲. اشاره به آیه ۴ از سوره زخرف: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾.

۳. اشاره به صدای آسمانی در جنگ بدر و احد: «لا فتی إلاّ علیّ، لا سیف إلاّ ذوالفقار». بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۰، ح ۳۷.

۴. اشاره به آیات اول از سوره دهر.

۵. اشاره به آیه ۳۳ سوره احزاب: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

۶. میرزا علی اکبر فیض، صاحب «تذکرة الشعراء قم» که حالات ۴۷ تن از شعرای قم را به رشته تحریر در آورده است و از منابع این کتاب است و تاکنون چاپ نشده است و نسخه خطی آن در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی نگهداری می شود. نک: کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۹۰-۹۵؛ الذریعة، ج ۲۶، ص ۱۳۷، ش ۶۲۸؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱، ص ۱۶۵، ش ۱۴۵.

جناب سامی با والد مرحومش از طهران به قم آمدند؛ بعد از فوت حاجی علی محمد، تولیت آن بقعه مرجوع به والد مرحومش شد و مدت بیست سال بدان کار اشتغال داشته. در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت (۱۲۷۸) درگذشت، تولیت آن بقعه با میرزا علی اکبر مرجوع شد.

در حال حیات مرحوم والدش از جهت آماده بودن امر معاش آسوده خاطر بوده، و به اندازه وسع و طاقت از هر علمی بهره یافته، و از هر حظّی حظّی بی اندازه گرفته؛ چنانچه در آخر کار در خطّ ثلث و تعلیق همال خود نیافته. در تمامت بلدان ایران و عراق عرب از خرمن ارباب فضل و جود توشه برگرفته؛ چون امر تولیت آن بقعه مرجوع به ایشان شد، در زاویه قم در جوار بضعة احمدی رحل اقامت انداخته، تا این که در سنه هزار و سیصد و دوازده (۱۳۱۲) در کربلای معلی از دنیا رفت و در آن خاک پاک مدفون گردید.

چون بعضی از اوقات به سرودن اشعار، طبع را مایل می دید، اشعاری را انشاد می نمود. از جمله این قطعه است:

چند ای فیض کنی واهمه از مرگ و همی

دیده از ترس به شبها نگذاری بر هم

گر بمانی تو، نه بر خاطر احباب سرور

ور بمیری تو، نه بر خایه رندان شد غم

هر که در گیتی پیموده ره و رسم و جود

او به ناچار ببايست رود سوی عَدَم

سور دنیا همه سوگ است و سرورش اندوه

نوش او نیش و به ناچار بود شهدش سمّ

به خط خال جهان دل توّمیه اوّل بار

که به آخر نگری بینی خوش نقش از فم

این همان شاهد فتّانه بود کز این پیش

داد بر باد همه مُلک کی و دولت جم

[۴۹] قدرت^۱

شاعری سحر بنان، و سخنوری ملیح بیان. به اصنافِ سخنِ قادر، و به انواعِ هنرِ ماهر، به خصوص غزل که به شیرینی نبات و روانی آبِ حیات گفته. نام شریفش آقا سید علی، والدش آقا میرزا عزیز، یکی از فحول خدّامِ آستانِ ملایکِ پاسبان حضرت معصومه علیها السلام بوده که به زهد و قدس و تقوی معروف و مشهورِ هر اناث و ذکور بوده. در علمِ قرائتِ ثامنِ قراءِ سبعه، و در دیانت و زهادتِ سبعِ زهادِ ثمانیه. جناب «قدرت» چون در بدو سن از علم صرف و نحو به فراغت بزیست و بدید که علمِ ظاهر، سر به سر قیل و قال است، سودای تهذیبِ اخلاق و صفای باطن در نظرش جلوه کرد، دامن از تحصیلِ علومِ ظاهر، در کشید و از لباسِ عریان شده و کسوت درویشانِ بپوشید و از شهر پیاده بیرون آمد، مدّتی در اطرافِ جهان از معموره و بیابان بگردید، و بعد از آن که به وطن مألوفِ مراجعت فرمود، در بقاعِ مطهراتِ این بلد که خارج از شهر است اربعیناتِ اعتکاف نموده، و با کسی انس نداشت.

و در سنه هزار و سیصد و پانزده (۱۳۱۵) سیّاحِ عالمِ ملکوت گردید، و در رواقِ آیینهُ حضرت معصومه علیها السلام مدفون گردید. این اشعار از اوست:

گوش افلاک گر از نعره مستانه ماست

نور خورشید و مه از پرتو میخانه ماست

آب خضری که سکندر به رهش جان می داد

هیچ شک نیست که اندر لبِ جانانه ماست

آشنا با همه هستیم ولیکن به خدا

هر که بیگانه ز خود ناشده، بیگانه ماست

۱. به سال ۱۲۷۱ ق متولد و به سال ۱۳۱۶ از دنیا رفت و در ایوان آینه دفن شد. دیوان شعر وی به کوشش برادرش سید مهدی رضوی متخلص به «شیوا» به چاپ رسید. تذکره الشعرای قم (فیض)، عنوان ۳۸؛ مدینه الأدب، ج ۲، ص ۷۴۶؛ الذریعة، ج ۹، ص ۸۷۶-۸۷۷؛ سخنوران نامی معاصر، ج ۴، ص ۲۷۸۳-۲۷۸۸.

دوش از غیب شنیدم که یکی گفت به من
 رو دل از غیر بپرداز که این خانه ماست
 هست دنیا چو زنی عشوه گر و رهزن و شوخ
 آن‌که از وی گذرد همّتِ مردانه ماست

عشق‌بازی که نظر با رُخِ دلبر دارد
 باید از هر چه به جز دوست نظر بردارد
 عشقِ عنقای کمال است و وجودش نایاب
 گر چه عالم همه در سایه شهر دارد
 ظاهراً هر چه بینی همه آیات خداست
 کیست این پرده نشین، کاین همه مظهر دارد
 ای خوش آن خواجه منعم که به منت زر و مال
 وقف بر عاجز و مسکین و توانگر دارد
 بزم ما جنگل مولاست چو آبی بر ما
 به ادب باش که این بیشه غضنفر دارد
 نستاند ز کف خواجه خضر آب بقا
 هر که چشم از کرم ساقی کوثر دارد

متّصل دارم پریشان روزگارِ خویش را
 تا فکندم بر سر زلفِ تو کارِ خویش را
 این همه آیات روشن، وین همه نقش عجیب
 کورِ چشمی کو نبیند کردگارِ خویش را
 رستگاری در سبکباریست، باری گفتمت
 جهدی ای دل تا سبک بندی تو بارِ خویش را

عشق را خوش قانندی چون یافتم یکبارگی
در کَفَشِ دادم به یک دم اختیارِ خویش را

بر چارهٔ دلم نیست جای امیدواری
بیچارگی بَرَدِ جان زین زخم‌های کاری
کردی در این بیابانِ هولِ عطشِ هلاکم
بودی نه از دو چشمم، گر یک دو چشمه جاری
روحي فداک از منْ بیرون نه‌ای و در من
چون خون به هر رگ و پی، عشق تو گشته ساری
هستند در گدایان قومی که خسروان را
زیشان نباید آموخت، دستورِ شهریاری
از ما می‌پرس حرفی، غیر از درست‌قولی
و ز ما مخواه کاری، غیر از درست‌کاری
بر هر دری که جستی رَهْ مَحْرَم و امین باش
این نکته را نگهدار از من به یادگاری

چه جای خلق که دادارِ سید الشهدا
به حیرت است خود از کارِ سید الشهدا
که روز حشر لوای شفاعت افزارد
به جز مهاجر و انصار، سید الشهدا
کرم بین و فتوّت که کامِ تَر نکند
میان بَحرِ علمدارِ سید الشهدا
ملک تبرّک جوید، فرشته کُحلِ بَصَر
ز خاکِ مَقْدَمِ زوّارِ سید الشهدا

رباعی

مات از عطشِ تو کایناتست، حسین
 آتش به دل آبِ فراتست، حسین
 لب تشنه به دشتِ کربلا دادی جان
 یا این که لب آبِ فراتست، حسین

مرغِ سحری چو نغمه پرداز شود
 بلبل به شب آویز، هم آواز شود
 از دست کلید صبحگاهی مگذار
 تا هر در بسته بر رُخت باز شود

[۵۰] کاظم^۱

پسر آقا صادق، از نجای قم بوده و از شاگردان حکیم سعید طیب است. این یک بیت از او دیده شده است:

یک ناله مستانه ز جایی شنیدیم ویران شود این شهر که میخانه ندارد^۲

[۵۱] گلخنی^۳

همشیره زاده بابا شهیدی سابق الذکر است. مردِ فاضلِ درشت گویی بوده و در جمیع ولایاتِ عراق، محترم و معزّز بوده. این اشعار از اوست:

۱. تذکرة نصر آبادی، ص ۳۶۳-۳۶۴؛ آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۸۸؛ شمع انجمن، ص ۴۰۰؛ گلزار

جاویدان، ج ۳، ص ۱۲۸۸؛ ریحانة الأدب، ج ۴، ص ۴۱۲؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۸۸.

۳. تحفة سامی، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ تذکرة هفت اقلیم، ج ۲، ص ۵۰۴؛ آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۸۸-

۱۲۹۱؛ روز روشن، ص ۶۸۹-۶۹۰؛ شمع انجمن، ص ۴۰۷؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۲۶۸-۲۷۲.

شبِ یلدای بخششت را چرخ چه شود گر دمِ صبح دهد
یا مرا بر امیدِ وعده تو صبرِ ایوب و عمرِ نوح دهد^۱

[۵۲] کوثر^۲

کوثر، نامش میرزا عبدالکریم. در سال هزار و دویست و پنجاه و شش (۱۲۵۶) از عالمِ عَدَم، قدم به عرصه وجود گذاشته، کلمه «مشتاق علی شه» تاریخ ولادت اوست؛ چنانچه خود گفته:

ای زبده اصل دانش و فضل و ادب سر حلقه جمله نکته دانان به حَسَب
گر سال ولادت مرا می خواهی تاریخ ز «مشتاق علی شه» بطلب
مدتی مدید به تدریس و تدرّس مشغول بوده، دمی بیکار و ساعتی به غفلت نمی زیسته. در علوم ریاضی از حساب و هیئت و نجوم و اسطرلاب هنگام افاده بر مستفیدان گفتی، در تفسیر و رجال و فقه و اصول یکی از علمای فحول متبحر گردید.

طبعی شیرین و لسانی نمکین به طرز عرفانی دارد. در آغاز کار «مبتلا» تخلص می نمود. بعد از آن، شبی بین النوم والیقظه آوازی استماع نمود که «کوثر تخلص نما». بعد از آن «کوثر» تخلص نمود.

این غزل از اوست:

فغان که کارِ من زار با دل افتاده است
چو دل نمانده مرا، کارِ مشکل افتاده است
خدای را مددی ای دلیل راهِ حرم
که اولین قدمم بار در گِل افتاده است
ز حالِ غرقه دریا کجا خبر دارد
کسی که بسترِ نازش به ساحل افتاده است

۲. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۳۹.

۱. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۸۸.

من از وفا بکشم خویش را که می‌دانم
 تو را به کشتن من طبع مایل افتاده است
 درون محفل زربوش بارِ منزل کیست
 که از قفازش دو صد کاروانِ دل افتاده است

کسی ز حالِ دلِ دردمندم آگاه است
 که روز و شب همه با خیلِ درد همراه است
 برادران عزیز از کرمِ برِ یعقوب
 خبر برید که یوسف هنوز در چاه است
 نگشتم از ز وصالِ تو سربلند و لیک
 دلم خوش است که دستِ رقیب کوتاه است
 به سوی می‌کدهٔ عشق کن گذر ای دل
 نظاره کن که چه سرهاش خاکِ درگاه است
 پیاده‌ای که رخ از اسب و پیل و شاه و وزیر
 بتافت در صفِ شطرنجِ عاشقانِ شاه است
 رسد به کعبهٔ مقصود هر که زادِ رهش
 دعای نیمه شب و نالهٔ سحرگاه است

ای مهر کرده نور ز چهرِ تو اقتباس
 هفت آسمان ز پایهٔ قدر تو یک اساس
 هر روز و شب چراغِ شبستانِ نه فلک
 از مشعلِ تو نور و ضیا کرده اقتباس
 مقیاسِ و هم را به جنابِ تو راه نیست
 بالاتر از گمانی و والاتر از قیاس

گر ابرِ رحمتِ تو ببارد نباشدم
 با صد هزار خرمنِ عصیانِ جویِ هراس
 ای کیمیای همتِ شاه جهان، علی
 در بوتۀ خلاص و وفا زَر کن این نُحاس

مردمان هر چه در ضمیر آرند
 عارفان می‌شوند از آن آگاه
 «اتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ
 إِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۱

[۵۳] کفّاش

نامش آقا شیخ محمد تقی، پیشه‌اش کفشدوزی، قریب سه هزار بیت از او دیده شده
 که جمیع آن در مرثی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. در سنه هزار و دویست
 و شصت و یک (۱۲۶۱) وفات کرده.

این غزل خواجه را تضمین کرده:

اکبر تازه خط و قاسمِ نو دامادم
 به خدا تا صف محشر نرود از یادم
 مدح شاه شهدا را سر هر رهگذری
 «فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم»
 گر به گلشن روی از کرب و بلا می‌گویی
 «که در این دامگه حادثه چون افتادم»

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۷۷، ب ۱۷، ح ۱۰؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۱، ب ۱، ح ۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۳؛
 علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۴، ب ۱۳۹، ح ۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۶، ب ۴۶، ح ۱؛ معانی الأخبار،
 ص ۳۵۰، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۸، ح ۱۵۵۷۹ و ۱۵۵۸۰.

من نخواهم به جز از کرب و بلا جای دیگر

«بندۀ عشقم و از هر دو جهان آزادم»

در عزای شه لب تشنه و هفتاد و دو تن

«هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم»

خاک بر دیده بریزم که شود سَدِ سرشک

«شاید این سیل دمامد بگنَد بنیادم»

بر زبانه نبود غیرِ مراثنی سخنی

«چکنم حرفِ دگر یاد نداد استادم»

گفت زینب به جهان شاد نگشتم نفسی

«یا رب از مادرِ گیتی به چه طالع زادم»

نفسی نیست که در ماتم شاه شهدا

«از زمین تا به ثریا نرسد فزیرادم»

شه دین گفت که از تیشه بیداد فتاد

«در گلستان وفا سرو و گل و شمشاد»

شیعیان بهر عزای پسر شیر خدا

«آدم آورد در این دیرِ خراب آبادم»^۱

[۵۴] میراصلی^۲

نامش میر محمود، از سادات بلوک جاسب است. این دو فرد از او نوشته شده:

نیاز عاشقان، معشوق را بر ناز می‌دارد

تو سر تا پا وفا بودی، تو را من بی وفا کردم

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۳۱۷.

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۲۲ (میراصلی)؛ گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۱۰۹؛ تحفة سامی، ص ۶۰؛

تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۵۲۷، ۵۳۱؛ تذکره سخنوران قم، ص ۳۶-۳۸.



گویند دل به آن بتِ نامهربان مَدِه دل آن زمان ربود که نامهربان نبود^۱

[۵۵] مشربی^۲

پیشه‌اش نوکری بوده؛ آخر الامر از آن شغل دلگیر شده، بنای شاعری گذارده.

این بیت از اوست:

گردند شهیدان تو چون روز جزا جمع

معلوم شود وسعتِ صحرای قیامت^۳

[۵۶] میر مقبول^۴

از سادات این دیار بوده، در سنّ صباوت میل به شاعری کرده و هر چند اقارب او، او را منع کردند سودی نکرد؛ بالاخره به کاشان رفت و در آن جایگاه تمامت عمر خود را به شاعری به سر برده، و در سنه نهصد و سی و چهار (۹۳۴) به دار جنان خرامید.

و صاحب دیوان است، و این اشعار از او ثبت شده است:

گوید رقیب کان مَه یادِ تو کرد امروز

مقصودش این‌که داند^۵ در بزمِ یار بوده

خواهی شدن پشیمان ای مه^۶ ز قتل بنده

باد این سخن به یادت، من^۷ مرده و تو زنده^۸

۱. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۲۲.

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۹۵-۱۲۹۸ تذکره نصر آبادی، ص ۳۱۰؛ روز روشن، ص ۷۴۰؛ شمع انجمن، ص ۴۳۴؛ گلزار جاویدان، ج ۳، ص ۱۳۵۰-۱۳۵۱؛ تذکره سخنوران قم، ص ۲۸۶-۲۹۳.

۳. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۲۲.

۴. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۲۴ و ۱۲۹۸-۱۲۹۹؛ روز روشن، ص ۷۵۷-۷۵۸؛ تحفه سامی، ص ۳۴۹-۳۵۰؛ گلزار جاویدان، ج ۳، ص ۱۳۸۸؛ صبح گلشن، ص ۴۳۸؛ تذکره سخنوران قم، ص ۲۹۸-۳۰۱.

۵. مصدر: «ای شه».

۶. مصدر: «دانم».

۷. مصدر: «ای شه».

۸. مصدر: «به گوشت، ما» به جای «به یادت، من».

[۵۷] ملک^۱

از اعزّه این دیار بوده و صاحب طبع خوشی بوده، و دیوان کوچکی داشته:
از آن به وعده و صلّم امیدوار کند که آنچه هجر نکرده است، انتظار کند

ز من تا چند بگریزی، بترس آخر از آن ساعت
که چون پیدا شوی از دور، من نیز از تو بگریزم

[۵۸] میرالهی^۲

سیدی عاشق پیشه، و در فن موسیقی صاحب اندیشه بوده است، و هجو بسیاری گفته.

این ابیات از اوست:

برت تا رقیبِ پُر افسون نیاید
ز کنج لب خنده بیرون نیاید
[سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل
علاجی بکن کز دلم خون نیاید]^۳

۱. دیوان یا مجموعه اشعار ایشان در دسترس نیست تا قضاوت صحیحی شود که آیا ایشان همان ملک طیفور انجدانی متخلص به ملک است که در آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۲۴۸ و ۱۳۱۶-۱۳۱۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۵۶۹؛ تذکره سخوروان قم، ص ۳۰۲-۳۰۵ معرفی شده است. دیگری ملک محمد قمی ملقب به ملک الکلام و متخلص به «ملک» از استادان به نام نیمه دوم قرن دهم است. مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۴۴۶-۴۴۸؛ تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۵۱۰-۵۱۵؛ تذکره میخانه، ص ۳۵۳-۳۵۵.

۲. در آتشکده آذر با عنوان میر والهی قمی و در هفت اقلیم هم به همین نام آمده است. نک: آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۳۴۳-۱۳۴۸؛ هفت آسمان، ص ۱۵۲-۱۵۳؛ هفت اقلیم، ص ۵۱۷؛ تحفه سامی، ص ۱۵ و ۵۹؛ روز روشن، ص ۸۸۸-۸۹۰؛ گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۱۹؛ ج ۲، ص ۱۴۷۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۵۳۱؛ ج ۲، ص ۶۸۸؛ شمع انجمن، ص ۵۱۲.

۳. این بیت از آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۳۴۳ اضافه شد.

عشق نخلیست سر افراخته از بیشهٔ ما
 ریشه پیچیده به هر سو به رگ و ریشهٔ ما
 گیره از بند نقابت نتوانست گشود
 با همه سعی سر ناخنِ اندیشهٔ ما
 آذرگاه یزدی زردشتی در جواب گفته:
 همچو فرهاد بُود کوهکنی پیشهٔ ما
 کوه ما سینهٔ ما، ناخنِ ما تیشهٔ ما
 نکشم مَنّت یک جرعهٔ می از ساقی
 اشک ما بادهٔ ما، دیدهٔ ما شیشهٔ ما
 عشق شیرست قوی پنجه و می‌گوید فاش
 هر که از جان گذرد، بگذرد از بیشهٔ ما
 داغ‌ها دست به هم داد و زره شد بر تن
 نیست از تیرِ حوادثِ دگر اندیشهٔ ما

[۵۹] مشتاق^۱

نامش استاد غلامرضا، مشهور به شیشه‌گر. مرشدِ معتبری بوده، چندین سال در ساری و مازندران به شغل شیشه‌گری مشغول بود، و در آن اوقات متأهل شده. به ملاحظهٔ شیشه‌سازی، جمعی که در عمل کیمیاگری بودند برای ساختن قرع و زیبق و غیره با استاد خلطه و آمیزش به هم رسانیدند، و رفته رفته از شیشه‌گری دست کشیده و در طلب گوگردِ احمر افتاد، و عاقبت مجازش به حقیقت رسید و مسِ قلب را به صحبت ابرار و اخیار، زَر نمود. از خدمت آقا محمد حسن زرگر و

۱. مشتاق علیشاه (میرزا محمد تربتی) در گذشته به سال ۱۲۰۶ق، رساله‌ای به نام «رساله فیضیه» دارد و از قرائن بر می‌آید غیر از این مشتاق است که مورد بحث ماست. نک: سفرنامهٔ قم، زهرا اردستانی، بخش معارف قم، ذیل عنوان کوثر علیشاه قمی.

حاجی رجبعلی نیلی و صدر الممالک اردبیلی طریقهٔ نعمت اللہیہ را آموخت. در قم جمعی دستِ ارادت به دامنش زدند، پس از آن به طهران رفت. اعیان و اشرافِ طهران روی توجه به جنباش آوردند، کعبهٔ طالبین و مقصد راغبین گردید و در سال هزار و دویست و هشتاد و نه (۱۲۸۹) از طریقِ عتبات عالیات و ائمهٔ عراق به مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبہ مشرف گردید.

در علمِ معاشرت و آدابِ ماندش کم دیده شد. سخن جز به ضرورت نگفتی، و در محضرش حرفِ بی جا کسی را مجال نبود. و عاقبة الامر در سال هزار و سیصد و یک (۱۳۰۱) وفات یافت و جسدش را از طهران به مشهد مقدس رضوی حمل نمودند. و این کلمه، تاریخ وفات اوست: «استاد شیشه گر». و رساله ای نوشته موسوم به رسالهٔ فیضیه و به طبع رسیده [است].

و غزلیات و اشعارِ خوبی دارد؛ از جمله دو غزل از او در این کتاب به یادگار نوشته شد:

ألا یا ایّها الساقی، تویی حلالِ مشکل‌ها

به من حل کن ز دل مشکل، ادر کاساً و ناولها

بشوی اوراق دل از می، ببر رنگِ ظلام از وی

که تا یابی نشان از حی، رهی از قیدِ ساحل‌ها

به پای خم برم ساقی، بده زان جام و راقی

که تا یک دم براسایم ز راه و رسم منزل‌ها

دو سه رطل گرانم ده، پس آنگه ره نشانم دهد

که چون اُشتر به رقص آیم، به زیر بارِ محمل‌ها

ز نیرنگ جهان بگذر، بزن بر لا مکان شهر

بکش از خطِ امکان سر، ز سافل‌ها و آفل‌ها

حضور حق شود حاصل، نگردي گر ز حق غافل

که حق در دل کند منزل، نباشی گر ز غافل‌ها

علی را گر تو «مشتاقی» بشوی اوراق رزّاقی

ضمیر ساده خوشتر از سواد نقش باطل‌ها

ایضاً غزل:

این خرقه صد پاره ما دوختنی نیست

چون زهد در او نیست، چرا سوختنی نیست

تحصیل محبت نتوان کرد به تلبیس

تلبیس چراغیست که افروختنی نیست

ای شیخ برو مسئله عشق بیاموز

هر چند که این مسئله آموختنی نیست

بیهوده مکش رنج و مکن رشته به سوزن

این چاکِ دلِ ما به خدا دوختنی نیست

«مشتاق» ز کالای ریا دست فرو شست

چون دید متاعیست که اندوختنی نیست

[۶۰] محیط^۱

نامش آقا میرزا محمد، المتخلص به «محیط» و الملقّب به «شمس الشعراء» طابت تربته.

والدِ مبرورش مردم قریه «وزوا» مِنْ مضافاتِ قم بوده و در آن قریه به خدمتِ شرع و نشرِ

علم و ارشادِ خاص و عام بذلِ جُهد می‌نموده، و در طریقِ قدس و تقوی قدم می‌زد.

مسقط الرأس محیط، دار الایمان قم بوده. اوایل عمر خود را در روضه رضیه و

تربت زکیّه حضرت معصومه علیها السلام به کسب فیوضاتِ ظاهریّه و باطنیّه و تحصیلِ علوم

۱. لقب محیط قمی، شمس الفصحاء بود که توسط مظفر الدین شاه به وی اعطا شد. دیوان او به سال ۱۳۶۲

توسط «نشریات ما» به کوشش احمد کرمی در تهران چاپ شده است. نک: حدیقه الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۱۳

- ۱۶۱۴؛ الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۱۵؛ سخنوران نامی معاصران، ج ۵، ص ۳۱۹۲-۳۱۹۷؛ فهرست کتاب‌های چاپی

فارسی، ج ۱، ص ۸۶۰-۱۵۷۸-۱۵۷۹.

عقلیه و نقلیه در خدمت اکابر علمای عامل و اماجد ادبای کامل به سر برده و آخر عمر در طهران، شخص شریفش، شعرا و ادبا را سر انجمن بوده و شعر لطیفش، فصحا و بلغا را افسر سخن.

دوست و دشمن به فصاحت و بلاغت او معترف بودند، و شعر و شاعری و صفات حمیده دیگرش را می ستودند.

تقریباً مقدار پنج هزار شعر از او دیده شده، و دیوانش به طبع رسیده. در سنه هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) عالمی را غرق محیط اندوه و تأسف نموده، از دار فانی به سرای جاودانی واصل گشت و آن گنج دین و دانش در ارض اقدس شیخان قم به خاک رفت.

و این رباعی را شاعری «شهدی» تخلّص در تاریخ وفات محیط گفته:

آوخ چه از این سراچه پر زحمت

زد غوطه محیط در بحار رحمت

با ندبه به سال فوت او «شهدی» گفت

«شمس الفصحا گزیده جا در جنت»

و این تغزل از اوست:

اگر ز نقطه موهوم آمده دهنی

دهانِ توست در آن نقطه هم بود سخنی

نمود لعل تو اثبات ذاتِ جوهر فرد

رواست بوسه زدن بر چنین لب و دهنی

ستاره‌سان همه چشمم، فلک صفت همه گوش

که بینم آن دهن و بشنوم از آن سخنی

لطیف پیکر او زان نداشت سایه که بود

ز جان زنده دلانش لطیف‌تر بدنی

بر او چو یزدان تشریف مکرمت پوشاند
 نهفت کون و مکان را درون پیرهنی
 تو شمع انجمنی، دیگران چو پروانه
 اگر کنند نکویانِ شهر انجمنی
 قد تو سرو و دلِ عاشقان بُود چمنش
 که دیده است چنین سروی و چنین چمنی
 ز شانه زلف شکن در شکن مزن بر هم
 که آشیانه مرغِ دلیست هر شکنی
 مرا به مشک خُتن با تو احتیاجی نیست
 که چین طرّه تو هست مشک را ختنی
 حکایتِ دلِ درمانده است ورطه عشق
 شنیده‌ای تو اگر شرح موری و لگنی
 مرا ببین که گَنَم کوه را به ناله ز جای
 مخوان فسانه، کز این پیش بود کوه‌کنی
 به عالمی نفروشم تو را که نتوان داد
 گران بها گهری را به کمترین ثمنی
 غریب عالم خاکیم، سال‌ها بگذشت
 در این دیار ندیدیم مردمِ وطنی
 من و مدایح ختمِ رُسل، شَه لولاک
 که نیست خوشتر از این شیوه در زمانه منی
 نخست فیضِ ازل، اولین تجلّی حق
 که اوست مظهرِ فیاضِ کُل به هر زَمَنی
 نبیِّ مَکّی اُمّی، مُحَمَّدِ عربی
 که هست علّتِ ایجاد هر روان و تنی

«محیط» مادح احمد، خدای باید و بس

مدیح حضرت او نیست حقِ همچو منی^۱

بی تو نباشد عجب، گر ز دل آرام رفت

می رود آرام دل، چون که دل آرام رفت

از رخ و زلف تو بود، طاقت و آرام دل

بی رخ و زلفت ز دل، طاقت و آرام رفت

سعی نمودم بسی در طلب تو ولی

کام میسر نشد، عمر به ناکام رفت

کوشش بی فایده است، بی مدد و لطف حق

کیست که کاری از او پیش به ابرام رفت

دور ز زلف و رُخت، ای مَه خورشید رو

با غم و رنجم بسی صبح شد و شام رفت

پخته نشد هر که را سینه ز سودای عشق

در این سپنجی سرا، خام شد و خام رفت

شیوه دُردی کشی، کرد مجرّد مرا

یکسره اسباب زهد، در گرو جام رفت

غیر زمانی که شد صرف ثنای علی

جمله به بیهودگی حاصل ایام رفت

مایه آرام دل، نام علی شد «محیط»

رفت ز دل اضطراب، تا ز دل این نام رفت^۲

۱. دیوان محیط، ص ۴-۵.

۲. دیوان محیط، ص ۴۹.

[۶۱] مرشد^۱

نامش عباسقلی بیک، از اعظام کدخدازادگان این بلد بوده. از بدایت عمر تا پایان رحلت از این جهان، شبی بر وی نگذشته که حریف ساده و الیف باده نبوده. در سنه هزار و دویست و هشتاد و دو (۱۲۸۲) از این دار به دار دیگر رفت. این غزل از اوست:

ثُرک نگاری که بر کمر قمه دارد وز قمه‌اش قصدِ کشتن همه دارد
گر قمه خود کُشد، کُشد همه کس را خود بده انصاف، از که واهمه دارد
سر پُر آن تیره زلفِ سرکش خود را ز آن‌که به گردنِ هزار مَظْلَمه دارد
چشم سیاهت ز آهوان خطایی سر به بیابان نهاده، صد رِمه دارد

[۶۲] مستوفی^۲

نامش میرزا ابوالقاسم، والدش میرزا زین العابدین. اجدادش به منصب استیفا و سر رشته داری این بلد از تشخیص و تجمیع خرج دیوانی مرجوع به ایشان بوده. والدش دست از این کار بشست و دامن از این عمل در کشید، و به محصول و مدخلِ خود ترتیبِ امرِ معاش و تمهید لوازم شأن و جاه خود می نمود، تا به دارِ جاوید رخت کشید.

اما جناب سامی، حاوی صفات پسندیده، و عاری از خصالِ نکوهیده بوده است. در خطّ نسخ و نستعلیق عدیل و نظیر نداشته، پاره‌ای از اوقات به نظم‌سرایی می پرداخته. این غزل از منظومات اوست که در این جا ثبت گردید:

عاشق ار میل کوی یار کند باید اوّل که جان نثار کند
خاکِ ره گشته‌ام به امیدِ که مگر بر سرم گذار کند
فردی از شیخ در کلام آرم تا که شعر من آبدار کند

۱. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۴۰.

۲. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۴۲.

یار باید که هر چه یار کند	بر وجودِ خود اختیار کند
خواست خالق که آیتِ رحمت	بر همه خلقِ آشکار کند
کرد نورِ محمدی ظاهر	که از آن نورِ دفعِ نار کند
روز محشر مرا بود امید	کز غلامانِ خود شمار کند

قطعه

درمان هجر جز به لقای حبیب نیست
این درد چاره‌اش به دوی طبیب نیست
پیر خرد به صبر و شکیم علاج گفت
آوخ علاجِ هجر به صبر و شکیب نیست

نورِ خورشید، درخشنده تر از روی تو نیست
ماه تو دیدم و دیدم که چو ابروی تو نیست
هر که گوید که دلی دارم و دینی دارم
شد یقینم که گذارش به سرِ کوی تو نیست

[۶۳] منظر^۱

نامش ملا محمد جعفر. پدرش - استاد قیصر - چون رخت به سرای جاوید کشید،
ملا محمد جعفر در آغاز زندگانی بنابر اقتضای جوانی، دست به اتلاف مالِ موروث
برگشود و دوستانِ کاسه و آش و حریفانِ پیشه استکلاش، موی دماغ و شاهد خانه و
باغ او شدند و روز و شب، باغ و صحرا و دشت و گل گشت را از دست نهشتند و تا
کاسه و کیسه امتلا داشت، از ذیل ارادتش چنگ رها نکردند:
این دغل دوستان که می‌بینی مگسانند گردِ شیرینی

۱. تذکرة الشعراء قم (فیض)، عنوان ۴۳.

چون از مستی جوانی به هوش آمد و سرپوش از روی کار برداشته شد، دیدار کرد که از سودای اعمال گذشته سودی جز ازدحام غریمان به دست نیامده. الحاصل، جنابِ مشارِّ الیه اگر چه بر انواعِ سخن قادر و قاهر بوده، لیکن چون بعضی از شاعران، کمالِ شعری را دست آویزِ تکذبی نکرده. در لیالی جمعه سر بر بستر خواب نیاورده، در مضاجع امام زادگانِ عظیم الشان که در بیرون شهر واقع شده، شب را به اذکار و اوراد به سر برده. این غزل از او در این مجموعه به یادگار ثبت گردید:

به سراپایِ وجودِ تو که جانست و روان
که به پای تو نهادن سر و جان این همه نیست
از فراقِ سرِ زلفِ تو به شب‌های فراق
خوانمت قصّه زمانی و زمان این همه نیست
به سرا پردهٔ توحید در اقلیم وجود
عشق اگر خیمه زند، کون و مکان این همه نیست
نیست باریک‌تر از مو و میان تو و لیک
در مقامات فنا، مو و میان این همه نیست
چشم دل باز کن از راهِ حقیقت پویی
که در این راه نهان، چشم عیان این همه نیست

رباعیات

خورشید ازل ز رُخ چو برداشت نقاب
برداشت نقاب و گشت ظاهر به حجاب
ظاهر به حجاب اگر نشد پس ز چه رو
گردید ابو تراب، ظاهر ز تراب

ای خواجه اگر دفتر امکان بینی در دفتر امکان، همه قرآن بینی
قرآن بینی اگر به چشم حق بین هر آیت از او دفتر امکان بینی

مقبول اگر بر تو و یا مردودم
غیر از تو نبوده دیگری معبودم
خواهی چو خلیل آتش بر من گل کن
خواهی بفکن به ناز چون نمرودم

جز کوی تو دیگری پناهی نبود جز سوی توام گریزگاهی نبود
باشد گنه من از دو صد کوه فزون اندر بر عفو تو چه کاهی نبود

بر درگه این و آن دویدیم بسی فریادرسی جز تو ندیدیم کسی
فریاد رسا کنون به فریادم رس غیر از تو به دهر نیست فریادرسی

[۶۴] مدحت

نامش میرزا علی خان، ملقب به افتخار دفتر، فرزند ارجمند میرزا محمد رضی مستوفی سرکار فیض آثار، از خانواده نجیب و دوده نبیل جلیل این بلد است، که اجداد و نیاکانش به علو مرتبه و سمو قدر در شمار می رفتند و به منصب استیفا و سر رشته داری آستان ملایک پاسبان حضرت معصومه علیها السلام مفتخر و سرافراز بوده اند؛ چنان که تاکنون هم این سلسله به طایفه مستوفی معروفند.

اما جناب مدحت، دانشوری است فرزانه و هوشمندی است یگانه، در نظم و نثر و خط و ربط ماهر است، و در فنون سخنوری و شاعری از قصیده و غزل و رباعی ماهر. قصیده را خوب می گوید و غزل را این گونه می سراید. در این جا از اشعار او، به ذکر یک غزل اکتفا نمودیم:

خرابی دلم ای دل ز باده آباد است
 بنای غم چو جهان سخت و سست بنیاد است
 بیار ساقی شیرین لبم از آن می تلخ
 که رُوح رُوح از این راح روح بنیاد است
 مگر که خاک غم از آبِ آتشین بر باد
 رُود ز دست تو ساقی که جانم آزاد است
 گرت هواست که بعد از تو ذکر خیر کنند
 بدار گوش که این پندم از خرد یاد است
 گرفته ملک دلم را سپاه و لشکر عشق
 به شِکوه آمده عَقلم که این چه بیداد است
 ز عشق باز نمایم تو را حکایت نغز
 که از ادیب اریب سخنور انشاد است
 به بیستون گذر و بیستون تماشا کن
 که عقل خیره شود، کاین هنر ز فرهاد است
 برو مدائن و آثارِ شورِ شیرین بین
 ز تلخ کامی فرهاد خسروی شاد است
 اسیر زلف تو گردیده این دلِ «مدحت»
 که از جفای تو نالان، گهی به فریاد است

[۶۵] معین

شاعری است لیب، و ادیبی است اریب. طبعی قادر و قاهر دارد، که در یک شبِ
 قصیده‌ای فریده می‌سراید. و فعلاً سنواتی است که در مأمونیه زرنند توطُن کرده و
 کنج قناعت را در آن‌جا اختیار نموده. طبعی دارد به روانی آب، و ذهنی به تندِ
 شهاب. قصیده و غزل و رباعی و هجا را خوب می‌گوید.

و این قصیده از اوست:

صلا زد چون به جام عشق ساقی میگساران را
 به بزم قربِ جانان کرد دعوتِ عشقِ بازان را
 ز جا بر جست و پیشی جست پیش آهنگِ عشاقان
 ز جان بگذشت و او از سر فکندی رایگان جان را
 به حجِ معنوی مسلم ز کوفه بار بر بستی
 به طوف کعبه دل‌ها وداعی گفته جانان را
 پس از روی صفا بنمود سعی از مروه تا کوفه
 به روز هشتم حج کرد افشا رازِ پنهان را
 چو دانستند اهل کوفه قصدِ اوست جانبازی
 فرو شستند دست از عهد و بشکستند پیمان را
 همی گفتند آهوی حرم را صید می‌باید
 گرفتی در میانِ گرگانِ کوفه ماهِ کنعان را
 پس آن سرور کشیدی تیغ و بُبریدی و بشکستی
 ز یک ضربت به یک حمله سر و دست دلیران را
 به هم پیچید چون طومارِ عمرِ سر صفاهاشان
 ز هم پاشید چون ریگِ بیابان جمعِ ایشان را
 سپر افکند، یعنی پیشِ تیغِ عشق می‌باید
 سپر کردن سر و سینه، فدا کردن تن و جان را
 چو ماند او بی سپر، گرگانِ خیره چیره تر گشتی
 گرفتی در میان همچون نگین دیوانِ سلیمان را
 که مسلم نعره الله اکبر بر کشید از دل
 به یاد آورد عمّش حیدر و رزمِ یهودان را

برید و دوخت و پوشاند از تیغ و سنان در گِل
 سرِ گردان، دلِ گردنکشان، جسمِ حریفان را
 شکست و بست فرّش صَفّ و راهِ خصم تا دادی
 به باد از آتش تیغِ پُر آبش خاکِ گردان را
 ابا یک دست همی می‌کُشت و می‌افکند از دشمن
 به بام انداخت از دستِ دگر یک‌یک شجاعان را
 چو از زنِ کمتران دیدند آن مردانگی از وی
 مدد جستند از زن‌ها که دریابید مردان را
 ز پشتِ بام بر فرقِ شریفش ریختند آتش
 ز سمتی سنگ باران کرده آن پیکِ شهیدان را
 به راهش چاه‌ها کردند، تا در چاهش افکندند
 اسیر آخر نمودی روبه‌هان آن شیرِ غرّان را
 چو بردندش غریب و خوار در نزدِ عبیدالله
 به قتلش داد فرمان آن لعینِ بکر بن حرمان را
 به روزی پیشتر از عیدِ قربان گشت قربانی
 «معین» البته حق سازد قبول این‌گونه قربان را

رباعیات

ماه رمضان بهر مَه‌ش هست شرف زیرا که در او دُری برون شد ز صدف
 از فاطمه در نیمهٔ این ماهِ خدا احسان حسنی کرد به سلطان نجف

تا چند «معین» در طلب یک من نان نزدیک به دونانی و دور از مَنان
 از بهر دو نان بَری به دونان تعظیم رو آر بَمَنان که بَدِه بر من نان

رفتم به بر نگارِ سیمین غبغب
گفتم به سفر می‌روم ای مه امشب
زلف سیه و روی چو مه را بگشود
گفتا که مرو، قمر بود در عقرب
با مدّ فرنگ دختری همچون ماه
با مادر خویش بُد خرامان ناگاه
مادر به کرشمه گفت کاین مسطوره است
ای آن‌که خریدار منی بسم الله

[۶۶] محتاج

نامش شیخ عباس، پیشه‌اش نجّاری، به مضمون کلمه مبارکه «الکاسب حبیب الله»^۱
به کدِ یمین و عرقِ جبین از شغلِ نجّاری مکت می‌اندوزد و خرج اهل
و عیال می‌نماید. هر چه بخواهی آزاده و مردم‌دار و آسوده و کم آزار است، و نظر به
مضمونِ حدیثِ شریف: «مَنْ بَكِيَ، أَوْ أَبْكِي، أَوْ تَبَاكِي، فَلَهُ الْجَنَّةُ»^۲ به نوحه سرایی و
مرثیه خوانی، حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در منابر و تکایا می‌پردازد، و به اشعارِ
حزین مستمعین را می‌گریاند. و اغلبِ اوقات با ادبا و شعرا یفِ حضرت گشته و
ندیم صحبت شده. قصیده را خوب می‌گوید.

از جمله اشعارش تضمین غزل صامت است که در این جا ثبت گردیده، و این است:

باز عشقم گهرِ صدق و صفا می‌خواهد
آنچه بد مقصد و مقصود خدا می‌خواهد
دل زارم سفر کرب و بلا می‌خواهد
آستان بوسی شاه شهدا می‌خواهد

۱. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۲۴۶؛ مصباح الفقاهة، ج ۳، ص ۷۹۳؛ تفسیر الاکوسی، ج ۲۰، ص ۱۰۹.

۲. مثير الأحران، ابن نما حلّی، ص ۵؛ اللهوف، ابن طاووس، ص ۱۰؛ جامع احادیث الشيعة، ج ۱۲، ص ۵۶۷.

مردم دیده بر این صحن و سرا خونبار است
 بهر شش گوشه قبرش دل من افکار است
 روز و شب در غم دوری ز حسین بیمار است

جرم بیمار چه باشد که دوا می خواهد
 این دل غمزده خون گشت آیا پیکِ خلیل
 بهر این راه هدایت تو مرا باش دلیل
 دیرگاهی است که در کنج وطن گشته علیل

در غریبی ز درِ دوست شفا می خواهد
 بارلها نظری تا که به تن هست حیات
 تا دهم غسل تنِ پُر گُنه از آبِ فرات
 پی تحصیل حیات ابدی وقتِ ممات

جای در کفش کنِ نورِ خدا می خواهد
 ای محبّانِ عزادارِ شهِ تشنه جگر
 هر که خواهد که شرفیاب شود بر این در
 درک این فیض نه در عهده زور است، نه زَر

مددی از نظرِ آلِ عبا می خواهد
 همه کس لایق قربانی آن در نشود
 هیچ کس در دو جهان پورِ مظاهر نشود
 بی خود این دولت جاوید میسر نشود

ور نه این مرتبه را شاه و گدا می خواهد
 گر چه «محتاج» بود دیده تو گوهرپاش
 بس نما، قلبِ محبّانِ خدا را مخراش
 صامتا منتظرِ لطفِ خداوندی باش

که خوش است آنچه برای تو خدا می خواهد

[۶۷] ناجی

نامش آقا سید ابوالقاسم، از ساداتِ صحیح النسب این بلد بوده، در سخنوری از قصیده و غزل و هجایی همتا بود، و در سنه هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶) دار فانی را وداع نموده، و در صحن جدید مدفون گردید.
این قصیده از اوست:

ای که از لعلِ لبِ گشته خجَلِ آبِ حیات
پیش لعل لب تو چشمه حیوانِ ظلمات
آمد از تشنه لبی از چه سبب جان به لب
لب جان بخش تو با آن که بُدی آبِ حیات
بر لب شطِ فرات از غم یک جرعه آب
گشته از چشمه چشم تو روان شطِ فرات
گر دو تن مرده مسیحا به حیات احیا کرد
کردی از دم تو دو عالم را احیا به ممات
زنده شد از تو مسیحا چو زند پیش تو دم
گر زند پیش تو دم، می کند اظهارِ حیات
صورت خطِ تو معنی کلام الله است
بلکه هم معنی انجیل بُود، هم تورات
ذاتِ حق را تو صفاتی اگر ای مظهر حق
عین ذاتست صفت، ذات بود عین صفات
تا که بر اسب شهادت شدی ای شاه سوار
گشت خورشیدِ فلک بر رخِ چون ماه تو مات
آن چنان فانی بالذات شدی دزِره عشق
که نمانده ز تو باقی اثری در اثرات
حاجتِ ای حجتِ حق هیچ به شاهد نبود
نزد حق خون تو را، نفی تو سازد اثبات

تا سرت دید ز قتلت به زمین لرزه فتاد
 بست قامت به سنان بهر نماز آیات
 جز تو از خون گلو کرده که تجدید وضو
 غیر تو بر سر نی گفته که تکبیر صلات
 عدد زخم تو افزون ز کرور وز الوف
 هر قدر شرح ز آحاد دهم تا عشرات
 الذي صدرک مکسور من جرد الخيول
 والذي رأسک مشهور في رأس القنات
 جای تو عرش برین است، نه بر فرش زمین
 منه بر خاک جبین، ای شه عالی درجات
 دختران بر سر نعشت همه با موی پریش
 جمع بر گرد جدی مویه کنان همچو بنات
 شکرین لعل تو تا خسته شد از چوب ستم
 به نبات لب شیرین تو تلخ است اوقات
 من و این بار فراق تو کشیدن تا کی
 من و در کوی وصال تو رسیدن هیات
 ما همه غرق گناهیم و تو دریای کرم
 ما به گرداب بلائیم و تو کشتی نجات
 قبض آزادی «ناجی» ز حسین گشت وصول
 باشد امشب شب آدینه و یا روز برات
 من که ابیاتم سر دارد از ابیات جنان
 کی دهم سر به سر این ابیات بر آن ابیات
 هر که در باغ شهادت گل رویت بوید
 بی تأمل بفرستد به محمد صلوات

[۶۸] وفا^۱

نامش میرزا اشرف الدین، از اجله سادات این دیار بوده، در اواخر دولت نادری به هندوستان رفته، قریب سی سال در آن ممالک به سیاحت مشغول بوده، در آخر کار به طواف خانه خداوند جلیل رهسپار شده و به قم مراجعت نموده. پس از چندی در سنه هزار و صد و هشتاد و سه (۱۱۸۳) به رحمت ایزدی پیوسته.

و این دو شعر از او دیده شده، و در این جا ثبت گردید:

یار آمده بود بر سرِ مهر بی مهری روزگار نگذاشت^۲

عارض چون مهش یکی، سنبل مشکفام دو

وای^۳ به تیره روزیم، صبح یکی و شام دو^۴

[۶۹] وفا^۵

نامش آقا میرزا آقا، از جمله سادات صحیح الانساب این شهر بوده، غزلیات خوبی از او دیده شده. در سنه هزار و دویست و هشتاد و سه (۱۲۸۳) در دار الخلافه طهران به ناخوشی وبا درگذشت.

از جمله اشعارش این غزل است:

راست گویم، خنجر رستم مرا آید به پهلوی

به که با منت ز کیکاوس خوردن نوش دارو

زخم نیش خارِ خرما بر دلِ من خوشتر آید

صد هزاران باده تا نوشیدن خرما ز راسو

۱. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۶۸۱-۶۸۲؛ سفینه المحمود، ج ۱، ص ۲۲۴؛ مجمع الفصحاء، ج ۶، ص ۱۰۹۰؛ روز

روشن، ص ۹۰۵-۹۰۶؛ شمع انجمن، ص ۵۲۰؛ تذکره سخنوران قم، ص ۳۴۴-۳۴۸.

۲. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۶۸۱.

۳. مصدر: «آه» به جای «وای».

۴. آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۶۸۲.

۵. تذکره الشعراء قم (فیض)، عنوان ۴۴.

زین دنی طبعان چو خواهی رسم و آیین مروّت
 جهل باشد خواستن شیرینی شکر ز مازو
 چون غلیواژند این دونان، گهی ماده، گهی نر
 دیو سیرت در صفت، کژدم طبیعت، اژدها خو
 همچو گردو افکنند از سخت رویی و ملامت
 از پی یک دانه گردو، صد هزاران چین بر ابرو
 در سماط کس مجو شهدِ مروّت، چند باشی
 چون مگس برگردِ خوان این لثیمانِ ترش رو
 کس نجوید کامِ دل زین ناکسانِ دو نطبیعت
 رو «وفا» کامِ دلِ خود از محمد وز علی جو

ایضاً غزل

تار زلفِ یار، دامی از بلاست	شاه را بدان بنده می‌کند
گر نه لعلِ او چشمه بقاست	مرده را چسان زنده می‌کند
هان مکن مرا عیب در جنون	ز آن‌که نیستی آگه از بطون
عشق چون زند خیمه در درون	عقل را پراکنده می‌کند
عشق پنجه‌ای دارد آهنین	چون بر آورد بر ز آستین
صد هزار شه چون سبکتکین	در بر ایاز بنده می‌کند
تیر عشق را هرگز ای پسر	سود کی کند آهنین سپر
این خدنگ جا از ره نظر	در درونِ بسینده می‌کند
زین سپس مرا کار مشکل است	کاز گلی مرا خار در دل است
کز تغافلش بر جراحت	دل نمک پراکنده می‌کند
آب زندگی در لبش نهان	هر که خورد از آن کیمیای جان
تا ابد ورا عمر بی گمان	همچو خضر پاینده می‌کند

زین شگفت اگر، گشت لعل و ش
 هم به خاصیت لعل رنگ را
 ما و یا غم عشق ساختن
 در هوای او نقش تافتن
 آن که گفته است کار من جفاست
 گر نه میل من جانب وفاست
 بر گل رخ آن نگار اگر
 شوق روی گل عندلیب را
 هر دو لعلش از تابش رخس
 آفتاب تابنده می کند
 با خیال وی نرد باختن
 تا چه آفریننده می کند
 جز خطا ز من خواستن خطاست
 زیر لب چرا خنده می کند
 شد غزل سرای طبع نغمه گر
 در چمن سراینده می کند

ایضا

بسی است تا که گرفتار محنت و المم
 سپهر را هدف تیر کینه و شتم
 سپهر دایم با من به کین و پندارد
 که او ز دوده ضحاک و من ز تخم جم
 هلا سپهر حذر کن از این خطا کاری
 که من نه زاده جم، نسل صاحب کرم
 هلا سپهر بیندیش از آن زمان که رسد
 بر آستان شهنشاہ اولیا قدم
 علی وصی پیمبر، ابا شیر و شبر
 که بی محبت او بر نیامده است دم
 اگر نبودی مهر علی مزا در دل
 به از وجود بُدی صد هزار ره عدم
 نعیم روضه رضوان مراست مهر علی
 مرا عقیده همین و بر این عقیده هم

شها به جاه تو کز لا مکان رفیع تر است

که دست گیر و بر آور ز تیره چاه غمم

به همت تو که قطره است پیش او صد بحر

که وا رهانی از این پس ز چار موجِ یم

[۷۰] هاله^۱

نامش آقا سید محمود، سیدی نجیب و شاعری لیب، از کدِ یمین خود که کسب
علاقه بندی باشد، معاشِ روز و شب خود را می‌گذرانیده. در اواخر عمر از زیست
در وطن چشم پوشیده و به مشهد حضرت امام حسین علیه السلام بر شتافت. پس از ورود
بدان ارضِ مقدّس، چند روزی نگذشت که از دست ساکنان ملاّی اعلی در سنه هزار و
دویست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵) شربت ناگوار مرگ را چشید.

و دفتر اشعارش به دست نیفتاد؛ این چند بیت را به عنوان یادگار نوشتم؛ و این است:

از شیشه حقیقت، تا می به جام کردند

اول مرا از آن می، مستِ مُدام کردند

در کوی یار جانی، نوری به من نمودند

روز مرا از آن نور، یکباره شام کردند

در مجمعی که بودند عشاق جمله حاضر

صد پادشه چو محمود آن جا غلام کردند

در خلوت دل آرام، خاصان همه نشستند

حوری و باغ جنت، وقفِ عوام کردند

از هر دو کون هر کس بگذشت و وصل او خواست

درد و فراغ هجران بر او حرام کردند

هر کس که دید رویش، دل داد خوش به بویش

هر حلقه‌ای از آن مو، صد گونه دام کردند

۱. تذکره الشعراء قم (فیض)، عنوان ۴۵.

آن دل که بُرد اوّل از ما به غمزه دل
 فوج غمش در آخر، آن جا مقام کردند
 زاهد خبر ندارد از عیش و مستی ما
 آن باده‌ها که از عشق، ما را به کام کردند
 باشد کلام «هاله» شیرین و خوب و موزون
 گویی که شهدِ قندش اندر کلام کردند

[۷۱] هجری^۱

از اهل این دیار، و به شیوه زهد مشهور روزگار بوده، و طبع موزونی داشته. این رباعی از اوست:

ساقی اگر می ندهی می میرم ور ساغر می به کف نهی می میرم
 پیمانه هر که پُر شود می میرد پیمانه من چو شد تُهی می میرم^۲

[۷۲] هاشمی^۳

از سادات این دیار، و در محکمه مطاع شرع مشغول به تحریر بوده و از مردمان معروف زهاد و از اشخاص با تقوی این بلد محسوب می شده. طبعی خوش داشته، این بیت از اوست:

هر چند کلبه ما جای تو نوش لب نیست
 با ما شبی به روز آر، یک شب هزار شب نیست^۴

۱. ابوالقاسم هجری قمی فرزند آقا محمد صادق، از شعرای قرن دهم که در قمی بودن ایشان در منابع اختلاف است. نک: آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ۱۳۵۰-۱۳۵۴؛ تحفة سامی، ص ۳۲۱؛ تذکرة هفت اقلیم، ج ۲، ص ۵۱۵؛ روز روشن، ص ۹۲۳؛ مجمع الصفحاء، ج ۶، ص ۱۱۸۶؛ گلزار جاویدان، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۳۵۲-۳۶۲.

۲. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ص ۱۳۵۰.

۳. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ۱۳۴۹-۱۳۵۰؛ نگارستان سخن، ص ۱۴۴؛ گلزار جاویدان، ج ۳، ص ۱۷۲۸؛ تذکرة سخنوران قم، ص ۳۴۹-۳۵۱.

۴. آتشکده آذر، نیمه اول، ج ۳، ۱۳۵۰.

[۷۳] مفلس^۱

مؤلف این کتاب، حسین بن محمد حسن القمی، المتخلص به «مفلس». ولادتِ حقیر در ماه جمادی الاول سنه هزار و سیصد و پنج (۱۳۰۵) روی داده. چون شش سال از عمرم برآمد، والدِ مرحوم - که ملا محمد حسن باشد - اشارت به تعلیم نمود. در مدتِ پنج سال، سوادِ فارسی را تکمیل نمودم و هیچ شغلی نزد من محبوب‌تر و مرغوب‌تر از خواندن و نوشتن نبود.

کتابِ فارسی بسیار از نظم و نثر خواندم؛ پس از آن به خواندن رسائل صرف و نحو مشغول شدم. روز به روز شوق و شغف من زیاده شد، استادی که داشتم از ذکا و شوق من تعجب نمود و تحسین می‌فرمود. و چون طبیعت موزون بود، از شعر لذتی عظیم می‌یافتم و به گفتن شعر میل می‌نمودم، والد هم در کارم مبالغه داشت. و شوق مطالعه چنان مرا بی قرار نموده بود که التفات به لذات نداشت. با این حال رغبتی موفوره به طاعات و عبادات بود و لذتی عجیب از آن می‌یافتم، و ذکر آن احوال را چنان که بود نتوانم کردن، و آنچه را که گفتم از مقوله «ذکر النعیم من بضایع المساکین» است.

و از اتفاقات عجیبه آن‌که برای آن‌که فارغ البال زندگانی کنم، در قوه بیهوشی من نقصانی پدید آمد که از فضیلت مزاجت و تأهل، محروم گردیدم و تجردِ قهری از برایم حاصل شد. و چنان مرفه الحال و آسوده احوال زندگانی می‌نمودم که محسود امثال و اقران خود گردیدم، و مخالطه و مجالست با خلق را میل نداشتم، و به انزوا و عزلت متمایل بودم، و در تمامت عمر به اندیشه صله، کسی را ستایش ننمودم، و مضمونِ خبرِ صدقِ اثرِ «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ»^۲ را

۱. نقباء البشر، ج ۲، ص ۸۸۹؛ الذریعة، ص ۱۰ و ۴۶۰؛ ج ۵، ص ۲۵۸؛ ج ۹، ص ۱۰۸۶؛ فهرست کتاب‌های جایی فارسی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ کتابشناسی قم، ص ۱۷۳؛ مؤلفین کتب جایی، ج ۲، ص ۷۲۵؛ تربت باکان قم، ج ۱، ص ۶۳۴-۶۳۵.

۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۵۰؛ شرح اصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، ج ۸، ص ۱۱۸؛ النهایة، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۲۹۸؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۵۵۳.

آویزه گوش و طرز هوش نموده، دیده طمع از جمیع مخلوق پوشیده داشتیم، و نهال «القنعة كنز لا يقنى»^۱ را در زمین سینه کاشتم، تا این که ثمر عزت چیدم و به راحت خوردم.

ولی افسوس و هزار افسوس، چو دانستم که کار به این در ماندگی و دل مردگی و افسردگی که اکنون کشیده خواهد کشید و کام به لذت خو گرفته را بابد با این همه تلخی و زهر جانگداز ناکامی باید ساخت. حسرت بی پایان و غم جانگزای این است که در این یک دو نفسی که باقی مانده است، دیگر امید بهبود و اهتراز از نفخه مقصود نیست.

کو فصل بهاری که ز می کام برآرم چون شاخ گل از خرقة خود جام برآرم



آسایش است آنچه به خاطر نمی رسد

آن روزگار نیست که من آرزو کنم

الغرض، تا الیوم که یوم بیست و سوم شهر محرم الحرام سنه هزار و سیصد و پنجاه و دو (۱۳۵۲) می باشد که مشغول تألیف این کتاب می باشم، هفت کتاب تألیف نموده ام. اول کتاب زبدة الأدعية؛ دوم کتاب منتخب الأخلاق في الأخلاق؛ سوم کتاب جواهر الاخبار في الأخبار المروية عن الأئمة عليهم السلام؛ چهارم کتاب منتخب القوائد في مدایح الأئمة عليهم السلام؛ پنجم کتاب درر الأشعار؛ مجموعه ای است در ذکر حالات بعضی از شعرا و اشعار ایشان؛ ششم کتاب نان و ماست، مثنوی به طرز نان و حلوای شیخ بهایی، في المواعظ؛ هفتم کتاب الأربعین في ذکر فضایل القم والقميين؛ هشتم کتاب تحفة الفاطميين في ذكر أحوال قم والقميين.

و دیوان اشعاری دارم که تقریباً شش هزار بیت است، و در این جا به ذکر یک قصیده اکتفا نمودیم، که آن قصیده در ولادت و فضایل حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا عليها السلام است.

۱. روضة الواعظین، ص ۴۵۶؛ مشکاة الأنوار، ص ۲۳۳؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۶۱.

و ختم می‌کنم این باب را به ذکر این قصیده شریفه، و آن این است:

ساقیا برخیز و جامی بهر ما از می بیار
 زان‌که سرمای زمستان رفت و آمد نو بهار
 شد زمین و کوه و صحرا جمله از گل لاله‌زار
 بلبلان بر شاخساران جمع و اندر نغمه‌سار
 ز آسمان بارید باران و هوا شد مشکبار
 ساقیا می‌ده که نوروز آمده با تاج و تخت
 رفت برف از بین و سرما از میان بر بست رخت
 شد به فیروزی بدل آن روزگارِ صُغْب و سخت
 گشت شام بی نوایان روز و رو بنمود بخت
 باز عالم گشت چون جَنّت ز فیضِ کردگار
 دوش بودم منزوی در کنجی از کردار زشت
 کای خدا دستِ قضا آب و گلم را چون سرشت
 هاتفی گفتا مخور غم «مفلسا» زین سرنوشت
 مژده بادت کامد از رحمت مَه اَرَدِیْ بهشت
 شد جهان همچون جنان این دم ز لطفِ هشت و چار
 تا به کی از بهر دنیا می‌خوری اندوه و غم
 چند اندر محنت و تا کی کشی بارِ الم
 بین جهان را سبز و خرّم چون گلستانِ ارم
 کرده نعمت‌های بی پایان خدا بر ما کرم
 چشم بگشا کن نظر بر قدرت پروردگار
 خیز از جا «مفلسا» کن رختِ عزّت را به بر
 ساز از تن جامه زهدِ ریایی را به در

دار از مشک و گلاب این لحظه کام خویش تر
 شو ثنا خوان از برای دختر خیر البشر
 نقل کن مولود با مسعود آن عالی تبار
 آنکه در ذاتش خرد بنموده عقل خویش گم
 زد قدم اندر جهان ماه جمادی دوم
 شهر مکه صبحِ یومِ جمعه، روز بیستم
 گفت جبریل امین با خازنِ جنت که «قُم»
 کن مزین باغِ جنت را به امرِ کردگار
 چون به دنیا آمد، از نورش جهان پُر نور شد
 جانِ عالم از طفیلِ مقدمش مسرور شد
 چون که اندر شهر مکه این خبر مشهور شد
 چشم شیطان فطرتان از این قضیه کور شد
 روحشان گردید عازم جانبِ دار البوار
 دیده حق بین گشا بر خلقت ربِّ غفور
 حقِّ ربِّ لم یزل چشمِ بد از او باد دور
 گر ز هر مادر چنین دختر بیاید در ظهور
 کاش از روز ازل تا نفخه یوم نشور
 مادرِ ایامِ دختر آورد در روزگار
 این به شأنش بس که از امرِ خداوندِ جلیل
 گشت بر فرزند او گهواره جنبانِ جبریل
 ذات او چون ذاتِ حق گردید بی مثل و عدیل
 مصطفی را از شرافت شخص او آمد سلیل
 زوجه شیر خدا آن حیدر دُلْدُل سوار

آیه «وَالشُّمُسُ» باشد آیتی از روی او
 سوره «وَاللَّيْلُ» آمد کُنیتی از موی او
 هشت جَنّت هم بُود رمزی ز خُلق و خوی او
 رنگ و بوی گل بُود از حُسنِ رنگ و بوی او
 کرد ایجاد از طفیل او خدا لیل و نهار
 فاطمه آن مظهر نورِ خدای دادگر
 آن‌که آمد در حریم مصطفی یکتا گهر
 گلبن باغ نبوّت را جنابِ او ثمر
 جدّه نه برگزیده، بابِ شبیر و شبیر
 از چنین مادر بُود آل علی را افتخار
 وه چه دختر کافتاب از حُسن روی او خجل
 ماهتاب از طلعت او شرمسار و منفعل
 مشتری با زهره اندر جنبِ نورش مضمحل
 عقل اندر ذاتِ او مبهوت و گشته پا به گِل
 در صفاتش دستِ منشیِ قضا مانده ز کار
 این چنین فرموده پیغمبر که چون ربّ مجید
 آسمان و جمله روحانیان را آفرید
 از قضا بر جمله خیل ملک ظلمت رسید
 نورِ پاکِ دخترم زهرادر آن دم شد پدید
 شد ز نور فاطمه روشن بر ایشان شامِ تار
 داشت چون نورِ رُخّش در جبهه خود بوالبشر
 زین سبب او را لباسِ «اضطّفی»^۱ آمد به بر

کشتی نوح از طفیلش کرد از طوفان گذر
 چون که ابراهیم بر اجدادیش شد مفتخر
 شد بر او آتش سلامت، گلستان گردید نار
 چون نبودی حُبِّ او در فرقهٔ عاد و ثمود
 بادِ قهر آمد فرود و جملگی را در ربود
 گر که مهرِ انورش اندر دلِ یوسف نبود
 تا ابد اندر تهِ زندان و چاهش جای بود
 کی شدی بر مصریان سلطانِ صاحبِ اقتدار
 کرد یونس اندکی چون از ولای او اِبا
 شد به بطنِ جوت چندی دستگیر و مبتلا
 ساخت او اندر کفِ موسی عصا را اژدها
 گر که عیسی را نبودی بر جنابش التجا
 کی به چرخ چارمش بودی قرار از روی دار
 ای عجب یا للعجب زانکه زنی با این جلال
 بعد پیغمبر شد از جور فلک آشفته حال
 گشت از هجر پدر چون طایرِ بشکسته بال
 بس تنش کاهید شد از ضعف، لاغر چون هلال
 بود کارش گریه روز و شب چو ابر نوبهار
 که ز هجر باب خود بر جان و دل بودش شرر
 گاه گشتی پیکرش آزرده از ظلمِ عُمَر
 گاه بودی خسته جسمِ لاغرش از ضربِ در
 که ز سقطِ محسنِ خود داغ بودش بر جگر
 گاه بر اطفال خود بگریست هر دم زار زار

ای فلک شد دختِ پیغمبر ز تو خوار و ذلیل
 از جفا و کینه‌ات گردید بیمار و علیل
 بس جفاها دید، شد بیزار از آن عمرِ قلیل
 آن دری را که نشد بی اذن داخلِ جبرئیل
 کی بود انصاف سوزانند از نارِ شرار
 عصمت داور که بُد قفلِ سعادت را کلید
 بعد مرگِ بابِ خود یک روزِ خوش در خود ندید
 بس که از دشمن ستم دید و شمات‌ها شنید
 شد برون از خانه و بر قبرِ پیغمبر رسید
 از پی تعظیمِ خَم شد، بوسه زد بر آن مزار
 گفت ای جانِ پدرِ بین حالِ زارِ فاطمه
 رفت از بینِ احترام و اعتبارِ فاطمه
 شد ز کف از هجر تو صبر و قرارِ فاطمه
 کس نکردی رحم بر حالِ فکارِ فاطمه
 شد عمرِ دینِ تو را از ظلمِ صاحب اختیار
 ای رسولِ هاشمی، ای سید و فخرِ اُمَم
 کن نظر، بین دخترِ خود را اسیرِ رنج و غم
 شد به زیر بارِ محنتِ قدّ من از غصّه خَم
 گشته‌ام از عمر خود من سیر از درد و آلم
 سر بر آرزو از قبر و زهرا را بگیر اندر کنار
 ریخته بر جان من چندان فلک رنج و تعب
 گر شود بر روز وارد، تیره‌تر گردد ز شب
 ای شده شخصِ شریفِ آفرینش را سبب
 از غم هجر تو آمد ای پدرِ جانم به لب

چون کند دُختِ تو با این مردمِ ناسازگار
 چون سخن این جا رسید، افتاد بر جانم شرر
 آمد از نو یادم از یک دختر و بابِ دگر
 قُرّة العینِ رسول و بنتِ شاه بحر و بر
 دخت زهرای مطهر، اُختِ شبیر و شبر
 زینب کبری که بُد مجموعه حلم و وقار
 از جفای دهر و بر طبق قضای آسمان
 کشته شد در کربلا چون خسرو لب تشنگان
 اهل بیتش شد اسیر فرقه اهریمنان
 آه از آن ساعت که اندر قتلگاه کشتگان
 زینب آمد بر سرِ نعشِ حسین با حالِ زار
 دید چون جسمِ برادر در میان خون و خاک
 جمله اعضایش ز تیغ و تیر و خنجر چاک چاک
 در برش بنشست و گفتا «یا آخی، روحی فداک»
 کرد رو سوی نجف آن دم به صوت سوزناک
 گفت بابا، یا علی، ای پادشاه کامکار
 یک دم ای جانِ پدر از مرحمت زین سو بیا
 بین عیال خود اسیر فرقه قومِ دغا
 اهل بیتِ جمله اندر چنگ اعدا مبتلا
 در نجف خوش خفته‌ای و غافلی در کربلا
 شد حسینت کشته از شمشیرِ شمرِ نابکار
 یا امیر المؤمنین، ای شهسوار نشأتین
 کن گذر در کربلا، ای فاتحِ بدر و حنین

بین جوانانت همه مقتول از تیغ و سنین

از برای انتقامِ خونِ فرزندانِ حسین

آخر ای شاهِ نجف، دستی بزن بر ذوالفقار

دوست با دشمن در این صحرا به حال ما گریست

دردهای دخترت زینب، نه ده باشد، نه بیست

ای پناه بی پناهان، گو به ما تکلیف چیست

از نجف تا کربلا جانِ پدر، بس دور نیست

رحمتی فرما، به دشت کربلا بنما گذار

چون بنات النعش بنگر طفلکان در برم

شد کبود از تازیانه جان بابا پیکرم

کوفیان از راه کین بردند معجر از سرم

رفت اندر غارت شامی لباس و چادرم

چادر زینب شده تاریکی شب‌های تار

ساعتی بردار تو سر از تراب، ای بو تراب

بین تن زار حسینت را میان آفتاب

بهر اولاد تو اندر کربلا شد قحطِ آب

از عطش لب‌ها کبود و سینه‌ها از غم کباب

دردهای دخترت زینب برون است از شمار

«مفلسا» دیگر مزین آتش به جان انس و جن

زین مصیبت سوخت قلب جمله از پیر و جوان

از همه خلق جهان برخاست فریاد و فغان

تا قیامت گر که نوک خامه‌ات سازد بیان

یک مصیبت زین مصیبت‌ها نگویی از هزار

باب هشتم

در ذکر مدارس قم و مساجد قم

و این باب مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول

در ذکر مدارس قم

[۱] مدرسه فیضیه^۱

واقع است در جنب صحن مطهره، از بناهای فتحعلی شاه قاجار است که در سنه هزار و دویست و سیزده (۱۲۱۳) آن را بنا فرموده؛ چنانچه ملک الشعرا فتحعلی خان صبا در تاریخ این بنا، این قطعه را فرموده است:

در روضه معصومه شهنشاه فلک گاه بنهاد بنا مدرسه‌ای دلکش و دلخواه
تاریخ بنایش چو ز ارباب خرد^۲ جست بنوشت صبا «مدرسه فتحعلی شاه»^۳
و مشتمل است این بنا بر چهار ایوانِ بزرگ که دهنة هر ایوانی هشت ذرع شاه
است. ایوانِ طرف قبله از بناهای شاه طهماسب صفوی است که در سنه نهصد و سی
و نه (۹۳۹) بنا فرموده و جمیع روی جرزها و صفحه‌های ایوان مزین است به کاشی
معرق بسیار ممتاز. مقرنسی از گچ در آن ایوان به کار رفته است که در میان

۱. گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۶۷۰-۶۸۳.

۲. در گنجینه آثار: «ارباب سخن».

۳. جمله «مدرسه فتحعلی شاه» به حروف ابجد، مساوی با ۱۲۱۳ است که سال شروع بنای مدرسه فیضیه را نشان می‌دهد.

معمارهای ایران معروف است که مقرنسی به این خوش قطاری در هیچ امکان‌ای از ایران ساخته نشده است. بنای این ایوان استاد سلطان قمی بوده است.

و این مدرسه مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی. طول فضای این مدرسه هفتاد و دو ذرع، و عرض او چهل و هفت ذرع.

از این پیش، محل این مدرسه، مدرسه مختصری بوده از بناهای شاه طهماسب صفوی. محل حوض بزرگ وسط این مدرسه، محل بالاخانه بوده از مرافق این مدرسه مختصر، موسوم به «بالاخانه مشرق الشمسین» که میرداماد را در این مکان مکاشفات دست داده و همچنین محل ریاضت شیخ بهایی بوده [است].

در جنب ایوان بزرگ، طرف مغرب این مدرسه، بالاخانه‌ای است بزرگ که اکنون کتابخانه مدرسه است و این بالاخانه مروح و مصفی است، که یک طرف منظر او رودخانه است، و یک طرف فضای مدرسه است. ملک الشعرا را قصیده‌ای است در اتمام بنای این مدرسه که در کتیبه بالاخانه نوشته شده و آن قصیده در ذکر ابنیه آستانه مبارکه مذکور شد.^۱

و کتیبه ایوان طرف قبله که واقع است بین مدرسه و صحن، کلماتی است که در مدح شاه طهماسب است و اسم شاه طهماسب در وسط کتیبه نوشته شده است و کتیبه‌های سه ایوان بزرگ در محل خود مسطور گردید.

و در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج (۱۲۵۵) حاجی علی محمد غرقی تخلص، متولی بقعه فتحعلی شاه، حجرات و صحن این مدرسه را تعمیر نموده و اطراف حوض بزرگ وسط فضا را با سنگ فرش کرده و باغچه‌های او را درخت غرس نموده.

و چون این مدرسه آب مخصوصی نداشت، در همان ایام، محمد شاه را سفر اصفهان پیش آمده، اردوی شاهی وارد قم شدند. از جهت آب مدرسه در حضرت

سلطنت مستدعی شده، عرضش به عزّ اجابت مقرون آمده، هفته‌ای یک شبانه روز آب از رودخانه جدا فرموده‌اند که به مدرسه بیاورند. فرمان مبارک در این خصوص صادر شده؛ از آن سال الی اکنون، این مدرسه را از این آب مشروب می‌سازند و حوض‌ها و باغچه‌های او را سیراب می‌نمایند.

و این مدرسه به تدریج روی به انهدام و خرابی آورد، تا این‌که در سنه یک هزار و سیصد و چهل (۱۳۴۰) هجری که حضرت مستطاب حجة الاسلام آية الله في الأرضين آقای حاجی شیخ عبدالکریم حائری الیزدی - مدّ ظلّه العالی - به زیارت حضرت فاطمه معصومه مشرف شدند، مجدداً مدرسه روی به آبادانی گذارد، طلاب علوم دینیّه از اماکن خود حرکت نمود، ره سپار به قم شدند و در این ارض فیض قرین منزل نمودند. در مدرسه بر آنها جاتنگ آمد، متدرّجاً اطراف مدرسه را از جوانب اربعه، حجرات فوقانی ساختند و تعمیرات بسیار خوبی نمودند. امروزه این مدرسه یکی از جاهای بسیار با صفای قم می‌باشد؛ الحق که باید از چنین وجود مبارکی قدردانی نمود.

[۲] مدرسه دارالشفاء^۱

از بناهای فتحعلی شاه است و متصل است به مدرسه مبارکه [فیضیه] و با [آن] مدرسه، یک مرتبه ساخته شده است.

ایوانی که طرف قبله دارالشفاست در کتیبه او این اشعار ملک الشعرا فتحعلی خان صبا، به خط آقا مهدی ملک الکتاب، بر روی خشت کاشی، با کمال خوبی نوشته شده است و آن این است:

این همایون درگه فرخ پی گردون همال^۲

درگه علم است و باب فضل و کرباس^۳ کمال

۱. گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۶۸۴-۶۹۳.

۲. همال: قرین، همتا، شریک.

۳. کرباس: آستان، آستانه، دربار پادشاهان و امرا و اعیان.

این مقرنس طاق چنود، این منور شمسه چیست
 آسمانی با سکون^۴ و آفتابی بی زوال
 این حریم حرمت و این عرش فرسا بارگاه^۵
 گشت بنیاد از مثال پادشاه بی مثال^۶
 باد یا رب بخت بیدارش چو حی لا ینام
 باد یا رب مُلک اقبالس چو مُلکِ بی زوال^۷
 مکان دار الشفا قبل از این، صحن محقری بوده که در هر ضلع او چهار حجره
 بیش نبوده، معروف به «صحن شاد قلی» از بناهای میرزا تقی خان اعتماد الدوله،
 معروف به «سارو تقی میرزا»^۸ از وزرای شاه عباس ثانی بوده که در سنه یک هزار و
 پنجاه و پنج (۱۰۵۵) او را بنا نموده. آب انباری در کمالِ رزانت و رصانت بنا کرده،
 در او را از میان صحن مطهر باز کرده، کتیبه‌ای در ایوان این آب انبار است به خط
 محمد رضای امامی اصفهانی که بر روی خشتِ کاشی نوشته است در کمال خوبی.

۴. در گنجینه آثار قم: «باشکوه».

۵. در گنجینه آثار قم: «این حرم حرمت حریم، این عرش فرشا بارگاه».

۶. در گنجینه آثار قم: «بی همال».

۷. در گنجینه آثار قم: «لا یزال».

۸. میرزا محمد تقی، فرزند میرزا هدایت‌الله تبریزی اصفهانی، ملقب به «اعتمادالدوله» و مشهور به «ساروتقی» (متوفی ۱۰۵۵/ق ۱۶۴۵م)، وزیر شاه صفی و شاه عباس دوم صفوی، مردی کارداران و باکفایت و دلیر بود و به علت رشادتش، وی را «ساروتقی» می‌گفتند که به معنای شیر تقی می‌باشد. وی به دلیل همین رشادت و استعداد و کاردانی، به مقام صدارت رسید و خدمات بزرگی انجام داد و آثار خیریه زیادی بنا نهاد که از آن جمله است مسجد، مدرسه، آب انبار، بازار و کاروان‌سرا در اصفهان. این مدرسه و آب‌انبار در قم بود. وی به دست جانی خان کشته شد و در امام‌زاده سید علی در محله خواجه، در اصفهان، به خاک سپرده شد. تاریخچه محله خواجه، ص ۶۶؛ رجال اصفهان یا تذکره القبور، ص ۲۱۶؛ تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۳۵۰-۳۵۱؛ تاریخ اصفهان جاری، ص ۱۲۹؛ میراث شهاب (الرحله الاصفهانیه)، سال ششم، شماره چهارم، شماره پیاپی ۲۲، ص ۴ و پاورقی شماره ۹ در همین صفحه، زمستان ۱۳۷۹ ش.

نام شاه عباس ثانی در وسط کتیبه نوشته شده، این رباعی که در ماده تاریخ بنای آب انبار است به کاشی معرّق در ایوان آب انبار نوشته شده:

این برکۀ دستور که بادا جاوید بر نام^۱ حسین هر که یک قطره چشید
فی الحال ز بهر سال تاریخش گفت «لغت به یزید باد و بر گور یزید»^۲

رباعی دیگر:

میرزا تقی از بهر صفی شاه جهان

این برکه نمود خیر^۳ بر عالمیان

جستم ز خرد حساب تاریخش گفت

«این برکه بنا کرده وزیر ایران»^۴

و چون صحن شادقلی^۵ مکان محقری بوده، فتحعلی شاه او را خراب کرده، بنای عمارت دار الشفا را گذاشته، به وضع حالیه، که در یک ضلع او هیجده حجره است. این عمارت از مرور ایام روی به انهدام آورده، حاجی میرزا سید حسین متولّی باشی خرابی‌های او را اصلاح و مرمت فرمودند، حجرات او را تعمیر کرده و حوضی مدوّر در وسط باغچه‌های آن بساخت و باغچه‌های آن را مشجّر نموده، مبلغ پانصد تومان به مصرف این کار رسید و جای بسیار با صفایی شد. و چون در سال یک هزار

۱. در گنجینه آثار قم: «بر یاد».

۲. مصرع دوم، براساس حروف ابجد مطابق با سال (۱۰۴۲) می‌باشد.

۳. در گنجینه آثار قم: «وقف».

۴. مصرع دوم، براساس حروف ابجد مطابق با سال (۱۰۵۷) می‌باشد.

۵. شادقلی خان، حکمران قم، که به خواهش مرحوم ملا محسن فیض کاشانی مدرسه‌ای مشابه مدرسه فیضیه را در سال ۱۰۵۴ ق در شمال آن بنا کرد که در آن روزگار به نام «مدرسه شادقلی خان» نامیده می‌شد و به مرور زمان که مدرسه خالی از طلاب شد و مردم از آن به عنوان صحن حضرت معصومه (س) استفاده می‌کردند، «صحن شادقلی» خوانده شد. گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۶۷۴.

و سیصد و چهار (۱۳۰۴) کامران میرزا^۱ شاهزاده نایب السلطنه از جهت التثام آستان مبارک به این عتبه علیه مشرف شدند، مقرر داشتند که مرضای غربا را از جهت معالجه بدین مکان بیاورند؛ یک نفر طبیب حاذق و چند نفر خادم و خادمه موجب و مرسوم مقرر فرموده که پرستاری مرضا را بنمایند، ماه به ماه مبلغی معتد به مرحمت فرمودند که دوا و غذای مرضا مهیا و مهنا باشد. و از سنه هزار و سیصد و چهل و یک (۱۳۴۱) که حضرت آیت الله آقای حاجی شیخ عبدالکریم حایری - مد ظله العالی - که در این ارض فیض قرین نزول فرمودند تا کنون، سه مرتبه از دار الشفا تعمیرات فرموده‌اند.

[۳] مدرسه مهدی قلیخان

جنب قبرستان بزرگ واقع است. مهدی قلی خان نامی در سلطنت صفویه او را بنا کرده است، خراب و منهدم شده بود، در سلطنت محمد شاه قاجار و حکومت میرزا نصر الله خان صدر الممالک، نایب الحکومه او میرزا عبدالله خان، آن مکان را خراب نمود، از نو بنیاد کرد. و در سنه هزار و سیصد و هیجده (۱۳۱۸) هجری مرحوم حاجی میرزا محمد مجتهد قمی، تعمیر خوبی از این مدرسه نمودند.

[۴] مدرسه جانی خان، معروف به مدرسه ناصری^۲

این مدرسه مقابل و مواجه در مسجد جامع است. از بناهای جانی خان نامی است که در سلطنت صفویه بنیاد کرده است، به مرور دهور خراب شد، در سنه هزار و

۱. کامران میرزا ملقب به نایب السلطنه، پسر سوم ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۷۲ - ۱۳۴۷ ق/ ۱۸۵۶ - ۱۹۲۸ م) از افراد پرنفوذ و قدرتمند دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار، وزیر جنگ و رئیس کل قشون، حکمران تهران، مازندران، ساوه، کاشان و قم و همه کاره پیشگاه و دربار سلطنتی بود. برای اطلاع از زندگانی او، ر.ک: شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۱۴۹ - ۱۶۱؛ چهل سال تاریخ ایران (المآثر و الآثار)، ج ۱، ص ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۳۰، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۷؛ تاریخ منظم ناصری، ج ۲، ص ۷۸۷ به بعد و ج ۳، ص ۱۵۱۹ به بعد؛ مجله یغما، سال ۸ ش ج ۱۱، ص ۵۲۳ - ۵۲۷؛ گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۴۲۱؛ خاطرات و خطرات، ص ۵۲، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۷، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۶۹، ۲۳۷، ۲۹۹، ۳۶۹.

۲. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۴۶۰ - ۴۷۲.

دویست و هفتاد و هشت (۱۲۷۸) حاجی میرزا نصر الله مستوفی گرکانی او را خراب نموده، به تازگی بنیاد نمود و باغ شاه وقف بر این مدرسه است، به جهت مخارج طلاب و روشنایی مدرسه، و به جهت مصارف مدرسه برقرار شد؛ بدین جهت آن مدرسه محل اقامت طلاب و فضلا شده است.

بعد از بنای حاجی میرزا نصر الله، این مدرسه معروف به «مدرسه ناصری» شده [است].

[۵] مدرسه رضائیه، معروف به مدرسه لک‌ها^۱

در بازار بزرگ قم واقع است؛ مدرسه وسیع با صفای محکمی بوده است، خراب و منهدم شده بوده است، در سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت (۱۲۵۷) حاجی سید حسن صابونی او را جزئی تعمیر کرده و مقابل در مدرسه آب انباری بنیاد نمود و باز هم تدریجاً هر وقت روی به خرابی آورد، تعمیر شده است و فعلاً هم حجرات آن مملو از طلاب است.

و جهت این که «مدرسه رضائیه» می‌گویند این است که زمانی که حضرت امام رضا - ارواحنا له الفداء - به سفر خراسان در حرکت بودند، چون وارد قم شدند، این مدرسه خانه یکی از معارف قم بود، در همین مکان نزول اجلال فرمودند، بعد از تشریف بردن آن حضرت به جانب خراسان، آن مدرسه^۲ را بنا نمودند که همین مدرسه حالیه است. و بدین جهت در السنه و افواه اهالی قم، آن محله معروف به «شاه خراسان» شده است.

و جهت این که این مدرسه را «مدرسه لک‌ها» گفتند این است که مدّت‌ها این مکان، خرابه افتاده بود و مردمان صحرا نشین که بی جا و مکان بودند، هنگام توقف در این ارض شریف در آن حجره‌ها که مسقف بود، منزل نمودند؛ بدین جهت به «مدرسه لک‌ها» معروف شده. و تاریخ بنای آن بر بنده معلوم نشده است.

۱. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۶۳۷-۶۴۰.

۲. در حاشیه نسخه: «آن خانه».

[۶] مدرسه مؤمنیه^۱

این مدرسه واقع است در محلهٔ سنگ بست. محمد مؤمن خان شاملو در دولت صفویه او را بنا نموده است؛ املاک و کتب بسیاری بر این مدرسه وقف نموده است که در فتنهٔ افغان جمیع این کتب و املاک از میان رفته. مدرسهٔ محکم بسیار خوبی است که به جزئی تعمیر، آباد می‌شود.

و چون در مورد ورود سلاطین به این ولایت، تدارک سیورسات و مخارج اردو، از گاه و جو و غیره در این مدرسه انبار و ذخیره می‌نمودند، به این جهت این مدرسه معروف به «مدرسهٔ تحویل خانه» شده است.

و بر ایوان در مدرسه کتیبه‌ای است از کاشی که بعضی از کاشی‌های آن ریخته شده؛ این قطعه در تاریخ بنای این مدرسه است که در کتیبه است:

در زمان شه ستاره شیم	آسمان طبل و آفتاب علم
الذی صاح حکم نافذه	عن سواد القلوب قم یا غم
خسرو عهد [و] داور دوران	شاه گیتی و قبلهٔ عالم
ساخت این مدرس سپهر اساس	که از آن شد بنای دین محکم
در این جا دو شعر به نام شاه عباس ثانی است که حذف شده است.	

ساخت بر شیعیان آل علی	(این مصرع حذف شده)
یافت اتمام این خجسته بنا	که بود کعبه‌سان مطاف اُمم
عبد ^۲ بندگان درگاهش	خان مغفور (حذف شده) ^۳
زد رقم آن هم از پی تاریخ	«بهترین مدارس عالم»

۱. تربت پاکان، ج ۲، ص ۲۲۵؛ گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۶۵۲-۶۵۴ (امروز این مدرسه را مرعشیه می‌گویند).

۲. در تربت پاکان: «مؤمن شاملو امیر عجم».

۳. در تربت پاکان: «عبید».

[۷] مدرسه حاجی ملا محمد صادق^۱

این مدرسه واقع است در محله الوندیه، متصل به خانه خود حاجی ملا محمد صادق، از بناهای میرزا آقا خان اعتماد الدوله صدر اعظم نوری است که در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو (۱۲۷۲) بنا نموده است. اطراف فضای مدرسه مشتمل است بر حجرات فوقانی و تحتانی که طآلاب در آنجا مسکن نموده‌اند.

و حاجی رشید خان اختر بیگدلی^۲ را قطعه‌ای است که در تاریخ بنای این مسجد و مدرسه است، و آن قطعه این است^۳:

در زمانِ شهریارِ تاجدارِ تاج بخش

آن‌که ذات بی همالش پادشاهی را سزا

بوالمظفر ناصر الدین شاه غازی آن‌که هست

مهتران را شهریار و خسروان را پادشا

اعتماد الدوله شه، صدر اعظم، آن‌که داد

ملک جم را نظم‌ها چون آصف بن برخیا

ساخت در قم مسجدی دلکش که هر کس دید گفت

لوحش الله زین بنا و بارک الله زین فضا

ز اهتمام میر باقر خانِ عادل پورِ صدر

آن‌که قم از عدل او بس یافته برگ و نوا

خانِ با ذل ذوالفقار آنکو به رنج فاقه گشت

با دلِ وافِی دوا و با کفِ کافی شفا

۱. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۷۰۴-۷۰۸ (مدرسه حاجی در کوی قاضی سعید قمی، منشعب از خیابان چهارمردان قم واقع است).

۲. نک: دیوان شرر، ص ۵۲-۵۳، مقدمه.

۳. این سروده در اصل پانزده بیت است که مؤلف چند بیت آن را گزارش نکرده است. تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵.

یافت چون اتمام این نیکو بنای دلپذیر
گاه آن شد تا رشید الدین همی خواند ثنا
از پی تاریخ این فرخ بنا کلکش نگاشت
«صدر امجد را مبارک باشی ای نیکو بنا»

فصل دوم

در ذکر مساجد قم

مخفی نماناد که هم چنان که در کتاب تاریخ قم مذکور است، در سنوات سابقه، این ولایت مشتمل بوده بر مساجدی چند که اکنون هیچ اثر و علایمی از آن مساجد نیست و معلوم نیست که آن مساجد در کجا بوده؛ از جهت آن که شهر قم ویران شده، اکنون اراضی آن، محل کشت و زرع است.
و در تاریخ قم مذکور است که:

چون عبدالله اشعری به قم نزول کرد، او به غایت زاهد و عابد بوده. و راغب بوده که به قزوین رود، زیرا که نمی خواست که نماز در خانه های مجوس بگذارد؛ پس برادرش احوص گفت: در این شهر و این مکان، دیلم متوجه می شوند و زحمت می دهند؛ اگر غرض تو آن است که به قزوین بروی و با کفار غزوه کنی و اجر و ثواب حاصل نمایی، این جا نیز دیلم می آیند؛ پس این جا مقام کن، تا من از برای تو مسجدی بنا کنم تا تو در آن نماز گذاری.
پس از آن، احوص از جهت برادرش عبدالله، مسجدی به در پل^۱ بنا نهاد. و پیشتر آن مکان آتشکده بود، او را خراب کرد و بر جای آن، مسجد بنا نهاد و گرد بر گرد آن رواق ها بگردانید. و عبدالله در مدّت حیات خود، در آن مسجد نماز می کرد.^۲

مؤلف گوید که این مسجد، اکنون معلوم نیست در چه جای قم واقع است و در چه مکان بنا شده بود.

۱. تاریخ قم: «در پل».

۲. تاریخ قم، ص ۳۷، باندکی تصرف در الفاظ.

و أيضاً در تاریخ قم نوشته است که: «در سنه دویست و شصت و پنج (۲۶۵) هجری ابو الصدید حسین بن علی بن آدم بن عبدالله اشعری، مسجد جامع بر بیرون شهر در میان قم و کمیدان بنا نهاد».^۱ و مسجد جامعی که ابو الصدید بنای آن را کرده است در میان قم و کمیدان، آن هم معلوم نیست و هیچ اثر و علایمی از آن نمی باشد. و این مسجد جامع حالیه قم، غیر از اوست؛ معلوم است که از بناهای سلاطین بزرگ است، نه ارباب زراعت و فلاحت.

و در تاریخ قم مذکور است که اول مسجدی که در قم بنا شده، مسجد جمکران است.^۲

[۱] مسجد امام علیه السلام^۳

این مسجد واقع است نزدیک دروازه خاکفرج، ابتدای بازار بزرگ. اصل او از بناهای احمد ابن اسحاق است که وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده؛ خدمت آن حضرت عریضه ای عرض کرد که از وجوه بزیه تنخواهی جمع شده است. آن حضرت در جواب فرمودند مسجدی از آن وجوه بنیاد کن. این مسجد را بنا گذاشت. و آن مشتمل بود بر یک ایوان بزرگ که طرف قبله واقع است و حدود او معلوم است.

در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی در سنه هزار و صد و دو (۱۱۰۲) مهد علیا، والده آن پادشاه، ایوان بزرگی که طرف قبله واقع است - و اکنون برپاست - متصل به مسجدی که بنای احمد ابن اسحاق است بنیاد کرد و صحن وسیعی بر او افزوده و در اطراف آن صحن، مرافق بنیاد کرد. و در محراب ایوان بزرگ، تاریخی نوشته که آن این است: «سنه تسع و عشرين و مائة بعد الألف» که سنه هزار و صد و بیست و نه

۱. تاریخ قم، ص ۳۷-۳۸.

۲. تاریخ قم، ص ۳۸.

۳. مسجد جامع عتیق قم منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام از کهن ترین مساجد این شهر است. مردم قم معتقدند که آن را احمد بن اسحاق اشعری وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در قم به دستور آن حضرت از محل وجوه شرعی و درآمد موقوفات امامان اهل بیت در این شهر بنا نهاد. برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید: گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۶۷۳-۶۸۳؛ خلاصه البلدان، ص ۱۸۵؛ شناختنامه قم، ج ۲، ص ۱۸۵-۲۰۰.

(۱۱۲۹) بوده باشد و ظاهراً که این تاریخ تعمیر مسجد بوده باشد؛ تا این که به مرور دهور و ایام آن مرافق که از بناهای مهد علیا بود روی به انهدام آورد.

در سلطنت فتحعلی شاه، حاجی حسین کدخدا که جد طایفه حاجی حسینی است آن خرابی را تعمیر و مرمت کرد و مبلغ یک هزار تومان خرج بنایی آن شد. در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش (۱۲۸۶) حاجی محمد ابراهیم تاجر قمی، در جهت غربی این مسجد، سردابی بزرگ که طول آن به اندازه عرض مسجد است از نو بنیاد کرد و صحن مسجد را از سنگ، فرش نمود.

در سنه هزار و دویست و نود و پنج (۱۲۹۵) حاجی علینقی تاجر کاشانی، مرافق اطراف مسجد را خراب کرده، از نو بنایی محکم گذاشت، ایوان بنای احمد ابن اسحاق را خراب کرده از نو بساخت، بام و دیوارهای اطراف مسجد را تعمیر نموده بلند کرد و مستراح و در مسجد را از نو بساخت.

و ایوان بزرگ و سرداب، روی به انهدام آورد، در سنه هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷) حاجی حضرت قلی ترک، آن خرابی را تعمیر و مرمت نمود.

[۲] مسجد جامع^۱

این مسجد در اواخر شهر واقع شده؛ از بناهای عالی محکمی است که مقصوره‌ای به این ارتفاع و محکمی در شهرهای ایران، کمتر دیده شده. ارتفاع مقصوره بیست و پنج ذرع است. و ایوانی جلو مقصوره واقع است در کمال استحکام، و ارتفاع این ایوان هفده ذرع است و دهنه آن دوازده ذرع است، و شش ذرع عرض آن است. بر بالای ایوان کتیبه‌ای است که آیه مبارکه نور را به خط طغرای

۱. مسجد جامع عتیق و تاریخ قم، مجموعه‌ای از بناهای چند عصر و دوره بوده و دارای مقصوره و گنبدی باستانی، و ایوانی قدیمی بادو گوشواره و سه شبستان و زیر زمین و ایوان و صحن و سردر ورودی است. اینجا جزء اولین مساجدی بوده که در قم بنا شده است. برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه: تاریخ قم، ص ۳۷-۳۸؛ خلاصة البلدان، ص ۱۸۳-۱۸۷؛ گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۴۶۵-۴۸۳؛ شناختنامه قم، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۶۸.

بسیار عالی نوشته‌اند.

و این مقصوره و ایوان از بناهای قدیمه این شهر است و بانی آن بر بنده معلوم نشده است.

محمد حسن خان صنیع الدوله در جلد سوم از کتاب مرآت البلدان نوشته که مسجد جامع حالیه قم، از بناهای ابو الصدیم اشعری است^۱. از مرور دهور و ایام، بام و جدران آن و بعضی از بناهای او روی به انهدام آورد.

در سنه هزار و دویست و چهل (۱۲۴۰) هجری فتحعلی شاه قاجار، مقصوره و ایوان را تعمیر کرده؛ چنانچه کتیبه مقصوره به اسم فتحعلی شاه است و سوره ملک در آن نوشته شده است و در کتیبه ایوان، سوره جمعه نوشته است و تاریخ آن این است: «فی ربيع الثاني ست و أربعین و مأتین بعد الألف». و زیر کتیبه، آیه مبارکه آیه الکرسی به خط ثلث بسیار خوب نوشته شده، امضا: «کتبه محمد حسن».

و نیز در سنه هزار و دویست و چهل و هشت (۱۲۴۸) هجری، فتحعلی شاه مقابل ایوان بزرگ، مسجد و ایوان دیگر از نو بساخت و در جهت مشرق و مغرب صحن آن مسجد، از نو بنایی تازه بنیاد کرد و روی جرزها و پایه‌های او را از کاشی مزین نمود. در واقع به جز مقصوره بزرگ و ایوان او، باقی مرافق آن مسجد از بناهای آن پادشاه است. و در کتیبه ایوان رو به قبله سوره منافقون نوشته شده، امضا: «کتبه محمد رضا الشریف القمی هزار و دویست و چهل و هشت (۱۲۴۸)».

و در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه قاجار، حسین خان نظام الدوله امیر تومان شاه سون الملّقب به شهاب الملک، جهت غربی آن مسجد را خراب کرده به طول مسجد از نو سردابی بنیاد نمود و در بالای سرداب از نو مسجد محکمی بنا نهاد و سطح بام او را مسطح نموده که در شب‌های تابستان در آن مکان، نماز را به جماعت بگذارند.

۱. مرآة البلدان، ج ۴، ص ۲۰۳۰.

[۳] مسجد بالای سر^۱

در طرف مغرب روضه مطهره واقع است، ابتدا طنابی.^۲ و یکی از مرافق روضه مطهره بوده. اصل بنای آن از شاه اسماعیل صفوی است که در سنه نهصد و ؟؟؟ آن را بنا نموده. در سلطنت فتحعلی شاه قاجار، محمد تقی میرزای حسام السلطنه،^۳

۱. مکان مسجد بالای سر، در دوران صفویه با فضایی به عرض ۶ و طول ۳۵ متر به عنوان میهمان سرای آستانه مقدسه به شمار می آمده و در واقع رواق غربی حرم بوده است، که در سال ۱۲۳۶ ق/ ۱۸۲۰ م شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه فرزند فتحعلی شاه قاجار آن را تجدید بنا کرد و به صورت مسجدی درآورد با دو گنبد که بزرگ ترین مکان از اماکن متبرکه آستانه به شمار می آید. در سال ۱۳۳۸ قمری مرحوم آیت الله فیض، خرابه غرب این بنا را که به شکل زمینی بود با عرض ۸ و طول ۴۸ متر و به این ترتیب فضایی با عرض ۱۴ و طول ۴۸ متر به دست آمد با شش چشمه روی پوش که بر سه ستون قطور آجری ۳ در ۲ متر استوار گردید. این بنای مقدس برپا بود تا زمانی که مسجد اعظم به امر حضرت آیت الله بروجردی ساخته شد و از آن جایی که دیگر بنای قدیمی مسجد بالاسر بین ساختمان بزرگ حرم مطهر و مسجد اعظم نو بنیاد، نمای خوبی نداشت، متولی وقت آستانه، سیدابوالفضل تولیت، به تجدید بنای آن پرداخت و ساختمان قدیمی را از سطح زمین برداشت و به جای آن، عمارتی رفیع به عرض ۱۴ در ۴۸ متر بدون ستون و با ویژگی های فراوان معماری اسلامی بنا نمود که امروز یکی از با شکوه ترین اماکن متبرکه حرم مطهر محسوب می شود. دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۸۵؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۳۰۱؛ گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۶۲۰-۶۲۵.

۲. طنابی: ایوان.

۳. محمد تقی میرزا حسام السلطنه اول، هفتمین پسر فتحعلی شاه قاجار که مادرش زینب خانم، خواهر علیخان چهارلنگ بختیاری بود، در روز شنبه ششم صفر المظفر ۱۲۰۶ در اصفهان دیده به جهان گشود و در ۱۸ سالگی به حکومت لرستان شامل بروجرد، سیلاخور و چالقی منصوب شد. او در سال ۱۲۶۵ یا ۱۲۶۸ و یا ۱۲۷۸ قمری دیده از جهان فرو بست و جنازه اش به مشهد مقدس منتقل شد. وی شعر نیز می گفته و تخلص او «شوکت» بوده است. فرزند او ابوالحسن میرزا معروف به شیخ رئیس متخلص به «حیرت» (۱۲۶۴ - ۱۳۳۶ ق) از مشاهیر رجال قاجار است. برای اطلاع بیشتر، رک: فرهنگ رجال قاجار، ص ۱۰۸ - ۱۰۹؛ فهرس التواریخ، ص ۳۱۵ - ۳۱۶، ۴۱۹؛ تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۹۴؛ ناسخ التواریخ (قاجاریه) ص ۲۱۰ - ۲۱۸؛ آثار عجم، ص ۵۲۹ (حاشیه)؛ مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۳۶؛ مکرم الآثار، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳۰۳ و ج ۶، ص ۲۲۳۵؛ رجال ایران بامداد، ج ۱، ص ۴۲، ۱۱۴، ۱۱۹، ۳۷۷، ج ۳، ص ۳۲۴۹ و ج ۳، ص ۳۱۱ - ۳۱۲؛ الذریعة، ج ۹، ص ۲، ش ۵۵۱؛ فرهنگ سخنوران، ج ۲، ص ۵۲۸، دورنمایی از شهرستان بروجرد یا تذکره حسین حزین، ص ۱۵۳ - ۱۵۷.

پسر خاقان مغفور، در سنه هزار و دویست و سی و چهار (۱۲۳۴) آن دو مکان را یکی کرده، به وضع حالیه بساخت و تعمیر نمود؛ چنانچه این رباعی که ماده تاریخ است از بنای آن شاهزاده که در محراب آن مسجد نوشته شده:

از حکم تقی شاه سلیمان اقبال بر پا چو شد این مسجد فردوش مثال
گفتم پی تاریخ که «باد این مسجد تا روز جزا قبله ارباب کمال»^۱
و میرزا اشراق^۲ را قاصیده‌ای است در تاریخ آن مسجد که در کتیبه آن نوشته که در باب سوم کتاب، مذکور شد.^۳

و در جنب مسجد بالای سر، خانه‌ای بود مشهور به «خانه جبرئیل» که در عصر سلاطین صفویه ضعیف‌خانه بوده؛ در سنه هزار و سیصد و سی و هشت (۱۳۳۸) حاجی مهدی نام، تاجر طهرانی، بنای اعیانی آن را که در تصرف سید عبد العلی روضه خوان قمی بود، به مبلغ شصت تومان اشیاع نمود و بنای عمارت آن را گذارد و پس از اتمام آن را به طنابی ضمیمه نمودند.

[۴] مسجد میرزا شفیع

واقع است در جنب قبرستان بزرگ، در طرف غربی آن. میرزا شفیع مستوفی توپسرکانی در سنه هزار و دویست و هفتاد و هفت (۱۲۷۷) آب انباری بساخت و بر بالای او این مسجد را بنا کرد. و این مسجد به مرور دهور و ایام، منهدم شد؛ تا این که

۱. عبارت بین گیومه، معادل سال ۱۲۳۶ است.

۲. میرزا محمد اشراق بروجردی، از شاعران سده سیزدهم هجری که قطعاً تا ۱۲۴۷ قمری زنده بوده؛ زیرا در این تاریخ، در تاریخ ساختمان حوضخانه مسجد جامع بروجر، بیتی سروده که در سنگ نبشته‌ای در همان جا نصب شده است. وی در دستگاه محمد تقی میرزا حسام السلطنه منزلت و مقامی داشته است و محمود میرزا و معیز و حسین حزین بروجردی برخی از شرح حالاتش را بدون اشاره به تاریخ تولد و وفات وی آورده‌اند: دورنمای از شهرستان بروجر (یا تذکره حسین حزین بروجردی)، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ سفینه محمود میرزا، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ تذکره میرزا، نسخه خطی کتابخانه مجلس شماره ۹۰۴، برگ ۲۴؛ نگارستان دارا، ص ۶۰؛ فرهنگ سخنوران، ج ۱، ص ۶۴.

۳. تحفة الفاطمیین، ج ۱، ص ۲۵۹.

در سنه هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) حاجی محمد حسین نامی، تاجر کاشانی، آن را به کلی خراب نموده و بنای آن را تجدید نمود.

[۵] مسجد عشقلی^۱

یک مقصوره‌ای است مسقف و مرتفع و مشرف بر تکیه عشقلی، از بناهای قدیم است که بانی او و وجه تسمیه‌اش به مسجد عشقلی بر بنده معلوم نشده. و حمامی نزدیک این مسجد است که وقف بر این مسجد می‌باشد، و نیز جنب این مسجد، طرف غربی آن، شبستانی مسقف است و فضای او روی آب انبار است. بانی او سید حسن خیاط است که در اواخر دولت محمد شاه قاجار بنا کرده [است].

[۶] مسجد حاجی ملا محمد صادق^۲

واقع است در محله الوندیه، از بناهای میرزا آقا خان اعتماد الدوله صدر اعظم نوری است که در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو (۱۲۷۲) بنا نموده و فضای این مسجد، صحن مدرسه است و اطراف فضای این مسجد، حجراتی است تحتانی و فوقانی که طلاب در آن منزل نموده‌اند.

[۷] مسجد میدان میر

در تکیه میدان میر، سه باب مسجد واقع است:

مسجد اول، واقع است در خانه موسی بن خزر ج الاشعری طرف جنوب و آنجا نامیده شده به «ستیه» و قدیم‌ترین مساجد قم است؛^۳ از آن روی که چون حضرت معصومه علیها السلام در سنه دویست (۲۰۰) هجرت از مدینه منوره به قم نزول فرمودند، در خانه موسی بن خزر ج الاشعری هفده روز متوقف بودند، در آنجا از دنیا رحلت

۱. در گنجینه آثار قم، بحث مفصلی دارد تحت عنوان گنبد عشقلی در اینکه آیا این مکان مسجد است یا در بدو امر خانقاهی بوده است. نک: گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۵۹۸-۶۰۳.

۲. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۷۰۴-۷۰۸.

۳. خلاصه البلدان، ص ۱۱۹؛ گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۶۹۹-۷۰۱.

فرمودند و این مسجد را در همان خانه موسی بن خزر ج بنا نمودند. و محرابی که آن معصومه مطهره در او نماز خوانده، در وسط این مسجد واقع است و اکنون معلوم است و محل زیارت خواص و عوام است و در این اوقات، این مسجد خراب و بی سقف است غیر از پایه‌ها و جدار آن، چیزی دیگر باقی نیست.

مسجد دوم، واقع است جنب خانه مرحوم حاجی سید جواد مجتهد. و بانی قدیم آن معلوم نیست، اما به مرور ایام، روی به انهدام آورد. در سنه هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) اهالی آن محل، بنیاد آن مسجد را از نو نمودند.

مسجد سوم، مسجدی است که در سمت غربی خانه موسی بن خزر ج الاشعری است. و در آن مشرف بر تکیه است. بانی آن ضحیعه مرحوم حاجی ناظم الملک میرزا جهانگیر خان محبی تبریزی است، که در سنه هزار و سیصد و چهل و شش (۱۳۴۶) بنیاد آن را نموده است.

[۸] مسجد پنجه علی^۱

این مسجد واقع است در محله مشهور به «پنجه علی» و معروف است به «مسجد حسینی». از مساجد قدیمه است و وجه تسمیه آن به پنجه علی این است که نقش یک پنجه در قطعه سنگی، محکوک است که می‌گویند پنجه امیر المؤمنین علی علیه السلام است. بانی آن از قراری که در کتیبه ایوان آن مسجد به خط ثلث بر روی خشت کاشی نوشته [عطاء الله حسینی] است، و صورت کتیبه این است:

هذا المسجد المتبرک المشهور به مسجد الصینی مغیب حارث بن امام
المفترض الطاعة موسی الکاظم صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرين بالسعی،
زاد الله توفیقه بالخیرات وبالחסنات. يعمل لضیئ من أعظم عبد الصمد عطاء
الله الحسینی فی سنه هشتصد و هشتاد و دو.

و این کلمات بر روی خشتی از کاشی نوشته شده و بر بالای کتیبه نصب است:
روایت است از عماد بن خالد برقی که امامزاده حارث بن امام موسی

الكاظم عليه السلام در قم به مسجد صینی از مصائب کرخیه اسدی غایب شد و از او کسی نشان نیافت. و صفت مسجد متبرک آن است که حضرت ابراهیم پیغمبر عليه السلام هفت نوبت کعبه معظمه را بنیاد نمود و خراب شد و قرار نگرفت به امر الله تعالی؛ چون سنگ را از مسجد مذکور به مکه معظمه بردند، مستحکم البنا شد.

و هم چنین نقل است که هر شهری در آخر الزمان به چیزی خراب شود، و قم به آب منهدم گردد، الا این مسجد و حوالی آن. و به برکت مقام آن سنگ و غائب شدن شاهزاده معصوم، خراب نخواهد شد. تمام کشت این محراب به سعی صاحب اعظم، خواجه کمال الدین بزّاز قمی، تحریراً فی عشر ثانی محرم الحرام سنه هشتصد و نود و دو.

[۹] مسجد حبیب الله بیک

واقع است در محله سیدان. اصل این بنا از فتح الله نامی است فیجانی که در عهد سلاطین صفویه بنیاد نموده؛ چنان که قطعه سنگی است بالای در مسجد، بر روی آن سنگ به خط ثلث به این عبارت نوشته:

قال الله تبارک وتعالی ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۱ وقال النبی صلی الله علیه و آله: «من بنى مسجداً كمفحص قطاة، بنى الله له بيتاً في الجنة تعدل سبعين بيتاً»^۲ العبد الجاني، نظام الدین فتح الله الفیجانی، سنه ست وثمانین وتسعمائة.

و چون به مرور ایام خراب شده بود، حبیب الله بیک، جدّ محمد تقی بیک ارباب، او را تعمیر نموده بود؛ به این سبب به اسم او معروف شد.

۱. سورة جن، آیه ۱۸.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۷۰۳؛ المحاسن، برقی، ج ۱، ص ۵۵، ح ۶۷؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۰۴، ح ۶۳۳۳؛ عوالی الآل، ج ۲، ص ۳۱، ح ۷۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۴۱؛ مسند ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۴؛ مسند ابی داود، ص ۳۴۱؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۶۵۰، ح ۲۰۷۳۲.

و در ثانی، باز سقف و جدار آن روی به انهدام آورد، فتحعلی شاه قاجار آن را تعمیر نمود. و باعث بر تعمیر او این شد که مرحوم حاجی سید فضل الله که از طایفه میر سراج قمی است، در زمانی که فتحعلی شاه قاجار در شیخان بزرگ، در سر قبر مرحوم میرزا - صاحب قوانین - فاتحه می خواندند، در آن مکان برفت و عرض کرد: مسجدی است در محله سیدان خراب شده، مستدعی آن که حضرت شاهنشاه آن را تعمیر فرمایند. فتحعلی شاه قبول فرموده، مبلغ هفتاد تومان به سید مشار الیه داده و سید آن مبلغ را صرف تعمیر آن مسجد نمود.

باز روی به انهدام آورد، در سنه هزار و سیصد و سی و سه (۱۳۳۳) آقا سید محمود، ابن مرحوم سیف الشریعة، بانی شده و تعمیری از این مسجد نمود.

[۱۰] مسجد چهارمردان

جنب تکیه محله چهارمردان واقع است و مشتمل است بر یک شبستان مسقف که قریب ششصد نفر جمعیت را گنجایش دارد. از بناهای قدیمه است که بانی او معلوم نیست. در اوایل دولت ناصر الدین شاه روی به خرابی آورده بود، استاد ناد علی نامی - والد مرحوم شیخ محمد حسن که از اجله علمای معتبر این بلد بوده - او را تعمیر فرمودند.

[۱۱] مسجد قاضی

واقع است در محله الوندیه. از بناهای قاضی ابو سعید قمی است که یکی از بزرگان علمای این بلد بوده که در دولت صفویه بنا کرده و مسجد مختصری بوده، مشتمل بر شبستانی محقر و فضای مختصر و حوض کوچکی در وسط فضا. و سنواتی است که آن مسجد خراب شده و از آن حوض و مسجد، اثری باقی نیست؛ اما فضای آن مسجد هنوز بر جا می باشد. و جنب فضای این مسجد بازارچه محقری است و دو باب حمام که مسمی است به «گذر قاضی» و «حمام قاضی» که آن هم از بناهای قاضی سعید می باشد.

[۱۲] مسجد امام زین العابدین

در محلّه سنگ بست واقع است. از مساجدِ قدیمه معروف این شهر است. شبستانی دارد مستقف و بدون فضا. و بانی آن، و وجه تسمیه این نام، بر بنده معلوم نشده است.

[۱۳] مسجد سنگ سیاه

این مسجد در محلّه سنگ سیاه واقع است و در بالای آب انباری است که حاجی حسن فتحعلی در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک (۱۲۷۱) آب انبار را ساخته و مسجد را بر روی آن آب انبار، بنا کرده است. و نیز مسجد دیگری است در این محلّه که سقفی دارد بدون فضا، که اهالی آن محلّه در سنه یک هزار و دویست و شصت و یک (۱۲۶۱) آن را بنا نموده‌اند.

[۱۴] مسجد باغ پنبه

حاجی علی اکبر تاجر قمی در سنه هزار و دویست و هشتاد و یک (۱۲۸۱) در آن محلّه آب انباری بنا کرده و بر بالای او این مسجد را بنا گذاشته [است].

[۱۵] مسجد حاجی سید صادق^۱

واقع است در محلّه قلعه. شبستان بسیار خوبی است و ایوان مرتفعی که در سنه هزار و سیصد و دوازده (۱۳۱۲) اهالی آن محل به استمداد حاجی مرتضی نامی از طایفه گایینی، بنای عمارت آن مسجد را گذاردند. و صحن این مسجد، مدرسه‌ای است جدید البنا که اهل آن محلّه در جلو این مسجد بنا نمودند و مسمی شد به «مدرسه حاجی سید صادق» و هنوز به اتمام نرسیده است.

[۱۶] مسجد گذر جدا

بانی آن حاجی ملا محمد کزازی است که در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه در بالای برکه آبی که از بناهای قدیمه بود، این مسجد را بنا نموده است.

۱. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۷۰۹-۷۱۰.

[۱۷] در ذکر مسجد جمکران^۱

این مسجد در خارج شهر، نزدیک قلعه جمکران واقع است و آن مکان را اکنون قدمگاه صاحب الزمان می نامند و اطراف او آبادی نیست. و از قراری که صاحب تاریخ قم نوشته است: اوّل مسجدی که در این ناحیت بنا نهادند، قبل از آمدن عرب اشعری بدین ناحیت، مسجد جمکران بود.^۲ مردی از اهل اسلام که نام او خطّاب بن اسدی بود و بدین ناحیت افتاده بود، او را بنا نهاده بود و در آن مسجد به تنهایی نماز می گذارده. و چون مختار بن ابی عبیده ثقفی به کوفه خروج کرد و طلب خون ابا عبدالله الحسین علیه السلام را می نمود، کشتندگانِ امام حسین از او می گریختند و در میان ایشان جماعتی بودند از طایفه بنی اسد از قوم غاضریّه، بدین جانب افتادند به نزد این مرد و نزد او اقامت کردند و در آن مسجد نماز می گذاردند. چون حجاج بن یوسف ثقفی بر عراقین والی شد، سعید بن جبیر که از موالی بنی اسد بود از حجاج بگریخت و قصد این ناحیت کرد و به واسطه محبتی که او را با بنی اسد بود، به نزد این طایفه اسدیّه که در جمکران بودند نزول کرد و بعد از توقّف جمکران، چون دانست که امیر اصفهان به حال او مطلع شده، از قم به ناحیت آذربایجان رفت و از آن جا به مکه باز گردید. پس او را به مکه بگرفتند و نزد حجاج فرستادند. پس حجاج، سعید بن جبیر را بگرفت و او را به قتل رسانید چنانچه در کتب تواریخ مسطور است.

حکایت مسجد جمکران^۳

محدث نوری رحمته الله در کتاب نجم الثاقب^۴ و کتاب دار السلام و کلمه طیبه^۵ از کتاب تاریخ

۱. خلاصه البلدان، ص ۲۱۳-۲۱۵؛ گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۶۶۱-۶۷۲.

۲. تاریخ قم، ص ۳۸.

۳. نک: گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۶۶۳-۶۷۲؛ تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۷.

۴. نجم الثاقب، ص ۱۵۵-۱۵۷، چاپ ۱۳۲۹ تهران.

۵. کلمه طیبه، ص ۴۵۷-۴۶۰، چاپ اسلامیّه.

قم روایت می‌کند و شیخ صدوق^۱ در کتاب مونس الحزین فی معرفة الدین و الیقین^۱ از برای مسجد جمکران حکایتی ذکر فرموده، و آن این است، به این عبارت:

بنای مسجد جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی، علیه صلوات الله الرحمن و علی آبائه الرحمة و المغفرة و الرضوان. سبب بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت آن به قول امام^{علیه السلام} بوده که شیخ عقیف صالح، حسن بن مثله جمکرانی گوید که:

من در شب شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سنه سیصد و نود و دو (۳۹۲) در سرای خود خفته بودم، که ناگاه جماعتی از مردم به درِ سرای من آمدند، نصفی از شب گذشته مرا بیدار نمودند و گفتند: برخیز و طلبِ حضرت امام محمد مهدی صاحب الزمان را اجابت کن که تو را می‌طلبد.

حسن گفت: برخاستم و آماده شدم، گفتم: بگذارید پیراهنم را بپوشم. آواز آمد از درِ سرا که: «هذه ما كان قميصك» یعنی این پیراهن از تو نیست، در بر مکن. دست فراز کردم و سراویل خود را بر گرفتم. آواز آمد که: «ليس ذلك منك» یعنی این سراویل که بر گرفتی از آن تو نیست، از آن خود بگیر آن را. از خود دور انداختم و جامه دیگر بر گرفتم و پوشیدم و طلب کلید درِ سرای کردم. آواز آمد که: «الباب مفتوح» یعنی در گشوده است.

چون به درِ سرای آمدم، جماعتی از بزرگان را دیدم، سلام کردم، جواب دادند و مرحبا گفتند و مرا بیاوردند بدان جایگاه که اکنون مسجد است. چون نیک نظر کردم، تختی دیدم نهاده و فرش نیکو در آن گسترده و جوانی سی ساله بر آن تخت تکیه زده و پیری نشسته و کتابی در دست گرفته و برای آن جوان می‌خواند و زیاده از شصت مرد در این زمین گرد آمده و نماز می‌کنند و بعضی از آنها جامه‌های سبز پوشیده بودند و آن پیر حضرت خضر بود، پس آن پیر مرا می‌نشانید و حضرت امام^{علیه السلام} مرا به نام خود خواند و فرمود: «برو و حسن مسلم را بگو که تو چند سال

۱. در هیچ مصدري این کتاب به شیخ صدوق نسبت داده نشده است. وانگهی وجود چنین کتابی حتی به قلم فردی دیگر به جز شیخ صدوق نیز گزارش نشده است.

است که عمارت این زمین را می‌کنی و می‌کاری و ما خراب می‌کنیم، و پنج سال است که تو زراعت می‌کنی و امسال دیگر باره از سر گرفتی و می‌سازی و عمارتش می‌کنی؛ رخصت نیست که دیگر باره تو زراعت کنی، باید که هر انتفاع که از این زمین برده‌ای رد کنی، تا بدین موضع مسجدی بنا کنند و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفی است و خدای تعالی از زمین‌های دیگر برگزیده و شریف نموده؛ تا تو این زمین را از خود دانستی، خدای تعالی دو پسر تو را از تو باز ستد، و باز تو متنبّه نشدی و اگر نه چنین کنی، آزاری به تو رسد آنچه را که تو آگاه نباشی».

حسن مثله گفت: یا سیدی و مولایی، مرا در این باب نشانی باید که جماعتِ مردم، سخن بی‌نشانه و حجت را نشنوند و قول مرا مصدّق ندارند.

فرمودند: «إِنَّا سَنَعْلَمُ هُنَاكَ عِلَامَةً؛ یعنی ما در این جا علامتی قرار دهیم که قول تو را تصدیق نمایند؛ تو برو و رسالت ما را به نزد سید ابوالحسن ببر و بگو برخیزد و بیاید، آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله را که برده از او طلب کند و بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد کنند و باقی وجوه از رهق به ناحیت اردهار که ملک ما هست بیاورد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند و مردم را بگو تا رغبت کنند و بدین موضع بیایند و عزیز دارند این موضع را و دو رکعت نماز به جای آورند که آن نماز تحیت مسجد است؛ در هر رکعتی یک بار «الْحَمْدُ» و هفت بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بخواند و تسبیح رکوع و سجود را هفت مرتبه تکرار کند، و دو رکعت نمازِ امام صاحب الزمان بگذارند؛ به این طریق: چون فاتحه را بخواند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را صد مرتبه مکرّر کند، بعد فاتحه را تمام کند، و در رکعت دوم نیز به همین طریق بگذارد و چون نماز را تمام کند، تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا را بگوید و چون از تسبیح فارغ شود، سجده کند و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد در سجده».

و این از لفظِ مبارکِ خودِ امام می‌باشد که فرمود: «مَنْ صَلَّى فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي

البیت العتیق» هر که این دو رکعت نماز را به جا بیاورد چنان باشد که در خانه کعبه دو رکعت نماز گذارده باشد.

حسن مثله جمکرانی گفت: من چون شنیدم، با خود گفتم که: گویا این موضع است که تو پنداری که این مسجد مالِ امام صاحب الزمان است و اشاره بدان کردم که در چهار بالش نشسته بود.

پس آن جوان به من اشاره کرد: برو، و من بیامدم و چون پاره‌ای راه بینامدم، دیگر باره مرا باز خواند و فرمودند: بُزی در گله جعفر کاشانی است که راعی است؛ باید که آن بز را بخری و گر نه تو از خاصه خود بدهی، و آن را بیاوری بدین موضع بکشی فردا شب آن‌گاه روز چهارشنبه هیجدهم ماه مبارک رمضان و گوشت آن بز، بر هر بیماری و کسی که علّتی داشته باشد انفاق کنی، حق تعالی همه را شفا بدهد. و آن بز، هفت علامت دارد؛ سه بر جانبی و چهار بر جانب دیگر، چون دِرْهَم سیاه و سفید. پس رفتم، دیگر باره باز گردانید و گفت: هفتاد روز یا هفت روز ما این جا باشیم، اگر بر هفت روز حمل کنی، شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة الحرام است و روزِ بزرگواری است.

پس حسن مثله گفت که: من تا به خانه آمدم و همه شب در آن اندیشه بودم تا صبح اثر کرد، و فریضه بگذاردم و به نزد علی المنذر آمدم و آن احوال با وی بگفتم و با من بیامد و رفتم بدان جایگاه که شب مرا برده بودند. پس گفت بالله نشان علامتی که امام مرا گفت یکی این است که زنجیرها و میخ‌ها این جا حاضر است.

پس به نزد سید شریف ابوالحسن رضایی شدم، چون به درِ سرای او رسیدم، حَشَم و خَدَم او را دیدم که مرا گفتند که از سحرگاه، سید ابوالحسن در انتظار توست که از جمکران بیایی گفتیم: بلی، من در حال رفتم و سلام کردم و جواب شنیدم و اعزاز کرد مرا و بنشانید و پیش از آن که من حدیث کنم، مرا گفت: ای حسن مثله، من خفته بودم، در خواب شخصی مرا گفت: حسن مثله نام مردی از جمکران پیش تو آید بامداد، باید که آنچه گوید، سخن او را مصدّق داری و بر قول او اعتماد کنی، که سخن او سخن ماست؛ باید قول او را رد نکنی. از خواب بیدار شدم، تا این ساعت منتظر تو بودم.

حسن مثله، احوال را به شرح با وی بگفت. در حال بفرمود تا اسبها را زین بنهادند و سوار شدند و به نزدیک ده رسیدند، جعفرِ راعی در میان گله برفت و آن بُز از همه گوسفندان پس می آمد، پیش حسن مثله دوید و آن بُز را بگرفت که بها به وی دهد و بُز را بیاورد. جعفرِ راعی سوگند یاد کرد که من هرگز این بُز را ندیده بودم و در گله من نبوده است و من امروز او را می بینم و هر چند می خواهم آن بُز را بگیرم، میسر نمی شود و اکنون که پیش شما آمدم.

پس بُز را هم چنان که سید فرموده بود، در آن جایگاه آوردند و بکشتند و با سید ابوالحسن الرضایی بدین موضع آمدند، حسن مسلم را حاضر کردند و از او انتفاع بستند و وجوه بیاوردند و مسجد جمکران را به چوب پوشانیدند و سید ابوالحسن الرضایی، زنجیرها و میخها را به قم بیاورد و در سرای خود گذاشت، همه بیماران و صاحب علّتان می رفتند و خود را در زنجیر می مالیدند، خدای تعالی شفای عاجل می داد.

و ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که: شنیدم که سید ابوالحسن الرضایی مدفون است در قم در محله موسویان و بعد از آن، فرزندی از آن وی را بیماری عارض شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند، میخها و زنجیرها را نیافتند.

این بود آنچه در کتاب نجم الثاقب از کتاب مونس الحزین شیخ صدوق ذکر فرموده. اما این مسجد، سالهای دراز به همان آبادی باقی بود، تارفته رفته دیوار و سقف آن روی به انهدام نهاد، تا این که در سنه هزار و صد و شصت (۱۱۶۰) آقا علی اکبر نامی که از معتبرین این ولایت و مالک مزرعه جمکران بود، او را تعمیر کاملی کرده و اطراف او را بیوتات معتبره بساخت، دور این مسجد را دیوار کشید که این مسجد در میان فضایی واقع بوده و آن فضا را مشجر نموده و باغی با صفا و جایی محلّ تفریح گردید؛ چنانچه قطعه سنگی در آن جا نصب است شاعری کامل تخلّص، از شعرای قم، قطعه ای از تاریخ آقا علی اکبر گفته است و بر روی آن سنگ، محکوک است؛ آن را بر نگاشتم، و آن این است:

اختر بُرج صفا آقا علی اکبر که رفت

آفتاب از رشک رخسارش به چرخ چارمین

نیست موسی لیک دارد چون شود گرم عطا
 ذره‌ای زر^۱ چون ید بیضا نهان در آستین
 شد موفق، کرد تعمیر قدمگاهی که هست
 رشک گلزار جهان و ثانی خُلدِ برین
 شد قدمگاه شه دین، حضرت^۲ صاحب زمان
 از طفیل همّتش رشک نگارستان چین
 هم نسیم گلشنش برقع گشای روی گل
 هم زلالِ جدولش سرچشمهٔ ماء معین
 چون معین شد در ایوانش اساس این بنا
 فخرها بر آسمان از این شرف دارد زمین
 بود کامل از پی تاریخ، پیر عقل گفت
 «قائم آل محمد را قدمگاه است این»
 باز به مرورِ دهور و ایام، آن بنا روی به انهدام آورد و آن باغ و اشجار از بین
 برفت، تا این که در اوایل دولت ناصر الدین شاه، حاجی علی نقی نامی جمکرانی به
 مقدار سیصد تومان خرج نموده و یک طرف مسجد را تعمیر کرد. و در اوایل
 سلطنت مظفر الدین شاه که میرزا علی اصغر خان صدر اعظم به آستان بوسی
 حضرت فاطمه معصومه علیهما السلام تشرّف حاصل کرد، در آن ایام، آن مسجد
 شریف را تعمیر نمود و عمارات و حُجرات چندی در آن بساخت. و آب انباری که
 در آن جا واقع است، از بناهای قدیمه است. حاجی حسن آقای تاجر لمسه چی آن
 را تعمیر نمود و دالانِ آن و پله‌های آن را بساخت. و این وقعه در اوایل سلطنت
 احمد شاه قاجار بوده؛ والسلام.

۱. تربت پاکان: «رزمه زر».

۲. تربت پاکان: «مهدی».

باب نهم

در ذکر آب انبارها و یخچال‌های قم

و این باب مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول

در ذکر آب انبارهای قم

مخفی نماند که در کتاب تاریخ قم ذکری از آب انبارهای این شهر نکرده است. یا در آن زمان، آب انبار مصطلح نبوده است و از جهت خوردن آب سرد در تابستان، همان چاه‌های واقعه در این ولایت معمول بوده؛ یا این که ذکری از آن نکرده است. اما چاه آب سرد در هیچ ولایتی معمول نیست مثل این شهر؛ و آن چنان است که در سه ماه زمستان، آب سرد از رودخانه در آن چاه جاری می‌نمایند؛ در تابستان بعینه همان آب سرد را از چاه‌ها می‌کشند. و از غریب این است که بسا می‌شود، هنگام ورود آب در چاه آب چنان بالا می‌نماید که چاه پُر شده است و دست به آب می‌رسد، چون یک ریگ کوچک یا مقداری نمک در میان آب می‌اندازند، فی الفور، به تدریج آن فرو می‌رود.

و بعضی از خانه‌ها، هنوز هم چاه، معمول و مصطلح است. بعضی از آن چاه‌ها در تابستان چنان آب سرد و گوارا دارد که به یک نفس تمام از سردی آب نمی‌توان خورد.

اما آب انبارهای این ولایت از این قرار است:

[۱] آب انبار صحن مطهر

طرف غربی صحن عتیق واقع شده، که در آن در فضای صحن است. از بناهای فتحعلی شاه قاجار است، که در سنه هزار و دویست و پانزده (۱۲۱۵) آن را بنا نموده و بنای آن با بنای صحن، یک مرتبه شده است.

[۲] آب انبار سردار

در صحن جدید امین السلطان، در طرف قبله واقع است. بنای او را ابتدا شاهزاده محمدتقی میرزای دولت شاه، والی عراقین، در سلطنت فتحعلی شاه گذاشته؛ دیوار طرف آب گیر او را به قدر دوازده ذرع تا مکان سقف زدن که رسانیدند، آن شاهزاده بدرود این جهان را کرد، آن بنا به حالت ناتمامی ماند، تا زمان دولت محمد شاه قاجار در سنه هزار و دویست و شصت و دو (۱۲۶۲) مرحوم خان بابا خان سردار ماکویی به عزم حکومت خطه کرمان وارد این شهر شده، از نبودن آب سرد در تابستان به حالت اهل این ولایت رقت کرده، چون این آب انبار را به حالت ناتمامی مشاهده نمود، همت خود را بر اتمام آن برگماشت و از وجه اجاره حلالی املاک خود در شهریار و ورامین، تنخواهی حواله کرد که خرج او بنمایند و او را به زودی تمام نمودند. و قطعه سنگی در ایوان آب انبار نصب است که اسم سردار بر او نوشته، و این مصرع، ماده تاریخ آن است: «سردار به قم حیات جاوید آورد» و کتیبه ایوان، آیه مبارکه ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ الی آخر سورة الحشر بر آن نوشته و امضای «محمد الحسینی».

[۳] آب انبار حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله

متصل به صحن جدید امین السلطان است، در طرف شمالی صحن مطهر واقع است. از بناهای شاهزاده معتمدالدوله حاجی فرهاد میرزا، برادر محمد شاه قاجار است که در دولت آن پادشاه در حکمرانی خود در فارس او را بنا نموده. مرحوم وصال شیرازی در تاریخ بنای او در سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت (۱۲۵۸)

این قطعه را فرموده و بر روی سنگی نوشته، بالای سر در آب انبار منصوب است:
 چون که محمد شه آن خسرو صاحب قران
 گشت به عدل و به داد، شهره به هر کشوری
 خسرو جمشید فر، صاحب تاج و کمر
 آنکه چو او در جهان، نیست بلند اختری
 راد برادر راش داد ایالت به فارس
 داور فرهاد نام، مهتر دانشوری
 آنکه ز انفاس اوست زیور هر محفلی
 آنکه ز اوصاف اوست زیب به هر دفتری
 بهر بقای ملک وز پی تعمیر ملک
 ساخت به قم برکه دلکش و جان پروری
 قم گهر نه صدف، معدن عزّ و شرف
 و از گهر مصطفی خفته در او دختری
 قم چو بهشتی بود، برکه چو کوثر در او
 کوثر او را بهشت، آمده حسرت گری
 خواست «وصال» از خرد مصرع تاریخ او
 گفت بگو «قم جنان، برکه او کوثری»^۱
 پس از این که میرزا علی اصغر خان صدر اعظم، صحن جدید را بنا نمود، در این
 آب انبار عقب حجره‌ای از حجرات صحن واقع گردید و بدین سبب، متروک شد تا
 این که در سنه یک هزار و سیصد و [؟؟]^۲ جناب حاجی میرزا محمد باقر متولّی
 باشی، این آب انبار را تعمیر نمود و دالانی جدید طرف غربی قبرستان برای آن

۱. عبارت «قم جنان، برکه او کوثری» براساس حروف ابجد مطابق با (۱۲۵۸) می‌باشد.

۲. در نسخه، جای چند کلمه، سفید گذاشته شده است.

بساخت و در آن را جنب صحن مطهر قرار داد.

صبوری شاعر طهرانی را قطعه‌ای است در ماده تاریخ بنای جدید این آب انبار، که به سنگ مرمر بر کتیبه آن مضبوط است:

در همایون زمان احمد شاه	که زمانش معارج فرج است
حضرت تولیت که چون اجداد	باقر العلم و حجة الحجج است
تاکنون زنده نکنونامیست	کز ازل با ثواب مندرج است
کرد تعمیر برکه متروک	که ثوابش به از صد هزار حج است
سال تاریخش از صبوری خواست	قلم من که قیّم العوج است
یکی آمد برون ز برکه و گفت	«کردن برکه بهر صحن کج است» ^۱

و بر بالای این آب انبار، حاجی حسین خان شهاب الملک نظام الدوله شاه سون، بنای عمارت و خانه گذاشت و او را وقف نمود که منافع اجاره او را به مؤذنین دو گلدسته که در صحن عتیق بنا نموده برسد و صرف روشنایی گلدسته‌ها بشود.

[۴] آب انبار دارالشفاء^۲

واقع است در مدرسه دارالشفاء، از بناهای میرزا تقی خان اعتماد الدوله، معروف به ساروتقی، وزیر شاه عباس ثانی است که در دولت آن پادشاه در سنه هزار و پنجاه و پنج (۱۰۵۵) او را بنا نموده، و این رباعی ماده تاریخ آن بناست که در ابتدای دالان آب انبار در کتیبه‌ای به خط خوش نوشته:

میرزا تقی از بهر صفی شاه جهان	این برکه نمود خیر بر عالمیان
جستم ز خرد بنای تاریخش گفت	«این برکه بنا کرده وزیر ایران» ^۳

و أيضاً این رباعی به کاشی معرق در ایوان آب انبار به خط نستعلیق نوشته شده:

۱. مصرع دوم براساس حروف ابجد مطابق با سال (۱۲۴۰) می‌باشد.

۲. شناخته‌نامه قم، ج ۱، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۳. مصرع دوم براساس حروف ابجد مطابق با سال (۱۰۵۵) می‌باشد.

این برکهٔ دستور که بادا جاوید بر نام حسین هر که یک قطره چشید
 فی الحال ز بهر سال تاریخش گفت «لعنت به یزید باد و برگور یزید»^۱
 و در ایوان این آب انبار کتیبه‌ای است به خط ثلث محمد رضای امامی
 الاصفهانی، صاحب کتاب جنات الخلود که بر خشت کاشی به خط بسیار خوب
 نوشته؛ کتیبه این است:

في أيام الدولة السلطان الأعظم والخاقان الأكرم، مروج المذهب الأئمة
 المعصومين عليه السلام، السلطان بن السلطان، والخاقان بن الخاقان بن الخاقان،
 أبو المظفر، السلطان شاه عباس الثاني الصفوي الموسوي الحسيني بهادر خان -
 خلّد الله ملكه وسلطانه - توفيق به اتمام عمارت این برکه یافت. مخدوم
 الأمرا وخادم الفقرا، توفيق آثارى مدارى ایران، اعتماد الدولة العلّية العالية
 الخاقانية، ميرزا محمد تقى المشهور به ساروتقى في شهر ربيع الأول سنة
 خمس وخمسين بعد الألف. كتبه محمد رضای الإمامي الاصفهاني، خالصاً إلى
 الله تعالى.

[۵] آب انبار متولّی باشی

در سمت شرقی قبرستان بزرگ واقع است. در سنه هزار و دویست و نود و هفت
 (۱۲۹۷) حاجی میرزا سیّد حسین متولّی باشی^۲ آن را بنا نموده است، به طریقی که
 یک در او طرف قبرستان و یک در آن در خانه آن جناب است.

[۶] آب انبار میرزا شفیع

در سمت غربی قبرستان بزرگ قم واقع است، متصل به خیابان معروف به چراغ
 برق. میرزا شفیع مستوفی تویسرکانی در سنه هزار و دویست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵)
 او را بنا نموده و بر بالای او مسجدی بنیاد کرده است.

۱. مصرع دوم براساس حروف ابجد، مطابق با سال (۱۲۰۴) است.

۲. تربت پاکان قم، ج ۱، ص ۲۴۸.

[۷] آب انبار علی خان

در خیابان پایین واقع است. حاجی سید محمد عرب روضه خوان که از جمله خدام بقعه مبارکه حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده، در سنه هزار و دویست و نود و شش (۱۲۹۶) او را بنیاد کرد. سقف و جدران او ساخته شده بود که آن سید، رخت به دیگر سرای کشید و به این جهت مسمی شد به «آب انبار سید عرب».

دالان او که محل آب بردن و جای شیر آب انبار است، ناتمام بود؛ وراثت او با ترکه‌ای زیاد، اقدام در ساختن دالان او نکردند. علیخان سنقری، نایب الحکومه اعتضاد الدوله، حکمران قم او را بساخت و بعضی ناتمامی‌های او را مرمت کرد؛ به این جهت موسوم به اسم علی خان شد.

میرزا قدرت شاعر را در اتمام او تاریخی است؛ قطعه‌ای است که در کتیبه ایوان آب انبار بر روی سنگ نوشته شده است:

به عهد دولت جم‌جاه ناصر الدین شاه

که هست ناصر دین خدا و خلق امم

یم فتوت و کان کرم علی خان آنک

ببرد دست و دلش آبروی معدن و یم

بنا نهاد چنین برکه‌ای به خطه قم

کز آب خضر همی برزند زلالش دم

مسلم است که بر طاق رفعتش نرسد

گر از قیاس گذارند تا ابد سلم

زالای او چو زال خضر بسی شیرین

بنای او چو بنای فلک ز بس محکم

پیاله گیر و لب تشنه‌ای برو دریاب

که غیر جام نماند به جا ز ملکت جم

به خیر کوش و سعادت که بعد مردن تو
 بنای خیر بماند همیشه در عالم
 جهان چه نقش بر آب است، دل مبند بر او
 که نقش آب نماند فزون‌تر از یک دم
 بنوش آب و بیاور به یاد لعل لبی
 که در کنار یم از تشنگی نبودش نم
 سئوال کردم تاریخ سالش از «قدرت»
 که شسته خامه او نقش صد حریر و حم
 قلم گرفت به دست و نوشت بر سر لوح
 به سال هجرت چهار از هزار و سیصد کم

[۸] آب انبار سیدان

در محله سیدان واقع است حاجیه آغا بیگم، متعلقه حاجی رشید خان اخگر
 بیگدلی، در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش (۱۲۸۶) او را بنیاد کرد و مرحوم
 میرزا علی اکبر فیض را در اتمام آن بنا، قطعه‌ای است و آن این است:

به عهد دولت شه ناصر الدین	که گیتی را نمود از عدل آباد
شهی کاندر زمانه داده دستش	ز آب جود خاکِ فاقه بر باد
گریزان گشت ظلم از پاس عدلش	چنان گنجشک گاه دیدنِ خاد
نواده حضرت مرحوم آذر	سلیل اخگر آن فرزانه استاد
که در دیوان استیفای شاهی	به جمع و خرج کلک او برد راد
چراغ دودمان عبدالحسین خان	به قم این برکه را بنمود بنیاد
که ایزد در عوض هنگام محشر	ز آب سلسبیل او را کند یاد
پی پیمودن سر منزل دور	بود واجب ذخیره کردن زاد
به تاریخ بنایش فیض گستا	هزار و دو صد و شش بعدِ هشتاد

[۹] آب انبار حاجی علی قلی بیگ

در بازار بزرگ، جنب حمام حاجی حسین واقع است. حاجی علی قلی بیگ حاجی حسینی که یکی از کدخدایان این بلد بوده، در سنه هزار و دویست و شصت (۱۲۶۰) در اواخر دولت محمد شاه قاجار او را بنا نموده است.

[۱۰] آب انبار حاجی حسن

واقع در محله سنگ بست است. حاجی حسن فتحعلی که یکی از زارعین این ولایت بوده، در سنه هزار و دویست و هشتاد و یک (۱۲۸۱) او را بنیاد کرد و بر روی او مسجدی بنا نموده و موقوفه‌ای از جهت آن مسجد برقرار کرد.

[۱۱] آب انبار موسویان^۱

جنب بقعه چهل دختران واقع است. از بناهای شاه طهماسب صفوی اول است، که دوم از سلاطین صفویه است. بنای این آب انبار و بنای عمارت چهل دختران، یک مرتبه شده است.

[۱۲] آب انبار عشقعلی^۲

از بناهای قدیمه است که هنوز بانی او معلوم نشده؛ واقع است در تکیه عشقعلی، جنب مسجد عشقعلی. بانی او و بانی مسجد، یک نفر بوده [است].

[۱۳] آب انبار گدر جدّا

در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار (۱۲۸۴) از ثلث اموال مرحوم حاجی ملا محمد کزازی ساخته‌اند.

[۱۴] آب انبار میرزا ابوطالب

واقع است در جنب میدان کهنه. مرحوم میرزا ابوطالب مجتهد، داماد میرزای قمی،

۲. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۶۰۷-۶۰۸.

۱. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۵۶۳-۵۶۴.

در دولت فتحعلی شاه او را بنیاد نموده است.

[۱۵] آب انبار حاجی محمد علی شبانه روزی

واقع در گذر قلعه است. از بناهای حاجی محمد علی بقال، معروف به شبانه روزی است در دولت سلطان محمد شاه او را بنیاد نموده.

[۱۶] آب انبار میدان میر

واقع است در تکیه میدان میر. در دولت محمد شاه قاجار از ثلث اموال ملا محمد حیرت او را بنا کرده است و در این سنوات آن آب انبار، روی به انهدام آورد، تا این‌که در سنه یک هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) هجری حاجی میرزا علی اکبر باغ پنبه‌ای تعمیر و مرمتی از آن آب انبار نمود و پله‌های او که از آجر بود، از سنگ بساخت.

[۱۷] آب انبار حاجی علی اکبر

واقع است در تکیه باغ پنبه. بانی او حاجی علی اکبر تاجر است که در سنه هزار و دویست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵) او را بنا کرده و بر بالای او مسجدی بنیاد نمود. و میرزا علی اکبر فیض را در اتمام آن، قطعه‌ای بوده و این است:

در روزگار دولت کیهان خدیو دهر کز آب عدل کرده لب تشنگان ترا
سلطان عهد ناصر دین شاه تخت بخش کو بر فراز اوج زُحل سوده افسرا
حاجی علی اکبر قمی که همچو او ناورده هفت ابا و این چار مادرا
محض رضای خالق و بهر رفاه خلق بنیاد کرد برکه پُر شهد و شکرا
تاگاه شرب یاد نمایند مرد و زن از خشک کامی لب سبط پیمبرا
اینش امید آن‌که به روز جزا شود لبریز و پرز ساقی کوثرش ساغرا
چون شد تمام برکه به تاریخ فیض گفت «قم بود همچو مینو، برکه چه کوثر»^۱

۱. مصرع دوم براساس حروف ابجد مطابق با سال (۱۲۷۴) می‌باشد.

[۱۸] آب انبار سلطان محمد شریف

واقع در محله چهار مردان، جنب بقعه امامزاده سلطان محمد شریف است. در سنه هزار و دویست و شصت و دو (۱۲۶۲) در دولت محمد شاه، از بابت ثلث اموال حاجی سید علی اکبر تاجر، آن را بنا کرده‌اند.

[۱۹] آب انبار حسینقلی خان

واقع است درب مسجد جامع. از بناهای حسینقلی خان، برادر فتحعلی شاه قاجار است که در اوایل دولت خاقانی در زمان حکمرانی خود در قم و کاشان او را بنیاد کرده [است].

[۲۰] آب انبار حاجی سید حسن

واقع است در بازار بزرگ، مواجۀ مدرسه لک‌ها. از بناهای حاجی سید حسن صابونی است که در اوایل دولت ناصر الدین شاه بنیاد کرده [است].

[۲۱] آب انبار بازار

واقع است در بازار، در گذر میرزا اسماعیل، نزدیک به دروازه خاکفرج. در اواخر دولت محمد شاه، از بابت ثلث اموال ملا محمد حیرت، او را بنا نموده‌اند.

[۲۲] آب انبار مسجد حاجی

واقع است در مدرسه حاجی ملا محمد صادق مجتهد. در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه آن را بنا نموده‌اند.

[۲۳] آب انبار قاضی

واقع است در محله الوندیه. از بناهای قاضی سعید قمی است که در ایام سلاطین او را بنا نموده‌اند. این قطعه بر سنگی که بر بالای اوست نوشته شده:

باشد این برکه وقف شاه شهید ثبت شد در بناش لعن یزید

آبش از سعد و برکه‌اش ز سعید

بهر تعمیر او شد این موزون

[۲۴] آب انبار شاهزاده حمزه

در جنبِ بقعهٔ امامزاده حسن بن موسی الکاظم علیه السلام واقع است. از بناهای قدیمه است که هنوز بانی او معلوم نشده است.

[۲۵] آب انبار حاجی علی اکبر

واقع است در بیرون دروازهٔ خاکفرج، جنبِ حمام و کاروانسرای متولّی باشی. از بناهای حاجی علی اکبر پالان‌دوز قمی است، که در بدو سلطنت ناصر الدین شاه او را بنیاد کرده است. این قطعه را در کتیبهٔ دالان او نوشته‌اند که تاریخ بنای اوست:

ناصر دینِ خداوند مجید	در زمان شه جمشید غلام
که چه او را د جهان هیچ ندید	مفخر الحاج علی اکبر را د
که ز طاقش کمر چرخ خمید	کرد این برکه بنا اندر قم
یاد آرد ز لب شاه شهید	تا که چون تشنه شود زو سیراب
الغرض چون که به اتمام رسید	وقفِ سلطانِ شهیدانش کرد
«ورد آب است که لعنت به یزید» ^۱	طبع ناجی پی اتمامش گفت

[۲۶] آب انبار حاجی میرزا علی اصغر

واقع است در کوچهٔ ارک. در قدیم الایام باغچه‌ای بوده است که حاجی میرزا علی اصغر که یکی از اجلهٔ خدام سرکار فیض آثار بوده، آن باغچه را ابتیاع نمود. در سنهٔ هزار و دویست و نود و یک (۱۲۹۱) چون چال آن را برداشت و خواست که آن را بنا نماید، دار فانی را وداع نمود و مبلغی از مال خود را در وصیت خود تعیین نمود که به مصرف بنایی آن برسد. در سنهٔ هزار و سیصد و پانزده (۱۳۱۵) حاجی آقا محمد، خلف آن مرحوم، بنابر حَسَبِ وصیت والد خود، از آن مبلغی که آن مرحوم

۱. مصرع دوم براساس حروف ابجد مطابق با سال (۱۲۸۷) می‌باشد.

تعیین نموده بود، به بنایی مشغول شد. چون جدران آن تمام شد، آن وجه به آخر رسید؛ تا این که در سنه هزار و سیصد و نوزده (۱۳۱۹) حاجی ملک التجار عراقی به قم آمد، سقف آن را بساخت که به رحمت ایزدی واصل گردید. حاجی حضرتقلی تاجر ترک هروی، در سنه هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) دالان آب انبار را ساخت و به اتمام رسانید.

[۲۷] آب انبار شاه عباس

در صحن زنانه حضرت معصومه علیها السلام طرف جنوب واقع است. از بناهای شاه عباس ثانی صفوی است که در سنه هزار و سی و دو (۱۰۳۲) آن را با صحن زنانه، یک مرتبه بنا نموده؛ تا این که در اوایل دولت شاه ناصر الدین قاجار، درب آب انبار را از طرف صحن مسدود نمودند.

[۲۸] آب انبار پنجه علی

آب انبار کوچکی است، مواجه و مقابل مسجد پنجه علی. بانی آن میر عبدالصمد عطاء الله الحسینی است که در سنه هشتصد و هشتاد و دو (۸۸۲) بانی مسجد، یک مرتبه ساخته شده [است].

[۲۹] آب انبار صدر اعظم

واقع است در کوچه اعتضاد الدوله. بانی آن میرزا علی اصغر خان صدر اعظم، جنب خانه خود بنا نموده در سنه هزار و سیصد و نه (۱۳۰۹) و آب انبار کوچکی است. بعد از قتل صدر اعظم، از طرف کوچه ممر برداشتن آب آن را مسدود نمودند و به طرف عمارت باز نمودند.

[۳۰] آب انبار حاجی غفور

واقع است در محله ای مشهور به «محله لب چال». محلی که فعلاً آب انبار است در سنه هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷) هجری حاجی غفور تاجر ترک زنجانی

در قم به آستان بوسی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام تشرّف حاصل کرد و خواست که بنای خیری از او یادگار بماند. چون به واسطه کم آبی و نبودن آب انبار به اهالی آن محل بسیار سخت می‌گذشت و حاجی غفور از این وقعه اطلاع به هم رسانید، این آب انبار را در آن‌جا بنا نمود. در سنه هزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹) به اتمام رسید. و «صبوری» شاعر طهرانی را قطعه‌ای است در ماده تاریخ آن انبار، که در کتیبه ایوان آن ثبت است بر روی سنگ مرمر:

به عهد دولت جمشید جاه احمد شاه

که آسمان جلال است و آفتاب کمال

شهی که خوانده خطیب فلک به دولت او

فراز منبر تـه پایه خطبه اقبال

ابوالمعالی حاجی غفور زنجانی

که در محامد و اوصاف اوست با اجلال

به آفتاب بماند به روشنی دل او

که آفتاب بود فارغ از کسوف زوال

نهان ز گنج حقش گوهری چه آب به دست

عنایت از لش چون گشود کف به نوال

به سیر انفس آفاق او شدی در قم

که تا نظر کند آثار ایزد متعال

بدین محل گذر افکند، مردمی دریافت

ز قحط آب همه تشنه و پریشان حال

بنا نهاد یکی برکه‌ای که در صفتش

بهشت گفت زهی کوثر خجسته مثال

به دستیاری استاد چابک اندیشه

حسین خان سنمّای پیشه فعال

به سعی طایف بیت الحرم غلامرضا
 که در مباشرتش بود خالص الأعمال
 به همت سَمی مرتضی جمال الحاج
 که از رجالش باید شنید وصف الحال
 به بذل مال به نیکی رسید مرد خدای
 نمی رسد به نکویی مگر به بخشش حال
 کسی که پیرو آل محمد است این است
 خوشا کسی که بود پیرو محمد و آل
 چو ساخت الغرض این سلسبیل کو ز سبیل
 به صدق نیت و سعی جمیل و حسن مال
 قلم گرفت به تاریخ آن «صبوری» گفت
 «به جام دوست سبیل است سلسبیل زلال»^۱

[۳۱] آب انبار حاجی سید شکر الله

واقع است در محلّه اسحاقیه، مشهور به «کوچه حاجی سید اسماعیل». بانی آن حاجی سید شکر الله، تاجر کاشی است، که در سنه هزار و سیصد و چهل و یک (۱۳۴۱) آن را بنا نموده و بر روی آن مسجدی ساخته و میرزا روح الله افغانی تخلص را قطعه‌ای است در ماده تاریخ آن آب انبار، که در ایوان کتیبه آن، بر روی سنگ مرمر مضبوط است:

عهد مالک رقاب کشور جم	شاه احمد، خدیو ملک عجم
که به عهدش گشاده شد در عدل	بسته شد باب جور و ظلم و ستم
مفخر الحاج سید شکر الله	نسل پاک پیمبر خاتم
بانی این بنای محکم شد	کرد بنیاد برکه مستحکم

۱. مصرع دوم براساس حروف ابجد مطابق با سال (۱۳۱۵) می باشد.

مسجدی ساخت ثانی کعبه
بهر تأسیس این بلند اساس
[؟؟؟]^۱ همت نمود بی پایان
اوستادِ فکور ابوالقاسم
تا بنوشند آب و یاد آرند
که لب تشنه کشته شد لب آب
باد بر آن لعین بد آیین
گفت «افغانم» از پی تاریخ

پایه‌اش همچو دین حق محکم
قدّ مردانگی نمود عَلم
زاده او رضای نیک هم
پی معماریش نهاد قَدَم
از لب خشک آن امام اُمَم
از جفای یزیدِ کفر شِیم
لعن حق صد هزار در هر دم
«شاه عطشان شهید بر لبِ یم»

[۳۲] آب انبار حاجی سید هاشم

واقع است نزدیک گذر قلعه. بانی آن حاجی سید هاشم کوره پز، یزدی الأصل، و قمی المسکن است، که تقریباً بیست و پنج سال قبل بنا نموده است و مسجدی هم بر روی آن ساخته [است].

[۳۳] آب انبار حاجی آقا جلال

بانی آن حاجی آقا جلال، خلف حاجی سید اسحاق تاجر قمی است، که در سنه هزار و سیصد و چهل و نه (۱۳۴۹) آن را بنیاد نموده است و اتمامش در سنه هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) است و در کتیبه ایوان آب انبار، این اشعار بر روی سنگ مرمر نوشته شده:

به عهد دولت مالک رقاب کشورِ جم

رضای پهلوی، آن خسرو ملوک عجم

سلاله نبوی، آن‌که نام اوست جلال

ز نسل پاک حسین، آن امام کلِ اُمَم

۱. در اصل، یک کلمه ناخواناست.

بنا نمود یکی برکه و به یاد آورد

ز کربلا و لب خشک آن شهید ستم

ز بهر آن که بَرَد اجرِ خویش در عقبی

نمود پایه او همچو دینِ خود محکم

بنوش آب و بیاور به یاد لعل لبی

که در کنار یم از تشنگی نبودش نم

بگفت از پی تاریخ سال او معمار

«حسین بی گنه، عطشان شهید شد لبِ یم»^۱

[۳۴] آب انبار عربستان

این آب انبار از بناهای قدیمه است که بانی او بر بنده معلوم نشده است؛ تا این که به مرور و دهور ایام روی به انهدام آورد و از حیزِ انتفاع افتاد، تا این که در سنه یک هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) هجری حاجی محمد رضای تاجر قمی که فعلاً ساکن در طهران است، آن بنا را تجدید نمود و به اتمام رسانید و در ایوانِ دالانِ آب انبار، کتیبه‌ای است به سنگ مرمر که این قطعه بر آن نوشته شده است:

به عهد پهلوی آن خسرو سپهر سریر

مهین شهنشه گیتی سنان کشور گیر

ز بذل همّتِ حاجی رضای تاجر ضاد

که راد مرد و جوان همّت اوست و پاک ضمیر

بنا نمود پس این برکه بهر آن که کنند

هزار لعنتِ حق بر یزید و شمر شریر

خدای عزّ و جلّ باد زین رضای رضا

جزای خیر بیابد ز شاه خیر گیر

۱. مصرع دوم براساس حروف ابجد مطابق با سال (۱۳۴۴) می باشد.

برای آن‌که بَرَد فیضِ خویش در عُقبی
 نمود وقف پس این برکه بر صغیر و کبیر
 به نزد اهل خرد همّتش بوَد افزون
 ز بانی پُل و سرچشمه و قنات و غدیر
 بنوش آب و بیاور به یاد تشنه لبی
 به دشت ماریه شد قطعه قطعه از شمشیر
 به اوستادی معمار او ابوالقاسم
 مقدّم است و امین و به فکر و رأی بصیر
 بگفت از پی تاریخ سال او معمار
 هزار و سیصد و پنجاه را تو نیز بگیر

[۳۵] آب انبار حاجی میرزا علی

این آب انبار واقع است در گذر سفید آب، در کوچه‌ای که مدرسه تحویل خانه در او واقع است. بانی آن حاجی میرزا علی، ولد ملا حاجی آقای بزّاز قمی است که در سنه هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) آن را بنا نموده و هنوز ناقص و ناتمام است.

و بعضی از آب انبارهای کوچک که در محلات و کوچه‌ها و گذرهای این بلد بود، چون بانیان آنها معلوم نبود، به این سبب ذکر نشد.

در ذکر بعضی از آب انبارها که در خارج شهر قم واقع است

[۳۶] آب انبار عمو هاشم

واقع است در بیرون خرابه‌های دروازه ری، جنب امامزاده که از اولاد محمد حنفیه است. از بناهای عمو هاشم حاجی حسینی است که در ایام داروغگی خود در دولت محمد شاه قاجار، او را بنیاد کرد.

[۳۷] آب انبار شاهزاده طیب و طاهر^۱

در بیرون شهر، جنب بقعه امامزاده شاهزاده طیب و شاهزاده طاهر واقع است؛ در سنه هزار و دویست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵) از ثلث اموال حاجی محمد علی بنا شده است.

[۳۸] آب انبار صاحب الزمان^۲

واقع در مسجد جمکران. و آن موضعی که فعلاً آب انبار است محوطه بود و مقدار شش هفت ذرع، عمق آن بود و از بیرون، مثل گنبدی نمایان بود. و اهالی و پیرمردان جمکران [گویند] که این گنبدی از قدیم الأیام همین طور بوده است. و بعضی را گمان این بود که یخچال است، تا این که در سنه هزار و سیصد و سی و سه (۱۳۳۳) حاجی آقا حسن تاجر ترک چون مصمم شد که آن محوطه را آب انبار بسازد و خواستند که آن را تعمیر کنند، سوراخی پیدا شد که جای شیر بود. از بیرون آن محوطه از طرف شیر حفر کردند، دالان آب انبار پیدا شد با پله‌های ساخته؛ اما سر در دالان با چهار پله آن خراب شده بود، که آن پله‌ها را ساختند و آن محوطه را تعمیر نمودند.

[۳۹] آب انبار شاهزاده جمال

در خارج شهر، جنب امامزاده شاهزاده جمال واقع است. از بناهای علیخان سنقری، نایب الحکومه اعتضاد الدوله، حکمران قم، که در سلطنت ناصر الدین شاه در سنه هزار و دویست و نود و دو (۱۲۹۲) بنا نموده است.

[۴۰] آب انبار حاجی آباد^۳

در خارج شهر، طرف دروازه کاشان واقع است، دو فرسخ تا قم مسافت دارد. از بناهای حاجی میرزا سید حسین متولی باشی است که در آن مزرعه جدید الاحداث

۱. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۵۰۴.

۲. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۶۷۱-۶۷۲.

۳. گنجینه آثار قم، ج ۲، ص ۵۲۳-۵۲۴.

خود در سنه هزار و سیصد و یک (۱۳۰۱) بنا فرموده [است].

فصل دوم

در ذکر یخچال‌های قم^۱

مخفی نماناد که در سنوات سابقه، یخچال در این شهر، به هیچ نوعی معمول نبوده؛ چنانچه در تاریخ قم هیچ ذکری از یخچال‌های قم نکرده است؛ اما یخچال‌هایی که در شهر قم و خارج شهر بنا شده از این قرار است:

[۱] یخچال قاضی

در میان شهر واقع است. از بناهای قاضی سعید است که در دولت صفویه بنا کرده است؛ و دو باب است؛ یکی کوچک، و یکی بزرگ. و یخچال به این بزرگی در این شهر بنا نشده. و در اغلب سال‌ها، بیش از یک یخچال او مقدور نمی‌شود که از یخ پُر نمایند.

[۲] یخچال متولی باشی

در بیرون شهر، جنب دروازه خاکفرج واقع است. در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج (۱۲۵۵) مرحوم میرزا محمد رضای متولی باشی و جهانگیر میرزای اعمی، برادر محمد شاه قاجار، به شرکت او بنیاد کردند.

[۳] یخچال سلطانم

از بناهای بسیار قدیم است، در میان شهر، در باغ سلطانم واقع است.

[۴] یخچال زنبیل آباد

در بیرون شهر، در باغ زنبیل آباد واقع است. مرحوم میرزا ابو طالب، داماد میرزای قمی، در سلطنت فتحعلی شاه او را بنیاد نموده [است].

۱. تاریخ دارالایمان قم (محمد تقی ارباب)، ص ۹۷-۹۸.

[۵] یخچال باقرخان

از بناهای قدیم است که در بیرون شهر واقع است. چون باقر خان بیگدلی او را مرمت و تعمیر کرد، به اسم او موسوم گردید.

[۶] یخچال مشرف

در میان شهر واقع است، جنب دروازه قلعه. در دولت محمد شاه قاجار، حاجی میرزا احمد سرکار فیض آثار، او را بنیاد کرده و دو دانگ او را وقف بر تعزیه داری حضرت سید الشهداء علیه السلام نموده [است].

[۷] یخچال حاجی محمد ابراهیم

در خارج دروازه قلعه واقع است. حاجی محمد ابراهیم معمار باشی در اوایل دولت مظفر الدین شاه او را بنیاد نموده است.

[۸] یخچال نایب التولیه

بانی آن حاجی میرزا محمد تقی نایب التولیه است، که در چهل سال قبل آن را بنیاد نموده است و در بیرون دروازه قلعه واقع است.

[۹] یخچال ارباب

واقع است در بیرون دروازه قلعه. از بناهای محمد تقی بیک ارباب، والد مرحوم حاجی میرزا محمد مجتهد قمی است، که تقریباً در شصت سال قبل او را بنا نموده [است].

[۱۰] یخچال حاجی سید هاشم

بانی آن حاجی سید هاشم روضه خوان است، که تقریباً در پنجاه سال قبل او را بنیاد نموده و این یخچال در بیرون دروازه معصومه واقع است.

[۱۱] یخچال شاه آباد

واقع است در خارج شهر، واقع در مزرعه شاه آباد است. از بناهای حاجی میرزا سید حسین متولی باشی است که در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش (۱۲۸۶) او را بنیاد نموده [است].

[۱۲] یخچال نصرت

واقع در خارج شهر است. چون میرزا نصرالله خان صدر الممالک قلعه نصرت آباد را بنا نمود، در خارج آن قلعه بنیاد این یخچال را کرد و در سلطنت محمد شاه قاجار، بنا شده است.

[۱۳] یخچال کهک

این یخچال در قریه کهک واقع است. حاجی علی محمد غرقی، متولی بقعه فتحعلی شاه، با شراکت آقا میرزا محمد، اخوی خود، در اوایل دولت محمد شاه آن را بنیاد کردند.

باب دهم

در ذکر حمامات قم و تیمچه‌ها و کاروانسراهای قم

و این باب مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول

در ذکر حمامات قم

مخفی نماناد که در کتاب تاریخ قم در باب اول، ذکر حمامات قم را نموده است که شرح خواهم داد،^۱ و لیک هیچ ننوشته که چند حمام در آن زمان در قم بوده است. در سنه هزار و دویست و نود و دو (۱۲۹۲) میرزا حبیب الله ممیز مستوفی، ممیزی قم را کرده، بر حمامات و دکاکین و کاروانسراهای این بلد، خراج دیوان آورده که مالکین املاک، عَشْرِ اجاره و مستقالات خود را به دیوان بدهند. این بدعت و قرار داد از مستحدثات اوست و در هیچ وقت چنین بدعتی در قم برقرار نبوده. بنابر این در کتابچه دستور العمل خراج، به هر حمامی از بابت عَشْرِ اجاره، مقداری نقدی نوشته است. در کتابچه دستور العمل، چهل و پنج باب حمام در قم نوشته؛ خراج دیوان آنها را از بابت عَشْرِ اجاره، مبلغ یکصد و سی و چهار تومان نوشته است.

و علی النقد، پنجاه و پنج حمام در قم دایر و برقرار است، از قرار [این] تفصیل است:

[۱] حمام آستانه

یک باب است، جنب مدرسه فیضیه، صحن مقدس واقع است. از بناهای سلاطین صفویه است، وقف است بر سرکار فیض آثار.

[۲] حمام شاه

یک باب است، واقع است در عمارت شاهی که متصل است به صحن مطهر. از بناهای فتحعلی شاه قاجار است و وقف است بر سرکار فیض آثار.

[۳] حمام متولی باشی

یک باب است، در بیرون شهر، جنب دروازه خاکفرج واقع است. از بناهای حاجی میرزا سید حسین متولی باشی است که در اوایل دولت ناصرالدین شاه او را بنا نموده [است].

[۴] حمام آقا میرزا رحیم

واقع است در طرف غربی قبرستان بزرگ قم، متصل به خیابان حضرتی. از بناهای آقا میرزا رحیم، خلف حاجی میرزا عبدالکریم، سرکشیک سرکار فیض آثار است، که در اوایل دولت محمد شاه قاجار او را بنیاد نموده است.

[۵] حمام کیکاووس میرزا

یک باب است و در ابتدای خیابان بالا خیابان واقع است. از بناهای شاهزاده کیکاووس میرزا، خلف فتحعلی شاه قاجار، که در حکومت خود در عصر خاقان مغفور، او را بنا نموده است.

[۶] حمام جهانگیر میرزا

مشهور به «حمام شاهزاده». یک باب است، در ابتدای بازار بزرگ، نزدیک مسجد امام واقع است. از بناهای شاهزاده جهانگیر میرزا، خلف شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه، خلف خاقان مغفور، در اوایل دولت محمد شاه قاجار او را بنیاد نموده است.

[۷ و ۸] حمام امین الدوله

دو باب است؛ مردانه و زنانه، در گذر سلام، جنب قبرستان بزرگ واقع است. از

بناهای عبدالله خان امین الدوله اصفهانی است که در سلطنت فتحعلی شاه و وزارت خود، او را بنیاد نموده [است].

[۹] حمام کوچه حرم

یک باب است که واقع است در کوچه حرم. از بناهای ملا محمد طاهر قاضی قمی است که در اواخر سلطنت محمد شاه او را بنیاد کرده است.

[۱۰] حمام قلعه

یک باب است. از بناهای میرزا ابوالقاسم، حاکم قم است که در سلطنت فتحعلی شاه در زمان حکومت خود، در کوچه حرم، در میان قلعه نشیمن خود او را بنیاد کرده [است].

[۱۱] حمام آقا ملک قراباغی

یک باب است. از بناهای آقا ملک قراباغی که در سلطنت فتحعلی شاه در محله کوچه باغ، جنب خانه خود، او را بنیاد کرده است.

[۱۲ و ۱۳] حمام عشقعلی

واقع است در کوچه عشقعلی، دو باب است. از بناهای قدیم است، در سلطنت سلاطین صفویه بنا شده است و هر دو باب حمام، وقف است بر تکیه و مسجد عشقعلی.

[۱۴] حمام متولی باشی

یک باب است. از بناهای مرحوم میرزا محمد رضای متولی باشی است که در زمان دولت محمد شاه، جنب خانه‌های خود در محله پشت باره او را بنیاد نموده است.

[۱۵ و ۱۶] حمام پشت باره

دو باب است. از بناهای قدیم است که بانی او معلوم نیست. و این دو حمام در محله پشت باره، در آخر خیابان پایین واقع است.

[۱۷] حمام فیروزج

یک باب است. از بناهای رضا قلی خان، خلفِ حاجی عسکر خان است که در پشت بازار حاجی عسکرخان او را در زمان ناصر الدین شاه بنا نموده [است].

[۱۸ و ۱۹] حمام حال

دو باب است؛ زنانه و مردانه، واقع است در بازار مسگرها. از بناهای قدیم است و بانی او بر بنده معلوم نشده است.

[۲۰ و ۲۱] حمام قاضی

واقع است در محلّه الوندیه. از بناهای قاضی سعید قمی است، در سلطنت سلاطین صفویه بنا نموده است و دو باب است.

[۲۲ و ۲۳] حمام چهارمردان

دو باب است. از بناهای قدیم است و بانی او معلوم نیست.

[۲۴ و ۲۵] حمام سلطان محمد شریف

دو باب است، در محلّه سلطان محمد شریف واقع است. از حمام‌های قدیم است و بانی او معلوم نیست.

[۲۶] حمام حاجی حسین

یک باب است، واقع است در بازار حاجی عسکرخان. از بناهای حاجی حسین است که جدّ طایفه حاجی حسینی می‌باشد، در سلطنت فتحعلی شاه او را بنا نموده است. حمام به این بزرگی در قم نیست، و وقف است بر اعمال خیریه.

[۲۷ و ۲۸] حمام حاجی محمود خان

دو باب است، واقع است در نزدیکی بقعه حضرت شاهزاده حمزه. حاجی محمود خان بیگدلی در اواخر سلطنت محمد شاه او را بنا نموده [است].

[۲۹] حمام چاله عربستان

یک باب است. اهالی آن محله در سلطنت محمد شاه او را بنا نموده [است].

[۳۰] حمام حسن عسکری

یک باب است و از حمام‌های قدیم است و در آن محله واقع شده و بانی او معلوم نیست.

[۳۱ و ۳۲] حمام حاجی محمد جعفر

دو باب است. واقع است در محله موسویان. بانی او حاجی محمد جعفر عطار است که در سلطنت فتحعلی شاه، جنب خانه خود، او را بنا نموده [است].

[۳۳] حمام دولت خانه

یک باب است. از بناهای قدیم است که در آن محله بنا شده [است].

[۳۴] حمام کلاتر

یک باب است. واقع است در محله سیدان، در دولت شاه عباس ثانی بنا شده است.

[۳۵ و ۳۶] حمام حاجی بابا

دو باب است. حاجی بابا نامی که از جمله تجار بوده، در سلطنت محمد شاه در محله قلعه، آن حمام را بنیاد نموده است.

[۳۷] حمام بازار

یک باب است، معروف است به «حمام غیاثیه». واقع است در جنب میدان کهنه. از بناهای قدیم است و وقف است بر سرکار فیض آثار.

[۳۸] حمام سفید آب

یک باب است. از بناهای قدیم است که در همان محل واقع است.

[۳۹] حَمَامِ موسویان

یک باب است. از بناهای قدیمه است؛ واقع در همان محل، جنبِ بقعهٔ چهل دختران.

[۴۰] حَمَامِ اولیا

یک باب است. از بناهای قدیمه است، واقع در محلّهٔ باغ پنبه.

[۴۱] حَمَامِ باغ پنبه

یک باب است. از بناهای شاهزاده جهانگیر میرزا، خلفِ شاه زادهٔ محمد علی میرزای دولت شاه است که در دولت محمد شاه او را بنیاد کرده است.

[۴۲] حَمَامِ طالار

یک باب از حَمَامِ های قدیم است و در کوچهٔ طالار واقع است.

[۴۳] حَمَامِ میرزا ابوطالب

یک باب است، جنبِ دروازهٔ ری واقع است. از بناهای میرزا ابوطالب داماد مرحوم میرزای قمی است، که در دولت فتحعلی شاه قاجار او را بنا نموده است.

[۴۴ و ۴۵] حَمَامِ مَدرِّ صادق

دو باب است. از بناهای قدیمه، واقع است در محلّهٔ الوندیه.

[۴۶] حَمَامِ مشهدی حسن

یک باب، از بناهای قدیم است که واقع است در جنبِ بازار لاجین بیک.

[۴۷] حَمَامِ اعتضاد الدوله

یک باب است که در سنهٔ هزار و سیصد و دو (۱۳۰۲) اعتضاد الدوله حکمران قم، جنبِ خانهٔ خود در محلّهٔ کوچه باغ او را بنا کرده. خزانهٔ حَمَامِ، آب گرم او با زمین حَمَامِ مساوی است. و این اوّل حَمَامِی است که در قم بدین وضع ساخته شده [است].

[۴۸] حمام صدر اعظم

یک باب است که میرزا علی اصغر خان صدر اعظم در سنه هزار و سیصد و هشت (۱۳۰۸) در جنب خانه خود مواجهه درب صحن جدید بنا فرموده است.

[۴۹] حمام حاجی امین التولیه

یک باب است، واقع است مقابل صحن جدید، ابتدای کوچه حرم. از بناهای حاجی سید محمد تقی امین التولیه است که در سنه هزار و سیصد و نه (۱۳۰۹) آن را بنا نموده است.

[۵۰] حمام نو

واقع است در بازار بزرگ، مقابل کاروانسرای بناها. از بناهای حاجی میرزا محمدباقر متولی باشی است که در سنه هزار و سیصد و نونزده (۱۳۱۹) آن را بنا نموده است.

[۵۱ و ۵۲] حمام شهر نو

در آن جا دو باب حمام است؛ یک باب آن از بناهای حاجی سید عباس، ولد آقا میرزا صفی، خادم سرکار فیض آثار است و باب دیگر، بانی آن، آقا محمد هاشمی تاجر کاشی است که تقریباً سی سال قبل آن را بنا نموده است.

فصل دوم

در ذکر تیمچه‌های قم

[۱] تیمچه بزرگ^۱

واقع است در وسط بازار؛ دو باب عقب یکدیگر است. تیمچه‌ای به این بزرگی و خوبی، کمتر ساخته شده است. هفده ذرع دهنه طاق اوست، چهل ذرع طول او، سقف بسیار خوبی زده شده است. از بناهای حاجی سید محمود - والد حاجی آقا

احمد مجتهد قمی است - و حاجی محمد ابراهیم آبا باست که در اواخر دولت محمد شاه او را بنیاد نمودند و استاد حسن معمار قمی، معمار این تیمچه است و این رباعی را آقا میرزا بزرگ محرّر در وصف این تیمچه گفته است:

این تیمچه سید محکم یاجوج است بنیادش از آجر و گچ و ساروج است
چون طاق رفیع او بدیدم گفتم این سقف سپهر یا سرای عوج است

[۲] تیمچه صدر اعظم

یک باب است، واقع است در ابتدای بازار بزرگ، ظهر مسجد امام. حاجی سید اسماعیل مجتهد قمی در سلطنت محمد شاه قاجار او را بنیاد کرد؛ پس از فوت او، آقا ابراهیم امین السلطان آن را ابتیاع نمود و به نام ایشان معروف گشت.

[۳] تیمچه حاجی ابراهیم

یک باب است، واقع است در ابتدای بازار بزرگ، مواجه تیمچه امین السلطان. از بناهای حاجی محمد ابراهیم تاجر است که در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه او را بنیاد کرده است.

[۴] تیمچه حاجی میرزا حبیب الله

در میان بازار بزرگ واقع است. از بناهای حاجی میرزا حبیب الله تاجر قمی است که در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه بنا کرده است.

[۵] تیمچه حاجی سید شکر الله

در اواسط بازار واقع است. در سابق دو باب کاروانسرا بود مفروز. از بناهای حاجی کلبعلی بیگ حاجی حسینی که در سلطنت فتحعلی شاه او را بنیاد کرد. میرزا علی اصغر خان صدر اعظم در سنه هزار و سیصد و نه (۱۳۰۹) این دو کاروانسرا را ابتیاع نمود و تعمیر فرمودند، به اسم ایشان معروف شد و در سنه هزار و سیصد و سی (۱۳۳۰) حاجی سید شکر الله تاجر کاشی، این دو کاروانسرا را ابتیاع نمود و

کاروانسرایِ اوّل را مستَقَف نمود، به تیمچه حاجی سیّد شکر الله معروف شد.

فصل سوم

در ذکر کاروانسراهای قم

مخفی نماناد که در تاریخ قم هیچ ذکری از کاروانسراهای واقعه در این ولایت نکرده است. میرزا حبیب الله مستوفی در کتابچه دستور العمل خراج این ولایت از بابت عشر مستقالات که از بدعت‌های اوست، خراجی بر کاروانسراها و تیمچه‌ها وارد آورده است.

[۱] کاروانسرای حضرت

یک باب است، از بناهای قدیمه عهد صفویه است. واقع است جنبِ دار الشفا، متصل به بازارچه حوض قهوه. وقف است بر سرکار فیض آثار.

[۲] کاروانسرای میرزا ابوالقاسم

یک باب است. متصل است به بازارچه حوض قهوه، ابتدای خیابان بالا. از بناهای میرزا ابوالقاسم اصفهانی حاکم قم است؛ در سلطنت فتحعلی شاه قاجار او را بنیاد کرده است و وقف است بر سرکار فیض آثار.

[۳] کاروانسرای میرزا رحیم

یک باب است. واقع است در آخر خیابان بالا، قُرب مسجد امام علیه السلام. از بناهای میرزا عبدالرحیم، خَلَفِ حاجی میرزا عبدالکریم، سرکشیک سرکار فیض آثار است که در اواخر دولت فتحعلی شاه او را بنیاد کرده است.

[۴] کاروانسرای کیکاوس میرزا

یک باب است. واقع در ابتدای بازار بزرگ، قُرب دروازه خاکفرج. از بناهای شاهزاده کیکاوس میرزا، فرزند فتحعلی شاه است که در حکمرانی خود در این ولایت در

عصر فتحعلی شاه او را بنیاد کرده [است].

[۵] کاروانسرای شاهزاده جهانگیر میرزا

یک باب است که در ابتدای بازار بزرگ، مواجه درب مسجد امام واقع است. از بناهای امیر زاده جهانگیر میرزا، خلف شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه است که در سلطنت محمد شاه او را بنیاد کرده [است].

[۶] کاروانسرای شاهزاده

دو باب است، در عقب یکدیگر واقع است، در بیرون شهر، قُرب دروازه خاکفرج است. جهانگیر میرزای اعمی، برادر محمد شاه، با شراکت میرزا محمد رضای متولّی باشی، در سلطنت محمد شاه آن را بنا نمودند.

[۷] کاروانسرای متولّی باشی

چهار باب است. واقع است در بیرون شهر، قریب دروازه خاکفرج. از بناهای حاجی میرزا سید حسین متولّی باشی است که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بنا نموده اند.

[۸] کاروانسرای حاجی ابراهیم

دو باب است، متّصل به یکدیگر، در خارج شهر واقع است، نزدیک دروازه خاکفرج. بانی او حاجی محمد ابراهیم تاجر است که در اواخر دولت محمد شاه او را بنیاد کرده است.

[۹] کاروانسرای آقا سید آقا جان

یک باب است، در ابتدای بازار بزرگ، مقابل تیمچه امین السلطان واقع است. در اواخر دولت محمد شاه، آقا سید آقا جان، خلف حاجی میرزا عبدالکریم سرکشیک سرکار فیض آثار، او را بنیاد کرده.

[۱۰] کاروانسرای متولی باشی

یک باب است. واقع است در چار سوق بازار بزرگ. از بناهای حاجی میرزا سید حسین متولی باشی است که در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه او را بنیاد کرده است.

[۱۱] کاروانسرای بناها

یک باب است. واقع است در بازار بزرگ. از بناهای استاد محمود معمار، در دولت فتحعلی شاه قاجار او را بنیاد کرده است.

[۱۲] کاروانسرای حاجی ابراهیم

یک باب است. واقع است در بازار کولی خان، بُدُو بازار بزرگ. از بناهای حاجی فتحعلی بیگ است که در دولت فتحعلی شاه او را بنیاد نموده [است].

[۱۳] کاروانسرای حاجی ملا محمد صادق

دو باب است که در ابتدای بازار حاجی عسکر خان واقع است. در ابتدای سلطنت ناصر الدین شاه، حاجی ملا محمد صادق و جمعی دیگر، بنای آن کاروانسرا را و بازارچه جلو آن را نموده‌اند.

[۱۴] کاروانسرای حاجی عسکر خان

دو باب است، واقع در بازار بزرگ. از بناهای حاجی عسکر خان است، در دولت محمد شاه قاجار او را بنیاد نموده است.

[۱۵] کاروانسرای حاجی حسین

در آخر بازار بزرگ واقع است. از بناهای حاجی حسین کدخدا جدّ سلسله حاجی حسینی است، که در دولت فتحعلی شاه بنا نموده [است].

[۱۶] کاروانسرای غیبی

از بناهای حاجی میرزا سید حسین متولی باشی است که در اوایل سلطنت مظفر الدین شاه بنا نموده است و این کاروانسرا در ابتدای بازار بزرگ، نزدیک درب مسجد امام واقع است.

[۱۷] کاروانسرای صدر اعظم

دو باب است، متصل به یکدیگر، در وسط بازار بزرگ واقع است. از بناهای میرزا علی اصغر خان صدر اعظم است که در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه قاجار او را بنا نموده است.

[۱۸] ایضاً کاروانسرای صدر اعظم

دو باب است که در میان بازار بزرگ واقع است. از بناهای حاجی کلبعلی بیک حاجی حسینی است که در عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار او را بنیاد نموده و چون میرزا علی اصغر خان صدر اعظم او را ابتیاع نموده و تعمیر فرمودند، به اسم ایشان معروف شد.

[۱۹] کاروانسرای بزازها

یک باب است که واقع است در بازار عتیق. کاروانسرای بزرگ وسیعی است که در قدیم الایام بنا شده و بانی او معلوم نیست.

[۲۰] کاروانسرای میدان کهنه

از بناهای قدیم است، و بانی او معلوم نیست، و طرف غربی میدان کهنه واقع است.

[۲۱] کاروانسرای متولی باشی

واقع است نزدیک گذر عبدالله خان. از بناهای حاجی میرزا سید حسین متولی باشی است که در اوایل سلطنت مظفر الدین شاه بنیاد نموده است.

[۲۲] کاروانسرای کلی

واقع است در بیرون دروازه خاکفرج، جنب مهندسیه. دو باب است، متصل به یکدیگر است، کاروانسرای بسیار بزرگی است. از بناهای حاجی میرزا خلیل، سرکشیک سرکار فیض آثار است که در سنه هزار و سیصد و سی و سه (۱۳۳۳) آن را بنیاد نموده است.

[۲۳] کاروانسرای حاجی سید عباس

یک باب است، واقع است در بیرون شهر در محله جدیدی که در طرف دروازه خاکفرج واقع است. و به ابرقو مشهور است. از بناهای حاجی سید عباس خدام سرکار فیض آثار است که در سنه هزار و سیصد و شش (۱۳۰۶) او را بنیاد نموده است.

[۲۴] کاروانسرای آقا محمد هاشم

واقع است در شهر نو. از بناهای آقا محمد هاشم تاجر کاشی است که تقریباً در سی و پنج سال قبل آن را بنا نموده است.

[۲۵] کاروانسرای دیگر

او هم از بناهای آقا محمد هاشم سابق الذکر است که در اواخر دولت ناصر الدین شاه بنیاد نموده است.

[۲۶] کاروانسرای کوچه حمام پشت باره

بانی آن حاجی آقا موسی افتخار الذاکرین، فرزند حاجی سید رضای روضه خوان قمی است، که تقریباً در بیست و پنج سال قبل او را بنیاد نموده است.

باب یازدهم

در ذکر رودخانه قم و پل های قم و بعضی از بناهای خیریه که در قم واقع است

و این باب، مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول

در ذکر رودخانه قم^۱

در کتاب تاریخ قم مذکور است که رودخانه قم موسوم است به «انار بار» یا «لعل بار». مصب و سرچشمه او کوهساری است که موسوم است به «کوه زرد». و چون آن جبال، مرتع احشام طایفه بختیاری است، به اسم آن طایفه موسوم شده و آن را «کوه زرد بختیاری» گویند. آب او از جلگه کمره و گلپایگان عبور کرده، از جهت مغرب و جنوب به زمین قم وارد می شود و از قم به مکانی می رود که آن را «پل دلاک» گویند و اندر آن مکان رودخانه قم و رودخانه ساوج با هم متصل شده، به صحرای کویری می رود که موسوم است به «مسيله». اندر آن صحرای کویر، این دو رودخانه به زمین فرو می روند.^۲ انتهی کلامه.

و مستور نماناد که این آب رودخانه که اکنون وارد زمین قم می شود، از طرف مغرب شهر، متصل به دیوار شهر عبور کرده به منزل پل دلاک می رود. در روزگار قبل یا جمیع آب رودخانه از طرف مشرق شهر عبور می کرد، یا این که در بالای

۱. خلاصة البلدان، ص ۴۸ و ۲۰۰-۲۰۲.

۲. نک: تاریخ قم، ص ۴۷.

زمین قم دو شقّه می‌گردیده است؛ نصفِ آن از طرف مغربِ شهر و نصف او از طرف مشرقِ شهر عبور می‌نموده. در سنّه هزار و چهل و چهار (۱۰۴۴) هجری در سلطنت شاه صفی صفوی، این آب که از طرف مشرقِ شهر عبور می‌کرد طغیان نمود و سیل دو ثُلُثِ آن عمارت و ابنیه شهر را خراب و ویران کرد. چون این دو ثُلُث از شهر خراب شد، شاه صفی آب روخانه را از طرفِ مشرقِ شهر بالمرّه مقطع نمود و از طرف مغربِ شهر جاری کرد. و از طرف رودخانه متصل به شهر، قریب دو میل راه سدّی بس محکم از سنگ و آهک بکشید، تا شهر از طغیان آب محفوظ ماند.

و کذلک در سنّه یک هزار و سیصد و پنجاه و سه (۱۳۵۳) بعد از سیل‌های پیایی، روز سه شنبه نهم شهر صفر الخیر، تلگراف حرکت سیل از خمین آمد. اهالی شهر به خیال سیل‌های سابق، سهل‌انگاری کرده و در منازل خویش با کمال اطمینان آسودند. ساعت سه از شب چهارشنبه سیل فوق‌الذکر رسیده و از کثرت تهاجم، سدّی فرا رودخانه که شاه صفی صفوی از حدود پل نو قدیم بسته، شکسته، آب به سه قسمت گردید؛ یک قسمت به طرف خندق و کنار شهر و پایین شهر و توابع رهسپار، و قسمت دیگر از وسط شهر جاری گردید و در این قسمت کوچه حرم دچار خسارت بی‌شمار آمد، و اگر چنانچه جلوگیری نکرده بودند و سیل به دخول بازار امتداد می‌داد، اغلبِ خانه‌ها و دکان‌های این شهر خراب و ویران می‌گردید.

باری از دو ساعت از شب چهارشنبه گذشته تا غروب آفتاب روز چهارشنبه، آب مشغول انهدام و اضمحلال خانه و اسباب اهالی همی بود؛ پس از آن فرو نشست. و چون تلگرافات دیگری از نراق و گلپایگان و عراق و غیره از پی یکدیگر داشته، شب پنجشنبه و جمعه را هم در اضطراب بودند و در جوار مزار منور حضرت معصومه علیها السلام به سر بردند؛ ولی بحمد الله در این دو شب دیگر خسارتی وارد نیاورده و بی‌خطر بگذشتند. و تعداد خانه‌های منهدمه تحقیقاً بر بنده معلوم نشد.

صبح پنج‌شنبه اهالی از طرف حضرت آیه الله حاجی شیخ عبدالکریم حائری - دام بقاؤه - مأمور بستن سدّ شدند و با حضور حضرت آیه الله و حجج اسلام قم،

سدّی به مسافت قریب نیم فرسخ کشیده شد. با وجودِ بارندگی زیاد، تا سه روز به کار خود ادامه دادند. حضرت آیت الله - که خدایش عمر دهد - حتی الامکان وسایل راحتی سیل زدگان را فراهم آوردند و قسمتی از زمین های مبارک آباد را تعیین ساختمان از جهت سیل زدگان کرده و پس از حضور حضرت آیت الله، با تشریفات کامله، چون زدن خیمه های متعدّد و علّم های سرخ و مصارف ذائقه و اجتماع قسمت عمده اهل بلد، حضرت آیت الله اجازت ساختمان عمارت از جهت سیل زدگان داده و به هر یک از سیل زدگان شهر نو و محله کوچّه حرم و محله خندق و کنار شهر و پایین شهر و هر خانه ای که در کوچه ها و محلات قم که از سیل خراب شده بود یا خسارتی وارد آمده بود، به هر یک از آنها مبلغی پول داده شد که خانه های خراب خود را ساختمان کردند و بسی آواره بی خانمان را خوشنود نمودند؛ اللهم طوّل عمره وسهّل أمره، بمحمّد سیّد المرسلین وعترته الطاهرین.

فصل دوم

در ذکر پل های قم

در کتاب تاریخ قم مذکور است که رودخانه قم را چهار پل بوده. پلِ اوّل را عبدویّه بن عامر بن سعد ابن احوص اشعری بنا نموده و او از جمله پل های محکم و به غایت مشرف و عالی بوده. پلِ دوم معروف به «قنطرة بکجه» بوده و او بر در مسجد جامع^۱ بنا شده، و آن را یحیی بن عبدالله اشعری بنا نموده. پلِ سوم، قنطرة ابو علویه الحسین بن عیسی^۲ بن عمران اشعری بنا نموده و اکنون خراب است.^۳ پلِ چهارم، قنطرة سهلویه. او را سهل بن علی بن سهل بن یسع اشعری بنا نموده، و آن یازده طاق است. تا این جا کلام صاحب تاریخ قم بوده. و این چهار پل را که در تاریخ قم نوشته

۱. مقصود مسجد جامع کهن قم است، نه مسجد جمعه یا جامع کنونی که در محله میدان کهنه قم واقع است.

۲. در تاریخ قم: «عیس».

۳. تاریخ قم، ص ۲۷، با تصرّف در عبارت.

است که یکی از او خراب و باقی محکم و استوار است که از آنها عبور می نموده اند، اکنون از هیچ کدام اثری نیست؛ بلکه جا و مکان آنها هیچ معلوم نیست.

و اکنون رودخانه قم مشتمل بر دو پل است، متصل به دروازه خاکفرج، ابتدای بازار بزرگ که مسجد امام است. از سنگی که در آن مکان یافت شد معلوم گردید که از بناهای سلاطین صفویه است. مشتمل بود بر یازده طاق، و طاق های او را خیلی پست زده بودند، به طریقی که نزدیک بود از سنگریزه رودخانه، چشمه های او پر شود و آب عبور نکند؛ به علاوه شکست هم خورده بود. در سنه هزار و دویست و نود و دو (۱۲۹۲) علیخان سنقری که از جانب اعتضاد الدوله حکمران نایب الحکومه بود، سقف چشمه های او را برداشت و بر روی پایه های او سقف مرتفعی بزد و در وسط پل دو چشمه او را یک طاق بزد و او را مشتمل بر نه طاق محکم گردانید. و از ابتدای خرابی تا اتمام بنایی، چهل روز طول کشید و مبلغ دو هزار و دویست و هشتاد و دو تومان زر مسکوک به مصرف این کار رسید؛ به علاوه، دروازه و دو دکان جنب دروازه را بنا نمود و آن دو دکان و درب دروازه را در سه سال قبل، خراب نمودند.

پل دوم، پلی است معروف به «پل انگلیسی ها»؛ بالای شهر قم، قریب به امامزاده شاهزاده جمال. در سنه هزار و سیصد و سی و هشت (۱۳۳۸) هجری انگلیسی ها این پل را بنا نمودند.

فصل سوم

در ذکر قنات خیر و قنات میرزا ابوالقاسم

و ذکر قبرستان جدید و غسلخانه و ذکر عمارت شاهی و مریض خانه

در ذکر قنات خیر^۱

مخفی نماند که قنات خیری که وقف بر محلات شهر قم می باشد، قنات ناصری است و آن قنات، پر آب ترین قنات این شهر است.

و تفصیل حفرِ او از این قرار است که در زمان پادشاه ماضی، محمد شاه غازی، خان بابا خان سردار ایروانی به حکومت کرمان مأمور شد. چون به این شهر هنگام عبور برگذشت، حالت عسرت اهالی این بلد را از جهت بی آبی مشاهده کرد، عزم به حفرِ قنات خیری جزم کرد که مایه رفاه اهالی این بلد شود. با بزرگان این شهر سخن در انداخت و مشورت آغاز نمود، اربابِ خُبره او را دلالت کردند به مکانی که اکنون محلِ حفر این قنات است و قرار دادند که آبِ او بر پشت باره شهر بر روی زمین جاری شود، تا آبِ او را به زمینِ کشت و زرع نبرند. حاجی ملا باقر نامی از علمای این بلد که مردی متدین و با فطانت بود، مواظب در این کار بوده؛ پس از این که آبِ او بر روی زمین جاری گردید، خان بابا خان، رخت به سرای جاوید کشید. چند سال برگذشت، در سنه هزار و دویست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵) ناصر الدین شاه به آستان مبارک حضرت معصومه علیها السلام مشرف شده، اهالی شهر از بی آبی در آن حضرت شکایت بردند، رای مبارک بر حفرِ قنات خیری قرار گرفت. حاجی میرزا سید حسین متولی باشی گزارش ناتمامی قنات خان بابا خان را به عرض شاه رسانیده که به جزیی مخارج، آبِ معتبری از آن جاری می‌شود. سه هزار تومان تنخواه به میرزا حسن خان گرگانی حکمران قم، مرحمت فرمودند که مخارج این قنات کنند و مقدار سه سنگ آب، بلکه علاوه، از او جاری شد.

و شش دانگِ این قنات وقف است بر محلات شهر که از قرار وقف نامه، در هر محله چند شبانه روز از روی تقسیم، آب می‌برد و صورتِ وقف نامه بر قطعه سنگی محکوک و بالای سر درِ کرباس مدرسه فیضیه مواجه و مقابل ایوانِ طلا منصوب است.

صورت وقف نامه قنات خیر است:

ابو المظفر والنصر، ناصر الدین شاه غازی، چون منظور نظر و مکنون خاطر

سلطان السلاطین، شاء دریا دلِ باذل، دین پرور، عدل گستر، السلطان بن السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان، ناصر الدین شاه قاجار - اید الله دولته - است که در هر زمانِ انهار جاری مرحمت فرمایند که قاطنین و عابرین از فلوات فقر و زحمت، به سرچشمه فرات و رحمت رسند؛ بناءً علی هذا وقف مؤبد شرعی فرمودند در ابتدای هذه السنه تخاقوی نیل یک رشته قنات ناصری را که از مرحمت شامل در دار الایمان قم دایر و احداث فرمودند و به عهده و کفایت و اهتمام مقرّب الخاقان، میرزا حسن خان مستوفی و حاکم قم و ساوه به اتمام رسیده بر عامه این بلد شریف و عابرین سیل، مشروط بر آن که در خارج بلد، به ضیاع و عقار و زراعات و باغات نرود و در داخل بلد، از قرار تفصیلی ذیل به محلات، قسمت شود. و تولیت را به نفس نفیس خود و سلاطین آتیه ایران مفوض فرمودند.

صورت تقسیم آب قنات خیر است:

- محله آستانه و دو خیابان، پنج طاق؛
 - محله باغ قلعه، دو طاق؛
 - محله عشقعلی، هفت طاق؛
 - محله الوندیه، شش طاق؛
 - محله چهارمردان، هفت طاق؛
 - محله سیدان، هفت طاق؛
 - محله مسجد جامع، سه طاق؛
 - محله سنگ بند، پنج طاق؛
 - محله کوچه تنگ و دولتخانه و رضا آباد، چهار طاق؛
 - محله موسویان و میان شهر، هفت طاق؛
 - محله باغ پنبه و عربستان، پنج طاق.
- و از جهت امور اتفاقیّه و کسر شهور، دو طاق؛
- و خلاف کننده این شرایط، ملعون خواهد بود؛ فی شهر ربیع الثانی. راقمه:
- ابوالفضل ابن فضل الله.

قنات میرزا ابوالقاسم^۱

این قنات را میرزا ابوالقاسم اصفهانی، در سلطنت فتحعلی شاه، در حکمرانی خود، در این ولایت حفر نموده و چهار دانگ او را وقف بر چند محله مخصوص این شهر کرده؛ از روی تقسیمی که در وقف نامه مضبوط است، آن محلات در ماهی سه مرتبه مشروب می‌شود. نیم دانگ او را بر روی خانه‌ای که در این شهر بنا کرده گذاشته، که آب او به باغ و حمام جنب خانه خود و حوض و باغچه و سایر لوازم برسد. یک دانگ و نیم این قنات، ملک یکی از کدخدایان معارف این بلد است.

دیگر از برای این ولایت، قنات خیری جاری نشده که آب او به محلات شهر برود؛ ولی از آب رودخانه، موازی هزار خروار آب، موضوع نموده‌اند که آب او به جمیع محلات شهر می‌رود از روی تقسیم، که ماهی دو مرتبه جمیع محلات از این آب، مشروب می‌شوند.

عمارت شاهی

در ظهر صحن عتیق و مدرسه فیضیه واقع است. فتحعلی شاه قاجار در سنه هزار و دویست و هیجده (۱۲۱۸) سه دستگاه عمارت ملوکانه بنا فرموده‌اند که هنگام تشرّف به این آستان ملایک پاسبان، بدان عمارت متمکن می‌شدند. در یکی از اطاق‌های آن عمارت، تمثال فتحعلی شاه را آقا محمد علی نقاش باشی کشیده، یکی بر تخت زر نشسته و تاج کیانی بر سر دارند، یکی در حالتی که کلاه پوست بر سر دارند، یکی در حالتی که شاه کلاه زندی بر سر دارند. و در یکی از اطاق‌های عمارت دیگر تمثال فتحعلی شاه کشیده، در دو طرف تمثال مبارک خاقان، تمثال شاهزادگان که از نسل خاقان می‌باشد کشیده‌اند، در دو صف؛ در صف اول شمایل شاهزادگانی است که از صلب خاقان است، و در صف پایین شمایل امیرزادگانی است که پسر زاده خاقان می‌باشند. اما صور شاهزادگانی که در دو طرف خاقان کشیده شده، در

۱. خلاصه البلدان، ص ۱۹۴؛ قم نامه (مدرسی)، ص ۱۲۵.

صَفِّ بالا که از صُلب خاقان بوده‌اند پنجاه و یک نفر، صور امیرزاده‌هایی که از نسل شاهزادگانند. و در صَفِّ پایین کشیده شده پنجاه نفرند که یک صد و یک نفر تمثال شاهزادگان و امیر زادگان در آن اطاق کشیده شده در حالتی که به سلام شاهی مشرف می‌شدند با لباس جواهر و کارد و خنجرِ مرصع که در آن زمان معمول اهالی ایران بوده که به همین حالت به سلام شاهی مشرف می‌شدند و ناصر الدین شاه هر وقت که بدین آستان معلی مشرف می‌شدند در همین عمارات منزل می‌نموده‌اند. و این عمارات را فتحعلی شاه وقف نموده بر سرکار فیض آثار که زوَار در این ارض شریف منزل کنند. و صورت وقف نامه‌چه بر روی سنگی محکوک و بر بالای سر دَرِ عمارت که طرفِ رودخانه است، منصوب است. و صورت وقف نامه‌چه از این قرار است.

صورت وقف نامه‌چه عمارتِ شاهی

وقف صحیح شرعی فرمود^۱ شاهنشاه جم جاه، سپهر خرگاه، انجم سپاه، ظلّ الله في الأرضین، الخاقان المعظّم الأفخم، والسلطان الأعدل الأکرم، السلطان بن السلطان بن السلطان، والخابان بن الخاقان، ابوالفتح والعلی، فتحعلی شاه، لا زالت قصور إجلاله، [مرفوعة]^۲ این عماراتِ مبارکات که از ابنیه جدید البنیانی سلطانی است با جمله ملحقات، از حمام و بیوتات و فروش و مظافات، بر زمره زوَار روضه مقدسه بهیه - علیها و علی راقدها آلف التحیه - مشروط [بر] آن‌که هر یک از زائرین و عابرین که در سلک فضلا و عظما و اشراف و اعیان منسلک و شایسته نزول در این مکان شریف باشند، در آن‌جا منزل نموده^۳، [و] در هنگام زیارات و دعوات متذکر ذات مکارم صفات اقدس اشرف اعلی باشد. و تولیت آن را به متولی روضه مقدسه منوره مطهره عرش

۱. تربت پاکان: «نمود».

۲. مابین گروه از تربت پاکان.

۳. تربت پاکان: «نمایند».

درجه علی شروطها مفوض فرمودند که به تصفیة عمارات پرداخته، در بستن و گشودن ابواب و لف و نشر فروش و قبض و بسط امور ملزمه تولیت مختار و در ارائه طریق زواری که خود نزول کرده باشند به دخول، و منع سایرین از ورود و نزول، مشروطات مزبوره را معمول و از قرارداد واقف تخلف نورزند و عدول ننمایند؛ وفقاً صحیحاً شرعياً، فمن بدّله بعد ما سمعه فإنما إثمه علی الذین یبدّلونه. وکان ذلك فی بیست و پنجم شهر شوال المکرم، من شهر سنه اثنی عشرین و مأتین بعد الألف (۱۲۲۲) من الهجرة النبویة.^۱

قبرستان جدید

واقع است در کنار رودخانه. در جعده شاهزاده جمال، مواجه و مقابل گنبد حضرت معصومه علیها السلام. قطعه زمینی بود مشهور به «اراضی مسلم» از ثلث اموال حاجی محمد ابراهیم تاجر سکویی آن اراضی را ابتیاع نمودند و قبرستان کردند و تاریخ بنای آن در سنه هزار و سیصد و چهل و هشت (۱۳۴۸) است.

غسال خانه

واقع است در قبرستان جدید سابق الذکر. از ثلث مال حاجی محمد ابراهیم بنا نمودند، غسال خانه مردانه و زنانه. و یک دستگاه عمارت اعیانی در آن جا بنا نموده اند از جهت ورود مشیعین جنائز که در آن جا استراحت کنند.

غسال خانه دیگر

واقع است در خارج شهر، طرف دروازه ری. بانی آن حاجیه شوکت الدوله، ضجیعه حاجی عباسقلی خان سهم الملک عراقی است، که در سنه هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) هجری به مباشرت حاجی میرزا سید حسن، خادم سرکار فیض آثار، او را بنا نموده و هنوز ناقص و ناتمام است.

۱. تربت پاکان، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.

مريضخانه

طرف جنوب شهر و داخل حصارِ شهری است به طرزی که دیوار طرف شمال او باره شهر است. بنایی است بسیار عالی و محکم، در کمال استحکام و رزانت، مروّح و مصفاً، که چنین بنایی در مملکت ایران نادر الوجود، بلکه عديم الوجود است. مشتمل است بر بیوتات تحتانی و فوقانی، زمستانی و تابستانی. بانی او حاجی میرزا سید محمد، خلفِ حاجی میرزا سید حسین، اخوی حاجی سید جواد مجتهد قمی است که در سنه هزار و سیصد و چهل و نه (۱۳۴۹) به مباشرت حاجی آقا علی فهیم التّجار شروع در بنای او نموده و مقدار بیست هزار تومان تاکنون مخارج آن شده و هنوز ناقص و ناتمام مانده است.

و حسب الامر حاجی آقا علی سابق الذکر، قطعه‌ای در ماده تاریخ آن مريضخانه از حقیر، مؤلف کتاب است که به نظم آورده‌ام، و آن این است:

به عهد پهلوی آن پادشاهِ مُلک عَجَم

رضا شه وارث تاج کیان و کرسی جم

جناب میرزا سید محمد آن‌که بود

سَلالَةُ شَرَف دودۀ بَنی آدم

بزرگوار ادیبی که خاک طینت او

عجین شده است به آب سخا ز دست کرم

حسینیش نَسَب و فاطمی هویتِ او

چو مرتضی است به اسرارِ مصطفی محرم

پس از مراجعت از حج و طوفِ بیت الله

به عزم توشه عقبی سبق گرفت قدم

به شهر قم بنمود این مريضخانه بنا

جوار بضعة موسی، شفیعۀ عالم

به غیر او که توانست این بنا بنهاد
 که در صفاست چو ذات العمداد باغ ارم
 نسیم او چه نسیم بهشت، روح افزاست
 مگر دمیده در او روح عیسی مریم
 خوشا کسی که ز بهر عمارت عقبی
 بشت دست خود از درهم و نشد درهم
 جزای آن‌که پناهندهٔ مریضانست
 به روز حشر، خدا آگه است، جَفَّ قلم
 به سعی سیدِ عالی مقام، حاجی فہیم
 کہ اوست پیرو شرع پیمبر خاتم
 بس آفرین ز جهان آفرین بر اخلاصش
 کہ این بنا شد از او استوار و مستحکم
 طلب نمود چو تاریخ سالش از «مفلس»
 به دیده کرد قبول و به کف گرفت قلم^۱
 بسای میم زمر این و بعد از آن بر گو
 «مر این بنا شده دارِ شفای کلِّ اُمَم»

مریضخانه دیگر

به چند گام فاصله، مواجه و مقابل مریضخانهٔ سابق الذکر است و از آن مریضخانه کوچک‌تر است. حسب الفرمایش حجة الاسلام حاجی شیخ عبدالکریم مجتهد، از ثُلثِ اموالِ حاجی سهام الدولهٔ عراقی او را بنا نموده‌اند، مشتمل است بر بیوتات تحتانی و فوقانی. و این بنا نیز بنایی است بسیار عالی، و حاکی بر علو و مقام جنابِ بانی، در سنهٔ هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) بنای آن شده، و هنوز به اتمام نرسیده [است].

۱. در حاشیهٔ نسخه: «چنین نمود رقم».

باب دوازدهم

در ذکر محلات قم و جبال قم و آسیاهای قم و طوایف ایلات قم

و این باب مشتمل بر چهار فصل است:

فصل اول

در ذکر محلات قم

مخفی نماند که دورِ باره شهر قم - که آبادی در وسط اوست - قریبِ دو فرسخِ شرعی است، که هر فرسخی دوازده هزار ارش است.

و این ولایت را ده محله است:

محله اول: محله آستانه است. بقعه طاهره جناب فاطمه معصومه علیها السلام در قبرستان بزرگ، جنبِ صحنِ مطهر و خیابان بالا که ابتدای او دروازه خاکفرج، و انتهای او دار الشفاست، و خیابان پایین که ابتدای او دربِ مسجد امام، و انتهایِ او آب انبار حاجی سید محمد عرب، و کوچه حرم که ابتدای او صحن جدید امین السلطان، و انتهای او کوچه ارک و محوطه کوچه ارک و خانه‌هایی که در طرف مغرب قبرستان بزرگ واقع است، از خانه‌های صدر اعظم و بازارچه سلام گاه و خانه‌های جناب متولی باشی، کلاً از این محله آستانه محسوب می‌شود.

محله دوم: محله عشق‌علی است. ابتدای او یخچال قاضی است، و انتهای او مدرسه لک‌ها، کوچه باغ قاضی، و کوچه سنگ تراش‌ها، و کوچه درویش‌ها، و کوچه لب چال، و حمام گلشن، و کاروانسرای بزازها که در بازار عتیق واقع است، و

کوچه ترقی ها تا محله چاله عربستان، داخل این محله است.

محله سوم: محله الوندیه است. ابتدای او آب انبار حاجی ملا محمد کزازی، انتهای او کوچه لب چال و حمام گلشن. کوچه میدان میر، و محراب حضرت معصومه که در جنب میدان میر است، و مسجد حاجی ملا محمد صادق، داخل این محله است.

محله چهارم: محله چهار مردان است. ابتدای او گذر قلعه است، و انتهای او بقعه امامزاده شاهزاده حمزه و میدان کهنه است. محله پنجه علی، و کوچه لک ها، و کوچه سلطان شریف، و مسجد صینی، و پنجه علی، و بقعه شاهزاده ظهیر، داخل در این محله است.

محله پنجم: محله سیدان است. ابتدای او کوچه سلطان شریف است، و انتهای او آب انبار مرحوم میرزا ابوطالب. بقعه امامزاده حمزه، و میدان شاهزاده حمزه، و میدان کهنه، و دو مناره واقعه در درب مدرسه غیاثیه جنب میدان کهنه، در این محله است.

محله ششم: محله سنگ بند است. ابتدای او بقعه شاهزاده احمد قاسم و کوچه طالار و باغ غیاث آباد است، و انتهای او آب انبار حاجی حسن که نزدیک چهل دختران است. کوچه طالار، و مسجد امام زین العابدین، و مدرسه مؤمنیه، و گذر سفید آب، داخل این محله است.

محله هفتم: محله موسویان است. ابتدای او گذر سنگ سیاه، و انتهای او دروازه ری و باره شهر است. کوچه سنگ سیاه، و گذر تقی بیک، و کوچه پای درخت پیر، و بقعه موسای مبرقع، و چهل دختران، و کوچه دولت خانه، و کوچه رضا آباد، داخل این محله است.

محله هشتم: محله مسجد جامع است. ابتدای او میدان کهنه، وسط شهر، و انتهای او دروازه ری است. بازار کهنه، و گذر لاجین بیک، و مسجد جامع، و مدرسه چانیخان، داخل این محله است.

محله نهم: محله باغ پنبه^۱ است. ابتدای او چاله خروس و باجک است، و انتهای او باغ شاه.

محله دهم: محله اسحاقیه است. ابتدای او در دروازه خاکفرج است، و انتهای او چاله خروس و باجک است. گذر کولی خان، و بازار مسگرها، و حمام چال، و کوچه جوب پاها، داخل این محله است.

فصل دوم

در ذکر طوایف ایلات قم^۲

مخفی نماند که طوایف ایلاتی که در قم متوقف می‌باشند و در اطراف قم مرتع دارند، هشت طایفه‌اند:

اول: طایفه زند.

دوم: طایفه سعه وند.

سوم: طایفه گرزه بر.

چهارم: طایفه گایینی.

پنجم: طایفه عبدالملکی و زند شهری.

ششم: طایفه شادقلی.

هفتم: طایفه کلهر.

هشتم: طایفه لشنی.

چون کریم خان زند که اول سلاطین زندیه بود، پایتخت خود را شیراز قرار داد، جمیع این ایلات را در هر مکان که مرتع و مسکن داشتند کوچانیده، به خاک شیراز مسکن و مرتع داد؛ پس از انقراض دولت زندیه، آقا محمد قاجار که اول سلاطین قاجاریه است، مال و حشم این طوائف را گرفته و کوچانیده، در قم مرتع و مسکن

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۰۷.

۲. قم نامه (مدرسی)، ص ۸۰-۸۴.

بداد، ایشان در کمالِ پریشانی به کرایه کشی و مزدورئی روزگار را می‌گذرانیدند و خراج دیوان را هم نمی‌دادند. در سلطنت فتحعلی شاه، قتلی در میانه آنها واقع شد، دیه او را چنانچه رسم ایلات است در میان خود بدادند. از آن به بعد، همه ساله حکام این ولایت آن وجه را از ایشان می‌گرفت و این عمل، مداخل و فایده شخصی ایشان بود؛ تا این‌که دیوانیان این رسم را آگاهی حاصل نموده، آن وجه را در کتابچه دستور العمل خرج نوشتند. چون وسعت آنها روی به زیادت نهاد و صاحب مال و حشم شدند، در آن ممیزی آخر، زمان ناصر الدین شاه، میرزا حبیب الله مستوفی، خراجی بر آنها بسته است از بابت مالیات و حق المرتع، به علاوه، چون عرب میش مست مالیات مخصوصی دارند که داخل عمل این ولایت نبوده ولیک چون در حومه قم مرتع داشتند، حکام قم از آنها خراج می‌گرفتند و مداخل شخصی خودشان بود. این باج را هم در ممیزی بر روی مالیات و حق المرتع ایلات بوده، و طوایف آنها از این قرار است:

[۱] طایفه زند

این طایفه شتر و گوسفند زیادی دارند و مردمان با مکت و دلیری می‌باشند و در جهت غربی قم کاروانسرای است معروف به «کاروانسرای سنگی»، از شهر تا آن مکان، سه فرسخ است. این سه فرسخ از تپه و صحرا به علاوه کوه یزدان، مرتع و قشلاق این طایفه است. از آن کاروانسرا به بالا، مرتع شاه سون بغدادی است. بیلاق طایفه زند جلگه‌ای در فراهان است و لیکن به هر مکان که بروند، باج احشام خود را از جهت علف چر می‌دهند.

[۲] طایفه سعدوند

مردمان با مکت و ثروتی می‌باشند، شتر زیادی دارند. مرتع آنها حومه سراجیه است، و منزل و مسکن آنها در قریه حاجی آباد [است]، در همان مکان بیلاق و قشلاق می‌کنند.

[۳] طایفه کوزه بُر

این طایفه چندان ترقی نکرده‌اند و جمعیت کمی دارند که در شهر مسکن دارند. اغلب الاغ و قاطر کمی دارند و به کرایه کشی اشتغال دارند و معدودی از آنها صاحب گوسفند می‌باشند.

[۴] طایفه کلهر

این طایفه گوسفند کم دارند و به قدر ده بیست خانه وار می‌شوند که مرتع آنها گنجه طرف پل دلاک است.

[۵] طایفه گایینی

این طایفه ایل معتبری هستند، شتر و گوسفند زیادی دارند و بیشتر آنها صاحب دولت می‌باشند، مرتع آنها کنار رودخانه ساوه است، و بعضی خانواده‌های آنها در قم می‌باشند و صاحب خانه هستند و در این شهر مسکن دارند، و بعضی‌ها در کنار رودخانه چادر نشین‌اند.

[۶] طایفه عبدالملکی وزند شهری

این طایفه هم چندان جمعیتی ندارند و گوسفند کمی دارند، در سمت قبله قم در جلگه و نارج مرتع آنهاست.

[۷] طایفه خلیج شادقلی

مردمان بی بضاعتی هستند، مرتع آنها زمین‌های مزرعه ابر استیجان و اطراف اوست، و گوسفند کمی دارند، اغلب آنها به بوته کشی معاش می‌گذرانند. جایی است در نیم فرسخی شهر که او را «شقالو» گویند؛ جملگی در آن مکان مسکن دارند و اغلب آنها هم الاغ دار می‌باشند.

[۸] طایفه لشنی

این طایفه تمام شدند و به قدر چند خانوار بیشتر نمانده‌اند، آنها هم مردمان بی بضاعتی می‌باشند و مبلغی جزئی خراج آنهاست.

فصل سوم

در ذکر جبال اطراف شهر قم^۱

[۱] کوه نمک

این کوه در طرف مغرب این شهر واقع است. گویند کسی بر بالای او نرفته است، بدین جهت او را «کوه کِدَن کَلَمَن» گویند. این عبارت ترکی است، یعنی: رفت و برگشت. مؤلف گوید که: در کتابی به خط مرحوم میرزا علی اکبر فیض - متولی بقعه فتحعلی شاه - دیدم، در آن جا نقل می‌کنند که چند سال قبل به حومه جعفرآباد در سر مزرعه ملکی خود رفته بودم، روز سیزدهم نوروز قریب سی نفر از جوان‌های برزگرهای جعفرآباد که اهالی آن مکان بودند از طرف جعفرآباد بر بالای آن کوه رفتند و از طرف قم فرود آمدند. می‌گفتند رفتن بر آن کوه بسیار صعب است، از جهت خاک کویر شور، که هنگام قدم نهادن، تا زانو به خاک فرو می‌رود. از اطراف آن کوه، چشمه‌های بسیار جاری است، قدری که جریان می‌کند بسته می‌شود و نمک می‌گردد و تا شهر سه فرسخ مسافت است. و در میان اهالی این ولایت معروف است که به تجربه رسیده است، هر سالی که چشمه سار این کوه خشک شود، قحطی و گرانی روی خواهد داد؛ چنانچه مشاهده شده است که در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت (۱۲۸۸) که گرانی و سختی عظیم روی داد که بدون اغراق سی هزار نفر از بلده و بلوک، از کوچک و بزرگ، از گرسنگی در آن سال جان دادند، در دو سال قبل از آن، چشمه‌های آن کوه بنای خشک شدن را گذاشت که در آن سال

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۲۲ - ۱۲۴.

قحطی، از هیچ چشمه‌ای از آن کوه، آب نمی‌جوشید و در همان سال از ریشه کوه در سمت جعفر آباد نمک ترکی بسیار سخت شفاف خوبی پدیدار شد که مانند سنگ مرمر، سخت و از او شفاف‌تر و بسیار خوش طعم بود.

و صاحب تاریخ قم از برقی روایت کند که او گوید: «نمک قم پاکیزه‌ترین و بهترین نمک‌هاست؛ زیرا که آن آب است و افسرده می‌شود و با خاک آمیخته نشده است. و دیگر نمک‌ها با خاک آمیخته شود».^۱

و در تاریخ قم نوشته است که: نمک را از کوه نمک هیچ کس نتواند آن را منع کند و خراج بر آن نتوان نهاد، و این نمک در همه اوقات و ایام مباح بوده و هر کسی که خواسته از آن برده است.^۲

[۲] کوه یزدان

این کوه مابین مغرب و جنوب شهر واقع است و یک فرسخ تا شهر مسافت دارد. چشمه سار زیادی دارد که همه شور و بد طعم است، مگر معدودی از چشمه‌های او شیرین و گوارا است و از آن چشمه‌ها هیچ زراعت نمی‌نمایند. و این کوه، مرتع طایفه زند است. ریاس از این کوه می‌روید و به شهر می‌آورند. تخته سنگ که یک ذرع عرض و دو ذرع طول اوست، بسیار صاف که گویا حجاری کرده‌اند، از این کوه می‌آورند. گویند: چون طایفه اشاعره وارد این ولایت شدند، حکمران این سامان امیری بود که او را «یزدان قازار» می‌گفتند و این کوه مرتع احشام آن امیر بوده؛ به این جهت این کوه معروف به «کوه یزدان» شده است.

[۳] کوه خضر

در طرف جنوب و مشرق این شهر واقع شده، در بالای این کوه به یک طرف اطاقی ساخته‌اند مشتمل بر چهار در که؛ خیلی با صفاست. در سمت دیگر،

۱. تاریخ قم، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۷۶.

اطاقی است که در میان او تخته سنگی است که بر روی او نقش کفِ دو پای مردی منقور و حجاری شده. در جلو این طاق، صحنِ کوچکی بنا کرده‌اند و آن طاق مشهور است به مسجد خضر. و در طرفِ مغربِ کوه اطاقی است که در آن اطاق زن و مرد که زوار آن جا می‌باشند، منزل می‌کنند. در ایامِ عید و ایامِ شنبه از زن و مرد و بزرگ و کوچک این شهر را رسم این است که بدین کوه بالا می‌روند. از پایین تا بالای این کوه پله‌ها از سنگ ساخته‌اند که مردم از آن پله‌ها به بالا صعود می‌نمایند. گویند که مردمانِ ریاضت کش، همیشه در این کوه بوده‌اند که به ریاضت اشتغال داشته‌اند.

[۴] کوه کلاه قاضی

در سمتِ قبله این شهر واقع شده. قناتِ ناصری از کنار این کوه جاری است. جمیع سنگ این کوه را چون طبخ کنند گچ می‌شود، پُر قوت و سفید که جمیع اهالی این شهر به مصرف می‌رسانند.

[۵] کوه نراغی

در جنوبِ این شهر واقع است و تا شهر، یک فرسخ مسافت دارد. سنگی که در این شهر از جهت فرش خانه‌ها و اطرافِ حوض‌ها به مصرف می‌رسانند از این کوه می‌آورند. هیچ چشمه‌ای از او جاری نیست، دامنه او مرتعِ احشام اهالی این ولایت است.

[۶] کوه دو برادران

کوه دو برادران در طرف جنوب و مشرقِ این شهر واقع است و تا شهر، یک فرسخ مسافت دارد. و هیچ چشمه ندارد. دو کوه است متصله به یکدیگر که قطر و ارتفاع هر دو یکی به نظر می‌نماید که گویا یک معمار این دو کوه را مانند هم بالا برده‌اند.

فصل چهارم

در ذکر آسیا و طواحین قم

مخفی نماند که در سنوات قبل، آسیاهای این شهر بیش از آسیای حالیه بوده؛ چنانچه در تاریخ قم نوشته است که: قم را پنجاه و یک آسیا بوده؛ سی و نه آبادان و دوازده خراب؛ بدین تفصیل که بیست و سه آسیا بر سر رودخانه واقع بوده، و چهار آسیا بر نهر طبشقران، و چهار آسیا بر نهر جمکران و شش آسیا بر نهر شهرستان، و سه آسیا بر نهر فراهه، و یک آسیا بر نهر سکن، و یک آسیا^۱ بر نهر سعدآباد، و دو آسیا^۲ بر نهر محمدآباد، و دو آسیا^۳ بر نهر کمیدان، و سه آسیا^۴ بر نهر مزدیجان، و چهار آسیا^۵ بر نهر ابراستیجان، و ده آسیا بر نهر یسع آباد، و دو آسیا بر نهر جمر.^۶

اما طواحینِ حالیه قم، بیست و دو آسیا در این بلد دایر است، و بعضی آسیای دیگر هم هست که جزو عمل دیگر است.

[۱] آسیای شمس آباد

در یک فرسخی قم، چهار حجر است که از آب شمس آباد خالصه گردش می‌کند. بانی او عبدالله خان امین الدوله اصفهانی است، در دولت فتحعلی شاه هنگام صدارت و وزارت خود، این طواحین را بنیاد نموده، خراج دیوان او جزو عمل شمس آباد است.

۱. مصدر: «دو آسیا».

۲. مصدر: «یک آسیا».

۳. مصدر: «سه آسیا».

۴. مصدر: «چهار آسیا».

۵. مصدر: «دو آسیا».

۶. تاریخ قم، ص ۵۳-۵۶.

[۲] آسیای قنات شاهی

دو حجر است که از آب قنات ناصری گردش می‌کند. بانی این طواحین حاجی میرزا نصر الله مستوفی گرکانی است و محمد تقی بیک ارباب بعد از اجرای این قنات در دولت ناصر الدین شاه بنیاد او را نموده است.

[۳] آسیای حاجی حسین

یک حجر است که از آب هندیجان و مزدیجان گردش می‌کند. بانی او حاجی حسین کدخداست که جدّ سلسله حاجی حسینی‌ها است و در دولت فتحعلی شاه او را بنیاد نموده است.

[۴] آسیای لتان

یک حجر است، از طواحین قدیمه است که بانی او معلوم نیست. از نهر شهرستان گردش اوست.

[۵] آسیای حاجی رجبعلی

یک حجر است که از آب شهرستان گردش می‌کند. حاجی رجبعلی نامی که از کدخدایان این ولایت بوده، در دولت فتحعلی شاه او را بنیاد نموده.

[۶] آسیای پشته شاه

یک حجر است که از نهر شهرستان گردش اوست. از طواحین قدیمه است که بانی او معلوم نیست.

[۷] آسیای صنع الله بیک

یک حجر است. از طواحین قدیمه است، از آب جمکران گردش می‌کند.

[۸] آسیای علیای متولی باشی

یک حجر است. از نهر فردوس گردش می‌کند. حاجی میرزا سید حسین متولی

باشی است که در بدو دولت ناصر الدین شاه او را بنیاد فرموده [است].

[۹] آسیای سفلی متولی باشی

یک حجر است که از نهر فردوس گردش می‌کند. میرزا محمدرضای متولی باشی در دولت فتحعلی شاه ساخته [است].

[۱۰] آسیای حاجی میرزا

یک حجر است. از نهر فردوس گردش اوست. حاجی میرزا که از کدخدایان معتبر این بلد بوده است در سلطنت آقا محمد خان قاجار، که اول سلاطین قَجَر است، او را بنیاد نموده است.

[۱۱] آسیای خواجه

یک حجر است. از نهر شهرستان گردش اوست. از آسیاهای قدیمه است که بانی او معلوم نیست.

[۱۲] آسیای میرزا علیرضا

یک حجر است. از نهر شهرستان گردش اوست. از طواحین قدیمه بود که خراب و ویران شده بود، مرحوم میرزا علیرضا، والد حاجی سید جواد که از اجله علمای این بلد بوده، در سلطنت فتحعلی شاه او را مرمت نموده، آباد کرده، به اسم او معروف گشت.

[۱۳] آسیای حاجی عباسعلی

یک حجر است. از نهر شهرستان گردش اوست. از جمله طواحین قدیمه این شهر است که خراب و ویران بوده، در سلطنت فتحعلی شاه، حاجی عباسعلی نامی که وکیل الرعایای این بلد بود، او را تعمیر کرد، به اسم او موسوم شد.

[۱۴] آسیای علیای نصرت آباد

یک حجر است که از آب نصرت آباد گردش می‌کند. میرزا هادی، خَلَفِ صدر

الممالك که سر حلقهٔ سلسلهٔ نعمت الهی بود، بعد از اجرای آب نصرت آباد، در سلطنت محمد شاه قاجار او را بنیاد کرده [است].

[۱۵] آسیای مؤمن آباد

یک حجر است که از آب قنات مؤمن آباد گردش اوست. حاجی آقا خان خلیج که آن مزرعه را مالک بوده، در اوایل سلطنت فتحعلی شاه او را بنیاد کرده و خراج دیوان جزو مالیات آن مزرعه محسوب است.

[۱۶] آسیای خلیج آباد

یک حجر است که واقع است در حومهٔ سراجیه. از آب خلیج آباد گردش اوست. حاجی آقا خان خلیج در دولت ناصر الدین شاه او را بنیاد کرده است.

[۱۷] آسیای نواران

یک حجر است، واقع است در حومهٔ سراجیه. از آسیاهای پر منفعت این ولایت است. که از آب مزرعهٔ نواران گردش اوست. حاجی میرزا سید حسین متولی باشی او را بنیاد کرد، خراج دیوانی او جزو عمل نواران است. از دلایل اقبال آن که در سنهٔ هزار و دویست و نود و یک (۱۲۹۱) متولی باشی چون دست به آبادی قنات نواران زده بود، در زمین‌های او گردش می‌فرمودند، به مکانی در میان صحرا رسیدند که هیچ آثار عمارت در آن صحرا مشاهده نبود، فرمودند که این مکان از برای آسیا خوب است که از آب نواران گردش کند؛ چون عمله بدان مکان فرستادند که حفر آن زمین از جهت آسیا بنمایند، چند ذرع که زمین را حفر نمودند، تنوره و سنگ‌های آسیا پدیدار شد. معلوم شد که این مکان در قدیم الایام آسیا بوده و هیچ اثری از او بر روی زمین معلوم و پدیدار نیست.

باب سیزدهم

در ذکر باغات واقعه به قم و اطراف قم

و این باب مشتمل بر چهار فصل است:

فصل اول

در ذکر باغاتی که در این شهر واقع است^۱

[۱] باغ باجک

داخل حصار شهری است و از باغات قدیم است. حاجی میرزا سید حسین متولّی باشی بر زمین‌های او افزود و مشحون به انواع درخت‌های مُثمر کرد، و سی جریب زمین اوست.

[۲] باغ پنبه علیا

داخل در حصار شهری است، و از باغات قدیم است، و اکنون هم در کمال آبادی است، و سی جریب زمین اوست.

[۳] باغ پنبه سفلی

داخل در حصار شهری است، و از باغات قدیم است، و اکنون قدری از زمین‌های او را خانه بنا کرده‌اند و آن مقدارش که باغ است، در کمال آبادی است. سی جریب زمین اوست.

[۴] باغ فخر آباد متولّی باشی

از باغات قدیم است، داخلِ حصار شهری است. آبادی معتبری نداشت، حاجی میرزا سیّد حسین متولّی باشی آن باغ را مشحون نموده به درخت‌های مُثْمِرِ ممتاز، که انار و انجیر او معروف است.

[۵] باغ حاجی علیجان

داخل در حصار شهر است، و از باغات قدیم است، و آبادی معتبری ندارد.

[۶] باغ شمس آباد

داخل در شهر است، از باغات قدیم است که پیش از این باغ معروفی بوده، و اکنون خراب شده، آبادی کمی دارد. سی جریب زمین اوست.

[۷] باغ کاو و چاه

داخل در حصار شهری است، از باغات قدیم است که آب او از گاو چاه بوده. پیش از این کمالِ آبادی داشت، درختِ او منحصر است به انار و انجیرِ کمرو. بیست و پنج جریب زمین اوست.

[۸] باغ سرو و کاج

از باغات قدیم است. دیوار او متّصل است به باره شهرِ قدیم. در سِوَالفِ ایّامِ باغی به صفا و نزهت و بنا و محکمی بنا و خوبیِ عمارت و تازگی فواکه او هیچ باغی نبوده، دیوارِ عریضِ مرتفعِ محکمی دارد، مشتمل بر چند برج، که در بالای هر برجی بالا خانه‌ای بود مشیّد و با صفا. در وسطِ باغ، عمارتی بود مشتمل بر چهار ایوانِ مرتفع، واقع در چهار سمتِ مرافقی چند داشت متّصل و متّصل به هم که دو پوشش کرده بودند. خیابان‌های او مشحون به درخت‌های سرو و کاج، و درخت‌های او منحصر به انار و انجیر و زبان گنجشک. و عمارتِ او روی به انهدام آورده و از آبادی افتاده. بیست و پنج جریب زمین اوست.

[۹] باغ سلطانم نصر الله خان

باغ سلطانم از باغات قدیم این شهر است و باغ معروفی است، داخل در حصار شهر واقع شده است به طرزی که دیوار مشرق او باره شهر است. و باغی در داخل شهر به این بزرگی کمتر است. موازی یک صد و ده جریب زمین اوست و در وسط او یخچالی است در کمال رزانت. و مشید است به أحجار متین. و سه قطعه شده است، آبادترین قطعات او قطعه‌ای است که به دستیاری حاجی عیسی خان پسر نصر الله خان است. و این باغ مشحون است به انواع فواکه.

[۱۰] باغ سلطانم ملا ابوالقاسم

این باغ هم از آن قطعات است، و مشحون است به انواع درخت‌ها.

[۱۱] باغ سلطانم ملا حسین

این قطعه هم آباد و معتبر است و به انواع درخت‌ها و فواکه، خصوصاً درخت انار و انجیر، مشحون است.

[۱۲] باغ غیاث آباد حاجی محمد حسن خان

این باغ از باغات قدیم این ولایت بود که داخل در حصار شهر واقع است، بالمره از حلیه آبادی عاقل شده، زمین املس شده بود. در دولت محمد شاه قاجار، مرتضی قلی بیگ بیگدلی، پنجاه جریب زمین از زمین‌های این باغ را دیوار کشیده و همت بر آبادی او بگماشت و انواع میوه‌های ممتاز به عمل آورد، اکنون یکی از باغات معروف و با فایده این ولایت است که به اسم حاجی محمد حسن خان، پسر او، معروف شده است.

[۱۳] باغ غیاث آباد محمد تقی بیگ

این قطعه هم، یک قطعه از باغ غیاث آباد است که بیست جریب زمین اوست. املس و بی درخت بوده، در زمان دولت ناصر الدین شاه قاجار، محمد تقی بیگ ارباب این قطعه را مشحون به انواع درخت‌ها نمود و یخچالی متین در کنار او بنیاد کرد. و

مالیات این باغ جزو موقوفه تخفیف داده شد.

[۱۴] باغ غیاث آباد حاجی عبدالحسین بیگدلی

این قطعه هم یک قطعه از زمین های باغ غیاث آباد است که داخل شهر است. حاجی عبدالحسین خان، خَلَفِ حاجی رشید خان اخگر بیگدلی، تقریباً در چهل سال قبل، دست به آبادی او زده و در آن قلیل زمان مشحون به انواع درخت های مُثْمِر شده. یکی از باغات با صفای این شهر شد. موازی سی و چهار جریب زمین اوست.

[۱۵] باغ کوچه حوریان

مشهور به «باغ شاهزاده»، در کوچه یخچال قاضی واقع است. از باغات قدیم این ولایت بوده که داخل در حصار شهر است. شاهزاده کیکاوس میرزا، پسر فتحعلی شاه، در حکومت قم آن باغ را خرید و بعضی از او را عمارات حکومتی و ارک بنیاد کرد، و یک قطعه او را به همان حالت او باقی گذاشت و حاجی میرزا سید حسین متولی باشی او را ابتیاع نمود و بر آبادی او افزود، و در وسط آن باغ عمارتی بنا فرمودند، اکنون باغ بزرگی است در کمال آبادی است و انواع فواکه و درختان ممتاز خوب دارد.

[۱۶] باغ معصوم آباد

مشهور به «باغ نو». از باغات قدیم است که داخل حصار شهر است، باغ به این بزرگی در میان حصار شهر نیست. یک صد و سی جریب زمین است و بعضی قطعات او آباد است و بعضی قطعات بی زراعت که سبزی آلات می کارند. جمیع این قطعات وقف است بر سرکار فیض آثار.

[۱۷] باغ دل گشا

از باغات قدیمی است که داخل حصار این شهر است. و این باغ متصل است به عمارت نایب السلطنه. دو قطعه است، هر دو در کمال آبادی، چنانچه در یکی از

قطعات هلو و شلیل و میوه‌های ییلاقی عمل آورده‌اند. بیست و پنج جریب زمین هر دو قطعه است.

[۱۸] باغ قاضی

از باغات قدیم واقعه در حصار شهر است. از بناهای قاضی سعید قمی است که در دولت صفویه او را مشجر نموده. باغ بزرگی بوده که بیشتر او خانه شده است و یکی از محلات شهر گردیده. یک قطعه او که به قدر شش جریب است باقی مانده که کمال آبادی دارد.

[۱۹] باغ مورچی

از باغات قدیم واقعه در حصار شهر است. بیشتر او خانه و عمارت مسکونی شده، چهار قطعه او باقی و آباد است.

[۲۰] باغ قلعه مشرف

این باغ داخل حصار شهر واقع است به طرزی که دیوار جنوب او باره شهر است. از بناهای افغان است؛ چون در آخر دولت صفویه، محمود افغان که جمیع ولایات ایران را گرفت و بر اریکه سلطنت ارتقا جست، به حکم او در این ولایت این قلعه را بنیاد نموده در کمال متانت و استحکام، چنانچه دیوارهای او که اکنون برجاست پنج ذرع شاه قطر اوست در کمال ارتفاع، و مشتمل است بر بروجات عالیه که بر بالای هر برجی عمارتی هم بنا کرده بودند. در دولت فتحعلی شاه میرزا محمد علی مشرف سرکار فیض آثار از بابت مجهول المالکی، این قلعه را تصرف کرده؛ به علاوه از مرحوم میرزا ابوالقاسم - صاحب قوانین - بخريد و عمارات وسط او را خراب کرده، بر جای او انواع درخت‌های مثمر غرس نموده و اقسام میوه‌ها به عمل آورده. حاجی میرزا احمد مشرف پسر او، یخچالی هم در میان قلعه بساخت. اکنون هم آن باغ در کمال آبادی است و ده جریب زمین اوست.

[۲۱] باغ قلعه میرزا خان سهمی، ملا محمود و حاجی محمد علی

این باغ هم از بناهای حکام افغانی است که در سلطنت محمود افغان بنا شده. داخل در حصار شهر است، از باغات معروف با فایده است که اکنون سه قسمت شده و همه آباد است. یک صد و بیست جریب زمین همه آن قطعات است و این قطعه شصت جریب زمین اوست.

[۲۲] باغ قلعه میرزا خان سهمی فزاش باشی

این قطعه هم یکی از آن قطعات است و در کمال آبادی است که داخل حصار شهر است.

[۲۳] باغ قلعه حاجی میرزا علی نقی

این قطعه بزرگتر و آبادترین قطعات است. سی تومان و یک هزار و دویست دینار مالیات اوست.

فصل دوم

در ذکر باغاتی که طرف مغرب قم در خارج شهر واقع است^۱

[۱] باغ ناظم آباد

در بیرون شهر واقع است، موازی بیست جریب زمین اوست. در سنه هزار و سیصد و شش (۱۳۰۶) میرزا سید محمد ناظم التولیه، برادر کهنتر حاجی میرزا سید حسین متولی باشی زمین او را محاط علیه کرده، مشحون به انواع درخت‌های مثمر است.

[۲] باغ رضا آباد

پنجاه جریب زمین اوست که در سلطنت فتحعلی شاه حاجی قربان بیک حاجی حسینی زمین او را محاط علیه نموده، مشحون به درخت‌های مثمر نمود. چون

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۰۵-۱۰۶.

حاجی محمد رضا بیک حاجی حسینی او را مالک شد، به این جهت به «رضا آباد» معروف گردید.

[۳] باغ حاجی قربان خان بیک

چهل جریب زمین اوست، در سلطنت فتحعلی شاه حاجی قربان خان بیک حاجی حسینی او را محاط علیه نموده، در کمال آبادی است.

[۴] باغ حاجی عسکر خان

هشتاد جریب زمین اوست، که در سلطنت فتحعلی شاه حاجی اصغر خان حاجی حسینی زمین او را دیوار کشیده و مشجر نموده و از باغ‌های با صفای این ولایت است.

[۵] باغ دراز حاجی علی قلی بیک

شصت و پنج جریب زمین اوست، که در دولت فتحعلی شاه حاجی علی قلی بیک حاجی حسینی او را محاط علیه نموده، مشحون به انواع درخت‌های مثمر کرده. آلو سیاه که معروف است به باغ خواجکی در این باغ خوب می‌شود. چنانچه ملا جعفر صحاف گفته است:

بر در باغ دراز حاج حسینی چند نشینی که خواجکی به در آید

[۶] باغ وزیر

چهل جریب زمین اوست. از باغات قدیم این ولایت است که بانی او معلوم نشد. از حلیه آبادی عاطل شده بود، در دولت ناصر الدین شاه حاجی محمود خان بیگدلی او را مشحون به انواع درخت‌های مثمر کرده، در کمال آبادی است.

[۷] باغ قاسم دباغ

از باغات قدیم این ولایت است. اکنون دو قطعه محاط علیه گردیده. زمین‌های این دو قطعه نود جریب است. اما قطعه اول معروف است به باغ قاسم دباغ حاجی میرزا

هدایت. این قطعه هیچ مشجر نبوده، حاجی میرزا هدایت که یکی از خدّام سرکار فیض آثار است، او را مشجر نمود و آباد کرد.

[۸] باغ قاسم دباغ فراش باشی

این قطعه را محمد رضا بیک فراش باشی مشحون به انواع میوه‌های مثمر و غیر مثمر کرده. منال دیوانی این قطعه بیست تومان است.

[۹] باغ حماط

از باغات قدیم معروف این ولایت است. اکنون سه قطعه شده است، همه قطعات او آباد و محاط علیه. شصت جریب زمین این سه قطعه است.

قطعه اوّل معروف شده به باغ حماط سرکشیک. این قطعه درخت کمی داشت، فرزندان آقا سید جعفر سرکشیک فیض آثار، اشجار متنوّعه در آن مکان به عمل آورده، حتی هلو و شلیل ممتاز بسیار خوب و انگور بسیار ممتاز.

باغ حماط آقاسی بیک. این قطعه هم در کمال آبادی است و میوه‌های خوب ممتاز دارد.

باغ حماط حاجی حسن و حاجی حسین. این قطعه آبادترین قطعات است که میوه بهاری و پاییزی او معروف و ممتاز است.

[۱۰] باغ شاهزاده

بانی او شاهزاده کیکاوس میرزا خلف فتحعلی شاه است که در سلطنت پدر و حکمرانی خود، در این ولایت این مکان را دیوار محکمی کشیده و مشجر نمود. پس از فوت آن پادشاه و عزل شاهزاده از حکمرانی، این باغ از حلیه آبادی عاطل شده. در دولت ناصر الدین شاه، مرحوم حاجی سید جواد که از علمای این ولایت است او را ابتیاع نموده و آباد کرد و انواع درخت‌ها به عمل آورد و اکنون در کمال آبادی است. نود جریب زمین اوست.

[۱۱] باغ نیم حصه

محل این باغ، زمینی بود که کشت و زرع می نمودند. در اوایل دولت ناصر الدین شاه در سنه هزار و دویست و شصت و هشت (۱۲۶۸) حاجی میرزا سید حسین متولی باشی با شراکت حاجی میرزا محمد تقی نایب التولیه برادر کهنتر خود، آن مکان را دیوار کشیده، انواع درخت های مثمر غرس کرده، اکنون کمال آبادی را دارد. چهل جریب زمین اوست.

[۱۲] باغ هارون آباد متولی باشی

این باغ از مشاهیر باغات این ولایت بوده که در دولت فتحعلی شاه، میرزا ابراهیم مستوفی سرکار فیض آثار که از عظمای این بلد بوده، او را محاط علیه نموده، آباد کرد. جایی با صفا بود که محل تفریح شده بود. بعد از فوت میرزا ابراهیم، بیشتر این باغ را حاجی میرزا سید حسین متولی باشی ابتیاع نمود، اکنون دو قطعه شده است، ممتاز از یکدیگر. زمین های جمیع باغ، چهل جریب است.

[۱۳] باغ گل

در قدیم الایام باغ آبادی بوده، اکنون از حلیه آبادی عاطل شده. بیست جریب زمین اوست.

[۱۴] باغ دودانگه حاجی اصغر خان

از باغات قدیم است، از حلیه آبادی عاطل شده، درخت کمی دارد.

[۱۵] باغ سفای حاجی اصغر خان

از باغات قدیم این ولایت است که از حلیه آبادی باطل شده بود، حاجی اصغر خان او را آباد کرد و بر زمین های او افزود و اکنون در کمال آبادی است که توت سفید و سایر میوه های او ممتاز است. هشتاد جریب زمین اوست.

[۱۶] باغ حاجی ابراهیم

در اوایل دولت ناصر الدین شاه، حاجی ابراهیم تاجر قمی، آن مکان را محاط علیه نموده، درخت غرس کرد و عمارات در او بنیاد نمود. چون آن عمارات در سر راه اعتبار عالیّه واقع شده بود، آن عمارات را کاروان سرا و محلّ توقّف زوّار کرده اند که اقربّ به صرفه است. چهل جریبّ زمین اوست.

[۱۷] باغ عنایت بیگ

از باغات قدیم است که پیش از این آباد بوده، مرحوم حاجی محمد خان بیگدلی مالک آن باغ بوده است و اکنون به تصرّف ورثه او می باشد و شصت جریبّ زمین اوست.

[۱۸] باغ سلاخ خانه حاجی محمد رضا بیگ

این باغ از باغات بزرگ و معتبر این شهر بوده. بانی او معلوم نیست و سه قطعه شده، موازی صد و بیست جریبّ زمین اوست. همه قطعات او مفروز و محاط علیه است و همه قطعات او مشجر و آباد است. آبادترین قطعات این قطعه است که مشحون است به انواع فواکه.

[۱۹] باغ سلاخ خانه حاجی کلبعلی بیگ

مالک این قطعه اکنون حاجی عبدالحسین خان حاجی حسینی است. به قدر بیست جریبّ زمین حاجی عزیز الله بیگ والدش بر این قطعه افزوده و محاط علیه نموده و انواع درخت مثمر غرس کرده [است].

[۲۰] باغ سلاخ خانه حاجی آقا محمد

این باغ قطعه دیگر است که این قطعه هم آبادی معتبری دارد.

[۲۱] باغ یخچال

آبادی معتبری ندارد. چون جزو موقوفه است، از منال دیوانی معاف است.

فصل سوم

در ذکر باغاتی که طرف جنوب شهر، سمت دروازه قلعه واقع است^۱

[۱] باغ قحیان

مزرعه‌ای است که وقف بر سرکار فیض آثار است. یک قطعه زمین این مزرعه را که موازی هیجده جریب اوست، آقا سید جعفر، سرکشیک سرکار فیض آثار، در سلطنت محمد شاه قاجار، محاط علیه نموده و مشجر کرد.

[۲] باغچه سیدان

از باغات قدیم است. روزگاری از حلیه آبادی عاطل شده بود، نصر الله خان بیگدلی آن باغ را ابتیاع نموده دیوار او را مرمت کرد، بالاخانه‌ای درب باغ بساخت و چاهی محجر در آن باغ بنیاد کرد. انار املس این باغ معروف و اکنون در کمال آبادی است و حاجی عیسی خان، فرزند نصر الله خان، مالک این باغ است و بیست و پنج جریب زمین اوست.

[۳] باغ حاجی سید مهدی

حاجی سید مهدی نام، کارگزار زراعت حاجی میرزا سید حسین متولی باشی، در اوایل دولت ناصر الدین شاه این زمین را مشجر کرد و دیوار کشید و انواع درخت‌های مثمر به عمل آورد. باغ مختصری است.

[۴] باغچه حاجی میرزا صفی

باغ مختصری است. یعقوب نامی که میراب این ولایت بوده و مردی بوده وسیع الصدر، در اوایل دولت ناصر الدین شاه از زمین‌های مزرعه مهرویان، این قطعه را محاط علیه کرده و مشجر نموده، طولی نکشید که به دار آخرت خرامید، حاجی

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۰۳ و ۱۱۱.

میرزا صفی که یکی از خدام آستانه مبارکه بود او را ابتیاع نموده، به اسم او معروف شد. شش جریب زمین اوست.

[۵] باغ صفای حاجی آقا محمد

این باغ از باغات معتبر این ولایت است و اکنون سه قطعه محاط علیه شده است، همه آباد؛ موازی هفتاد جریب زمین این سه قطعه است.

[۶] باغ صفای حاجی محمود خان

این قطعه از سایر قطعات آبادتر است، دیوار معتبری دارد.

[۷] باغ صفای احمد خان بیگدلی

این باغ یکی از این قطعات است. چون احمد خان بیگدلی این قطعه از آن باغ را ابتیاع نمود، از خارج باغ، زمین بخرد و بر این قطعه بیفزود؛ کمال آبادی را دارد.

[۸] باغ محمد تقی بیک ارباب

در دولت ناصر الدین شاه، محمد تقی بیک ارباب، قطعه زمینی که بیست جریب بود از زمین‌های مزرعه مهرویان محاط علیه نموده و مشجر و مشحون به انواع فواکه کرد؛ ولی از جهت موقوفه بودن تخفیف داده شد.

[۹] باغ زنبیل آباد

از باغات قدیم این ولایت است که تا شهر، نیم فرسخ مسافت دارد؛ از حلیه آبادی عاطل شده بود، مرحوم میرزا ابو طالب مجتهد، داماد میرزای قمی، در عصر دولت فتحعلی شاه، همت بر آبادی او گذاشت، مزین به انواع درخت‌های مثمر گردید و یخچالی متین در جنب او بنا فرمود، به قدر سی جریب زمین او شد.

چون آن جناب رخت به فرادیس جنان کشید، رفته رفته این بنا روی به انهدام نهاد و دیوار اطراف او و درخت‌های او خشکید. در اوایل دولت ناصر الدین شاه،

حاجی میرزا سید حسین متولی باشی، موازی یکصد و هفتاد جریب زمین بر آن سی جریب زمین قدیم بیفزود، او را محاط علیه نموده، انواع درخت‌های مثمر در او غرس کرد، آب انباری متین جنب او بنیاد فرمود، عمارتِ عالی متصل به آن مکان بنا نمود و تدریجاً بر آن باغ افزوده شد. اکنون یکی از باغات بزرگ و معروف این ولایت است که به بزرگی و وسعت او و صفا و خوبی میوه و با فایده بودن او، هیچ باغی در این شهر نیست.

و در چند سال قبل، حاجی میرزا محمد باقر متولی باشی در نزدیکی آن‌جا، عمارت بسیار عالی در کمال خوبی مشتمل بر بیوتات تحسانی و فوقانی بنیاد فرمودند که در روح و صفا و خوشی آب و هوایی نظیر است. و آن عمارتِ مسمی است به «سالاریه».

[۱۰] باغ ریگ

از باغات قدیم این ولایت است. سال‌های دراز بر گذشته بود که روی به انهدام آورده بود، در دولت ناصر الدین شاه، حاجی میرزا سید محمد ناظم التولیه، برادر کهنتر متولی باشی، دست به آبادی او زده و دیوار اطراف او را مرمت نمود و مشحون به انواع درخت‌های مثمر کرد و اکنون در کمال آبادی است و پنجاه جریب زمین اوست.

[۱۱] باغ مسگران

از مزارع کوچک با فایده‌ای است که قریب یک فرسخ تا شهر مسافت دارد و جزو مزارع نوشته می‌شود. باغی دارد که در قدیم الایام آباد و محاط علیه و بزرگ بوده، اکنون دیوارهای او روی به خرابی نهاده و درخت‌های مثمر او خشکیده؛ جز انار و انجیر و زبان گنجشک و بید، درخت دیگری ندارد. حاجی محمد صادق خان بیگدلی که مالک دو دانگ از آن مزرعه بوده است، یک قطعه او را باغ خوبی بنا نموده و دیوار محکمی کشیده، انواع درخت‌های مثمر را در آن باغ غرس کرده، خراج او در جزو مزرعه مسگران است.

[۱۲] باغ منده

از باغات معروف قدیم این شهر بوده و زمین او از مزرعه شهرستان موضوع شده، از آن نهر مشروب می شود و اکنون هم خراب است و آبادی ندارد.

[۱۳] باغ اسد الله

این باغ هم از باغات قدیم معروف این شهر بوده، اکنون خراب است و زمین او کشت و زرع می شود. زمین او را از مزرعه شهرستان موضوع نموده اند، از نهر همان مزرعه مشروب می شود.

فصل چهارم

در ذکر باغاتی که طرف مشرق شهر، جهت دروازه کاشان واقع است^۱

[۱] باغ گنبد سبز

از باغات قدیم این ولایت است، به طرزى که دیوار او متصل است به باره شهر. سه بقعه مرتفع [که] در وسط این باغ واقع است در کمال رزانت و متانت، مضجع اعظم این ولایت بوده. بر روی جرزهای او که به وضع مثنی است، شور قرآنی به خط ثلث ممتاز از گچ بیرون آورده اند و بر سقف او اسماء چهارده معصوم پاک را از گچ بیرون آورده، گچ بری بسیار ممتاز به طرز قدیم نموده اند. در وسط آن بقعه کتیبه ای است به خط ثلث در کمال خوشی نوشته شده اسماء خفتگان آن خاک پاک را نوشته اند و باغ آبادی است و سی جریب زمین اوست.

[۲] باغ صاحب آباد

این باغ در بیرون حصار شهر واقع است. و از باغات معروف این ولایت است؛ مخصوص انار و پسته این باغ را هیچ باغی ندارد. بانی او مرحوم میرزا علیرضا، والد

حاجی سید جواد مجتهد که از اجله علمای این شهر و تلامذه مرحوم صاحب قوانین و صهر آن مرحوم است که در دولت فتحعلی شاه، آن زمین را دیوار کشیده و مشحون نمود به انواع درخت‌های مثمر. در ابتدای این باغ بالاخانه‌ای بنا فرموده‌اند خیلی با صفا که محل تفریح و تفرّج اهالی این ولایت است. بعد از فوت آن مرحوم، چندین قطعه غیر محاط علیه شده است و یکصد جریب زمین اوست.

[۳] باغ حیدری

از باغات قدیم است و بانی او معلوم نیست. در سواف ایام، مشحون به انواع درخت‌ها بوده و اکنون آبادی زیادی ندارد. درخت‌های او انار و انجیر است و چهل جریب زمین اوست.

[۴] باغ زیدان

باغ مختصری است و زمین او وقف است بر سرکار فیض آثار آقا سید حسن خادم. سرکار فیض آثار در دولت محمد شاه آن مکان را محاط علیه نموده، مشجر و مشحون به انواع درخت‌ها نموده. بیست جریب زمین اوست.

[۵] باغ محب

از باغات قدیم این شهر است و بانی او معلوم نیست. از حلیه آبادی عاطل شده بود، مرحوم میرزا ابوالقاسم صاحب قوانین در دولت فتحعلی شاه، آن مکان را مشحون به انواع فواکه فرموده و دیوارهای او را مرمت نموده، کمال آبادی را داشت؛ لیکن اکنون آبادی معتبری ندارد و هشتاد جریب زمین اوست.

[۶] باغ کرباسی

از باغات قدیم است که بانی او معلوم نیست. در دولت فتحعلی شاه، مرحوم میرزا ابوالقاسم مجتهد صاحب قوانین آن باغ را مشحون به انواع فواکه نموده بود. پس از فوت آن مرحوم، چند مالک عوض کرده، تا در دولت ناصر الدین شاه حاجی میرزا

سید حسین متولی باشی آن باغ را ابتیاع نموده، به قدر شصت جریب زمین بر آن افزوده و دیوار محکم استواری کشیده و در ابتدای آن باغ، عمارت عالی بنا نهاده، بالاخانه‌های با صفایی بنا نموده، اکنون از باغات بزرگ معتبر است که مشحون است به انواع درخت‌های مثمر. یک صد جریب زمین اوست.

[۷] باغ خواجه جعفر

از باغات قدیم معتبر این شهر بوده که اکنون سه قطعه شده است، مفروز و محاط علیه. و جمیع این طبقات، آباد است و شصت جریب زمین این باغ است. مالک یک قطعه حاجی عزیز الله بیک حاجی حسینی بوده و این قطعه بیست جریب زمین اوست؛ آبادی معتبری دارد.

مالک قطعه دیگر مرحوم حاجی سید جواد بوده که از جمله علمای این بلد بوده. و این قطعه آبادی معتبری ندارد.

مالک قطعه دیگر مرحوم شیخ محمد حسن است که از جمله علمای این بلد بوده. و این قطعه، بهترین قطعات است که مرحوم شیخ در وسط او عمارتی بنا فرموده، خیابان با صفای وسیعی دارد. انواع میوه‌ها و گل‌ها در او به عمل آورده‌اند، اطراف باغ را دار بست انگور نموده و نزهتگاه این ولایت است و به «باغ شیخ» معروف است.

[۸] باغ شاه مراد

از باغات قدیم است و باغ مختصری است، مشتمل بر درخت انار و انجیر است و هشت جریب زمین اوست.

[۹] باغ پشم

از باغات قدیم است که مشحون است به انواع درخت‌های مثمر و بیست و پنج جریب زمین اوست.

[۱۰] باغچه قاسم

از باغات قدیم است و آبادی متوسطی دارد. پنجاه جریب زمین اوست.

[۱۱] باغچه علی

از باغات قدیم است، دیوارِ او متصل به باره شهر است. آبادی مختصری دارد و بیست و پنج جریب زمین اوست.

[۱۲] باغ دراز آقا ابوالقاسم

از باغات قدیم است، دیوارِ او متصل به باره شهر است. پیش از این در کمال آبادی بوده، اکنون درخت او منحصر است به انار و انجیر. سی جریب زمین اوست.

باب چهاردهم

[در ذکر ممیزی نمودن قم و تقسیم آب رودخانه]

در ذکر ممیزی نمودن این ولایت را در قدیم الایام و ممیزی نمودن میرزا حبیب الله مستوفی گرکانی، و ذکر مزارع حومه ولایت که از آب رودخانه زراعت می شود، و ذکر آنهایی که از رودخانه جدا می شوند.

مشمول بر دو فصل است:

فصل اول

[در ممیزی نمودن قم]

در کتاب تاریخ قم مذکور است که در سنوات سابقه که قم جزو اصفهان بوده، ممیزی او تابع ممیزی اصفهان و خراج او در جزو کتابچه دستور اصفهان نوشته می شد.^۱ و أيضاً در تاریخ قم نوشته است که:

در خلافت هارون الرشید،^۲ حمزة بن یسع الاشعری^۳ در حضرت هارون

۱. تاریخ قم، ص ۲۹.

۲. هارون الرشید (۱۴۸-۱۹۳) پنجمین خلیفه عباسی است که در سال ۱۷۰ق به خلافت رسید.

۳. حمزة بن یسع بن عبد الله بن سعد اشعری. عبد الله بن سعد که از اعقاب مالک بن عامر اشعری است از اعیان و بزرگان قم بود و چهار فرزند به نام های: ابو بکر، یسع، عمران و آدم داشت. ظاهراً در میان این چهار فرزند، یسع از موقعیت اجتماعی برتری برخوردار بود و خانه او دارای جایگاه خاص بود و در برابر آن میدانی قرار داشت که مشهور به میدان یسع بن عبد الله اشعری بود و در آن موقع یکی از هفت

الرشد مستدعی شد که قم را از اصفهان مجزاً نموده، به انفراد شهری شود و تابع ولایتی نباشد. هارون التماس او را قبول نمود، گری به او داد که او را ذرع رشیدیّه می‌گفتند و آن گز دوازده قبضه بود، به او گفت: با این گز زمین قم را مساحت کن و خراج دیوان بر او وارد آور. و حسین بن تحتاخ طالقانی را با او ضم کرده، در سنهٔ صد و هشتاد و نه (۱۸۹) هجری، قم را مساحت کرد و خراج دیوانی او را هم معلوم نمود.^۱

و ابو علی کاتب در تاریخ همدان گوید که خراج قم بعد از جدا شدن از اصفهان، سه هزار هزار و پانصد درهم بوده. و این اوّل ممیزی است که بعد از تکویر و شهر شدن قم در این ولایت شده؛ از آن زمان تا سنهٔ سیصد و کسری از هجرت که تاریخ قم نوشته شده، صاحب تاریخ قم می‌گوید: هشت مرتبه قم، مساحت و ممیزی شده؛ چنانچه در سنهٔ دویست و هشتاد و پنج (۲۸۵) هجری که ممیزی نمودند، خراج دیوان او سه هزار هزار و هفتصد و نه هزار و چهار صد و پنجاه و شش درهم بوده.^۲ به محاسبهٔ هفده درهم یک دینار و زرِ سرخ - که عبارت از یک مثقال طلاست که در آن وقت معمول بوده - دویست و هیجده هزار و دویست و سه دینار زرِ سرخ بوده؛ ولی این ممیزی‌ها در حالتی بوده که قم را توابع و لواحق زیاد بوده؛ چنانچه کاشان و فراهان و خلیجستان و سایر البلوک و محل‌های دیگر، جزو قم بوده [است]. مؤلف کتاب گوید: که بعد از نوشتن تاریخ قم تا زمان دولت قاجاریه، چندین مرتبه قم ممیزی شده؛ اما ممیزی نمودن قم در بدو دولت فتحعلی شاه قاجار که

۱. میدان مشهور قم بشمار می‌رفت. فرزند او، حمزه بن یسع بعد از پدر مراتب و مناصب او را از آن خود کرد، تا آنجا که به منصب امارت رسید و یکی از امیران عرب بشمار می‌رفت که در دربار خلافت هارون در بغداد، در ارتباط نزدیک بود و خواسته‌های او از سوی خلیفهٔ مقتدر عباسی مورد پذیرش قرار می‌گرفت. وی نخستین کسی است که به قم استقلال بخشید و نیز همو نخستین حاکم رسمی قم بشمار می‌آید.

۱. تاریخ قم، ص ۲۸، باندکی تصرّف.

۲. تاریخ قم، ص ۱۰۱-۱۰۵.

محمد حسین خان کتول حکمران قم بود، طومار مفاسدا حساب یک ساله او را که در سنه هزار و دویست و شانزده (۱۲۱۶) مستوفیان دربار شاهی مهر نموده به او داده بودند ملاحظه کرد، خراج قم نقداً پنج هزار و هفتصد و پنجاه و پنج تومان و نه هزار و هفتصد دینار، و جنساً مقدار پنج هزار و نهصد و هشتاد خروار و شصت و دو من جنس بوده، نصف جو و نصف گندم.

در اواسط دولت خاقان که میرزا بابای مستوفی آشتیانی را مقرر فرموده بودند که بیشتر بلدان ایران را ممیزی کند، در آن ممیزی، نقد قم دوازده هزار و چهارده تومان، و جنس او چهار هزار و پانصد خروار گندم و جو بالمناصفه ممیزی شده بود. از آن به بعد، چند سال متوالی، حاصل قم را حیوانی که معروف است به سن، خراب و معیوب می‌کرد؛ گندم او بالمره از دست می‌رفت که به قدر خراج دیوان به دست نمی‌آمد. چون از این جهت به زحمت و تعب بودند، اهالی قم در سلطنت خاقان فتحعلی شاه، مستدعی شدند که در عوض گندم، جو، خراج دیوان را بدهند. استدعای ایشان قرین انجام شده و این رسم در این شهر معمول شد. ولی در بلوک به همان رسم قدیم، نصف گندم و نصف جو معمول است.

بعد از ممیزی نمودن میرزا بابای مستوفی، حکام قم در بعضی سنوات، بدعت جدیده مستحدث شده، مبلغی بر خراج دیوان از جهت منافع شخصی خود برقرار می‌نمودند، چون مستوفیان دربار شاهنشاهی از این عمل آگاهی حاصل نمودند، همان بدعت را جزو عمل نموده، رفته رفته مالیات و خراج قم از بیست هزار تومان علاوه گردید، و به علاوه بعضی مزارع جدید احداث شده و بعضی مزارع بایر و بی منفعت گردیده، تا در سنه هزار و دویست و نود و یک (۱۲۹۱) ناصر الدین شاه، میرزا حبیب الله مستوفی گرکانی را نیز از جهت تعدیل اخراج به قم مأمور فرمود؛ جمیع باغات زمین و مزارع و قراء قم را مساحت و ممیزی نموده، خراج دیوان بر او وارد آورده، به حکم عدل تعدیل نموده که ممیزی او معمول حکام و دیوانیان بوده است، که نقد او بیست و پنج هزار و سیصد و نوزده تومان و چهار هزار و هفتصد و

چهل و هفت دینار، و جنس او چهار هزار و پنجاه و نه خروار و سی و سه من جنس جو بوده است. یکی از ادبای قم از او پرسش نموده بود که یک جریب زمین چقدر است؟ گفته بود: ده من زمین بذر افشان، یک جریب است و ده جریب یک خروار زمین بذر افشان است و یک من زمین بذر افشان عبارت است از یک صد ذرع شاه زمین که ده ذرع طول در ده ذرع عرض باشد و ده من بذر افشان که عبارت است از ده ذرع عرض در یک صد ذرع طول که هزار ذرع زمین است یک جریب قرار داده‌ام. این بازدید را در زمین املسی است که کشت و زرع می‌شود و بدون درخت است؛ ولی در باغات یک صد و بیست ذرع را یک من قرار داده‌ام. این بیست ذرع علاوه را از جهت خیابان و مرز و جدول که بی درخت است و بی فایده است برقرار نمودم، و به یک خروار زمین از مزروعی، هشت خروار از آب رودخانه برقرار کردم. ولی در باغات چون آب زیادی لازم دارند، به یک خروار زمین بیست و چهار خروار آب قرار دادم؛ سه برابر مزروعی، و به هر سه خروار آب، یک تومان خراج بستم؛ چه در هر مزروعی و چه در باغات.

اما در قدیم الایام آنچه زمین قم را مساحت نموده و خراج بر آن وارد آورده‌اند - از قراری که صاحب تاریخ قم نوشته است - جریب عبارت است از ده قفیز، و قفیز عبارت است از ده عشیر، و هر عشیری سی و شش گز است. پس معلوم شد که جریب عبارت است از یک صد عشیر، که سه هزار و ششصد گز است.^۱ و گز در آن زمان عبارت بوده از شش قبضه، که هر قبضه‌ای چهار انگشت که پهلوی هم بگذارند. این گز، غیر از ذراع رشیدیّه است که او عبارت بوده از دوازده قبضه.

و در آن کتاب گوید که: هر شصت گز زمین را یک «اشل» گویند، و یک «اشل» ده باب است، و هر باب شش گز است. و گز عبارت است از شش قبضه، و قبضه عبارت است از چهار انگشت، و یک گز عبارت است از بیست و چهار انگشت.^۲

۱. تاریخ قم، ص ۱۰۹.

۲. همان.

اما «گز شاه» که در این زمان مصطلح است، تخمیناً دو برابر گز قدیم است. باید دانست که گزی که متعارف اهل حساب است، از قراری که غیاث الدین جمشید کاشی در سلم السماء تحدید فرسخ را نموده، می فرماید که: هر فرسخ سه میل است، هر میلی چهار هزار ذرع است، و هر ذرعی بیست و چهار انگشت است، و هر انگشت مقدار شش جو است که پهلوی هم بگذارند در عرض، و عرض هر جوی مقدار شش موی یک اسب است.

و أيضاً در کتاب تاریخ قم نوشته است که: اهل قم همیشه از اداء خرج دیوانی امتناع می نمودند. چون بر ایشان حکام و عمال غلبه می کردند، به خاری و مذلت کردن می نهادند، تا کار بدان جا می رسید که ایشان را سرنگون می آویختند و می زدند و خانه های ایشان را خراب می کردند.^۱

و در تاریخ قم چند حکایتی از اهل قم نوشته است در ندادن خراج و بی میلی ایشان؛ چون حکایت غریب و مضحک است، او را بر نگاشتم:

از آن جمله نوشته است:

ابو محمد الحسن بن حسین کاتب حکایت کرد از برای ابی الفضل محمد بن الحسن العمید وزیر^۲ از قصه های نادر و عجیبه که از اهل خراج به قم واقع شده و آن را شعار خود گردانیده اند، اول آن که از یکی از اهل قم طلب خراج می کردند و او اصرار در ندادن می نمود و می گفت: به غایت بد حال و دست تنگم و هیچ ندارم. تا بدان رسید که او را در دیوان سرنگون بیاویختند، از جیب او صُره ای از دنانیر بیرون افتاد که زیاده و بیشتر از خراج ایشان بود. پس آن قدر که به اندازه خراج دیوان او بود از صُره دنانیر برداشتند و آنچه را که فاضل و

۱. تاریخ قم، ص ۱۶۱.

۲. حاج شیخ عباس قمی در هدیه الأخباب در ترجمه او چنین می نویسد: «العالم الفاضل، الأديب الأريب، يُدعى الجاحظ الأخير والاستاد، والرئيس. يضرب به المثل في البلاغة، وينتهي إلى الإشارة بالفصاحة والبراعة. در علم فلسفه و نجوم و ادب، اوحد عصر خود بوده. وزارت ركن الدولة دیلمی با وی بوده. و صاحب بن عباد را به ملاحظه مصاحبش با ابن العمید «صاحب» می گفتند. توفي سنة ۳۶۰ هـ ببغداد».

زیاده بود، بدو رد کردند. پس آن مرد تحسّر می‌کرد بر آنچه از صرّه برداشته بودند.

و أيضاً حکایت کرد از برای ابوالفضل بن عمید وزیر، که یکی از عرب قم که مشهور و معروف به کسر خراج بود، یکی از عمال قم او را در نهان بخواند و مبلغ خراج او از خاصّه مال خود بداد و گفت: این را بستان و فردا بر سر دیوان که همه مؤدیان و دهندگان خراج حاضر باشند، تو این مبلغ را از حصّه خراج خود بده، تا دیگران بر تو متابعت کنند و خراج خود بدهند، تا در مال سلطان خللی واقع نشود.

آن مرد عرب دنانیر را بستند و گفت: بالرأس و العین، هر آنچه فرمایی قیام نمایم. از پیش او بیرون آمد و به خانه باز گردید.

چون ارباب خراج به دیوان حاضر گشتند، امیر و عامل قم از آن مرد عرب طلب خراج نمودند، او بر عادت معهود خود، ابا کرد و امتناع نمود و گفت: چیزی ندارم که بدهم. عامل او را به نزدیک خود بخواند و از او پنهانی سؤال کرد که: مبلغ خراج که من به تو دادم، کجا بردی؟ بیاور و بده، نه میان من و تو شرطی رفته است؟ گفت: آن دنانیر که تو به من دادی، مرا مهمی پیش آمد و در آن صرف کردم و خرج نمودم. پس عامل چندان که سعی و کوشش کرد به غیر از ضایع شدن مال خود که بدو داده بود، فایده و حاصلی ندید.

و أيضاً از برای وزیر ابن عمید حکایت کردند که: یکی از عرب به سبب آنکه خراج بسیاری بر وی متوجّه بود، متواری شد. وکیل او، معروف به احمد ابن محمد بن الصلت، به دیوان نزدیک عامل حاضر آمدند و خلوت گرفتند. وکیل قصّه صاحبش را با عامل باز می‌راند و التماس می‌کرد که در خراج صاحبش نظری می‌نماید و سبک فرماید و در میانه سخن، نزدیک تر می‌شد؛ ناگاه برجست و هر دو خصیّه عامل را در مشت گرفت و بیفشرد و عامل فریاد و آواز می‌کرد و او را از آن کار منع می‌نمود و او دست باز نمی‌داشت. عامل گاهی نرم و گاهی درشت با او سخن می‌گفت، با او در نمی‌گرفت؛ تا آن‌گاه که عامل عهد کرد و عقد بست که به عقب این، مکروهی به احمد بن الصلت نرساند و

او را اذیت نکند و نرنجانند و خراج صاحبش را به اصلاح آورد و او را ایمن گردانند. بعد از آن خایهٔ عامل را رها کرده، عامل بر عهد خود وفا نمود و خراج صاحب او را سبک گردانید. ابوالفضل بن عمید چون این حکایت بشنید، بسیار بخندید و از آن تعجب نمود.

پس از آن ابو محمد گفت: به سبب طمع ایشان در کسر خراج و کم گردانیدن آن، فرزندان خود را تحریص می‌نمایند در حالت خوردی، بر کسر خراج می‌آموزانند ایشان را چنانچه مردم مرغان شکاری را در حالت خوردی در طلب صید، و تعلیم می‌دهند ایشان را چنانچه بعضی از ایشان شاخه‌های ترِ کوچک درخت را بر می‌گرفتند و پسران خود را بر روی در می‌انداختند و بدان چوب‌ها ایشان را می‌زدند و در زبان ایشان می‌نهاد که بگویند: «الله الله، أيتها الأستاذ، تأمل حالي، فقد وَقَعَ البرغان على غَلَتِي فأفسدها، وَوَقَعَ الدود على قطنِي فأكله، واجتاج الجراد والقمل سائر ما بقي» یعنی: الله ای استاد، اندیشه کن در حال من، به حقیقت که زرنگار در غلهٔ من افتاد و آن را تبه گردانید، و کرم واقع شد در پنبه‌زار من و آن را بخورد، و آنچه را که باقی مانده بود ملخ به کلی خورد. و کودک در زیر چوب، این کلمات را تکرار می‌کرد و باز می‌گفت تا آن‌گاه که یاد می‌گرفت، چنانچه به وقت حاجت بدان مستظهر می‌شد. پس ابوالفضل بن عمید، دیگر باره بخندید و تعجب نمود.

و از جهت این‌که به عسرت خراج خود را می‌دهند، بدیشان هلاکت و بلا رسید؛ چنانچه در زمان خلافت مأمون عباسی، نافرمانی کردند عاملان مأمون را. پس او به مأمون شکایت کرد، مأمون علی بن هشام^۱ را با خیلی تمام به جنگ ایشان فرستاد تا ایشان را بکشت و مال بسیاری جمع نمود. و دیگر در زمان خلافت معتصم^۲ که آخرین خلفای عباسی است، بر روی علی

۱. علی بن هشام یکی از فرماندهان مأمون عباسی بود که در سال ۲۰۰ هجری از طرف حسین بن سهل والی بغداد شد.

۲. الْمُعتصم عباسی از سال ۲۱۸ ق تا ۲۲۷ ق خلافت نمود.

بن عیسی^۱ طلحری بیرون آمدند و نافرمانی کردند، تا این که معتمد علی بن عیسی را با لشگری چند بر سر ایشان فرستاد و ایشان را خراب گردانید و سرا و منازل و باغات ایشان را سوزانید و زیان بسیاری بدیشان رسانید.

و دیگر در خلافت مستعین عباسی^۲، مفلح ترکی را بفرستاد تا کوشش کرد و مال بسیاری جمع کرد و خراج چند ساله بستند.

و پس از آن در خلافت معتمد^۳، مدت چند سال عصیان کردند و کاتب او را از شهر بیرون کردند، تا آن گاه که بر ایشان ظفر یافت و خراج هفت ساله را جمع کرد.^۴

و أيضاً در تاریخ قم مذکور است که:

چون عرب به قم آمدند و مسکن کردند، زیاده از بیست قنات و کاریز و آب به قم بیرون آوردند و روان کردند چنانچه آب این ها به قم می آمد و پیش از آمدن ایشان به جز دو جویی دیگر، جویی روان نبود؛ بدین جهت هیچ سبزی و آلات از پیاز و سیر و تره و کندها و انواع تره ها و خیار و خربزه و غیره نمی کشتند و زراعت نمی نمودند از جهت کم کم آبی؛ از آن جهت که چون یک ماه از اوّل بهار گذشتی، اهالی ثیمره و انار، به کلی آب رودخانه را می بستند و نمی گذاشتند که هیچ به قم بیاید.

پس چون عرب به قم نزول کرد و متمکن شد، روی به ناحیت ثیمره و انار رفتند و به اهالی آن مکان گفتند که از دو کار، یک کار با ما بکنید: اوّل، آن که عدالت و سوییّت کنید و بدان آب که به رودخانه شما جاری است، بعضی به ناحیت ما روانه کنید و بعضی شما بردارید. دوم، آن که اگر آب بدین ناحیت

۱. ابو الحسن علی بن عیسی بن داود بن الجراح الکاتب از وزیران دوره میانی خلافت عباسی است.

۲. احمد بن محمد بن المعتمد، المستعین بالله عباسی، از سال ۲۴۸ تا ۲۵۲ ق که خود را از خلافت عزل نمود و آن را به المعتز بالله تسلیم کرد. وی مدت سه سال و هشت ماه خلیفه بود.

۳. احمد بن جعفر المتوکل، المعتمد علی الله عباسی، از رجب سال ۲۵۵ تا رجب سال ۲۷۹ ق خلیفه بود.

۴. تاریخ قم، ص ۱۶۱-۱۶۳، با تلخیص و تصرف در عبارت.

روانه نمی‌کنید، آب زمستان را نیز به جانب ما روانه ننمایید، چون در زمستان از آب مستغنی هستید و بدان هیچ احتیاج ندارید، در رودخانه می‌اندازید، وضعیت‌ها و املاک ما را خراب می‌کند؛ چنانچه در زیان و خرابی با شما شریک و سهم می‌باشیم، در نفع و فایده هم در بهار و تابستان و خریف با هم شریک می‌باشیم.

اهالی ثیمره و انار قبول نکردند و از آن امتناع نمودند و در حصار و کوشک‌ها گریختند. پس چون حال میان ایشان بدین جای رسید، اعراب دست بر آوردند و سدها که در میان رودخانه بود، مجموع را خراب کردند و مجموع آب را به جانب قم روانه نمودند و در قم باغات بساختند و انواع سبزی‌ها به عمل آوردند و کار زراعت ایشان منسق گردید. و بدین جهت کشت و زراعت و باغ ثیمره به کلی از میان برفت و به کلی خراب و خشک و ضایع گردید. و در همه اوقات اعراب با ایشان کار زار می‌نمودند و مردم ایشان را به اسیری می‌گرفتند و سدهای رودخانه ایشان را می‌شکافتند تا اهل ثیمره و انار عاجز شدند و در دفع ایشان هیچ چاره و حیلتي نداشتند.

پس ناچار، بر حکم عرب فرود آمدند و گفتند که ما مطیع و منقادیم و طلب رضای شما را می‌کنیم و متابعت شما را می‌نمائیم، ولیک زمین‌های ما ریگستان است و صبر از آب ندارد و زود خشک می‌شود و زمین‌های شما نه ریگستان است و نه شورستان و اگر آب کمتر بدان رسد، تفاوتی نکند و زیان نرساند.

پس امتحان و آزمایش کردند [پاره‌ای از گل قم برگرفتند] و پاره‌ای از گل ثیمره و انار، [و] انتظار کشیدند تا به وقت خشک شدن آن، گل ناحیت قم به مدت ده روز خشک شد، و گل ناحیت ثیمره به پنج روز. پس بر آن اتفاق کردند که دو دانگ از آب رودخانه، اهالی قم را باشد و چهار دانگ، اهالی ثیمره و انار را.^۱

و این قراری که اهالی قم با اهل ثیمره و انار داده بودند، معلوم نیست که در چه زمان به هم خورده، هیچ اهالی ثیمره آن قرار داد را مراعات نمی‌کردند و از قریه نیمه

۱. تاریخ قم، ص ۴۷-۴۹، با تلخیص و تصرف در عبارت.

ور تا سه فرسخی قم، مزارع جدید بسیاری احداث کرده، در تابستان آب رودخانه را به کلی می‌بستند و به قم روانه نمی‌نمودند. به این جهت، بر اهالی قم بسیار سخت می‌گذشت. میوه قم، منحصر به انار و انجیر که به بی‌آبی طاقت دارند بود؛ گوجه و قیسی و سایر میوه‌جات در قم نایاب شد.

در بدو سلطنت، ناصر الدین شاه به عزم تشرّف به آستان مبارک حضرت مصومه علیها السلام به قم آمدند. اهالی قم از بی‌آبی، به سلطان شکایت کردند. امیر کبیر، میرزا تقی خان اتابیک اعظم فراهانی که در آن زمان وزارت کلیه داشت، مقرر فرمودند در هنگام تابستان و احتیاج به آب از قریه کمر به پایین، مالکین انهار جدید البنا، شش روز، جمیع آب رودخانه را به قم روانه کنند و پنج روز خودشان بگیرند. از همین قرار، فرمان مبارک صادر شد و همین قرار معمول بود و بحمد الله تاکنون باغات بسیاری در قم احداث شده، انواع و اقسام میوه‌جات که هیچ در سابق در قم معمول نبوده از قبیل گوجه و قیسی و هلو و شلیل و سایر میوه‌جات به دست آمده، و کمال وفور است از هر قسم میوه.

فصل دوم

در ذکر تقسیم آب رودخانه است^۱

مخفی نماند که آب رودخانه از شهر قم به بالا در سمت قبله شهر، ده نهر جدا شده، که آب رودخانه به این ده نهر داخل شده و اطراف شهر را زراعت می‌نمایند و میرزا حبیب الله مستوفی کرگانی در سنه هزار و دویست و نود و یک (۱۲۹۱) که ممیزی این شهر را نمود، جمیع آب رودخانه که به این نهرها داخل می‌شود سی و یک هزار و دویست و نود و دو خروار مقسم، قرار داد که از این مقسم هر یک از این انهار به اندازه قسمت خود از رودخانه آب بر می‌دارند. و بر این مقسم، جمع دیوانی وارد آورده که بر هر سه خروار آب، یک تومان خراج گذارده؛ قدری از این آب را

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: خلاصه البلدان، ص ۱۹۷ - ۲۰۲.

بی مالیات دیوانی برقرار کرده است. چنانچه یک هزار و دویست و نونزده خروار آب به جهت محلات قم برقرار نموده، قدری هم به جهت زمین‌های موقوفه امامزادگان اطراف شهر برقرار کرده.

آن ده نهر که جمیع زمین‌های اطراف شهر، مشروب و زراعت می‌شود به این اسم موسوم می‌باشند:

نهر اول: نهر براوستان.

نهر دوم: جمکران.

نهر سوم: شمس آباد.

نهر چهارم: کرج.

پنجم: شهرستان.

ششم: مهرویان.

هفتم: ابر استیجان.

هشتم: مزدیجان.

نهم: کمیدان.

دهم: فردوس یا تنه پایین.

نهر شمس آباد خالصه است، باقی دیگر را اهالی شهر مالکند. کمیدان و مزدیجان دو مزرعه بزرگ می‌باشد که از یک نهر مشروب می‌شوند و زراعت می‌نمایند.

جمیع زمین‌های اطراف شهر که از این ده نهر مشروب می‌شوند، هفتاد حصّه برقرار شده، رعایای این هفتاد حصّه جمیعاً از اهالی قم می‌باشند و در قم مسکن دارند؛ جز جمکران که قلعه مخصوصی دارد و بعضی از رعایای او در آن قلعه و اطراف آن قلعه خانه دارند. اما در سنوات سابقه، تقسیم آب رودخانه و قنواتی که آب آنها به شهر قم وارد می‌شود از روی مستقیم بوده است و اکنون هیچ این نوع تقسیم معمول اهالی این بلد نیست.

باب پانزدهم

در ذکر مزارع قم که از آب رودخانه مشروب می‌شوند^۱

مستور نماناد که جمیع مزارعی که بر اطراف شهر است و از آب رودخانه مشروب می‌شوند و زراعت می‌نمایند این ده نهر که گفته شد، حاصل شتوی ایشان گندم و جو است، و حاصل صیفی خربزه و هندوانه و جوزق^۲ و کرچک و کنجد و حبوبات دیگر از قبیل نخود و لوبیاب و عدس و ماش و جو و ترشه در این مزارع کشت و زرع نمی‌نمایند و در بعضی سنوات پر آبی، دور نیست که کشت کنند این حبوبات را. در دهات ییلاق قم، کشت و زرع می‌نمایند و بسیار خوب می‌شود.

[۱] اول مزرعه براوستان^۳

اول نهری که از رودخانه جدا می‌شود، این مزرعه است. هیچ قلعه و سکنه ندارد؛ رعیت زارع او در شهر مسکن دارند و به چهارده حصّه تقسیم شده است. بذر شتوی او سیصد و نود خروار گندم و جو است، بذر صیفی او چهل خروار پنبه و کرچک و غیره است.

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۹۳-۱۰۳.

۲. جوزق: غوزه باز شده پنبه که هنوز وش را از آن بیرون نیاورده باشند. (فرهنگ معین).

۳. براوستان از روستاهای پیرامون قم قدیم بوده است. این روستا در شرق قم، میان دروازه کاشان جمکران در نزدیکی راه قم-کاشان و تپه‌های «قل درویش» واقع است و در آن بقعه شاه جعفر قرار دارد. رک: خلاصه البلدان، ص ۲۲۲.

قبل از این مذکور شد که در مکانِ زراعت نمودن هر یک از این انهارِ ده گانه، قلعه و آبادی معتبری بوده؛ اکنون از هیچ یک از آن آبادی‌ها اثری نیست و متوقفین آبادی‌ها، در شهر مکان و منزل دارند. از آن جمله، این مزرعه در سنوات سابقه، آبادی معتبری داشته که مشتمل بوده بر چند محله که نام محله‌های او را در تاریخ قم نوشته است. از آن جمله در تاریخ قم نوشته است که مجد الملک قمی که وزیر مستوفی الممالک سلطان برکیارق سلجوقی بوده، براوستانی است.^۱

در کتاب تاریخ قم حکایتی از اهل براوستان نقل می‌کنند و بنده آن حکایت را بعینه می‌نویسم بعبارته این است که می‌گوید:

اهل براوستان مردمان بد و شریر بوده‌اند و ایشان را غله بسیار بوده است و در قحط سال و تنگ سال‌ها از فروختن آنها منع می‌نمودند، تا غایت که مردم از بی قوتی به جان رسیده‌اند. بدین جهت خداوند سبحانه و تعالی دیه براوستان و مردم آن را به زمین فرو برد و سرا و موضع ایشان را زیر و زبر گردانید؛ تا غایت که نشیب آن را بلند گردانید و بلند آن را نشیب و نگون‌سار گردانید. و در بعضی اوقات، ظرف‌ها و خم‌ها بدین دیه یافته‌اند مقلوب و سرنگون.

و گویند: اهل براوستان هر گاه غله می‌فروخته‌اند، اول آن غله را بر تابه‌ها و قزاق‌ها بریان کرده‌اند بعد از آن بفروخته‌اند تا مبادا غله که از ایشان می‌خرند، زراعت نمایند و غلبه بسیار گردد و نرخ غله کم بشود و قحط سالی به فراخ سالی مبدل گردد و از این جهت بریان می‌نمودند که چون کشته شود، رسته نگردد.

و گویند: در براوستان کنیزکی بوده است صالحه، از آن یکی از وجوه اهل براوستان بوده است؛ غله که خواجه او بدو داد که بریان کند و بفروشند، آن کنیزک صالحه بعضی از آن را بریان کرده با آن آمیخته کردی و بفروختی و تقرب در این به خدای عزّ و جلّ کردی؛ چون بخرند و زراعت نمایند متفع

۱. در تاریخ قم یافت نشد. نک: انوار المشعشعین، ج ۱، ص ۲۴۹.

شوند. آن غله را که از آن کنیزک می‌خریدند؛ صحیح و بریان کرده او را از بریان نکرده جدا می‌ساختند و زراعت می‌نمودند. پس خدای تعالی چون خواست که آن دیه را با اهلش به زمین فرو برد، بدان کنیزک ندا کردند که: ای کنیزک صالحه، از این دیه بیرون رو که خشم خداوند نصیب ایشان است و نظر باز پس مکن. پس چون آن کنیزک از آن دیه بیرون آمد، باز پس نگریست، در حال سنگ شد.^۱

و در تاریخ قم گوید که براوستان از جمله بزرگ‌ترین دیه‌های قم است و از بناهای عجم بدین دیه بوده است.^۲

[۲] مزرعه شهرستان

نهر مخصوصی دارد که از رودخانه جدا می‌شود و چندین نهر از او جدا می‌شود که کشت و زرع می‌نمایند. از مزارع بزرگ بسیار با منفعت است؛ به شش حصه تقسیم شده است، قلعه و سکنه ندارد. کارکنان این مزرعه جمیعاً در قم مسکن دارند، چند باغ و چند مزرعه از این نهر مشروب می‌شود. بذر شتوی او دویست و چهل خروار، بذر صیفی او بیست و چهار خروار است.

[۳] مزرعه جمکران

صاحب تاریخ قم می‌گوید: اول دیه که بدین ناحیت بنا نهادند، جمکران بوده؛ یعنی پس از آن‌که از زمین قم آب را به طرف مسیله روانه نموده، زمین‌های او ظاهر گردید. و هم‌چنین می‌گوید: جم ملک آن را بنا کرده است. و اول موضعی که بر جمکران بنا نهادند، جشجه^۳ بود؛ یعنی چیز اندک. گویند: صاحب جمکران چون بر بنایان و کارکنان گذر کرد، گفت: چکار کرده‌اید؟ گفتند: جشجه^۴ به زبان ایشان یعنی

۱. تاریخ قم، ص ۶۵-۶۶.

۲. همان، ص ۶۴.

۳ و ۴. مصدر: «جشجه».

چیز اندک؛ پس این موضع را بدین اسم نام نهادند. بعد از آن، موضع دیگر بنا نمودند که نام او بدستان^۱ است؛ چه آن مکان جنگل بود، از درخت‌های بید.^۲ و می‌گوید: بر جمکران دوازه محله بوده، و در آن مکان آتشکده هم بوده است. این مزرعه نهر مخصوصی دارد که از رودخانه جدا می‌شود، قلعه مستحکمی دارد قدیمی که بیشتر کارکنان این مزرعه در آن قلعه و اطراف او مسکن دارند. سکنه آن مکان، مردمان با هنر تفنگچی دلیری می‌باشند. و دوازده حصه تقسیم شده است؛ موازی پانصد خروار بذر شتوی این مزرعه است از گندم و جو، و یکصد و شصت خروار بذر صیفی این جاست.

[۴] مزرعه طبشقران

در کتاب تاریخ قم می‌گوید که: «این دیه را اهل طبشین بنا کردند، نام او طبشگران بوده، معرب نمودند، طبشقران گفتند».^۳

این مزرعه نهر مخصوصی ندارد که از آب رودخانه جدا شود؛ بلکه از نهر شهرستان جدا می‌شود و مشروب می‌گردد. دو حصه تقسیم می‌شود، اراضی او متصل به باره شهر است. در طرف مشرق شهر قلعه و سکنه هیچ ندارد، عاملان او در شهر مسکن دارند. موازی پنجاه خروار بذر شتوی او، و پنج خروار بذر صیفی او از جوزق و کرچک و کنجد و خربزه و هندوانه است.

[۵] مزرعه ابر استیجان

در کتاب تاریخ قم می‌گوید:

ابر استیجان را اردوان بن اصغر ابن بلاش بنا کرده است. و گویند: نام ابر استیجان پیش از این، استجان بوده. اهل این قریه پیش از این قومی را

۱. مصدر: «ویدستان».

۲. تاریخ قم، ص ۶۰.

۳. تاریخ قم، ص ۶۵.

از پیروان پیغمبری بکشتند، حق سبحانه و تعالی بر ایشان خشم بگرفت و این دیه را بر زمین فرو برد. بعد از آن این دیه - که امروز قائم است - به عوض آن، بر بالای آن بنا کرده است. و گفتند: ابر استیجان، یعنی [بالا تر] بر استیجان واقع شده.

و بدین دیه اشراف و بزرگان عجم ساکن بوده‌اند و در آن مکان در قدیم، شانزده آتشکده بوده و رئیس این دیه در روزگار بنی امیه یزدان فازار بوده که باروی قم را کشیده، یعنی باروی شهر قدیم قم که در ابر استیجان و مزدیجان کمیدان واقع شده بود.^۱

این مزرعه نهر مخصوصی دارد که از رودخانه جدا می‌شود، قلعه و سکنه هم هیچ ندارد و باغ هم در این مزرعه هیچ نیست. زمین‌های او در دامنه و قرب کوه یزدان، واقع در طرف مغرب شهر. موازی سیصد خروار بذرِ شتوی اوست، و پنجاه خروار بذرِ صیفی او، و به یازده حصّه تقسیم شده است.

[۶] فراه

در کتاب تاریخ قم می‌گوید که:

این دیه را فرالا^۲ بنا کرده است و او مَلِکی از ملوک کابل است که مَلِک اعظم بر او خشم گرفت و او با حَشَم و توابع به قم آمد و بدین موضع فرود شد و این دیه را بنا کرد و منزل ساخت بدان سبب فراه نامیدند.^۳

در کتابچه دستور العمل میرزا حبیب مستوفی این مزرعه را با مزرعه و نک با هم نوشته. نهر مخصوصی ندارد، از شهرستان مشروب و مزروع می‌شود و قلعه و سکنه هم هیچ ندارد، باغات هم ندارد. بذرِ شتوی او چهل خروار گندم است و جو، بذرِ صیفی شش خروار جوزق. در تقسیم، این مزرعه یک حصّه است.

۱. تاریخ قم، ص ۶۲.

۲. مصدر: «فراه».

۳. تاریخ قم، ص ۶۵.

[۷] مزرعة مهرویان

در کتاب تاریخ قم گوید:

این مزرعه را «مهریان» می‌نامیدند. و مهریان مکان تقسیم آب بوده و «آبیان» به زبان عجم جای قسمت کردن آب باشد. و بر این آب و موضع، مردی مهر نام موکل بوده؛ پس این دیه را بدین جهت «مهریان» نامیدند.^۱

این مزرعه نهر مخصوصی دارد که آب از رودخانه جدا می‌شود؛ مشتمل بر دو حصّه است و در حوالی شهر واقع است. قلعه و سکنه هیچ ندارد و چند باغ از این نهر مشروب می‌شود. میرزا حبیب الله مستوفی در کتابچه دستور العمل خراج این مزرعه را به دو قلم نوشته: یکی را نوشته «مهرویان» و دیگری را نوشته «مهرون» محمد تقی بیگ.

بذرِ شتوی هر دو قلم، شصت خروار و بذرِ صیفی هر دو قلم، شش خروار بذرِ پنبه و کرچک و غیره است.

[۸] مزرعة محمد آباد

این مزرعه نهر مخصوصی ندارد، از نهرِ شهرستان مشروب می‌شود. مشتمل است بر سه حصّه. قلعه و سکنه هم ندارد و باغ هم در این مزرعه هیچ نیست. بذرِ شتوی این مزرعه یک صد خروار گندم و جو است، و بذرِ صیفی آن از خربزه و هندوانه و جوزق ده خروار است.

[۹] مزرعة نجیم آباد

این مزرعه از نهر براوستان آب بر می‌دارد؛ قنات هم دارد. این مزرعه نیم حصّه است. قناتِ این مزرعه خراب و یایر بود، در زمان محمد شاه آباد نمودند. قلعه و سکنه ندارد و باغ هم ندارد. شصت خروار بذرِ شتوی این مزرعه است، دوازده خروار بذرِ صیفی.

[۱۰] مزرعه صالح آباد

این مزرعه از نهر شهرستان مشروب می‌شود. قلعه و سکنه هیچ ندارد. یک حصّه و نیم است. زمین‌های او در حوالی شهر واقع است و چند باغ در این مزرعه است. پنجاه خروار بذر شتوی و ده خروار بذر صیفی این مزرعه است.

[۱۱] مزرعه غزوان

این مزرعه هم نهر مخصوصی ندارد؛ بلکه از نهر شهرستان نهر او جدا می‌شود. قلعه و سکنه هیچ ندارد. زمین‌های او در حوالی شهر است و یک حصّه است. چهل خروار بذر شتوی اوست، و شش خروار بذر صیفی.

[۱۲] مزرعه کرج

نهر مخصوصی دارد که از رودخانه جدا می‌شود. قلعه و سکنه هیچ ندارد. باغ هم در این مزرعه نیست. هندوانه این مزرعه از جمیع مزارع دیگر بهتر می‌شود و بسیار ممتاز است و زمین‌های او به دو قسمت منقسم شده است: کرج میرزا علی رضا، و کرج میرزا ابو طالب. کرج میرزا علی رضا مرغوب و با قیمت و زمین‌های او بیشتر از آن کرج است و بیشتر خراج دیوانی او تیول است و مشتل بر سه حصّه است. یک صد و پنجاه خروار بذر شتوی، و بیست خروار بذر صیفی اوست.

[۱۳] مزرعه ارباب پنجه

این مزرعه نهر مخصوصی ندارد که از رودخانه جدا شود. از نهر کرج، نهر این مزرعه جدا می‌شود. قلعه و سکنه هم ندارد؛ نیم حصّه است. پانزده خروار بذر شتوی، و دوازده خروار بذر صیفی دارد.

[۱۴] مزرعه زرقان

این مزرعه هم نهر مخصوصی ندارد. از نهر براوستان مشروب می‌شود مزرعه مختصری است که قلعه و سکنه دارد و چند خانواری در آن قلعه مسکن دارند و یک

حصّه است. بیست و پنج خروار بذرِ شتوی، و پنج خروار بذرِ صیفی آن می‌باشد.

[۱۵] مزرعه سواران

این مزرعه از نهر ابر استیجان مشروب می‌شود؛ قلعه و سکنه و باغ هیچ ندارد. این مزرعه یک حصّه مزرعه مختصری است که بذر او سی و پنج خروار شتوی، و پنج خروار بذرِ صیفی اوست.

[۱۶] مزرعه هندیجان

این مزرعه با مزرعه مزدیجان، یک نهر دارند که از رودخانه جدا می‌شود؛ از مزارع بزرگ با منفعت این شهر است. قلعه و سکنه هیچ ندارد و باغ هم در این مزرعه بنیاد نکرده‌اند. به سه حصّه این مزرعه تقسیم شده است. یک صد و بیست خروار بذرِ شتوی، و چهل خروار بذرِ صیفی این مزرعه است.

[۱۷] مزرعه مزدیجان

این مزرعه هم از مزارع خوب با منفعت این شهر است. نهر مخصوصی دارد که از رودخانه جدا می‌شود. قلعه و سکنه و باغ هم هیچ ندارد؛ دو حصّه تقسیم شده است. مقدارِ نود خروار بذرِ شتوی، و سی خروار بذرِ صیفی این مزرعه است.

[۱۸] مزرعه خم آباد و جردگان

این دو مزرعه نهرِ مخصوصی ندارند؛ بلکه از شهر مشروب می‌شوند. قلعه و سکنه هیچ ندارند. چهل خروار بذرِ شتوی، و سه خروار بذرِ صیفی دارد. میرزا حبیب الله مستوفی ممیز در کتابچه دستور العمل به دو قلم نوشته است: یکی خم آباد، و دیگری جردگان.

[۱۹] مزرعه فردوس

این مزرعه نهرِ مخصوصی دارد که از رودخانه جدا می‌شود. باغاتِ طرف مغربِ این شهر از این نهر مشروب می‌شود. قلعه و سکنه هم هیچ ندارد.

[۲۰] مزرعه جفت گاوسر

از نهرِ مزدیجان نهرِ او جدا می‌شود. قلعه و سکنه و باغ هیچ ندارد و مزرعه مختصری می‌باشد.

[۲۱] مزرعه کمیدان

در کتاب تاریخ قم می‌گوید که:

مزرعه کمیدان پیش از این بنا و عمارت، چراگاه مادیان‌ها بوده به این سبب او را کمیدان خواندند، یعنی جای مادیان؛ یا این‌که این مکان جای مادیان‌ها بوده، آنها را در این مکان می‌دوانیده‌اند. و معلوم و مقرر است که مکانی که اسب می‌دوانند، آن را میدان می‌گویند؛ پس بدین جهت کمیدان نامیدند.^۱

زمین این مزرعه متصل به شهر قم است، نهر مخصوصی دارد که از رودخانه جدا می‌شود. قلعه و سکنه و باغ هیچ ندارد. و این مزرعه طرفِ مغربِ شهر واقع است. سه حصّه است و سه باغ از این نهر مشروب می‌شود. حاصل این مزرعه جمیعاً خوب می‌شود. یک صد و بیست خروار بذرِ شتوی این مزرعه است، و ده خروار بذرِ صیفی آن است.

[۲۲] مزرعه جمر سعدآباد

این مزرعه از نهر کمیدان مشروب می‌شود. باغاتِ مرغوب هم از این نهر مشروب می‌شود. در طرف شمال این شهر واقع است. قلعه و سکنه هیچ ندارد. زمین‌های او متصل به باره شهر است و مشتمل بر سه حصّه است. نود خروار بذرِ شتوی، و هیجده خروار بذرِ صیفی این مزرعه است.

[۲۳] مزرعه مسگران

این مزرعه، مزرعه مختصر خوبی است که از نهر جمکران مشروب می‌شود. باغ

۱. تاریخ قم، ص ۶۳، با تلخیص و تصرف در عبارت.

معتبری هم این مزرعه داشته که اکنون خراب است. مشتمل بر یک حصّه است. سی خروار بذرِ شتوی، و چهار خروار بذرِ صیفی این مزرعه است.

[۲۴] شریفه بیگم

از نهر جمکران مشروب می شود و متصل به مزرعه مسگران است. وقفِ اولاد است در تصرفِ ذراری و اولادهای میرزا بهاء الدین سرکشیک است.

[۲۵] عنایت بیگ

از زمین های مزدیجان موضوع شده، از نهرِ مزدیجان مشروب می شود و باغِ معتبری هم دارد.

[۲۶] مزرعه علی آباد

این مزرعه هم از زمین های مزدیجان موضوع شده، از نهرِ مزدیجان مشروب می شود و باغِ بزرگی هم دارد.

[۲۷] قطعه زمین خرابه های دروازه ری

این زمین های محلِ شهرِ قدیم بوده که در زمان سلطنت شاه صفی، آبِ سیلِ رودخانه او را خراب کرده است و اکنون، کشت و زرع می شود.

[۲۸] قطعه باغچه

ملک است بر میرزا سید محمد، خلفِ حاجی سید اسماعیل صدر الحفاظ. ده خروار از آب باغِ کوچۀ حوریان به جهت این باغچه موضوع شده [است].

باب شانزدهم

در ذکر قنوات و مزارع [قم] و حومه شهر که از آب رودخانه مشروب نمی‌شود

و کشت و زرع نمی‌کردند و خودشان بالاستقلال قنات دارند از محالِ سراجِه و محالِ قمرود و سایر محال که غیر از محالِ سراجِه و قمرود است.

و مخفی نماناد که این مزارعی که پیش از این نوشته شده است، جمیعاً از آب رودخانه زرع و کشت می‌شود؛ اما آن مزارعی که از آب غیر رودخانه کشت و زرع می‌شود و خودشان قنات و سرچشمه دارند: و این باب مشتمل بر چند فصل است:

فصل اوّل

در ذکر محالِ سراجِه^۱

مخفی نماناد که محالِ سراجِه از محالات نزدیک به قم است و بیشتر قنات‌های این محالِ قدیم البناست که از این پیش، قلعه و سکنه داشته؛ در فتنه افغان بعد از انقراض دولت صفویه، آنها خراب و ویران شده‌اند و در دولت قاجاریه زیاد شده و بنا شده است که قلاع محکمه در آن مزارع بنا شده و سکنه در او برقرار کرده‌اند.

در کتاب تاریخ قم نوشته است که: «رستاق^۲ قم سیصد و شصت و پنج دیه بوده

است».^۳

۱. نک: تاریخ قم، ص ۵۶-۶۶؛ خلاصه البلدان، ص ۲۰۹؛ قم نامه (مدرسی)، ص ۱۲۶-۱۴۲.

۲. رستاق، معرّب روستا.

۳. تاریخ قم، ص ۵۶.

و در جای دیگر در آن کتاب گوید که: «در کتاب ریوع و دیوان فارسی و دستورات قدیمه، قم را سیصد و چهل و [سه] دیه بوده است و بیست و سه طسوج^۱».^۲

باز در جای دیگر در آن تاریخ گوید: «رساتیق قم بیست و یک است. و ضیعتهای آن نهصد دیه [است]».^۳

و هم چنین از برقی روایت کند که در کتاب خود آورده است که:

جميع ضیعتها که عرب را به قم بوده است، همه نو و اسلامی بوده و عرب اشعری آن را بنا کرده است، و استحیای آن را نموده اند، و کاریز بیرون آورده اند، برزیگران بدان فرستادند؛ بعضی در اصل دیه و ضیعت نبوده و ایشان به ابتدا آن را بنا کرده اند، و بعضی در قدیم الایام بوده و خراب شده، ایشان دیگر باره آن را عمارت کردند و آن دویست و پنجاه دیه و مزرعه است. و اغلب آنها را به نام خود نامیده اند، مثل آن که سعد آباد را سعد ابن مالک ابن احوص بنا کرده، و شعیب آباد را شعیب بن عبدالله ابن سعد بنا نموده. و هم چنین است سایر مزارع حومه سراجیه.^۴

مؤلف کتاب گوید که چون به کتاب تاریخ قم رجوع نمودم، جمیع مزارع حومه سراجیه به اسم اعراب اشعری در قدیم موسوم بوده، اکنون اسما تغییر یافته، مگر دو سه مزرعه به اسم قدیم باقی است، مانند سراجیه و نواران و احوص آباد. اما قراء حومه قم، غیر از خالصه، آنچه در کتابچه دستور العمل خراج آنها را معین کرده است، بذر شتوی این قراء حومه سراجیه گندم و جو است، بذر صیفی آنها اغلب جوزق است، و در بسیاری از آن قراء خربزه کشت و زرع می شود، اما خربزه پائیزه،

۱. طسوج، معرب تسوی فارسی، بمعنی بخش و ناحیه.

۲. تاریخ قم، ص ۵۷.

۳. همان، ص ۵۸.

۴. همان، ص ۵۹، با تلخیص و تصرف در عبارت.

خربزه بهاری هیچ نمی‌کارند، خربزه بهاری و گرمک مخصوص مزارع حومه قم است که از آب رودخانه مشروب می‌شود. به هر حال، کرچک و کنجد و هویج و چقندر و حبوبات از قبیل نخود و عدس و ماش، مخصوص قراء سردسیر قهستان است و در این مزارع، کشت و زرع نمی‌شود.

[۱] مزرعه سراج

از قراری که صاحب تاریخ قم نوشته است: سراج اول قنات است که ایل اشعری در این جلگه حفر نمودند، و آب او را جاری کردند، و بر سر او خانه‌های کوچکی بنا نهادند؛ و چه سراج، مصغر سراج؛ یعنی خانه کوچک. و بدین جهت این حومه را جلگه سراج گفتند.^۱

اکنون از آب قنات اثری باقی نیست و از قراری که از بزرگان و معارف این شهر مسموع شده است، آن قنات سراج قناتی است که او را بهستان نامیده‌اند؛ او هم خراب و بایر است و زمین‌های او را بر روی حاجی آباد لک‌ها و گزستان و سایر مزارع کشت و زرع می‌نمایند.

به هر حال، این قنات حایه سراج را در دولت فتحعلی شاه، حاجی محمد جعفر کاشی که حکمران این بلد بود و رحمان بیک باروت کوب قمی با شرکت یکدیگر او را حفر نمودند.

و تفصیل حفر نمودن ایشان از این قرار است که:

در زمان قدیم، آب رودخانه قم که معروف به رودخانه انار بار است، چون از کوهی که قلّه می‌نامند و در بالای شهر واقع شده است به جلگه قم وارد می‌گردید از طرف مشرق شهر، نصف او، یا جمیع او عبور می‌نمود - چنانچه محل جریان او در بعضی از مکان‌ها معلوم است - در زمان دولت شاه صفی - که پنجمین سلطان از

سلاطین صفویه است - آب رودخانه طغیان کرده، سیل او دو ثلث از شهر را خراب و ویران کرد؛ چنانچه آثار خرابی او هم تاکنون در طرف دروازه ری باقی است. پس از این واقعه، شاه صفی آب رودخانه را به سمت مغرب شهر جاری گردانید و سدّی محکم از سد و ساروج در طرف شهر تا دو میل راه بکشید، تا شهر از ضرر سیل در امان باشد. و اکنون آن سد باقی است. از آن زمان به بعد، در محل جریان آب رودخانه که در طرف مشرق شهر بود، از خود آبی بیرون می آورد. حکام این شهر، آن زه آب را از جهت منفعت شخصی خود زراعت می نمودند و منافع می بردند. رفته رفته، پس از مدتی آن زه آب روی به نقصان گذاشت، در میان آن محل جریان نهري حفر کردند، از آن نهر آب جاری شد، بعد از مدتی آب نهري بخشکید، بدین جهت حاجی محمد جعفر کاشی و رحمان بیگ باروت کوب در آن هنگام در آن مکان که موسوم شده به رودخانه صفی آباد، حفر چاه قنات نمودند، اکنون از قنات های معتبر معروف است که خریزه او در کمال امتیاز است؛ به قدر هفتاد خانوار از زارع و خوش نشین، در آن مکان مسکن دارند. صد خروار بذر شتوی اوست، و سی خروار بذر صیفی او می باشد.

[۲] مزرعه کریم آباد

این مزرعه از قنات های قدیم است که بایر و مخروبه بود، در دولت محمد شاه، محمد علی بیگ حاجی حسینی قنات او را تنقیه کرده، قلعه ای بنیاد نمود، باغی غرس کرد و حمامی از نو بنا نهاد؛ به قدر ده خانوار رعیت در آن مکان مسکن دارند و آب او شور است. سی خروار بذر شتوی، و نه خروار بذر صیفی اوست، از جوزق و کرچک.

[۳] مزرعه و قنات فتح آباد

از مزارع قدیمه است که در دولت سلطان محمد شاه قاجار - که اول سلاطین قاجاریه است - بعضی از تجار آن را تنقیه نموده، آب او را بیرون آورده، و قلعه ای

بنیاد نمودند، و خانه‌های رعیتی بنا کردند؛ به قدر پانزده خانوار خَلْق در آن مسکن دارند. موازی شصت خروار بذرِ شتوی، و بیست خروار بذرِ صیفی او می‌باشد.

[۴] قنات حصار شنه

از مزارع قدیمه است که در دولت فتحعلی شاه قاجار، حاجی علیقلی بیک حاجی حسینی، قناتِ او را دایر کرد، و قلعه‌ای بساخت، و خانه‌های رعیتی بنیاد نمود، حَمَام و مسجد بساخت، و اکنون از مزارع معروفه این شهر است که شصت خانوار رعیت در او مسکن دارند از ایل خراسانی که جمیعاً صاحب شتر و گوسفند می‌باشند. موازی چهل خروار بذرِ شتوی، و پانزده خروار بذرِ صیفی او از جوزق است. پنبه این مزرعه را از سایر مزارع، بهتر می‌خرند.

[۵] قنات کرم آباد

این مزرعه هم از مزارع قدیمه، مخروبه بود که در دولت محمد شاه، حاجی محمدرضایک حاجی حسینی خلف حاجی علیقلی بیک، او را تنقیه نمود. زمین او متصل است به مزرعه حصار شنه. به قدر دو سنگ آبِ اوست، در کمالِ عذوبت و سبکی و گواری و برندگی است. قلعه محکمی در او بنیاد کرد، و باغی در او غرس شده. موازی پنجاه خروار بذرِ شتوی و پانزده خروار بذرِ صیفی اوست. جوزق و کرچک او بسیار خوب می‌شود. به قدر بیست و پنج خانوار رعیت در او مسکن دارند. هوای شبِ او بسیار خوب است، در قدیم این قنات موسوم به اسم دیگر بوده، حاجی محمد رضا بیک چون این قنات را آباد کرد، به اسم پسر خود «کرمعلی خان» نام گذاشت.

[۶] قنات جنت آباد

از مزارعی است که در فتنه افغان بعد از سلاطین صفویه خراب شده بود، در دولت محمد شاه حاجی محمد رضا بیک حاجی حسینی که یکی از کدخدایان این بلد

بوده، دست به آبادی او بزد، قنات او را تنقیه کرد، آب شیرین گوارایی بر روی کار آمد. چون این رشته متصل است به قنات کرم آباد، او در آن مزرعه قلعه محکم و خانه‌های رعیتی و طویله و بهار بند بنا نموده. بدین جهت در این مزرعه قلعه و خانه رعیتی بنیاد کرد، رعیت زارع او در قلعه کرم آباد مسکن دارند و هنگام ضرورت بدان مکان می‌روند. موازی پانزده خروار بذر شتوی او، و چهار خروار بذر صیفی اوست.

[۷] قریه مبارک آباد

از مزارع قدیمه بایره بوده که محمد حسین خان سرهنگ خلج در دولت فتحعلی شاه قاجار، دست به آبادی او زده، آب او را بیرون آورد، و قلعه محکمی بنیاد نمود، و خانه‌های رعیتی بنا کرد. به قدر سی خانوار رعیت در او مسکن دارند. باغی با صفا که چهل جریب زمین اوست محاط علیه و مشجر کرد، و عمارتی اربابی بسیار باصفای عالی بنا نموده. قناتی در جلگه سراج، نزدیک‌تر از او به شهر نیست. اکنون از مزارع مشهوره این ولایت است که همه نوع محصول او از شتوی و صیفی او خوب می‌شود. موازی هفتاد خروار بذر شتوی، و بیست خروار بذر صیفی اوست. خربزه و جوزق و کرچک او در کمال امتیاز است.

[۸] مزرعه علی آباد

این مزرعه هم از مزارع قدیمه است؛ بایر بوده، در دولت فتحعلی شاه مرحوم میرزا ابو طالب مجتهد، او را آباد کرد، و قلعه‌ای بساخت، و چهل خروار بذر شتوی او بود. گویند پس از فوت آن مرحوم، یکی از خوانین این ولایت جوالگاه در میان پشته قنات او افکند و تعمداً او را خراب و ویران کرد و مسلوب المنفعة گردید. و زمین‌های او را بر روی مزارعی دیگر، کشت و زرع می‌نمایند.

[۹] قنات کویر آباد

از مزارع قدیمه مخروبه بود که در دولت فتحعلی شاه، ملا عبدالله عرب، والد حاجی میرزا غفار، او را آباد کرد و آب او را بیرون آورد. قلعه و خانه‌های رعیتی در آن مکان

بنیاد نکرده است. رعیت و گاو و زراعت او را جهت قربِ جوار، در حسن آباد که در آن جا خود متوطن بوده، منزل داده است. ده خروار بذرِ شتوی، و سه خروار بذرِ صیفی اوست.

[۱۰] قنات جعفر آباد

از مزارع قدیمه بایره بوده که در دولت فتحعلی شاه، میرزا ابوالحسن یغمای جندقی، به شراکت یک نفر از سادات قمی، دست به آبادی او نهادند، آب او را بیرون آوردند، قلعه‌ای ساختند و زراعت و زارع آوردند و به شرکت یکدیگر کشت و زرع می نمودند. و موازی پانزده خروار بذرِ شتوی، و چهار خروار بذرِ صیفی این مزرعه است.

و چون یغما - ندیم صحبت و الیف حضرت میرزا محمد کاخان نظام الدوله شعری تخلص - حکمران کاشان بود و در غیبت او منافع زراعت این مزرعه را شریک او به یغما نمی رسانید، بدین جهت این قطعه را یغما در نکوهش حال شریک خود گفته، و آن این است:

ای شریک دَغَل بد عملی در تک و تو

بِرُبودی ز کفم آنچه بُد از کهنه و نو

ای شریکی که به اغوای تو ام بود و نبود

بخیرداری این مزرعه رهن است و گرو

گفتم این مزرعه چونست؟ تو گفتی بروی

خرمن مه بجوی، خوشه پروین به دو جو

دوستانان همه گفتند که این سید دزد

تاج کاوس ربود و کمر کیخسرو

من از ایشان نشنیدم که همی حُسن گمان

گفت با این همه از سابقه نومید مشو

خط ملکیتِ آن را به تو دادم که بگیر

رخصت شرکتِ آن را به تو دادم که برو

شاد بودم که رسد گاه حصادش هر گاه

مزرع سبز فلک دیدم و دایم مہ نو

رفتی و کشتی و خوردی و مرا چشم امید

همچو آبار قنات از پی آن مانده بکو

وقت خرمن چو فرستم ز پی غلہ دہی

گاه بر باد که امسال نشد گندم و جو

گویم از خربزه گویند نکو شد آری

قول صاحب غرضان است، تو این‌ها مشنو

کردی از شتوی من خانہ خود را آباد

بار بگذاری از صیفی من دیگِ پلو

چون شدی سیر، تو چون شیر شدی نعره زنان

من چنان گریه و پیوسته زبانم به معو

دو سه سال است که این مزرعه افتاده به راه

کار نانِ تو و من آب صفت در تک و تو

غلہ و جوزق یغما، تو به یغما بردی

وجه آن را بگرفتی و بگفتی مد دو

غلہ را حمل نمودی چو به سوی منزل

پسرت در عقبِ بار و تو بودی ز جلو

گاه گفתי به پسر کای پسرک کن تعجیل

گه زدی چوب به خر، کای خرکک تند برو

ز آن‌که ترسم برسد از عقبِ ما «یغما»

بارها را سِتَد و اوفتد اندر کش و رو

بارها را چه در انبار نمودی خالی

خوف کردی که خورد شاشه، نمودیش ولو

خلق گفتند به من با تو شراکت نکنم
 کردم و نادادم و جمله کنندم هو هو
 تخم شرکت اگر این است بسی خواهی گفت
 آنچه کشتیم ز خجالت نتوان کرد درو
 داد از دست تو نا منصفِ بستانِ و مَدِه
 وای از جور تو نا سیدِ بردار و پِدو
 هر تقلب که نمودی همه از من بگذشت
 ماند در گردن تو مظلومه‌اش، وای به تو
 دوش دیدم که یکی گفت به من ای یغما
 زرت از دست شد و حاصلت آمد به چپو
 بر تو و سید از این مزرعه این شد حاصل
 نُو تو کهنه شد و کهنه سید شد نو
 بعد از این از کس پُر موی زن خود بگذر
 حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

[۱۱] مزرعه فرج آباد سنگتراش‌ها

این مزرعه از مزارع قدیمه مخروبه است که در دولت فتحعلی شاه، آقا محمد علی سنگتراش، آب او را جاری کرده. قناتِ مختصری است کم آب و کم زمین. یک خانوار در آن مزرعه منزل دارد، موازی شش خروار بذرِ شتوی، و یک خروار و پنجاه من بذرِ صیفی اوست.

[۱۲] مزرعه شورک آباد

این مزرعه هم قدیم بایر بوده، در دولت قاجاریه او را تنقیه نموده‌اند، مزرعه کم آب و کم زمینی است که آب او شور است.

[۱۳] مزرعة رضا آباد

این مزرعه از مزارع قدیمه است، خراب و بایر بوده، در دولت ناصر الدین شاه، شاهزاده جهانگیر میرزا، خَلَفِ محمد علی میرزای دولت شاه، آب او را بیرون آورده و قلعه کوچکی مختصری بنیاد نمود. آب و زمین مختصری دارد، زمین های او کویر و بی منفعت است، آب او خیلی شور و [چند] خانوار رعیت در آن مسکن دارند. ده خروار بذر شتوی؛ و دو خروار بذر صیفی این مزرعه است.

[۱۴] مزرعة حسین آباد

از مزارع قدیمه بود که هیچ اثر نداشت. در دولت محمد شاه، حاجی ملا محمد صادق مجتهد قمی و جمعی دیگر، آب او را بیرون آوردند، کشت و زرع نمودند به هر جهت. به قدر سی خروار زمین رایج دارد، و آب او شور است، و زمین او کویر. به قدر هشت خروار تخم شتوی او، و دو خروار بذر صیفی او می شود، و اکنون در آن مزرعه کشت و زرع نمی شود.

[۱۵] مزرعة فرح آباد

از مزارع قدیمه مخروبه است، که در دولت فتحعلی شاه، مرحوم میرزا ابو طالب مجتهد، او را آباد فرمود، قلعه و سکنه بیاورد، و شصت خروار بذر شتوی او، و چهارده خروار بذر صیفی او بود. زمین حاصل خیزی دارد، خربزه او در کمال امتیاز است.

پس از فوت مرحوم میرزا ابو طالب، در ثانی روی به خرابی آورد. دوازده خانوار رعیت داشته، دو دانگ او از بابت ثلث مرحوم میرزا ابو طالب وقف است بر تعزیه داری حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام.

[۱۶] مزرعة نجیم آباد

این مزرعه از مزارع قدیمه مخروبه بود که در دولت فتحعلی شاه، حاجی علی اکبر

پالان دوز قمی او را تنقیه نمود و آب او را بیرون آورد و نزدیک به شهر است. هم از آب رودخانه قم کشت و زرع می شود و هم از آب قنات. اما آب رودخانه از نهر محمد آباد مشروب می شود. به قدر چهل خروار بذر شتوی اوست، و ده خروار بذر صیفی او می باشد. حاصل خیز خوبی دارد که خربزه او ممتاز است.

[۱۷] مزرعة حاجی آباد لکها

این مزرعه از مزارع قدیمه است که مخروبه و بایر بود، در زمانی که سلطان آقا محمد خاقان قاجار - که اولین از سلاطین قاجاریه است - طایفه سعده وند را از شیراز کوچانید، در قم مسکن بداد و حومه سراجیه را از جهت مرتع از برای این طایفه معین نمود؛ چون در آن جلگه مستقر شدند، یک نفر از کدخدایان آن طایفه دست به آبادی این قنات بزد، آب او را بیرون آورد. بدین جهت آن طایفه در این مزرعه مجلس نشیمن بنا کردند، و دو شبانه روز از هفت شبانه روز او را وقف بر روضه خوانی کرده است. اکنون یکی از مزارع آبادی است که یک صد و پنجاه خانوار از سعده وندها در آن قریه مسکن دارند. آب و زمین حاصل خیزی دارد، خربزه او به قدری شیرین و خوب می شود که به قیمت سایر مزارع سراجیه بالاتر می خرنند. شصت خروار بذر شتوی این مزرعه، و پانزده خروار بذر صیفی اوست.

[۱۸] مزرعة مؤمن آباد

از قنات های قدیمه است که محمد حسین خان خلج در سلطنت فتحعلی شاه آباد کرد، قلعه ای بساخت و سکنه بیاورد. پس از فوت او، حاجی آقا خان، پسر او، اهتمامی در آبادی او کرد؛ به طرز آباد بود که در صفحه سراجیه قناتی از او آبادتر نبود، به قدر یک صد خانوار از خوش نشین و رعیت در او انجمن بودند. باغی بنا کرد صد جریب زمین او بود، صد و ده خروار بذر شتوی اوست، بیست خروار بذر صیفی او می باشد. خربزه او در خوبی معروف اهالی این ولایت است.

[۱۹] مزرعة خمار خان علیا

از مزارع قدیمه است که بایر افتاده بود، در اوقات اواخر دولت ناصر الدین شاه، جمعی از اعیان ولایت او را تنقیه نموده، به جزئی مخارج آب او را بیرون آورده؛ زمین و آب با منفعتی دارد. حاصل صیفی او از جوزق بسیار خوب می شود. پانزده خروار بذر صیفی اوست، و هشتاد خروار بذر شتوی. هر یک از شرکا این مزرعه را از جهت خود بنای عمارت، و خانه از برای رعیت، و طویله از جهت گاو زراعت بنا نموده اند.

[۲۰] مزرعة خمار خان سفلی

این مزرعه هم مخروبه بود، در سلطنت فتحعلی شاه، جمعی از تجار قمی او را آباد نمودند؛ به قدر دوازده خانوار رعیت در قلعه او مسکن دارند. سی و شش خروار بذر شتوی اوست، و هشت خروار بذر صیفی اوست، و صیفی این مزرعه بهتر از شتوی او می شود.

[۲۱] مزرعة حسن آباد

از مزارعی است قدیمه که مرحوم ملا عبدالله عرب در دولت فتحعلی شاه او را آباد کرد. قلعه بسیار محکمی بنیاد نمود، مسجد و حمام و دكاكین بساخت، باغ وسیعی محاط علیه به اطراف قلعه مشجر نمود، خانه های رعیتی بنیاد کرد. اکنون آبادترین مزارع حومه سراجیه است که قریب صد خانوار رعیت و بیکاره در آن مزرع منزل دارند. مضجع مرحوم ملا عبدالله عرب، بر حسب وصیت، در مسجدی است که در آن مزرعه بنیاد کرده است. یک دانگ از این مزرعه را وقف بر عابرین سبیل و تعزیه داری حضرت سید الشهداء علیه السلام و مصارف مضجع خود نموده. پنجاه خروار بذر شتوی، و دوازده خروار بذر صیفی دارد. تنباکوی این مزرعه، بهترین تنباکوی حومه قم است.

[۲۲] مزرعه بطلیجرد

از مزارع قدیمه است. وقف است بر سرکار فیض آثار، قلعه و سکنه معتبری دارد؛ به قدر سی خانوار رعیت در آن مکان مسکن دارند. آب و زمین خوبی دارد، حاصل خیز است، تنباکوی این مزرعه خوب می شود. بیست و یک خروار بذر شتوی او، و شش خروار بذر صیفی اوست.

[۲۳] مزرعه جمشید

از مزارع معروفه سراجیه است که هنوز آباد نشده. زمین او را مزارع دیگر کشت و زرع می نمایند.

[۲۴] مزرعه کول کو

این مزرعه از مزارع قدیمه است، در دولت فتحعلی شاه، محمد حسین خان سرهنگ ایل خلیج او را تنقیه نمود و آب او را بیرون آورد. عمله و عوامل این مزرعه در مؤمن آباد مسکن دارند. موازی بیست خروار بذر شتوی او، و شش خروار بذر صیفی او می باشد.

[۲۵] مزرعه خلیج آباد

این قنات هم بایر بود، در دولت فتحعلی شاه، محمد حسین خان خلیج او را دایر کرد. چون زمین او کویر و شور است، حاصل نمی دهد؛ به این جهت آب او را بر روی آب مؤمن آباد انداخته، زراعت می نمایند. چیزی که در زمین او خوب و با منفعت است؛ یونجه است اغلب اوقات جمیع آب او را یونجه می کارند. آسیایی در آن مزرعه است؛ حاجی آقا خان، خلف محمد حسین خان بنا کرده است؛ خیلی با منفعت است.

[۲۶] مزرعه عباس آباد

این قنات هم بایر بود و محمد حسین خان خلیج او را آباد نمود و عمله جات این مزرعه، همه در مؤمن آباد مسکن دارند. این مزرعه را بر روی آب مؤمن آباد

می‌انداختند و زراعت می‌نمودند. مقدار سی خروار حق بذرِ شتوی این مزرعه است، و ده خروار حق بذرِ صیفی اوست.

[۲۷] مزرعة زعفرانی

از مزارع قدیم است که مخروبه افتاده بود، در سلطنت فتحعلی شاه، محمد حسین خان، حکمران کاشی قم، او را آباد نمود، قلعه‌ای بساخت. دوازده خانوار رعیت در آن مکان مسکن دارند. سی خروار بذرِ شتوی او، و نه خروار بذرِ صیفی اوست.

[۲۸] مزرعة دولت آباد

از مزارع بایره‌ای است که در دولت محمد شاه، حاجی ابوالقاسم بیک حاجی حسینی آن مکان را آباد کرد و قلعه بساخت، حمام بنیاد کرد و پانزده خانوار رعیت در آن مکان جمع‌اند. نود خروار بذرِ شتوی این مزرعه است، ولی صیفی او از جوزق و کرچک کمال امتیاز دارد.

[۲۹] مزرعة مروارید

خراب و بایر بود، در دولت محمد شاه، حاجی قربان خان بیک حاجی حسینی او را تنقیه نمود و آب او را بیرون آورد و قلعه بنیاد نمود و رعیت مسکن داد. و در ثانی خراب شد و ویران گردید، زمین‌های او را بر روی مزرعة خمار خان علیا کشت و زرع می‌نمایند. زمین او کویر است در آبادی، و ده خروار بذرِ شتوی اوست.

[۳۰] مزرعة خضر آباد سعدة وندها

از مزارع قدیمه بایره بود، طایفه سعدة وندها در زمان ناصر الدین شاه او را دایر نموده، آب او شور و زمین او کویر است، حاصل خوبی نمی‌دهد، اما جوزق او بد نمی‌شود. ده خروار بذرِ شتوی، و سه خروار بذرِ صیفی اوست.

[۳۱] مزرعه چهار برج

از مزارع بایره قدیمه بود که حاجی قربان خان بیک در دولت محمد شاه او را آباد کرد و قلعه‌ای بساخت، رعیت آورد. چون آب و زمین او خوب نیست، خراب و بی منفعت گردیده؛ زمین او را دیگر مزارع نزدیک به او کشت می‌نمایند.

[۳۲] مزرعه شاه آباد و جزستان

این دو مزرعه از مزارع قدیم الاحداث است که میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی در دولت سلطان آقا محمد خان قاجار، آب او را بیرون آورد. پس از فوت ایشان، خلف او میرزا یوسف مستوفی الممالک، بر آبادی او افزود و این دو مزرعه را وقف بر مصارف بقعه والد خود، میرزا حسن، کرد و تولیت او را به حاجی میرزا سید حسین متولی باشی واگذار نموده و ایشان مساعی جمیله در آبادی این دو مزرعه مبذول داشتند، قنات آنها را تنقیه نموده، آب او را زیاد نمود، باغ و حمام و یخچال و خانه‌های رعیتی بسیار بنیاد نمود.

اکنون مزرعه شاه آباد از مزارع با فایده این حومه است که هم حاصل شتوی و هم حاصل صیفی او خوب می‌شود. خربزه این مزرعه در کمال امتیاز است. چون زمین مزرعه شاه آباد و جزستان متصل به یکدیگر است، قلعه و خانه‌های رعیتی ایشان هم متصل به یکدیگر می‌باشند. ولیکن مزرعه جزستان اکنون بایر و مسلوب المنفعه است. پنجاه خانوار در آن مکان مسکن دارند و موازی یک صد و بیست خروار بذر شتوی آن جاست، سی خروار بذر صیفی او، از جوزق و کرچک و خربزه. و خراج دیوان این دو مزرعه را تخفیف داده‌اند.

[۳۳] مزرعه احوص آباد

این مزرعه قدیم‌ترین مزارع حومه سراجیه است. او را احوص برادر عبدالله که بزرگ ایل اشعری بودند، هنگام توطن در این ارض شریف آباد نموده، قنات او را حفر کرده است، آبادی قلیل و آب کمی داشت. در بدو دولت ناصر الدین شاه، حاجی

میرزا سید حسین متولی باشی بر آبادی او همّت مصروف داشت و قنات او را از ابتدا الی انتها به قدر یک ذرع چال‌تر از کف قنات قدیم حفر نمود و خانه‌های رعیتی و قلعه و عمارت بنیاد نمود؛ به قدر سی خانوار رعیتی در آن مزرعه مستقر شدند. موازی چهل خروار بذر شتوی اوست، و ده خروار بذر صیفی اوست، و صیفی این مزرعه بسیار خوب می‌شود.

[۳۴] مزرعة نواران

قدیم‌ترین مزارع حومه سراجیه است. از تاریخ قم مفهوم می‌شود که این مزرعه، دوم قناتی است که در حومه سراجیه، ایل اشعری حفر نمودند.^۱ حاجی سید حسین متولی باشی در بدو سلطنت ناصر الدین شاه، دست به آبادی او زد، به قدر چهار سنگ آب جاری نمود، قلعه محکمی بنا فرمود، حمام خوبی بساختند، طاحونه با منفعتی بنیاد نمودند. اکنون از مزارع معروفه سراجیه است، که علاوه از هفتاد خانوار رعیت در آن مزرعه مسکن دارند. موازی یکصد خروار بذر شتوی اوست، و بیست خروار بذر صیفی این مزرعه است.

[۳۵] قنات حسین آباد

این مزرعه را چند چاه در ظاهر نمایان بود، حاجی میرزا سید حسین متولی باشی همّت بر آبادی او گماشت، مبالغی در این مزرعه خرج نمود، آب بسیاری از او جاری شد که بد طعم و شور بود؛ هر چه تخم در او کشتند، هیچ حاصل بر نداشتند. آب و زمینی بی فایده داشت، به این جهت اعتنایی نفرمود، خراب و ویران گردید.

[۳۶] علی آباد سفلی

از مزارع قدیمه است که در بدو دولت ناصر الدین شاه، حاجی میرزا سید حسین متولی باشی دست به آبادی او زده، آب معتبری جاری فرمود؛ ولیک صیفی این

مزرعه بهتر از شتوی او می شود. بیست خانوار رعیت در او مسکن دارند، چهل خروار بذرِ شتوی او، و ده خروار بذرِ صیفی او می باشد.

[۳۷] مزرعه حسین آباد

از مزارع جدید الاحداث است که حاجی ملا محمد صادق مجتهد و جمعی دیگر، همت بر آبادی او گماشتند و خیلی کوشش نمودند که آب او بیرون آمد، جاری گردید. به قدر شش خروار، تخم در او می کاشتند؛ چون زمین او کویر و آب او شور بود، حاصل خوبی نمی داد و زراعت خیلی در آن مزرعه می شود.

[۳۸] مزرعه هاشم آباد

از مزارع قدیمه است که بایر بود، در سلطنت فتحعلی شاه، ملا عبدالله عرب او را آباد کرد؛ به قدر دو سنگ آب از او بیرون آمد. چون زمین او کویر است، حاصل شتوی او خوب نمی شود. حاصل صیفی او از جوزق ممتاز است، قلعه و خانه رعیتی بنا نکرده، برزیگر و گاو و عوامل او در حسن آباد منزل دارند. به قدر بیست خروار بذرِ شتوی، و شش خروار بذرِ صیفی اوست.

[۳۹] قنات حاجی آباد

از مزارع جدید الاحداث است که حاجی میرزا سید حسین متولی باشی قنات او را حفر نمودند. نزدیک ترین مزارع است به شهر، و آب او بسیار خوش و شیرین و گوارا است. قلعه بسیار معتبری در او بنا کرده، خانه های رعیتی متعددی ساخته، به علاوه یک دستگاه عمارت اربابی بسیار خوش وضعی و وسیع در بیرون قلعه بنیاد فرمودند. حمام و آب انبار بزرگی بنا نموده، بر بالای او مسجدی محکم بنا نهاده، باغی به قدر بیست جریب محاط علیه نموده، مشجر کرده اند. هشتاد خروار بذرِ شتوی اوست، و بیست و دو خروار بذرِ صیفی او. همه حاصل او از هر جهت خوب می شود. و به قدر سی خانوار در آن جا منزل دارند.

[۴۰] قنات رستم آباد

از مزارع معتبرهٔ بایر بوده که در دولت ناصر الدین شاه، حاجی سید جواد مجتهد قمی، دست به آبادی او زده، در زمانی قلیل او را آباد کرد و آب او را بیرون آورده؛ همه جور حاصل او از صیفی و شتوی خوب می‌شود. پنجاه خروار بذرِ شتوی اوست، و ده خروار بذرِ صیفی او می‌باشد.

فصل دوم

در ذکر محال قمرود^۱

مخفی نماند که محال قمرود در قدیم الایام چهارده رشته قنات بوده، همه پُر آب و زمینی حاصل خیز. اکنون چند رشته از آن آباد است؛ یکی از آنها که معروف‌تر از همه مزارع است و خلق کثیر در آن مزرعه منزل دارند، قناتِ قباد خانی است که بعضی از سکنهٔ آن غلات و علی‌اللهی می‌باشند.

و تفصیل مسکن نمودن غلات در این مزرعه از این قرار است که در سلطنت لطفعلی خان زند که آخرین سلاطین زندیه است، قم به دست حکومت یکی از گماشتگان او بود. آقا محمد خان قاجار به عزم تسخیر این ولایت، از شهر طهران حرکت کردند، در طرف مغرب قم در زمین‌های کمیدان اردو انداخته، قم را محاصره کردند؛ مدتی مدید آتش فتنه و غوغا مشتعل بود و از طرفین طعمهٔ شمشیر می‌شدند.

طایفهٔ قمرودی‌ها که جمیعاً غلات و علی‌اللهی می‌باشند، در زمین‌های مزرعهٔ کمیدان از قدیم الایام یورت^۲ داشتند. در میان شهر، دروازه ری سپرده به تنگچی‌های قمرودی‌ها بود. اشخاصی که از آن طایفه در مزرعهٔ هنديجان منزل داشتند به آقا محمد خان عرض نمودند: اگر کشت و زرع صفحهٔ قمرود را به این طایفه مرحمت می‌فرمایید، معاهده می‌کنیم که از دروازه ری که سپرده به ما طایفه است، شما را به شهر راه دهیم. آقا محمد خان قبول کرده، اردوی خود را حرکت

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۲۷-۱۴۲.

۲. یورت: منزلگاه، خیمه.

داده به منزل پل دلاک اردو زدند. از آن مکان نیمه شبی به طرف قم با سواران خود حرکت نموده، سحرگاه در پشت دروازه ری فرود آمدند. قمرودی‌ها دروازه ری را باز کرده، لشکر آقا محمد خان داخل شهر شده، شهر را به تصرف درآوردند. از آن روز به بعد صفحه قمرود را به آن طایفه مرتع داده، در آن صفحه متوقف شدند، خانه‌ها بنیاد نمودند، حمام و بازار بنا کردند و آبادی زیادی نمودند، و در آن مکان جمعی به کشت و زرع، و بعضی به کرایه کشی و نوکری و کارهای دیگر اشتغال داشتند.

و چون این مزرعه از املاک و مزارع خالصه بود، در اواخر دولت ناصر الدین شاه، میرزا زین العابدین خان مهندس الممالک کاشانی این مزرعه را از ناصر الدین شاه ابتیاع، همت بر آبادی او گماشت، و قنات او را تنقیه نمود، و بر خانه‌های رعیتی او افزود، و باغات با صفا محاط علیه و مشجر نمود، و چند دستگاه عمارت اربابی بسیار باصفا بنا کرد، و مسجدی عالی بساخت، و خیابان متعدّد به طرزی خوش احداث نمود، و اشجار فراوان در آن خیابان‌ها غرس فرمود.

مقدار دویست خانوار رعیت و خوش نشین دارد. هندوانه و خربزه این مزرعه بسیار خوب می‌شود. موازی شصت خروار از دیوان بذر شتوی این مزرعه را ملاحظه نموده‌اند، ولی بیش از این‌ها کشت و زرع می‌نمایند.

[۱] مزرعه کوه سفید

این مزرعه هم از جلگه قمرود است و عمل خالصه^۱ در او می‌شود.

[۲] مزرعه قنبر علی

از مزارع صفحه قمرود است که خرابه افتاده بود، در سلطنت محمد شاه قاجار، قنبر علی نامی که از طایفه شاه سون بود او را تنقیه کرده، آب او را بیرون آورده و کشت و

۱. زمینهای خالصه، زمینهای کشاورزی را گویند که جزو اموال دولتی بشمار آمده، و خالصه و خاصه سلطان و پادشاه می‌باشد.

زرع می نمود؛ تا این که حاجی میرزا جلال الدین امام جمعه او را ابتیاع نمود، همّت بر آبادی او گماشت و خانه های رعیتی در او بنیاد کرد. اکنون آبادی معتبری دارد.

[۳] مزرعه نظرآباد

قنات مخروبه ای بوده، ابوالقاسم نامی که از طایفه نظر است، در سلطنت محمد شاه آباد کرد. در جلگه قمرود واقع است و این مزرعه، موسوم به فرج آباد است. طایفه نظر، طایفه ای است که شترهای شاهی را مواظب بوده اند. حاصل این مزرعه منحصر است به گندم و جو، و صیفی کاری ندارد. عمه جات این مزرعه از طایفه کلکو می باشند.

[۴] قنات شکرآب

در صفحه قمرود واقع است. در دولت محمد شاه طایفه قمرودها این مزرعه را آباد کردند. حاصل گندم و جو او خوب می شود، و هندوانه این مزرعه کمال امتیاز را دارد. ده خروار بذر شتوی، و دو خروار بذر صیفی اوست.

[۵] مزرعه شریف آباد

این مزرعه از مزارع قدیمه است، وقف است بر سرکار فیض آثار، در کنار رودخانه قم در جلگه قمرود واقع است. در سابق بر این قلعه و سکنه هیچ نداشت، رعیت و عوامل این مزرعه در مزرعه قمرود و قلعه دولت آباد مسکن داشتند؛ تا این که در اوایل سلطنت احمد شاه قاجار حاجی میرزا خلیل سرکشیک سرکار فیض آثار، از طرف آستانه مقدسه، این مزرعه را اجاره نمود به تصویب جناب حاجی میرزا محمد باقر متولّی باشی همّت بر آبادی او بگماشت، قنات او را تنقیه نمود، و قلعه معتبری در آن بنیاد کرد، و خانه های رعیتی بساخت، باغ مختصری در طرف شرقی قلعه محاط علیه کرد، به علاوه یک دستگاه عمارت اربابی به وضع خوشی در بیرون قلعه بنیاد نمود.

زمینش حاصل خیز و با منفعت است، آبش شیرین و گوارا در کمال عذوبت است. امروزه این مزرعه از جمله مزارع مشهوره و امکانه معروفه این ولایت محسوب می شود. بذرِ شتوی او بیست خروار، و بذرِ صیفی او ده خروار است. به قدر بیست خانوار رعیت در این مزرعه مسکن دارند و چون از جمله املاک موقوفه است، خراج دیوان او را تخفیف داده اند.

[۶] مزرعه دولت آباد

این مزرعه واقع است در کنار رودخانه قم، در جلگه قمرود واقع است، از قنات های بایر بوده که سال های دراز مخروبه افتاده بود؛ تا این که در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه قاجار مرحوم حاجی سید جواد، دستی به آبادی او زده، آب زیادی بیرون آورده، قلعه و خانه های رعیتی بنیاد نهاد، خانه اربابی خوبی بنا کرده، حمامی بسیار خوش وضع طرح نموده.

آب او شیرین و زمین او حاصل خیز است، که هندوانه و خربزه او زودتر از سایر مزارع به دست می آید و به این جهت به قیمت گران تر به فروش می رسد. حاصل شتوی او بسیار ممتاز است، و سی خانوار رعیت در آن مسکن دارند. پنجاه خروار بذرِ شتوی این مزرعه است، و ده خروار بذرِ صیفی. اکنون از مزارع معروفه این ولایت است به کثرت فایده و خوبی حاصل.

[۷] مزرعه شریف آباد و حاجی آباد

این دو مزرعه از مزارعی است دایره که در جلگه قمرود واقع است. مرحوم حاجی سید جواد، دست به آبادی او زده، آب او را بیرون آورد، اکنون زراعت می نمایند. و این مزرعه غیر از شریف آباد سابق الذکر است.

[۸] مزرعه جعفر آباد

در صفحه قمرود واقع است، از قنات های قدیمی است که مرحوم حاجی سید جواد او را آباد نموده.

[۹] مزرعة فتح آباد معروف به قلعة البرز

در سر راه طهران واقع شده است و تا شهر دو فرسخ مسافت دارد. از قنات‌های مخروبه بود، میرزا زین العابدین البرزی در سلطنت ناصر الدین شاه، آبادی او را خیال بست، و قنات او را تنقیه نمود، قلعه‌ای در او بنا کرد و چون در سر راه واقع است، کاروانسرای از سنگ و آجر بنا نمود، هنوز آن بنا تمام نشده بود که روزگار عمر او به آخر رسید. حاجی میرزا سید حسین متولّی باشی او را ابتیاع نمود، بنای کاروان سرا را به اتمام رسانید. در جنب او از جهت عابرین سیل، چند دکه از شاهی فروشی و علفی و غیره بساخت، و باغی بسیار بزرگ که صد جریب است محاط علیّه نموده و درخت کمی در او غرس فرموده.

و این مزرعه را دو رشته قنات است؛ یکی موسوم به قنات شور است، و یکی موسوم به قنات شیرین. در هر دو این رشته‌ها خرج زیادی نموده، آب خوبی بر روی کار آمد؛ به علاوه نهری از رودخانه از جهت املاک این قنات جدا نموده که از جهت سنگ بریدن، خیلی مخارج نمودند و هر قدر آب بخواهند در زیادتی آب بدون مشقّت می‌رسد. اکنون چنان شده است که اگر بخواهند، سیصد خروار بذر در این مزرعه می‌افشانند.

عیبی که این مزرعه دارد این است که حاصل او را باد از جهت آوردن شن و سنگ ریزه فرو می‌رود و ضایع و خراب می‌نماید.

فصل سوم

در ذکر سایر مزارع متفرقه که در این ولایت واقع است

[۱] قرية نصرت آباد^۱

از قنات‌های جدید الاحداث است که در سمت مغرب شهر بنا شده، میرزا نصر الله صدر الممالک نصرت علی شاه که سر حلقه سلسله نعمت اللهی بود، در

دولت محمد شاه قاجار، بنای حفرِ چاهِ قنات آن را گذاشت. آب معتبری از او جاری شد، قلعه بسیار بزرگی بنا گذاشت و چندین باب خانه‌های رعیتی در آن قلعه بنا نمود، حمام معتبری در او بنیاد کرد و یخچال بساخت، باغ بزرگی بنا گذاشت.

اکنون از مزارع معروفه این ولایت است که همه حاصل او از شتوی و صیفی خوب می‌شود، به خصوص خربزه او که از همه مزارع و حومه این ولایت بهتر می‌شود و به قیمت گران‌تر می‌خرند. چون اسم طریقت او نصرت علی شاه بود، بدین جهت این مزرعه را نصرت آباد موسوم کرد و وقف نموده است بر اولاد ذکور خود.

موازی دویست خروار بذرِ شتوی این مزرعه است. علاوه از آب قنات او که شور طعم است، از آب رودخانه هم کشت و زرع می‌نمایند.

[۲] قریه شمس آباد^۱

این مزرعه هم از مزارع قدیمه است که ملک حاجی سید حسین کاشی بود، در سلطنت فتحعلی شاه، عبدالله خان امین الدوله که وزارت کلیه خاقان مغفور با او بوده، این مزرعه را ابتیاع نمود، همت بر آبادی او گماشت. قنات او را تنقیه کرد، قلعه معتبری بنا نمود، و مخصوصاً زارع معتبر با سر رشته دانا که در خربزه کاری ماهر باشند از اصفهان بخواست، باغی با نزاهت محاط علیه مشجر نمود. علاوه آب قنات، سه هزار آب رودخانه بر آب قنات او افزوده که همه ساله کشت و زرع می‌نمایند. چهار حجر طاحونه در مجرای او بساخت که اجاره کلیه دارد.

از جایی که آب این قنات را بر روی زمین جاری می‌شود، تا جایی که زمین‌های اوست، قریب سه فرسخ مسافت دارد. در اواخر دولت خاقان مغفور از او دلگیر

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۴۱-۱۴۲.

شده او را از وزارت کلیه معزول فرمود. این مزرعه را از بابت باقی دیوان که از امین الدوله مطالبه می نمود، خالصه دیوان نمودند. همه حاصل این مزرعه مرغوب و خوب می شود، به خصوص خربزه او معروف و مشهور است. موازی دویست و شصت خروار بذر شتوی از برای این مزرعه از دیوان ملاحظه کرده اند.

باب هفدهم

در ذکر قراء قم و ذکر مزارعی که در کنار رودخانه قم واقع است

و این باب مشتمل بر پنج فصل است:

فصل اول

در ذکر قراء وازکرد^۱

[۱] قریه خورآباد^۲

این قریه نزدیک‌ترین دهات است به قم و تا شهر دو فرسخ مسافت دارد، هوای او برزخ بین سردسیر و ییلاق است که همه جور میوه در او خوب می‌شود. جو و گندم و جوزق و نعنای در زمین او، خوب به عمل می‌آید. آب او، هم از قنات است و هم از روداب. قلعه‌ای دارد که بر بالای قطعه‌ای از کوه بنا کرده‌اند، خیلی متین؛ اکنون مسکن ایشان در اطراف آن قلعه است.

باغات بسیاری دارد که اغلب میوه او انار و انجیر است. انار این قریه ممتاز و

۱. این بخش در مشرق قم پس از جمکران و در بخش‌های کوهستانی قم قرار دارد. احتمالاً نام «وازکرد» برگرفته از دو کلمه «وازه - وازنج» که به جایی که انگور رسته، گفته می‌شود و کلمه «کرد» که احتمالاً جمع «کراده» به معنای انگورستان یا زمین‌هایی که در سایه درختان بلند در آن انگور به عمل می‌آید. و این نام هم اکنون در عراق، نام دو محله بسیار بزرگ در دو سمت دجله در بغداد است، محله کراده مریم و کراده داخل، که پیشتر انگورستان بوده است.

۲. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۵۳.

معروف است. یکصد و بیست خانوار در این قریه مسکن دارند، پانصد نفر از ایشان مرد است.

[۲] مزرعة لنجروود^۱

این مزرعه متصل است به خورآباد. از خرابه‌های او معلوم می‌شود که در سنوات سابقه، مکان معتبری بوده. و آب او، هم از قنات است و هم از چشمه سار. زمینی حاصل خیز دارد که در حومه و مضافات این ولایت زمینی حاصل خیزتر از او نیست؛ چنانچه از شخص موثقی شنیدم که در باغات لنجروود درخت انار و انجیر هست که هر یک درخت یک خروار انار یا انجیر در یک سال بار می‌دهد.

و این مزرعه را باغات بسیار است؛ چنانچه اکنون قریب چهل خروار زمین در زیر باغات اوست. انار و انجیر و توت سفید او در کمال امتیاز است. خرپزه در زمین او خوب نمی‌شود، ولی هندوانه این مزرعه در کمال امتیاز است؛ چنانچه هیچ مزرعه‌ای در این ولایت بهتر از این مکان هندوانه به عمل نمی‌آید؛ علاوه بر خوبی از جهت بزرگی هندوانه که ده من تبریز وزن داشته باشد در او به عمل آمده است. بقعه امامزاده سکینه خاتون در لنجروود است که از نبایر و احفاد جناب امام موسی کاظم علیه السلام است. بقعه او در مکانی باصفا است که در آن جایگاه چند اصله درخت کاجی است که قطر او سه ذرع است؛ چنین درخت کمتر دیده شده است.

[۳] قریه صرم^۲

از قراء بلوک واز کروود است. هوای او معتدل، و آب او از قنات است. حاصل این مزرعه از شتوی گندم و جو است، و از صیفی جوزق و پیاز و نعناع و کرچک. باغات و مزارع بسیاری دارد که اغلب میوه او انار و انجیر است. انار این قریه را ترجیح بر

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۵۳.

۲. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۵۲.

انارهای مکان‌های دیگر داده‌اند. مردِ کارآمد این قریه تقریباً سیصد نفر است، بیشتر آن‌ها شتر هم دارند و به کرایه کشی، فایده و منافع می‌برند.

[۴] مزرعه کوار

مشروب از آب رودخانه و شنوه است. این رودخانه در دره‌ای است که شش فرسخ طول اوست، عرض کمی دارد بعد از این دره از ابتدا تا به انتها مشحون است به درخت بید و صنوبر و گردو و سایر درخت‌های مثمر و غیر مثمر. این دره چشمه‌سار زیاد دارد که در زمستان و تابستان بند نمی‌آید و خشک نمی‌شود.

آخر این دره که متصل به زمین‌های هموار کوار است، سدّی محکم و عالی در جلو دره، یکی از سلاطین پیش بسته بودند که آب او در زمستان جمع می‌شد و در تابستان از منافذ آن سدّ، به تدریج وارد زمین کوار می‌شده و کشت و زرع می‌نمودند. پس از آن، ثلمه و سوراخی در آن سد پدیدار شد و معلوم نیست که در چه زمان بوده. و این سد به نقد، بی فایده شده است. آب آن از سرچشمه وارد زمین‌های کوار شده، به مزرعه لنجرود می‌رود و از آن‌جا به هر مزرعه‌ای که بخواهند می‌برند.

[۵] مزرعه پاستگان

این مزرعه در سر راه کاشان واقع است، و یکی از منازل است که عابرین منزل می‌نمایند. قنات خوب و زمین خوب دارد، اگر قدری مواظبت در آبادی آن‌جا بنمایند قنات پر فایده می‌شود.

[۶] زنگ باد شورک آباد^۱

در آخر جلگه قم، نزدیک به قریه خورآباد واقع است. آبادی هیچ ندارد و مزرعه مختصری است.

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۲۸.

فصل دوم

در ذکر مزارع کنار رودخانه^۱

در کنار رودخانه قم، مزارع چندی احداث شده که جمیعاً از آب رودخانه کشت و زرع می‌شود. در سنوات قبل، بیشتر این مزارع جمع دیوانی نداشته؛ در دولت ناصر الدین شاه این مزارع را ممیزی نموده و جمع بر این‌ها بسته‌اند. و این مزارع را هوا گرم است [به این جهت] باغات کمی بنا نموده‌اند. در اطراف این مزارع، شکار کوهی و کبک بسیار است.

[۱] قریه طایقان

از قراء قدیمه است که در کنار رودخانه واقع است. باغات کمی دارد که حاصل او انار و انجیر است. انجیرش در کمال امتیاز است، هوایش گرم است. حاصل شتوی او گندم و جو است، حاصل صیفی او جوزق و کرچک است. چون اطراف او مراتع پر علف است، گوسفند زیادی دارند. مردمان جنگ پیشه [و] شرارت پیشه‌ای دارد که بیست و چهار خانوار می‌شوند.

[۲] قریه چشمه علی

این قریه پیش از این، جمع نداشته؛ در دولت ناصر الدین شاه جمع بر آن بسته‌اند. باغات هیچ ندارد، آبش مخصوص رودخانه است. پانزده خانوار در این قریه مسکن دارند. مردان این قریه مردمان تفنگچی شکاری می‌باشند و همه آنها شرارت پیشه‌اند.

[۳] مزرعه حسین آباد

مزرعه مختصری است که واقع است در تحت چشمه خواجه. چند نفر بختیاری در آن مکان زارع می‌باشند و به جز گندم و جو، حاصل دیگری زراعت نمی‌نمایند.

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۶۴ - ۱۶۶.

[۴] چم^۱ عابدین

چهار پنج نفر بختیاری در این مزرعه زارع می‌باشند که همان گندم و جو کشت می‌نمایند.

[۵] چم حاجی مراد

در این مزرعه یک خانوار رعیت مسکن دارند و کشت و زرع می‌نمایند.

[۶] چم یحیا آباد

سکنه و زارع این مزرعه، مسکون در قریه^۲ دلیجان می‌باشند. قطعه زمینی است بی درخت و باغ که در او گندم و جو کشت و زرع می‌شود.

[۷] صورت بقیه^۳ مزارع کنار رودخانه را بر سبیل اختصار به طریق فهرست ذکر می‌شود:

چم استاد حسین؛

چم صفر علی؛

چم حسین آباد؛

چم صید آباد؛

چم لریجان؛

چم ترکان؛

چم امیرآباد؛

چم رمضان؛

چم لاس آباد؛

چم حاجی میرزا؛

چم محسن خان؛

چم گودرز؛

۱. چم به پیچ و خم‌های رودخانه و مسیر آن گفته می‌شود (فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۳۱۱) و به زمینی که در کنار بستر رودخانه باشد و سبز گردد، چم گویند. (فرهنگ لری، ص ۵۸).

- چم میرزایی؛
 چم ارقه ده؛
 چم صالحی؛
 چم چاله گنبد؛
 چم آسیا خرابه؛
 چم پل کرچک؛
 چم زرتان سفلی و علیا؛
 چم دون هک؛
 چم گائینی‌ها؛
 چم سیاکوی سفلی و علیا؛
 چم نور آیین؛
 چم خواجه؛
 چم آسیا؛
 چم سرخه؛
 چم ملا علی؛
 چم جانقی؛
 چم مزور؛
 چم محمد آباد؛
 چم مزرعه نو؛
 چم حسن آباد؛
 چم حسین آباد؛
 چم مهدی؛
 چم آشکوه؛
 چم سید آباد.

فصل سوم

در ذکر قراء محال قهستان قم^۱

مخفی نماناد که اکثر قراء این بلوک در کوهستان واقع می‌باشند که هوای آنها سرد و ییلاق است. میوه‌های آن‌جا سردسیر است، در اغلب آن دهات، درخت انار و انجیر هیچ نیست، جز معدودی از آن‌ها که هوایش معتدل است. در کوهسار این دهات، کبک و شکار بسیار است و از حیواناتِ سَبُع^۲، پلنگ و گرگ بسیار دارد؛ اما خرس و خوک هیچ به هم نمی‌رسد.

[۱] قریه ورجان و مزرعه کیکویه

این قریه تا شهر سه فرسخ مسافت دارد، هوایش معتدل و آب او از قنات است. جوزق کاری در او خوب می‌شود، پنبه این قریه کمال امتیاز را دارد. باغات بسیاری دارد، انار و انجیر او ممتاز و معروف است. بیشتر انجیر او را خشک می‌نمایند و به اطراف ولایات می‌برند. و در قم و قراء او هیچ مکانی نیست که اجاره باغات او زیاده از این قریه باشد؛ چه در این قریه که یک من زمین باغ که عبارت از ده ذرع طول و ده ذرع عرض که یک صد ذرع است، پنج تومان اجاره می‌رود و این اجاره از جهت میوه انجیر است که در او خوب می‌شود. به قدر نود خانوار جمعیت این قریه تحدید شده که تقریباً سیصد نفر مرد می‌باشند؛ بعضی از مردمان او شکاری و تفنگچی می‌باشند و مردمان با مکت و ثروت، زیاد دارد.

[۲] قریه سیرویه و مزرعه دودانگه

این قریه در اعلای قریه ورجان واقع است. هوایش از ورجان سردتر است، و آبش از قنات است. آبادی مختصری دارد، جوزق گاهی در این مزرعه خوب می‌شود.

۱. قم نامه (مدرسی)، ص ۱۴۴ - ۱۵۱.

۲. سبع: درنده.

باغات کمی دارد، انجیر این قریه و مزارع او کمال امتیاز را دارد. بیست خانوار جمعیت در این قریه است.

مزرعه دو دانگه متصل به این قریه است و قریب دو سنگ آب دارد و از مزارع معتبر قهستان است. این مزرعه باغات بسیاری دارد، با منفعت. موازی چهار دانگ از این مزرعه وقف است بر سرکار فیض آثار، و دو دانگ او ملک است؛ بدین جهت «دو دانگ» معروف شده. می‌گویند: آب این مزرعه از یک چشمه می‌جوشد از جهت آن‌که در زمین‌های بالای چشمه هیچ اثر قنات معلوم نیست، و هیچ اثر آب او زیاد و کم نمی‌شود که محتاج به تنقیه و لاروب باشد. مردمان افتاده آزاده بی شرارتی دارد.

[۳] قری کهک

از قراء معتبر این ولایت است که به این آبادی و معتبری، هیچ قریه‌ای نیست. در چهار فرسخی شهر واقع است. زمین او جلگه و هموار است، و هوایش معتدل است، و مزارع بسیاری در آن جلگه می‌باشد که آب‌های همه از قنات است. چشمه سار هیچ ندارد، و در هر مزرعه باغ مشجر نموده‌اند، همه جور میوه‌ای در این قریه به عمل می‌آید در کمال امتیاز. انار و انجیر و توت و شلیل و هلو و انگور و سایر میوه‌های او همه خوب می‌شود.

حاصل شتوی او گندم است، جو نمی‌کارند. حاصل صیفی جوزق کاری دارند و چنان خوب می‌شود که پنبه این قریه را از پنبه سایر قراء قم به قیمت بیشتر می‌خرند. مردمان رعیت پیشه کاسبی دارد که چند دکه فخاری دارد، و دویست و پنجاه خانوار در این قریه مسکن دارند.

[۴] قریه ابرجس

این قریه در اعلائی قریه کهک واقع است، در میان درّه واقع شده که ابتدای آن درّه قریه کرمانجکان است، و وسط او قریه بیدهند، و آخر او قریه ابرجس. هوایش سرد و بیلاق است، درخت انار و انجیر در این قریه نیست. آبش از چشمه سار است و هم از قنات.

قریه مختصری است که سی خانوار در آن مسکن دارند، مردمانِ شرارت پیشه متولی دارد. و اندر این قریه خاکی است که چون به آتش طبخ دهند گچ می شود و گچ بلوکات شهر از آن مکان است.

حاصل شتوی او گندم است، از صیفی جوزق و ماش و عدس و لوبیا و نخود و سایر حبوبات از او به عمل می آید، و به اندازه خود باغات دارد که همه میوه های او ییلاقی است مزرعه ای دارد موسوم به «ازنو» از مزارع معروفه قهستان است که زمین حاصل خیزی دارد.

[۵] قریه بیدهند

در میان دره ای واقع است که همه آن دره مشجر است به درخت های مثمر و غیر مثمر. هوایش سرد و ییلاق است، بیشتر آبش از چشمه سار است، آب قنات هم دارد. میوه های او از قیسی و توت و سیب و گردو و سایر میوه جات، همگی ممتاز و خوب است. جو ترشه و شبدر و جمیع حبوبات در این قریه خوب به عمل می آید. در کوه های او کبک و شکار کوهی و تیهو بسیار دارد.

به قدر هفتاد خانوار در این قریه مسکن دارند. مردمان بد دل و نزدیک خویی دارد؛ بعضی از آنها تفنگچی و شکاری می باشند. جوزق هیچ در این قریه کشت نمی کنند، صیفی آنها حبوبات است. مردمان کاسب زحمت کشی دارد که ثمر میوه های باغ خود را در شهر آورده به فروش می رسانند.

[۶] قریه کرمانجکان^۱

این قریه در اعلا ی قریه بیدهند واقع است، از ییلاقاتی است که کمتر جایی به این صفا و هوا دیده شده است. آبش بیشتر از چشمه سار است، قنات هم دارد. عرض این دره که کرمانجکان در او واقع است کم است، ولی طول او قریب سه میل

۱. نام مشهور این روستا «کرمانجگان» است. نک: تاریخ قم، ص ۱۳۶؛ تاریخ دارالایمان قم، ص ۱۲۷؛ تربت پاکان، ج ۱، ص ۱۴۶؛ قم نامه (مدرسی)، ص ۱۴۶-۱۴۷.

می شود که جمیع او مشحون به درختِ مثمر و غیر مثمر است. درخت گردو بسیار دارد، درختی که صد هزار گردو می دهد در این قریه متعدّد است. همه نوع میوه های ییلاقی او ممتاز و خوب است.

حاصل شتوی او گندم است، و حاصل صیفی او نخود و ماش و لوبیا و سایر حبوبات، و جوزق و کرچک در او کشت نمی شود، کوه های اطراف او معدن کبک و تیهو و شکار است، پلنگ و گرگ هم دارد. جو ترشه و شبدر در او خوب می شود. مردمان شرارت پیشه ای دارد، و به قدر صد و بیست خانوار در این قریه مسکن دارند.

[۷] قریه فردو

در میان درّه ای واقع است که مشحون است به درخت های مثمر و غیر مثمر، هوایش سرد و ییلاق است، آبش بیشتر از چشمه سار است، قنات هم دارد. حاصل شتوی این قریه گندم است، از صیفی جمیع حبوبات در او خوب می شود. کوه سار این قریه مرتع خوبی است، به این جهت اهالی آن قریه گوسفند زیادی دارد که دوازده هزار گوسفند تعداد شده است. پنیر این قریه ممتاز و معروف است، عسل در این قریه ممتاز است، کوه سار او معدن کبک و تیهو و شکار است، پلنگ هم بسیار دیده شده. این قریه را مزارع معتبر است؛ از آن جمله مزرعه و سف و مزرعه در بید است که آبش همه از چشمه سار است و در تابستان در کمال سردی و گوارندگی است. هوای این دو مزرعه به اندازه ای سرد است که درخت میوه دار کمتر در او به عمل می آید. اشجار او صنوبر است و بید و زرشگ و گردو و حاصل او را حصادی نکرده، تخم باید کاشت. این درّه معدنگه کبک و شکار است.

و دیگر از مزارع این قریه مزرعه ای بوده است که در تاریخ قم او را داخل در قراء قم نوشته و اکنون یکی از مزارع است. مضجع چهار امامزاده جلیل القدر در این مزرعه است، بقعه و صحن دارد که زیارت گاه خلق است، و هم در این مزرعه چشمه ای است که آب او سنگ می شود؛ چنانچه در ممر آب این چشمه بعد از چند ماه، چنان آب او سنگ می شود که ممر و مجرای آب سر بر هم می گذارند و تنگ

می شود که عبور آب متعسر می گردد، باید سنگ های آن مجری را بشکنند یا ممر و مجرای را دیگر درست کنند.

و قدری از این قریه وقف است بر سرکار فیض آثار که مقرر شد حسب المقطع، سالی چهل من پیه به جهت روشنایی آستانه مطهره بدهند. و به قدر یک صد خانوار در این قریه مسکن دارند.

[۸] قریه خاوه

این قریه در بالای قریه وریج واقع است، هوایش سرد و آبش از چشمه سار است و هم از قنات، زمین های او به زمین های فردو متصل است. درخت گرمسیری از انار و انجیر در این قریه به عمل نمی آید. هوایش به اندازه ای صاف و خوب است که در سال هایی که در قم و بلوکات او ناخوشی وبا شایع شده است، در این قریه هیچ وبا گذر نکرده است.

قریه محقری است که بیست خانوار در او مسکن دارند و همه مردمان فقیر بی بضاعتی درستی می باشند، و به اندازه ای بی شرارت و درست هستند که هیچ سال در صحرای زراعت خود دشتبان نمی گیرند، همگی از حاصل یکدیگر بی دزدی محافظت می نمایند. حاصل شتوی او گندم است، حاصل صیفی او سایر حبوبات از قبیل عدس و نخود و لوبیا، و عدس و ماش این قریه خیلی پزا و خوب است. درخت انگور این قریه از سایر قراء پربارتر و بهتر می شود و آب این قریه خیلی سبک و برنده است. مؤلف گوید که در کتابی خطی^۱ به خط مرحوم میرزا علی اکبر فیض متولی بقعه فتحعلی شاه دیدم که نوشته بود که: چند سال قبل از این، در تابستان در ییلاق در قریه خاوه رفته بودم و این قطعه را به مناسبت عرض کردم:

از قم امسال سوی خاوه به عزم ییلاق

رفتم و چون شدم آن مرز مکان و مأوا

۱. نسخه خطی این اثر در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی موجود است.

پی آسایش اطفال و به تحصیل معاش
 خواستم یک تن از آن قوم که بُد خانه خدا
 گفتمش میوه، بگفتا بوریح و فردو
 هست آن میوه که نبود به جمیع دنیا
 گفتمش هیزم، بر گفت در این مرز درخت
 دیده‌ای تا فکند سایه او بر سر ما
 کاه و جو گفتم، بر گفت که ما را رسم است
 گاو و خر باید ناچار چره در صحرا
 گفتمش ماست اگر هست بیاور، گفتا
 ماست در آمره خوب است برو در آن جا
 گفتم ار هست پنیری ببرم آور، گفت
 هست نایاب وجودش چه وجودِ عنقا
 گفتمش دوغ در این قریه بگردد حاصل؟
 گفت نی نی، نبود قطره‌ای از آن اصلاً
 گفتمش هست به سرشیر مرا میل زیاد
 گفت سرشیر کجا بود که بِدْهَم به شما
 گفتمش بر کره امروز مرا هست هوس
 گفت میدان کره کی یافت شود در این جا
 گفتم از نان اثری هست، بگفتا به جواب
 قرص خورشید بین در عوض نان به سما
 گفتمش شیر در این مرز میسر گردد
 به به از شیر که آن هست غذایی والا
 گفت لب از لبن مام چه ما می‌شویم
 خوردن شیر از آن بعد حرام است به ما

گفتمش پس چه در این مرز بود از نعمت

گفت ها نعمت این مرز، همان آب و هوا

[۹] قریه وریج

از ییلاقات بسیار خوب این ولایت است و از قراء معروفه قهستان است، چند رشته قنات دارد، همگی پر آب و گوارا. در کتاب تاریخ قم این قریه را جزو قراء قم نوشته است^۱ که آبادی معتبری داشته. تقریباً چهار دانگ از این قریه ملک جناب حاجی میرزا محمد باقر متولّی باشی حضرت معصومه علیها السلام است، که مسکن ییلاق ایشان است، که اغلب سنّات در فصل تابستان به آنجا تشریف می‌برند.

در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت (۱۲۸۸) مرحوم حاجی میرزا سید حسین متولّی باشی در آنجا عمارات عالیّه و باغ‌های مروح و مصفا و چمن‌های خرّم بنا فرموده‌اند و چند قلعه و خانه‌های رعیتی و حمام ممتاز و مسجد عالی در او بنیاد نموده‌اند، و استخری بسیار بزرگ و با صفا نزدیک عمارت ساخته‌اند که تاریخ بنای این عمارت و بنا این قطعه است:

جناب تولیت آن کاین نه اطلس افلاک

بر قبابی جلالش نمی‌شوند تریج

هزار و دو صد و هشتاد و هشت شد که نمود

بنای باغ و عمارات عالیات وریج

و جناب حاجی میرزا محمد باقر متولّی باشی پس از رحلت والد ماجد خود، همّت بر افزودن آبادی وریج بگماشت و مجدداً حمامی در آنجا بنا گذاشت و چند قطعه باغ محاط علیّه و مشجر نمود و بر بنای عمارات و بیوتات آن افزود؛ چنانچه در ییلاقات قم کمتر جایی به این صفا و هوا می‌باشد.

هوای او سرد و صاف است، حاصل شتوی او گندم است، و حاصل صیفی غیر از

۱. تاریخ قم، ص ۱۲۱ و ۱۳۶. نام این قریه در تاریخ قم «ویرنج» گزارش شده است.

هندوانه و خربزه همه چیزی به عمل می‌آید و به اندازه خود باغات و میوه‌جات دارد. به قدر بیست خانوار در آن جا ساکن می‌باشند.

[۱۰] قریه وشنوه

از جمله ییلاقاتی است که بر حسب گوارندگی آب و خوبی هوا، هیچ ییلاقی در ایران مانند او نیست. آبش بیشتر از چشمه سار است و قنات همه دارد. در میان دره‌ای واقع است که شش فرسخ طول این دره است، عرض کمی دارد. ابتدای دره، وسف و درید است؛ بعد از او وشنوه است، بعد از آن قریه بیرغان است که منتهی می‌شود به مزرعه کوار. جمیع این قریه وشنوه مشحون است به درخت‌های مثمر و غیر مثمر، همه نوع میوه او خوب می‌شود جز انار و انجیر، بیشتر درخت باغات او فندق است. تریاک این قریه بهترین تریاک‌های ایران است که به همه مکان می‌برند و حاصل شتوی او گندم است، حاصل صیفی حبوبات از همه نوع او خوب می‌شود.

معروف است که در یک فرسخی آن قریه کوهی است موسوم به کوه قوقو که مجرد بالا رفته است. در کمرگاه آن کوه غاری است که به وسط آن کوه می‌رود، در میان آن غار آبی است که آخر او دیده نمی‌شود، هرگاه پوست کدو یا گردو را روغن چراغ ریخته فتیله گذارند و روشن کنند و بر روی آن آب گذاشته حرکت دهند، هر قدر رَوَد به آخر آن نمی‌رسد.

و عجب در این است که مکانی به این صفا و هوا و گوارندگی آب و لطافت هوا، از زن و مردشان، کسی که متناسب الاعضا یا صاحب رخسار و ملاحظت گفتار باشد، هیچ دیده نشده است. مرقد امامزاده عالی مقام شاهزاده هادی علیه السلام که از نبایر و احفاد حضرت علیه السلام است در این قریه واقع است.^۱

[۱۱]قریه میم

هوایش معتدل و در جلگه واقع است. درخت ییلاقی و گرمسیری از قبیل گردو و انار و انجیر هر دو را دارد، و همه نوع میوه در او خوب می شود. آبش از قنات است، حاصلِ شتوی او گندم است، حاصل صیفی او جوزق و سایر حبوبات. تریاک این قریه بسیار ممتاز است، ولی در بعضی سال ها گشت می نمایند.

و در کتاب تاریخ قم مذکور است که شرابِ میم، بهترین شراب ها است و به همین جهت موسوم به این اسم است که شراب از آن جا است می بردند.^۱ قلعه ای دارد بسیار محکم که معلوم نیست که در چه زمانی ساخته شده؛ قلعه ای به این محکمی در قم و قراء قم ساخته نشده. پنج ذرع قُطر دیوار او بوده، خیلی مرتفع که دو چینه بر روی هم نهاده اند و ارتفاع هر چینه از یک ذرع علاوه است؛ بر روی هر چینه، نی های درشت نهاده اند، متصل به یکدیگر، که نی را به طول در عرض جمیع چینه ها، گرد بر گرد دیوار گذاشته اند.

در تابستان هوای این قریه خوب و بی پشه است، ولی کک بسیار دارد موزی، که از پشه صدمه [و] اذیتش بیشتر است؛ چنانچه شخصی در تابستان از جهت ییلاق به میم رفته و این رباعی را گفته:

از صدمه پشه های خاکی امسال زی مرز میم ز قم به ناچار شدم

آسوده ز پشه گشتم اما چه کنم کاکنون به کب میم گرفتار شدم

به قدر پنجاه خانوار در این قریه مسکن دارند، قنات بالای میم از مزارع معروفه قهستان است، در حاصل بدهی وقایم آبی معروف اِهالی این ولایت است؛ که بهترین مزارع قهستان چهار مزرعه است: اوّل مزرعه کُهک؛ دوم، مزرعه وریج فردو؛ سوم، مزرعه آب بالای میم؛ چهارم، مزرعه اذنو ابرجس.

[۱۲] قریه دستجرد

در اعلاى قریه میم واقع است، و در جلگه است، هوایش از میم سردتر است، با این که زمین این دو قریه متصل به هم است. درخت انار و انجیر در این قریه نیست، باغات کمی دارد و میوه های او خوب می شود. آبش از قنات است، حاصل شتوی او گندم است و صیفی جوزق و سایر حبوبات.

از متعلقات این قریه بیرقان است که دره ای است مشحون از درخت های مثمر و غیر مثمر، از صنوبر و بید و گردو و انار و انجیر، که همه نوع میوه در او خوب و ممتاز به عمل می آید.

آبش در گوارایی و بُرندگی و خوبی عدیل و نظیر ندارد، هوایش معتدل است. به قدر ده خانوار در آن جا مسکن دارند. مضجع مطهر امامزاده شاه اسماعیل در بالای این دره واقع است که سالی یک مرتبه، اهالی قم از زن و مرد رسم دارند که بدان مضجع شریف مشرف می شوند.

[۱۳] قریه قبادبن

در اعلاى قریه کهک واقع است، زمین او جلگه است، هوایش معتدل که انار و انجیر و میوه های بیلاقی در او به عمل می آورند، در کمال خوبی. آبش از قنات است. باغات به اندازه خود دارد. قریه محقری است با صفا، میوه کمی دارد ولی ممتاز. حاصل شتوی او گندم است، از صیفی جوزق و سایر حبوبات.

[۱۴] قریه طیره

در اعلاى قریه ابرجس واقع است، قریه محقری است. هوایش قریب به اعتدال است، آبش از قنات است، ولی چشمه سار هم دارد که در بیشتر اوقات آن آب مقطوع نمی شود. به قدر خود باغات دارد، میوه آن جا خوب می شود، انار و انجیر در این قریه به عمل نمی آید. شتوی او گندم است، حاصل صیفی حبوبات. بیست و یک خانوار در این قریه مسکن دارند.

[۱۵] قریه و نارج

در اعلاى رودخانه قم واقع است، هوايش گرم است، آبش هم از قنات است و هم از رودخانه. شتوى او گندم و جو است، حاصل صيفى جوزق و کرچک و بعضى از حبوبات. باغاتِ کمى دارد. به قدر چهل و پنج خانوار در اين قریه مسکن دارند که بيشتر از طايفه خلج مى باشند. چون مرتع خوبى دارند، به اين جهت گوسفندى دارند.

فصل چهارم

در ذکر محال جاسب^۱

مخفى نماناد که جاسب، هفت قریه است که در ميان درّه‌اى واقع است که کوه بر اطراف آن قراء احاطه نموده. آب اين قراء هم از چشمه سار است و هم از قنات، هواى اين قراء به غايث سرد است و از ييلاقاتِ خوبِ ايران است. بدین جهت در اين قراء درخت انار و انجیر به عمل نمى آید. به قدر خود در هر قریه‌اى باغات دارد. درخت بادام در اين قرا بسيار است. اغلب مردم اين قراء کاسب حلوايى هستند و اين قرا از مردمان بزرگ، هيچ وقت خالى نبوده [است].

[۱] قریه وارون^۲

اين قریه اعظم قراء جاسب است و هوايش سرد است. بيشتر مردمان او کاسب حلوايى مى باشند، آبش بيشتر از چشمه سار است. حاصل شتوى او گندم است، حاصل صيفى نخود و ماش و ساير حبوبات، بيشتر ميوه باغاتِ اين قریه بادام و گردو و فندق و انگور است.

۱. در تاريخ قم، ص ۱۲۱ و ۱۳۸، به نام «جاست» معرفى شده است. ر.ک: قم نامه (مدرسى)، ص ۱۵۵ - ۱۵۷.

۲. در تاريخ قم، ص ۱۲۱ و ۱۳۸، به نام «واران» معرفى شده است. ر.ک: قم نامه (مدرسى)، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

٢٣. كتاب بستان السباحة ٤٥٠
٢٤. كتاب ناسخ التواريخ ٤٥١
٢٥. كتاب منتهى المقال في أحوال الرجال ٤٥١
٢٦. كتاب تذكرة هفت اقليم رازی ٤٥١
٢٧. كتاب طرائق الحقائق ٤٥١
٢٨. كتاب بدایع الأنوار ٤٥١
٢٩. كتاب رياض الرضا ٤٥٢
٣٠. كتاب مجموعة خطی ٤٥٢
٣١. كتاب هدية الزائرين و كتاب هدية الأحباب ٤٥٢
٣٢. كتاب تاريخ تاورنیه ٤٥٢
٣٣. كتاب أنوار المشعشين ٤٥٢
٣٤. كتاب مآثر و الآثار ٤٥٢
٣٥. كتاب نامه دانشوران ٤٥٣